

نقش قشقای‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران

منصور نصیری طیبی

سرشناسه: نصیری طبیبی، منصور، ۱۳۴۹ -

عنوان و نام پدیدآور: نقش قشقایی ها در تاریخ و فرهنگ ایران / منصور نصیری طبیبی، ویراستار: طاهره کریمی

مشخصات نشر: تهران: وزارت علوم تحقیقات و فناوری، معاونت فرهنگی و اجتماعی، دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۲۳۱ ص: ۱۴۰۲۱ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۹۳۵-۳-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: واژه نامه

موضوع: قشقایی

موضوع: ایلات و عشایر -- ایران -- وضع سیاسی و اجتماعی

شناسه افزوده: ایران. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی

رده بندی کنگره: ۱۳۸۸: ۵۲/DSRV

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۹۸۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۹۰۷۰۱

نقش قشقایی ها در تاریخ و فرهنگ ایران

ناشر: دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مؤلف: منصور نصیری طبیبی

مدیر هنری: رسول خسروی بیگی

چاپ اول: پاییز ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۹۳۵-۳-۳

تمام حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار.....
۱۵	مقدمه.....
۱۹	فصل اول: کلیات.....
۲۱	- موقعیت جغرافیایی.....
۲۲	- ساختار اجتماعی.....
۲۶	- قشر بندی اجتماعی.....
۲۸	- سازمان سیاسی - اداری.....
۳۲	- اوضاع اقتصادی.....
۳۴	- جمعیت.....
۳۶	- روابط اجتماعی.....
۳۷	- عقد و عروسی.....
۳۸	- عزاداری.....
۳۸	- مذهب و اعتقادات.....
۳۴	فصل دوم: زبان، ادبیات و هنر در ایل قشقایی.....
۴۵	- زبان.....
۴۷	- ادبیات.....
۴۷	- شعر و شاعری.....

۴۵..... داستان -

۵۶..... موسیقی -

۶۱..... فصل سوم: ایل قشقایی از آغاز تا ایلخانی‌گری صولت‌الدوله -

۶۳..... وجه تسمیه قشقایی -

۶۵..... پیشینه‌ی ایل قشقایی -

۶۹..... قشقایی‌ها در فارس -

۷۲..... قشقایی‌ها در دوران صفویه -

۷۳..... قشقایی‌ها در دوران افشاریه و زندیه -

۷۵..... ایلخانی‌گری جانی خان -

۷۸..... محمد علی خان ایلخانی -

۷۹..... قتل مرتضی قلی خان ایل بیگی -

۸۰..... تبعید محمدعلی خان ایلخانی به تهران -

۸۲..... ایلخانی‌گری محمدقلی خان -

۸۴..... تشکیل اتحادیه خمسه -

۸۴..... سلطان محمد خان ایلخانی -

۸۵..... اعدام سهراب خان -

۸۶..... داراب خان -

۸۶..... حاج نصرالله خان -

۸۷..... ضرغام‌الدوله -

۹۱..... فصل چهارم: ایل قشقایی در انقلاب مشروطیت -

۹۳..... ایلخانی‌گری صولت‌الدوله -

۹۶..... جنگ کودیان -

۹۷..... جنگ طهمار -

۹۸..... والی‌گری حسین قلی خان نظام‌السلطنه -

۹۹..... قتل قوام‌الملک سوم -

۱۰۰..... اولین نماینده‌ی ایل قشقایی در مجلس -

۱۰۱..... قشقایی‌ها در دوران استبداد صغیر -

۱۰۳..... قشقایی‌ها و فتح تهران -

۱۰۵..... فصل پنجم: رقابت بختیاری‌ها و قشقایی‌ها -

- ۱۰۹ - صولت‌الدوله و امنیت راه‌های جنوب
- ۱۱۱ - معاهده‌ی اتحاد جنوب
- ۱۱۲ - اوج‌گیری تشنج میان بختیاری‌ها و قشقایی‌ها
- ۱۱۴ - نقش صولت‌الدوله در امنیت راه‌های تجاری جنوب
- ۱۱۵ - قشقایی‌ها در دوران حکومت رضا قلی خان نظام السلطنه
- ۱۱۹ - تلاش برای حذف صولت‌الدوله

فصل ششم: قشقایی‌ها در جنگ جهانی اول ۲۳

- ۱۲۶ - کودتای ژاندارمری علیه انگلیسی‌ها در فارس
- ۱۲۷ - صولت‌الدوله و کودتای ژاندارمری
- ۱۲۹ - تشکیل پلیس جنوب ایران
- ۱۳۳ - حادثه خان زنیان
- ۱۳۶ - آغاز جنگ صولت‌الدوله با انگلیسی‌ها
- ۱۳۶ - محاصره شیراز
- ۱۴۳ - شورش محمدعلی خان قشقایی در آباد
- ۱۴۴ - حمله‌ی نیروهای ائتلاف به فیروز آباد
- ۱۴۵ - مصالحه و پایان جنگ
- ۱۴۶ - حکومت مصدق السلطنه در فارس

فصل هفتم: شورش، اسکان و تبعید ۱۴۹

- ۱۵۱ - همکاری اولیه صولت‌الدوله و رضاخان
- ۱۵۲ - تلاش برای فروپاشی انسجام ایلی قشقایی
- ۱۵۳ - حاکمان نظامی ایل
- ۱۵۴ - شورش قشقایی‌ها و انقلاب ملت
- ۱۵۴ - آغاز شورش
- ۱۵۷ - اعزام ملک منصور خان از تهران به فارس
- ۱۵۸ - ایلخانی‌گری ملک منصور خان
- ۱۶۰ - سلب مصونیت نمایندگی صولت‌الدوله و ناصر خان در مجلس
- ۱۶۱ - درگذشت صولت‌الدوله در زندان
- ۱۶۲ - اسکان اجباری (تخته قاپو)

فصل هشتم: دوران بحران و ستیز: قشقایی‌ها در جنگ جهانی دوم ۱۶۷

- ۱۶۹ - روابط آلمان و قشقایی‌ها

- اقدامات انگلیسی‌ها علیه قشقایی‌ها ۱۷۱
- عملیات گسترده علیه قشقایی‌ها ۱۷۳
- نبرد قلعه پریان و دشت موک ۱۷۴
- جنگ سمیرم ۱۷۵
- تلاش برای مصالحه ۱۷۷
- اعزام چترپازان آلمانی به میان ایل قشقایی ۱۷۸
- انتقال آلمانی‌ها به منطقه بوبراحمد ۱۷۹

فصل نهم: از شورش تا آرامش سیاسی ۱۸۳

- نهضت جنوب ۱۸۵
- بحران آذربایجان ۱۸۵
- فعالیت حزب توده در فارس ۱۸۶
- اتحاد بختیاری‌ها و قشقایی‌ها ۱۸۷
- تلاش برای اتحاد دیگر ایل‌های جنوب ۱۸۸
- توقیف سران بختیاری از سوی مظفر فیروز ۱۹۰
- آغاز حرکت قشقایی‌ها ۱۹۱
- درخواست‌های سران نهضت ۱۹۱
- تلاش دولت برای مذاکره ۱۹۲
- تسلیم پادگان کازرون ۱۹۴
- نبرد بوشهر ۱۹۵
- محاصره شیراز ۱۹۵
- مصالحه و پایان تحریکات نظامی ۱۹۶
- پیامدهای خاتمه نهضت جنوب ۱۹۹
- آرامش نسبی و فعالیت‌های عمرانی ۲۰۰
- طرح جاده‌ی شیراز - فیروز آباد - بوشهر ۲۰۱
- طرح کارخانه قند آباده ۲۰۲
- طرح سد رودخانه قره‌آغاج ۲۰۲
- طرح دارالتربیه عشایری ۲۰۳

فصل دهم: از فعالیت ملی تا فروپاشی نظام ایلی ۲۰۵

- نهضت ملی شدن صنعت نفت قشقایی‌ها ۲۰۷
- قشقایی‌ها در دوران حکومت مصدق ۲۰۸

- ۲۱۰..... قشقایی‌ها در قیام ۳۰ تیر
- ۲۱۲..... تحریک برخی از ایلات علیه مصدق
- ۲۱۲..... شورش ابوالقاسم خان بختیاری
- ۲۱۴..... تشکیل اتحادیه ایلی مخالف دولت مصدق
- ۲۱۴..... اغتشاشات فروردین ۱۳۳۲ در شیراز
- ۲۱۵..... حادثه ۲۶ و ۲۷ فروردین در شیراز
- ۲۱۶..... پناه بردن آمریکایی‌ها به باغ ارم
- ۲۱۸..... قشقایی‌ها در آستانه‌ی کودتای ۲۸ مرداد
- ۲۲۲..... قشقایی‌ها در روز کودتا
- ۲۲۳..... تلاش دولت کودتا برای مصالحه
- ۲۲۵..... تلاش حزب توده برای همکاری با قشقایی‌ها
- ۲۲۶..... پایان مقاومت قشقایی‌ها در برابر دولت کودتا
- ۲۲۹..... تلاش برای ایجاد ائتلاف ایلی علیه قشقایی‌ها
- ۲۳۰..... ترک محاصره شیراز و پراکنده شدن قشقایی‌ها
- ۲۳۱..... تبعید ناصرخان و محمدحسین خان قشقایی
- ۲۳۱..... آخرین مبارزه علیه کودتا
- ۲۳۵..... از بین بردن قدرت سیاسی-اجتماعی سران قشقایی
- ۲۳۶..... تعیین افسران انتظامات طایفه‌ها
- ۲۳۶..... مصادره باغ ارم
- ۲۳۸..... توقیف سایر املاک برادران قشقایی
- ۲۴۱..... فصل یازدهم: مبارزه سیاسی در خارج، شورش در داخل
- ۲۴۴..... انتشار نشریه باختر امروز (دور دوم مونیخ)
- ۲۴۷..... فعالیت‌های ناصرخان در تبعید
- ۲۴۷..... قشقایی‌ها و جمال عبدالناصر
- ۲۴۹..... آموزش چریک‌های قشقایی در قاهره
- ۲۵۱..... شورش‌های عشایری فارس ۱۳۴۶-۱۳۴۱
- ۲۵۱..... کشته شدن مهندس ملک عابدی در فیروز آباد
- ۲۵۳..... نامه ناصرخان و بهره‌برداری سیاسی دولت
- ۲۵۵..... شورش عشایری فارس (۱۳۴۲ه‌ش)
- ۲۵۶..... مأموریت سپهبد آریانا برای سرکوب عشایر
- ۲۵۷..... دشتی و مسیح

- ۲۵۹..... - ماجرای موصلوها
- ۲۶۲..... - بهمن‌خان قشقایی
- ۲۶۳..... - خلع سلاح پاسگاه‌های دهرم و آبگرم
- ۲۶۴..... - تلاش دولت برای تسلیم بهمن‌خان
- ۲۶۵..... - پیوستن عطا و ایرج کشکولی به بهمن‌خان
- ۲۶۷..... - اعدام بهمن‌خان

- ۳۷۰..... - فرجام سخن

- ۳۷۳..... - پیوست

- ۳۷۷..... - کتاب‌نامه

پیشگفتار

هویت ملی ایران از فرهنگ، تمدن، اندیشه و رفتار مردمانی شکل گرفته که از دیرباز در این سرزمین زیسته و به تلاش و کوشش پرداخته‌اند تا این میراث ارزشمند- هویت ملی- را برای ما به یادگار بگذارد.

شناخت هویت و فرهنگ هر سرزمین برای ساکنان آن ضروری است و این شناسایی جز با مطالعه و تدبر در آثار و اوضاع و احوال پیشینیان و اقوام مختلفی که هر یک در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن سرزمین خود نقش‌های منحصر به فردی ایفا کرده‌اند، محقق نخواهد شد. ایران به عنوان سرزمین کهن و مهد نخستین تمدن بشری، زیستن‌گاه اقوام مختلف در طول تاریخ بوده است.

قشقای‌ها از جمله اقوام بزرگ در ایران هستند که همواره در طول تاریخ در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نقش‌آفرینی کرده و افتخارات زیادی را نصیب این سرزمین نموده‌اند؛ به همین دلیل مورخان، محققان و صاحب‌نظران علوم اجتماعی و سیاسی به آنان توجه ویژه‌ای دارند.

قلمرو قشقایی‌ها منطقه وسیعی از مناطق جنوب و جنوب غربی ایران را در بر می‌گیرد و هویت این مناطق با هویت ملی پیوندی ناگسستنی خورده است. دلاوری، رشادت، غیرت و عزت از ویژگیهای ذاتی ایل قشقایی است. این ویژگیها و نوع سازمان اجتماعی قشقایی‌ها که به صورت زندگی عشیره‌ای و پیوندی است، از آنان انسانهایی ساخته که در طول تاریخ هیچگاه در برابر تجاوز، ظلم و ستم سر فرود نیاورده و تسلیم نشده‌اند، رشادت‌های این دلیر مردان و شیر زنان در تهاجم اقوام و دولت‌های مختلف به ایران، بویژه در دوران هشت سال دفاع مقدس و دست اندازی نیروهای استعمار انگلیس و پرتغال در دوران جنگ‌های اول و دوم جهانی همواره مانع پیشروی دشمنان و متجاوزان به این آب و خاک شده است.

معاونت فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری به عنوان متولی اصلی راهبری و مدیریت فرهنگی جامعه علمی، بر آن شد تا مجموعه آثاری را به منظور تبیین نقش مناطق مختلف در «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» منتشر کند تا تاریخ پر افتخار ایرانیان و راز مانایی آنان را نشان دهد. اثر حاضر به قشقایی‌ها و نقش آنان در تاریخ و فرهنگ ایران اختصاص دارد. که در دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی تهیه گردیده است.

در این مجموعه، تلاش بر آن بوده است تا نقش قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران و به عبارت دیگر در هویت ایرانی تحلیل و بررسی شود که به لطف خدا توفیق‌های زیادی در این زمینه به دست آمد، با این حال، هنوز ابعاد دیگری از نقش و اهمیت قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران برای بحث و بررسی باقی است.

این کتاب که فتح بایی برای بررسی میراث ارزشمند و مشترک همه‌ی ایرانیان - هویت ملی - اعم از کرد، لر، ترک، عرب، بلوچ و ترکمن به حساب می‌آید، با تلاش پژوهشگر ارجمند آقای منصور نصیری طیبی تدوین شده است که از او تشکر و تقدیر می‌شود. همین‌طور از مساعدت همکاران دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی به ویژه دکتر غلامرضا خواجه سروی، معاون

محترم فرهنگی و اجتماعی، دکتر جلیل دارا، معاون محترم دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی و همه عزیزانی که در تهیه، نظارت و ارزیابی این کتاب تلاش کرده اند، قدردانی می‌شود.

**دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی
و مطالعات فرهنگی**

مقدمه

ایل قشقایی یکی از کهن‌ترین و بزرگ‌ترین ایل‌های ایران است که از آغاز ظهور و تشکیل اتحادیه ایلی در ایران، با تعامل و هم‌زیستی با دیگر قوم‌های ایرانی در تشکیل و حفظ هویت ملی نقش مهمی را ایفا کرده است. سرزمین ایران قلمرو همه‌ی قوم‌ها و ایل‌ها بوده است و همه‌ی آحاد ملت، از هر قوم و قبیله‌ای در آن سهیم و صاحب‌نفوذ بوده‌اند.

تمام افرادی که مردم این سرزمین را تشکیل می‌دهند، هیچ‌گاه از یک قوم واحد نبوده بلکه گروه‌های قومی و ایلی و اجتماعی مختلفی بوده‌اند که هویت ما از مجموعه‌ی آن‌ها تشکیل شده است. ایل‌ها و عشایر با وجود آن که دارای خرده‌فرهنگ‌های خاص خود هستند، اما همگی رگه‌ها و وجوه مشترک فراوانی دارند که به طور کلی در هویت و همبستگی ملی تجلی می‌یابد.

با نگاهی به پیشینه‌ی تاریخی ایل قشقایی روشن می‌شود که این ایل پیوسته از راه تعامل فرهنگی و اجتماعی با دیگر قوم‌های ایرانی بخشی از هویت ایرانی را تشکیل داده و برای ایجاد همبستگی و هویت ملی خاطرات ماندگاری را در تاریخ میهن بر جای نهاده است. بنابراین برای شناسایی بخشی از هویت ملی،

می‌بایست هویت ایل قشقایی که در طول سده‌های متأخر، تأثیر عمده‌ای بر رویدادها و حوادث سیاسی و اجتماعی جنوب کشور داشته است، مطالعه و بررسی شود.

تاکنون پژوهش‌های متعددی در این زمینه از سوی برخی از نویسندگان داخلی و خارجی انجام شده است، با این حال ابهامات و کاستی‌های ریز و درشتی دیده می‌شد. بنابراین، برای برطرف ساختن کاستی‌های موجود، نگارنده تلاش کرد تا با بررسی دقیق منابع منتشر شده و مراجعه به مراکز آرشیوی اسناد نظیر مراکز اسناد ریاست جمهوری، سازمان اسناد ملی ایران، مرکز اسناد وزارت امور خارجه، مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و همچنین با دسترسی به بخشی از اسناد وزارت امور خارجه انگلستان اطلاعات زیادی را به دست آورد. افزون بر این، برای تکمیل مطالعات و رفع نکات ابهام‌آمیز با مراجعه به افراد مطلع از راه مصاحبه‌ی حضوری، اطلاعات جدید و بکری به دست آمد که در این پژوهش مطرح شده است.

در مرحله‌ی بعد، می‌بایست از خلال اطلاعات متنوع و گاه متناقض، و با بازسازی ذهنی رویدادها به داوری درباره‌ی صحت و سقم آن‌ها و تحلیل حوادث و جریان‌ها اقدام می‌شد. از این‌رو، با تکیه بر روش تحقیق اسنادی و ضمن توجه به توالی حوادث و رویدادها به بررسی و تحلیل این حوادث و نقش ایل قشقایی در هویت و همبستگی ملی ایران پرداخته شد.

در این پژوهش گرچه توجه ویژه‌ای به ساختار درونی ایل قشقایی شده است، لیکن با توجه به نقش بارز نخبگان سیاسی ایل (ایلخانی‌ها، خاندان ایلخانی و کلانتران) در تحولات و حوادث تاریخی، جنبه‌ی سیاسی تاریخ قشقاییان بر جنبه‌های دیگر برتری دارد.

این مجموعه از یازده فصل تشکیل شده است. فصل اول کلیاتی از جمله برخی مفاهیم مربوط به مناسبات ایلی و اصطلاحات خاص ایل قشقایی را در بر می‌گیرد. درضمن به مسائل اجتماعی، فرهنگی و فعالیت‌های اقتصادی، جمعیت و سلسله مراتب اجتماعی در ایل قشقایی اشاره می‌شود تا فهم حوادث

و رویدادهایی که نخبگان سیاسی قشقایی با مشارکت افراد ایل در آن‌ها نقش داشته‌اند، آسان‌تر گردد.

در فصل دوم زبان، ادبیات، شعر و داستان و هنر ایل قشقایی بررسی می‌شود. در فصل سوم، افزون بر موضوع وجه تسمیه و پیشینه‌ی ایل قشقایی، اوضاع سیاسی ایل از آغاز حضور در فارس تا ایلخانی‌گری صولت‌الدوله گزارش می‌شود. در فصل چهارم نیز به ایلخانی‌گری صولت‌الدوله و اوضاع سیاسی ایل قشقایی در تحولات دوران مشروطیت پرداخته می‌شود. فصل پنجم در برگیرنده‌ی رقابت‌های ایل قشقایی و بختیاری و حوادث سیاسی پیرامون آن است. در فصل ششم جهت‌گیری قشقایی‌ها در رویدادهای جنگ جهانی اول و جنگ قشقایی‌ها با انگلیسی‌ها تحلیل می‌شود. فصل هفتم شامل اوضاع سیاسی ایل قشقایی در دوران پهلوی اول و شورش علیه دولت، تبعید سران و اسکان اجباری می‌باشد. قشقایی‌ها در جنگ جهانی دوم در فصل هشتم و جهت‌گیری‌های سیاسی ایل قشقایی تا نهضت ملی شدن صنعت نفت در فصل نهم بررسی می‌شود. در فصل دهم به همکاری قشقایی‌ها با دکتر مصدق در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت و دولت وی و جهت‌گیری آنان در مقابله با دولت کودتا و پیامدهای آن اشاره می‌شود. در فصل پایانی نیز به فعالیت‌های سیاسی سران قشقایی در تبعید و تحولات سیاسی ایل در داخل و سرکوب آنان پرداخته می‌شود.



نقش قشقایی‌ها
در تاریخ و فرهنگ ایران

کلیات

موقعیت جغرافیایی

قلمرو ایل قشقای در بخش وسیعی از مناطق جنوب و جنوب غربی ایران واقع است. این محدوده در نواحی مختلفی از استان‌های فارس، بوشهر، کهگیلویه و بویر احمد، هرمزگان و چهارمحال بختیاری قرار دارد. منطقه قشلاقی و ییلاقی ایل قشقای نیز از کرانه‌های خلیج فارس تا نواحی جنوبی استان اصفهان کشیده شده است.

مناطق ییلاقی (سردسیر) ایل قشقای از شمال شیراز شروع می‌شود و تا محدوده‌ی شهرستان‌های شهرضا و بروجن ادامه می‌یابد، یعنی در حد فاصل کوه‌های بختیاری و فارس شامل سه منطقه اردکان و کمهر، سرحد چهاردانگه و شش ناحیه می‌باشد که در محدوده‌ی شهرستان‌های سمیرم، آباده، اقلید و سپیدان واقع شده‌اند (مستوفی الممالکی، ۱۳۷۳، ۵۰ و ۵۱). مناطق قشلاقی (گرم‌سیری) ایل قشقای در محدوده‌ی وسیع‌تری قرار گرفته است؛ به طوری که از طرف غرب به حوالی بهبهان و رامهرمز منتهی می‌شود، خط شمالی آن از حدود شمال غرب لار آغاز و پس از گذشتن از حوالی جهرم، فیروز آباد و شیراز به مرودشت ختم می‌شود، سرحد شرقی آن در اطراف شهرستان جهرم، داراب

و لار واقع شده که هم مرز با طایفه‌های عرب و باصری ایل خمسه است و حد جنوبی این منطقه را نیز جلگه ساحلی خلیج فارس تشکیل می‌دهد (روحانی، ۱۳۷۱، ۸۹ و مستوفی‌الممالکی، ۱۳۷۳، ۲۶۴).

از این رو چنان که شهرستان شهرضا (قمشه) شمالی‌ترین و بندر لنگه جنوبی‌ترین محل استقرار ایل قشقای در نظر گرفته شود، این محدوده بین عرض‌های جغرافیایی ۲۶ درجه و ۳۵ دقیقه و ۳۲ درجه‌ی شمالی واقع شده است که ۵ درجه و ۲۵ دقیقه از مساحت کشور را می‌پوشاند. از سوی دیگر چنان که رامهرمز غربی‌ترین و داراب شرقی‌ترین محل استقرار ایل قشقای در نظر گرفته شود، بین طول‌های جغرافیایی ۴۹ درجه و ۳۰ دقیقه و ۵۴ درجه و ۳۲ درجه‌ی شرقی قرار می‌گیرد (مستوفی‌الممالکی، ۱۳۷۷، ۳۶۴). به این ترتیب، روی هم رفته منطقه ایل قشقای در حدود ۱۹/۵۹۰ کیلومتر مربع تخمین زده می‌شود که اختلاف ارتفاع بین جنوبی‌ترین و شمالی‌ترین نقاط مسیر آن‌ها بیش از ۸۰۰ متر و گاه تا حدود هزار متر می‌رسد.

ساختار اجتماعی

سازمان اجتماعی ایل قشقای همچون سایر ایل‌ها بر پیوندهای خونی و خویشاوندی استوار است و یک اجتماع کلی است که از اجزای متفاوتی تشکیل شده است. در سطوح پایین میان افراد پیوندهای خونی برقرار است در حالی که در سطوح بالاتر، این پیوندها به صورت پیمان و پیوندهای قومی و سیاسی می‌باشد. در واقع، ساختار اجتماعی ایل قشقای به ترتیب عبارتند از: ایل، طایفه، تیره، بنکو^۱، بیله^۲ و خانوار.

ایل

ایل قشقای از طایفه‌های مختلف تشکیل شده است و دارای سازمان اداری و

1. Bonkoo

2. Beyle

نظامی ویژه‌ای می‌باشد. در گذشته ایلخانی که فرمانروایی ایل را بر عهده داشت گرچه از طرف حکومت مرکزی انتخاب می‌شد، اما عمل خاندان جانی خانی (شاهیلو) این قدرت را در دست داشتند (پیمان، ۱۳۴۷، ۲۷۲). ایلخانی افزون بر ریاست عالی‌ه بر تمام ایل، رئیس طایفه‌ی عمله^۳ نیز محسوب می‌شد و سران تیره‌های این طایفه که استثنائاً کلانتر نامیده می‌شدند به طور مستقیم از ایلخانی دستور می‌گرفتند.

طایفه

طایفه عنوانی قومی-سیاسی است که از مجموعه‌ی تیره‌ها تشکیل می‌شود. اغلب تیره‌های قشقای در آغاز ورود به فارس مستقل و بدون وابستگی به ایل خاصی بودند. به مرور زمان، شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، تیره‌هایی را که دارای منافع، زیستگاه و پیوندهای خونی مشترک بودند به یکدیگر نزدیک ساخت و از اتحاد تیره‌ها طایفه به وجود آمد. طایفه افزون بر آن که معرف یک اجتماع انسانی یا منافع و اهداف مشترک است، نشانگر یک سازمان سیاسی خاص نیز می‌باشد.

ساختار و ترکیب طایفه‌های ایل قشقای همیشه ثابت نبوده و به مرور زمان دچار تغییر و تحول شده است (صارم‌الدوله، اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۰۱۵، ش ۶ و ۷). امروز ایل قشقای از شش طایفه به نام‌های فارسیمدان، شش بلوکی، عمله، کشکولی بزرگ، کشکولی کوچک و دره شوری تشکیل شده است. سران طایفه کلانتر نام داشتند که از طرف ایلخانی منصوب می‌شدند. وظیفه‌ی کلانتر اداره املاک، نظارت و راهنمایی طایفه به هنگام کوچ و مجری اوامر ایلخانی بود (پیمان، ۱۳۴۷، ۲۷۲). انتصاب کلانتران هر سال به وسیله ایلخانی تمدید و یا لغو شده شخص دیگری از خاندان کلانتران همان

۳. عمله به معنای کارگزاران است. چون اغلب سران طایفه‌ی مزبور، که معمولاً از میان زبده‌ترین و شایسته‌ترین افراد ایل‌ها انتخاب می‌شدند، عامل اجرای دستورات ایلخانی بودند به این نام شهرت یافتند.

طایفه منصوب می‌شد.^۴ به ندرت پیش می‌آمد که کلانتری از بیرون طایفه برای طایفه‌ی مزبور تعیین شود زیرا با توجه به ویژگی‌های جامعه‌ی ایلی کلانتران باید از مقبولیت عمومی طایفه برخوردار باشند.

تیره

تیره‌ها واحد تشکیل دهنده‌ی طایفه هستند. در سازمان سیاسی ایل قشقای تیره‌ها رسمیت داشتند و سران آنان از طرف مراکز قدرت منصوب می‌شدند. نام تیره ممکن است از نام مؤسس اولیه و یا پدر بزرگ خانواده گرفته شده باشد یا براساس صفت یا ویژگی بارز افراد آن تیره و نیز منتسب به زیستگاه آن تیره یا به سبب تخصص آنان در یک رشته از فعالیت‌ها باشد (پیمان، ۱۳۷۳، ۲۰۳). در فارسنامه ناصری از ۶۶ تیره‌ی مختلف ایل قشقای تحت ریاست خانواده جانی خان نام برده شده است (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۳۱۴). در سال ۱۳۱۰ هـ قبل از اسکان عشایر تعداد تیره‌های ایل قشقای ۹۰ تیره بیان شده (کیهان، ۱۳۱۰، ۸۵) و بر اساس سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۶۶ هـ تعداد تیره‌های ایل قشقای ۲۲۰ تیره اعلام شده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۶۸، ۱). البته تعداد خانوارهای هر تیره متفاوت است، مرسدن هر تیره را هشتاد خانوار و جمعیت آن را حدود ۵۰۰ نفر تخمین زده است (مرسدن، ۱۳۵۸، ۵۹). هر تیره به وسیله‌ی کدخدا یا بزرگتری که در بیشتر موارد صاحب نفوذ و احترام خانوادگی بود اداره می‌گردید. کدخدایان از جانب کلانتران گماشته می‌شدند. اما در مواردی برخی از تیره‌ها که از اهمیت خاصی برخوردار بودند و همچنان سران تیره‌های طایفه عملاً به طور مستقیم از سوی ایلخانی منصوب می‌شدند.

بنکو

بنکو یک واحد خویشاوندی است که همه‌ی اعضای آن با هم پیوند مدنی

۴. بنابر اظهار ملک منصورخان قشقای، هدف از تمدید سالیانه‌ی احکام کلانتران جلوگیری از سرکشی آنان بود. بنابراین، می‌بایست در آغاز فصل بهار خودشان یا نماینده‌ی آنان به حضور ایلخانی می‌رسیدند تا حکم آنان تمدید شود. مصاحبه با ملک منصورخان قشقای، تهران، فروردین ۱۳۷۸.

و خویشاوندی نزدیکی دارند و از چندین خانوار و فامیل که دارای تاریخ و خصوصیات مشترک هستند تشکیل شده‌اند. این خانوارها در امور اقتصادی همکاری مشترکی دارند (کیهان، ۱۳۱۰، ۸۵). اعضای هر بنکو دارای مراتب و قلمرو مشترک هستند که بهره‌مندی از آن نیز به صورت مشترک و مشاع است. سران بنکوها که ریش سفید یا آق سَقَل^۵ نامیده می‌شوند مسئولیت اداره و تنظیم امور سیاسی جامعه‌ی کوچک خود را بر عهده دارند. حفظ وحدت و جلوگیری از تشنج و جدایی یکی از حساس‌ترین وظایف رئیس بنکو است (پیمان، ۱۳۷۳، ۱۶۲). سران بنکوها بر خلاف کدخدایان فاقد جنبه‌ی حقوقی و سیاسی هستند.

بیله

بیله یک واحد اجتماعی در سلسله ساخت سنتی ایلی است که از گردهمایی چند خانوار خویشاوند تشکیل می‌شود. معمولاً دربردارنده‌ی بین ۳ تا ۱۰ خانوار یا چادر می‌باشد، بیله از نظر فعالیت‌های روزمره اهمیت به سزایی دارد، زیرا واحدی از افراد به وجود می‌آورد که هنگام کوچ با هم حرکت کرده، همکاری و همیاری مفیدی را ایجاد می‌کنند. این واحد در عین حال انعطاف‌پذیر است و ترکیب آن در رابطه با اوضاع و احوال خانوارهای مختلف سال به سال تغییر می‌کند (مرسدن، ۱۳۵۸، ۶۰ و صفی‌نژاد، ۱۳۷۵، ۷۵ و ۷۶). بیله چون یک اجتماع رسمی نیست معمولاً از ریاست رسمی برخوردار نمی‌باشد و تقریباً شبیه بنکو توسط ریش سفید یا شخص متنفذ این جمع اداره می‌شود. البته به دلیل آن که این اجتماع تنها در طایفه‌های فارس‌میدان، عمله و شش بلوکی دیده می‌شود، برخی از پژوهش‌گران این اجتماع را نادیده گرفته‌اند (افشار، ۱۳۶۶، ۶۲۵).

خانوار

خانوار به مجموعه افرادی که در زیر یک چادر زندگی می‌کنند اطلاق می‌شود

که کوچک‌ترین رده تقسیمات ایلی را تشکیل می‌دهد. البته ممکن است خانوار بصورت هسته‌ای و از زن و شوهر و فرزندان تشکیل گرفته باشد یا به صورت گسترده که پدر بزرگ، مادر بزرگ و غیره نیز عضو آن باشد. خانوار توسط سرپرست اداره می‌شود.

قشربندی اجتماعی

قشربندی اجتماعی ایل قشقای با توجه به ارزش‌های اجتماعی ایلی به وجود آمده است. قدرت سیاسی، ثروت و اصل و نسب پایه‌ی اصلی این قشربندی است. بر این اساس، ایل قشقای را می‌توان چنین تقسیم کرد:

۱- ایلخانان، فامیل و بستگان ایلخانی که در بالاترین سطح اجتماعی ایلی قرار داشتند؛

۲- کلانتران و خوانین طایفه‌ها؛

۳- کدخدایان و ریش‌سفیدان و دیگر سران تیره‌ها و بنکوها؛

۴- افراد عادی و رعایا؛

۵- قشرهای نازل و نیمه مطرود شامل: کولی‌ها، آهنگران و جز آن (صولت قشقای، ۱۳۶۶، ۱۴).

برقراری ارتباط بین قشرهای مختلف به صورت سلسله مراتب از بالا به پایین انجام می‌گرفت. ترک طبقاتی به سختی امکان‌پذیر بود. وصلت و پیوندهای سببی توسط قشرهای پایین اتفاق می‌افتاد؛ البته این آمیختگی خونی شامل اقشار نیمه مطرود نمی‌شد. زیرا دیگر اقشار از ایجاد پیوند سببی با آنان خودداری می‌کردند.

ایلخانان و خاندان ایلخانی

ایلخانی در رأس هرم قشربندی اجتماعی ایل قشقای قرار داشت. ایلخانان و نزدیکان‌شان افزون بر دام‌های فراوان، مراتع، چراگاه‌های سنتی و روستاهای مجاور ایل را در تملک داشتند. همچنین در شهرهای نزدیک ایل، صاحب

املاک و مستغلاتی بودند.

ایلخانان قشقای همواره خود را در سطحی ممتاز و بالاتر از سایر قشرها و حتی برتر از کلانتران می‌دانستند. به همین سبب، از ایجاد پیوند سببی با افراد بیرون از خاندان خود، یعنی از ازدواج دختران خویش با قشرهای پایین اکراه داشتند (پیمان، ۱۳۷۳، ۲۹۷).

کلانتران

کلانتران به عنوان سران طایفه‌ها از قدرت سیاسی-اقتصادی بالایی در ایل برخوردار بودند و قدرت سیاسی آنان ناشی از مسئولیتی بود که توسط ایلخانی به آنان سپرده می‌شد. کلانتر هر طایفه از افراد و اعضای همان طایفه بود (صفی‌نژاد، ۱۳۷۵، ۸۲ و ۸۳؛ میرمحمدی، ۱۳۶۷، ۲۲۰)، این افراد از بین خانواده‌های مطرح و صاحب نفوذ و دارای سابقه ریاست طایفه‌ای انتخاب می‌شدند. کلانتر رابط بین ایلخانی و کدخدایان تیره‌های مختلف یک طایفه بود. کلانتران برای حفظ موقعیت و قدرت خویش اغلب با ایلخانی نسبت (خویشاوندی از طریق ازدواج دختر یا خواهرشان با یکی از افراد خاندان ایلخانی) برقرار می‌ساختند و این مسئله موجب تحکیم قدرت و سیاست هر دو طرف می‌شد.^۶

کدخدایان و ریش‌سفیدان

کدخدایان و ریش‌سفیدان (سران تیره‌ها و بنکوها) در میان تیره و بنکوه‌های خود نفوذ فوق‌العاده‌ای داشتند. دستورها و رأی و نظر آنان از سوی دیگران پذیرفته و به اجرا گذاشته می‌شد. این قشر حتماً لازم نبود افراد بسیار پیر و سالخورده باشند، بلکه صلاحیت و مقبولیت آنان از سالخوردگی آنان مهم‌تر بود (روحانی، ۱۳۷۱، ۸۹). کدخدا به وسیله کلانتر منصوب می‌شد و باید مورد اعتماد اعضای تیره نیز می‌بود. کدخدایان مسئولیت اداره‌ی امور تیره را بر عهده داشتند و قادر

۶. البته بعد از ازدواج جانی خان با نازلی بی‌بی، خواهر محمد آقا و حسن آقا کشکولی، این سنت در بین خاندان ایلخانی رایج شد. ایلخانان بیشتر با دختران کلانتران کشکولی ازدواج می‌کردند. در مواردی نیز ازدواج با دختران کلانتران شش بلوکی، قراچه و عمله نیز دیده می‌شود.

بودند اختلافات را برطرف کنند.

افراد عادی و رعایا

عامه‌ی مردم چهارمین قشر اجتماعی ایل قشقایی را تشکیل می‌دادند و دربرگیرنده‌ی بخش وسیعی از مردم ایل بودند. آنان هیچ گونه مسئولیت و قدرت سیاسی نداشتند. هزینه‌ی زندگی رعایا یا از راه دامداری و یا از راه خدمت در دستگاه کلانتران و ایلخانی و خاندان وی تأمین می‌شد.

قشرهای نازل و مطرود

آخرین گروه قشربندی اجتماعی ایل قشقایی، خانواده‌هایی بودند که فاقد دام و مرتع در ایل بودند. بنابراین، یا به کارگری در روستاهای هم‌جوار ایل می‌پرداختند و یا این که برای امرار معاش خویش به شغل‌هایی چون آهنگری، نعلبندی و مواردی از این دست می‌پرداختند و از نظر دیگر قشرها، این قشر مطرود بودند و از برقراری ارتباط و پیوند سببی با آنان خودداری می‌شد.

سازمان سیاسی-اداری ایل قشقایی

ایلخانی

منصب ایلخانی از دیر باز وجود داشت، لیکن از زمان ایلخانی‌گری جانی خان قشقایی در دوره‌ی پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار، این منصب اهمیت و قدرت بیشتری یافت. حکومت در ایل بر عهده‌ی ایلخانی و ایل‌بیگی بود که برای آن‌ها از طرف پادشاه یا والی ایالتی فرمان صادر می‌شد. حکم ایلخانی در بین طایفه‌ها نافذ و انتظامات بر عهده‌ی آنان بود (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۶۰).

اگرچه کلانتران رابط ایلخانی و دیگر قشرها بودند اما کلیه‌ی افراد ایل می‌توانستند با ایلخانی تماس داشته باشند و شکایات خود را به گوش وی برسانند. ایلخانی همچنین مسئول دفاع از ایل در برابر دستگاه‌های دولتی بود

و حفظ منافع ایل را به عهده داشت (روحانی، ۱۳۷۱، ۱۱۷).
مخارج زندگی ایلخانی و کارگزاران افزون بر این که از کلانتران طایفه‌ها جمع آوری می‌شد (که آنان نیز از افراد طایفه‌های خود مالیات می‌گرفتند) با حق علف چر (استفاده از مراتع ایل) و درآمد املاک اربابی و همچنین هدایایی که به مناسبت‌های مختلف مانند اعیاد به آن‌ها تقدیم می‌گردید، تأمین می‌شد (همان، ۱۷۰؛ قهرمانی، ۱۳۷۳، ۶۱).

افراد ایل غالباً ایلخانی را به عنوان مظهر قدرت ایل و مدافع منافع مادی و معنوی ایل صمیمانه دوست می‌داشتند و ایلخانی نیز در مواقع خاص از دادن برخی امتیازات نظیر واگذاری مراتع، حواله غله و بخشش مالیات دریغ نمی‌ورزید.

ایل‌بیگی

ایل‌بیگی بالاترین فرد پس از ایلخانی بود که در اصطلاح امروزی معاون ایلخانی محسوب می‌شد. این مقام باید از نزدیکان و خویشاوندان درجه یک ایلخانی (برادر یا فرزند) و مورد اعتماد وی می‌بود و سمت جانشینی ایلخانی را داشت (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۶۱ و ۶۲). ایل‌بیگی مسئول امور داخلی ایل بود و در حقیقت وزیر داخله ایلخانی به شمار می‌آمد.

فرمان انتصاب ایل‌بیگی نیز از جانب مقام‌های حکومتی صادر می‌شد. پس از مرگ ایلخانی، ضمن اعلام عزای عمومی، کلانتران، کدخدایان، ریش‌سفیدان و افراد برجسته‌ی ایل به قرارگاه خانواده می‌آمدند و با تسلیت و مراسم ویژه به طور ضمنی یا رسمی با جانشین او بیعت می‌کردند (روحانی، ۱۳۷۱، ۱۱۸). البته حکم ایلخانی جدید باید به تأیید مقامات حکومتی می‌رسید.

کارگزاران (سران طایفه عمله)

در دستگاه بزرگ ایلخانی افرادی که مسئولیت امور نظامی، دیوانی و خدماتی را بر عهده داشتند، بیشتر از میان طایفه‌ی عمله که ایلخانی به طور مستقیم بر آنان حکمرانی می‌کرد، انتخاب می‌شدند. بیشتر تفنگ‌چیان ایلخانی نیز از

میان جوانان زبده و جنگجوی این طایفه تعیین می‌شدند (پیمان، ۱۳۷۳، ۱۵۵ و ۱۹۱). در واقع آنان قدرت اجرایی ایلخانی به شمار می‌آمدند، وظیفه‌ی جمع‌آوری مالیات (حق مالکانه)، رسیدگی به امور کشاورزی، گله‌داری و تنظیم امور ایلی و اجرای فرمان‌های ایلخانی بر عهده‌ی آن‌ها بود. همچنین بنکوهایی از طایفه‌های مختلف در اطراف چادر ایلخانی یا کلاتران طایفه مستقر می‌شدند که امور خدماتی را انجام می‌دادند، این گروه که به عمده‌ی دورخانه معروف بودند جزو افراد طایفه بزرگ عمده محسوب نمی‌شدند (افشار، ۱۳۶۶، ج ۲، ۶۲۶). با وجود آن که این گروه ارتباطی با طایفه‌ی عمده ندارد برخی از پژوهش‌گران به اشتباه هر دو را یکی دانسته‌اند (دومورینی، ۱۳۷۵، ۳۳).

مستوفی و منشی‌باشی

طبقه‌ی مستوفی‌ها محاسبات امور مالی، و منشی‌ها امور اداری ایلخانی را سامان می‌دادند. رئیس منشیان را منشی‌باشی می‌نامیدند. فرمان‌ها و حکم‌های عزل و نصب کلاتران به وسیله‌ی منشی‌باشی نوشته می‌شد و به مهر و امضای ایلخانی می‌رسید. رسیدگی به محاسبات مالیات طایفه‌ها، درآمدهای اموال اربابی و اختصاصی ایلخانی و هزینه‌ها بر عهده مستوفی‌ها بود و هر یک از مستوفیان مأمور یکی از بلوک‌ها بودند (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۶۱ و ۶۳). اغلب منشی‌ها از اهالی شهرهای شیراز، فیروزآباد و جهرم بودند که معمولاً خانواده آنان در شهرهای خود ساکن بودند، اما خود برای رتق و فتق امور در کنار منزل ایلخانی مستقر می‌شدند و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند به گونه‌ای که چادر مخصوص برای آنان برپا می‌شد و یک یا دو نوکر وظیفه انجام دادن امور منزل آنان را بر عهده داشتند.^۷

ناظر کلی

ناظر کلی مسئولیت انبار اجناس و تنظیم و محاسبه‌ی ورود و خروج کالاها و مواد خوراکی را بر عهده داشت. چندین نفر ناظر زیردست ناظر کل بود که هر

۷. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، فروردین ۱۳۷۸.

یک مسئول اجناس خاصی بودند. هنگام کوچ ایل ناظرها به وسیله‌ی شترها مواد خوراکی، حبوبات، آرد و روغن را جا به جا می‌کردند و چادر مخصوصی برای انبار در نظر می‌گرفتند (همان).

میرآخور

میرآخور مسئولیت اداره و تربیت اسب‌های سواری ایلخانی را بر عهده داشت. البته نگهداری و چرای اسب‌های ایلخانی که بیشتر از نژادهای اصیل مانند عربی بود بر عهده‌ی افراد طایفه‌ی مهترخانه بود.^۸

فراش‌ها

فراشان مأمور اجرای فرمان‌های ایلخانی بودند. آنان معمولاً برای احضار افراد مورد نظر ایلخانی از جمله متمردان و متهمان سرقت و قتل مأموریت می‌یافتند؛ همچنین وظیفه‌ی جمع و برپا کردن چادرهای ایلخانی را در هنگام کوچ و اقامت، و پذیرایی از مهمان‌های وی را بر عهده داشتند. فراش‌ها زیر نظر نایب فراش به وظیفه عمل می‌کردند. نایب فراش در واقع نقش رئیس پلیس (صاحب شرطه) را داشت و مجازات مجرمان و محافظت از زندانیان بر عهده وی بود (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۶۳).

در این میان، منصب دیگری نیز به نام خلوت فراش وجود داشت که جزو محرم ایلخانی و خانواده وی محسوب می‌شد و می‌توانست آزادانه به چادر ایلخانی رفت و آمد کند. حتی ملاقات برادران، خواهران و کلانتران در هنگامی که ایلخانی در چادر ویژه‌ی خود بود باید با هماهنگی خلوت فراش انجام می‌شد.^۹

یساول

به یساول نقره چماق نیز گفته می‌شد، در سوارهای رسمی که بیش از هزار

۸. مصاحبه با نادر نصیری طبیبی، سمیرم، مرداد ۱۳۷۸.

۹. مصاحبه با ملک منصورخان قشقای، تهران، فروردین ۱۳۷۸.

سوار در رکاب ایلخانی بودند، یساول با چماق نقره‌ای اش سوار بر اسب در جلوی سوارها تاخت می‌کرد. وظیفه‌ی او کنترل نظم و ترتیب حرکت سوارها بود.^{۱۰}

ساربان (دارغا)

دارغاها یا ساربانان، وظیفه‌ی محافظت از شتران ایلخانی را بر عهده داشتند. آنان که به کوروش نیز معروف بودند افزون بر زبان ترکی قشقای به گویش خاصی صحبت می‌کردند که گفته می‌شود به زبان پهلوی نزدیک است، آنان مردمانی بلند قامت، سیه چرده و شاد بودند (همان).

گارد ایلخانی

گارد ویژه‌ی ایلخانی معروف به «نوکر باب» و مأمور اجرایی ایلخانی بود. نوکر باب‌ها معمولاً از میان شجاع‌ترین و جنگجوترین افراد ایل انتخاب می‌شدند و زیر نظر فرماندهی گارد وظایف خود را انجام می‌دادند. آنان افزون بر محافظت از ایلخانی و خانواده‌ی وی به عنوان مأمور انتظامات به بلوک‌ها و نواحی اعزام می‌شدند و به تعقیب و دستگیری متهمان می‌پرداختند.^{۱۱}

افزون بر این مناصب، منصب‌های دیگری چون آشپزباشی، کشیک چی‌باشی، شربت‌دار، قهوه‌چی، گاو میش‌بان، قاطرچی، مخاباد^{۱۲} (مسئول نظارت بر شبانان و گوسفندان ایلخانی) یورتچی، قرقچی، تفنگدار، خراط‌باشی و جز آن در دستگاه ایلخانی وجود داشت (همان). باید افزود که به تبعیت از ایلخانی، ایل‌بیگی و کلانتران طایفه نیز با توجه به موقعیت و جمعیت افراد خود از چنین سازمانی برای انجام دادن امور – البته در قالبی کوچکتر – برخوردار بودند.

اوضاع اقتصادی

فعالیت عمده‌ی ایل قشقای دامداری و تولید فرآورده‌های دامی است، اما به

۱۰. Yasavol.

۱۱. مصاحبه با نادر نصیری طیبی، سمیرم، مرداد ۱۳۷۷.

۱۲. Mokhtabad..

دلیل محدودیت و کاهش دام و رفع نیازهای روزمره به فعالیت‌های دیگری چون کشاورزی و صنایع دستی نیز پرداخته می‌شود.

دامداری

اقتصاد خانوارهای قشقایی اغلب وابسته به دام است و تملک تعدادی بز و گوسفند مهم‌ترین و محبوب‌ترین سرمایه‌ای است که خانوارها را به زندگی و فعالیت بیشتر امیدوار می‌سازد. اهمیت دام در میان ایل قشقایی به حدی است که در افواه مردم گوسفند را دولت می‌نامند. دام در زندگی ایل قشقایی چند نقش مهم دارد. نخست: برای استفاده از محصولات دامی مانند شیر و گوشت و پشم؛ دوم: فروش چند رأس از این دام‌ها در هر سال منبع درآمدی برای خانوارهای ایل محسوب می‌شود (روحانی، ۱۳۷۱، ۲۴۱)؛ سوم: برای حمل و نقل از حیواناتی چون الاغ، اسب، قاطر و شتر استفاده می‌شود. از آنجایی که ایل بیشتر در کوچ است و از مسیرهای کوهستانی و دشوار عبور می‌کند، استفاده از این چهار پایان برای سواری و حمل بار اهمیت زیادی دارد.

کشاورزی

برخی از خانوارهای ایل قشقایی با توجه به بضاعتی مالی که در خرید قطعه زمینی در مناطق قشلاقی یا ییلاقی دارند و یا با تبدیل بخشی از زمین‌های مسطح مراتع خود به زمین کشاورزی به کشت و کار می‌پردازند. در گذشته شیوهی زراعت آنان بیشتر سنتی و دیمی بوده است و محصولاتی چون گندم، جو، یونجه و شبدر به اندازه‌ی مصرف خود و خوراک دام‌هایشان تولید می‌شد، اما به مرور و با تشدید روند یک‌جانشینی بسیاری از افراد ایل با تغییر شیوهی زندگی در روستاهای هم‌جوار یا در مراتع ییلاقی و قشلاقی به کشاورزی مکانیزه و احداث باغ روی آوردند. برای نمونه، این امر در مناطقی چون حوالی شهرستان‌های سمیرم، آباد، اقلید، فیروزآباد و قیروکارزین مشاهده می‌شود.

صنایع دستی

تولید صنایع دستی ابتدا برای رفع نیاز خانواده و سپس فروش در بازار به منظور کسب درآمد می‌باشد (روحانی، ۱۳۷۱، ۲۴۱ و ۲۴۵). مهم‌ترین تولیدات صنایع دستی عبارتند از: قالی، قالیچه، گلیم، جاجیم، گبه، چادر سیاه عشایری، خورجین، چننه، پشته‌های زینتی و مواردی از این دست. بافت آنان بیشتر توسط زنان صورت می‌گیرد. رنگ‌ها و نقش‌های قالی‌های قشقایی کیفیتی بالا و شهرتی جهانی دارد.

جمعیت

جمعیت ایل قشقایی در طول تاریخ دچار نوسانات بسیاری شده است اما هم‌اینک یکی از پر جمعیت‌ترین ایل‌های ایران به شمار می‌آید. آمار و اطلاعات تقریبی که مورخان، سیاحان و جغرافی‌نویسان ارائه کرده‌اند، بیشتر بر حدس و گمان استوار بوده است. لیکن واقعیت‌هایی را درباره‌ی این ایل طی سال‌های مختلف بیان می‌کند. از زمانی که سرشماری با روش جدید در ایران معمول گردید، مقاصد سیاسی موجب شد تا آمارهای ارائه شده منطبق بر واقعیت نباشد. افزون بر این چون سرشماری در ایل‌ها به علت جابجایی و پراکندگی آنان بسیار مشکل بود، لذا حکومت مرکزی بر حدسیات مقامات خود و تخمین سران ایل بسنده می‌کرد. سران ایل برای اجتناب از فرستادن مردان ایل به خدمت سربازی آمار افراد تحت نفوذ خود را کمتر اعلام می‌کردند و از سوی دیگر حکومت مرکزی از زمان رضا شاه پهلوی برای تضعیف ایل‌ها تلاش می‌کرد آمار پایی‌نی از آنان ارائه دهد (Oberling, 1974, 232).

تخمین‌های پژوهش‌گران و جهان‌گردان که متکی بر اطلاعات سران ایل بود از دو جهت دور از واقعیت می‌نمود. از یک سو، برخی از سران ایل با برآوردهای دست‌بالا سعی می‌کردند اهمیت و قدرت خود را به رخ جهان‌گردان خارجی بکشند و از سوی دیگر، عده‌ای از آنان به علت مشکوک بودن به جهان‌گردان و

بیم آن که جاسوس دولت باشند آمار پایینی ارائه می‌کردند و در کنار آن، برخی نیز افراد نیمه ساکن را نیز جزو عشایر بیان می‌کردند که این امر باعث ارائه‌ی گزارش‌های متفاوت می‌شد (Ibid, 234). به هر حال، این منابع تنها مدارکی هستند که در مورد جمعیت ایل قشقایی می‌توان به آن‌ها استناد کرد، هر چند اشتباهات و اختلاف‌های آشکاری نیز در آن‌ها وجود دارد.

این حدس و تخمین در طول ۱۵۰ سال یعنی از سال ۱۸۰۹ تا ۱۹۵۰ بیش از سی برابر نوسان داشته است. نخستین بار دویره در سال ۱۸۰۹ جمعیت ایل قشقایی را ۱۲ تا ۱۵ هزار نفر دانسته و بیشترین رقم جمعیت را داگلاس در سال ۱۹۵۰ بیان کرده است، که بنابر نظر وی جمعیت ایل قشقایی ۵۰۰ هزار نفر بودند.^{۱۳}

بنا بر نوشته‌ی مورخان تا شروع جنگ جهانی اول جمعیت قشقایی‌ها رو به افزایش بوده است، با شروع جنگ جهانی اول بسیاری از افراد رزمنده در جنگ‌های محلی، جنگ با انگلیسی‌ها جان خود را از دست دادند. همچنین شیوع بیماری‌های واگیردار مانند وبا و آنفلوانزا و مرگ و میر ناشی از آن در کاهش جمعیت ایل قشقایی نقش اساسی داشته است. افزون بر این، برخی از مردم ایل که زندگی خود را در خطر می‌دیدند ایل را ترک می‌کردند و در روستاها و شهرهای همجوار ایل ساکن می‌شدند (مستوفی‌الممالکی، ۱۳۷۷، ۳۴۲). در دوره‌ی رضا شاه با اجرای سیاست تخته‌قاچاق، بخش عظیم ایل کوچ نشینی را رها ساخته، اسکان یافتند. اما پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و احیای قدرت سران قشقایی، جمعیت ایل انسجام و روح تازه‌ای یافت و رو به ازدیاد نمود.

در پیوست کتاب، جدول‌های شماره‌های ۱ و ۲ سابقه‌ی سرشماری و تعداد خانوار و جمعیت آن را نشان می‌دهد. تعداد زیادی این سرشماری‌ها نشان دهنده‌ی این موضوع است که به سبب قدرت و نفوذ زیادی که ایل قشقایی در

۱۳. ر. ک به: جدول جمعیت در پیوست.

جنوب ایران داشته، مدنظر محافل سیاسی و جهان‌گردان و مورخان قرار گرفته است.

در چند دهه‌ی اخیر از سوی برخی از مراکز و سازمان‌های دولتی از جمله مرکز آمار ایران درباره سرشماری عشایر و به دست آوردن جمعیت آن‌ها برای برنامه ریزی، اقداماتی صورت پذیرفته است لیکن به دلیل فقدان تعریف یا ضابطه‌ای دقیق از عشایر که مورد اتفاق نظر بیشتر پژوهش‌گران این نوع مراکز باشد آمار دقیقی از میزان واقعی جمعیت عشایر از جمله ایل قشقای ارائه نشده است. به این ترتیب، در حالی که مرکز آمار ایران در سرشماری سال ۱۳۶۶ عشایر کوچنده‌ی قشقای را ۱۱۲،۴۳۰ نفر اعلام کرده است، آمارهای غیر رسمی کل جمعیت قشقای در افواه بین ۱/۵ الی ۲ میلیون نفر بیان می‌شود (مرکز آمار ایران، ۱۳۶۸، ۱).

روابط اجتماعی

شخصیت فرد در جامعه‌ی عشایری متأثر از شخصیت خانوادگی و تمکن مالی اوست. خانواده‌های عشایری در اصل، حالت پدرسالاری دارند. در جوامع عشایری روح فامیلی و خانوادگی حاکم است و معیار معیشت اجتماعی فرد در جامعه به وسیله‌ی خانواده و فامیل خود معرفی می‌شود. در رابطه‌ی افراد با یکدیگر بیشتر رابطه‌ی اصل و نسبی مورد توجه است، گرچه روابط آزاد و دلخواه نیز بین افراد برقرار می‌باشد. ارزش‌ها و کنترل‌های اجتماعی از انحرافات افراد جلوگیری می‌کند و کمتر اتفاق می‌افتد که خانواده‌ای مجبور به طرد افراد خود شود.

در واقع، خانواده‌ی ایلی به علت رسوخ نیافتن عقاید و افکار جدید به درون خود، از دامنه تغییرات دورمانده و در کوران‌های تجدید تزلزل زیادی نیافته است. با وجود این، امروز به دلیل ورود ابزارهای ارتباطی و رسانه‌ها به درون ایل قشقای و همچنین ایجاد مدارس عشایری و ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با جوامع شهری به میزان قابل ملاحظه‌ای از نفوذ سرپرست خانواده کاسته است.

ازدواج و خانواده

خانواده در انتخاب همسر برای اعضای خود اختیارات وسیعی دارد که تخلف از آن به ندرت قابل تصور است. عرف و عادت در ایل قشقای برای ازدواج شرایط و ترتیباتی به وجود آورده که با دیگر اجتماعات تفاوت و در بعضی شئون تباین دارد و حتی بر مذهب و دیانت نیز فایق آمده است، برای نمونه می‌توان از مذموم بودن ازدواج متعدد، ازدواج موقت و طلاق نام برد.

در ایل قشقای مهریه معمولاً ناچیز است و اغلب توجهی به آن نمی‌شود، اما در عوض خانواده‌ی داماد مبلغ هنگفتی را به عنوان باشلوق (شیربها) به خانواده‌ی عروس پرداخت می‌کند و مخارج عروسی نیز بر عهده‌ی داماد می‌باشد که طاقت فرساست. مقدار باشلوق براساس تمول پدر و وجاهت دختر تعیین می‌شود (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱). البته با توجه به نقش زن در خانواده و این که بنیاد و اداره‌ی آن تنها به دست زن صورت‌پذیر است، این هزینه‌ها و زحمات ارزشش را دارد.

در امر خواستگاری عنوان خانوادگی از هر مسئله‌ی دیگری مهم‌تر است. ازدواج با اقوام نزدیک ارجح است و دایره‌ی ازدواج بیشتر درون گروهی می‌باشد. ازدواج‌های بین بنکویی نیز به منظور تحکیم روابط و گاه با انگیزه‌ی سیاسی، رایج است.

عقد و عروسی

پس از تعیین وقت عروسی، خانواده‌ی داماد خود را برای برگزاری جشن آماده می‌کند. این مراسم در بین قشقای‌ها با شکوه و جلال خاصی برگزار می‌شود. در گذشته این مراسم دست کم سه تا ۱۵ شبانه روز (خاندان ایلخانی) به طول می‌انجامید. چنین مراسمی که ورود برای عموم طایفه و نیز برای ایل آزاد و گاهی حتی لازم بود، مستلزم صرف هزینه و وقت زیادی بود که انجام دادن آن برای خانواده داماد مشکل می‌نمود. بنابراین، برای حل این مشکل اغلب افراد ایل چه زن و چه مرد همیاری عجیبی از خود نشان می‌دادند و در مراحل

مختلف به ویژه تهیه ملزومات جشن از جمله برنج کوبی (توسط دختران جوان)، دوختن لباس عروس، جمع آوری هیزم و آماده کردن میدان جشن، خانواده داماد را یاری می‌دادند. دعوت‌شدگان نیز در روز عروسی هر یک به قدر توانایی خود هدایایی را که بیشتر گوسفند بود، به داماد تقدیم می‌کردند.

جشن عروسی با برپا داشتن چادرهای متعدد و آذین‌بندی آن و برافراشتن بیرق‌های رنگین معمولاً در چمن‌زاری وسیع مهیا می‌شد. مراسم جشن با نواختن کرنا و دهل و آوازخوانی خوانندگان آغاز می‌گردید و با رقص چوبی زنان با لباس رنگارنگ و بازی درنا (ترکه بازی) از سوی مردان و اسب دوانی‌های پی در پی ادامه می‌یافت. پس از آن، برای آوردن عروس تعداد زیادی سوار از زن و مرد و (به تازگی با وسایل نقلیه) به خانه عروس می‌رفتند و او را با شور و شوق به خانه داماد می‌آوردند. جهیزیه‌ی عروس اغلب از قالی، گلیم، جاجیم و دیگر دست‌بافت‌ها تشکیل می‌شد.

عزاداری

با درگذشت هر فرد در ایل قشقایی مراسم عزاداری از روز اول، سوم، هفته و چهلم تا سال ادامه می‌یابد. افراد بنکوها و تیره‌ها، و گاه از طوایف دیگر با توجه به موقعیت فرد متوفی گروه گروه به دیدار خانواده‌ی می‌روند و به تناسب بضاعت خویش، گوسفند یا کالای دیگری برای آن خانواده می‌برند. بستگان متوفی ملزم هستند تا مدت یک سال تمام سیاه‌پوش شوند و در این مدت از برگزاری هر گونه مراسم جشن و سرور و حتی شرکت در این نوع محافل امتناع می‌ورزند. در عزاداری‌ها نیز افراد ایل همانند دیگر مراسم با خانواده‌ی متوفی همیاری بی‌نظیری نشان می‌دهند.

مذهب و اعتقادات

مسائل مذهبی ایل قشقایی از جمله مواردی است که پژوهش‌گران کمتر به آن پرداخته‌اند. امروز اغلب مردم ایل قشقایی مسلمان و شیعه مذهب هستند.

مهم‌ترین دلیل این مسئله ارتباط بنیان‌گذاران اتحادیه قشقایی با پادشاهان شیعه‌مذهب صفوی است. امیر قاضی شاهیلو متحد کننده‌ی اولیه‌ی ایل قشقایی و سرسلسله‌ی دودمان ایلخانان قشقایی از افراد متعصب و از مریدان و مرشدان شاه اسماعیل صفوی بوده است. بنا به روایتی وی شاه اسماعیل را در رسمی کردن مذهب شیعه در ایران یاری داده است. آرامگاه وی نیز در محلی به نام درویش در حومه‌ی گندمان (از توابع بروجن) قرار دارد که جایگاه مقدس و محل زیارت مؤمنان است (Oberling, 1974, 31).

با توجه به مطلب یاد شده احتمال می‌رود که با پیوستن امیر قاضی شاهیلو به اتحادیه‌ی قزلباش در دوران صفویه،^{۱۴} افراد تحت فرمان وی نیز به مذهب شیعه گرایش یافته‌اند. از آن گذشته با توجه به این که قزلباش‌ها گرایش صوفیانه‌ای داشتند و نسبت به انجام دادن ظواهر مذهبی کمتر علاقه نشان می‌دادند. این نگرش به مذهب نیز در نزد قشقایی‌ها دیده می‌شود. پر بیراه نخواهد بود که دیدگاه مذهبی مردم قشقایی را متأثر از گرایش‌های صوفی‌منشانه‌ی قزلباش دانست.

البته گرایش به تصوف در بین ایلخانان و خاندان قشقایی رایج بود، به طوری که محمدعلی‌خان، ایلخانی مشهور قشقایی، خود در سلسله‌ی اهل طریقت و حلقه‌ی درویشان وارد و از مریدان میرزا ابوالقاسم سکوت می‌شود. وصال شیرازی که از دیگر مریدان این پیر مرشد بوده در همراهی ایلخانی به ییلاق، بیانات خود را طی این سفر به صورت داستانی به نام چهل بزم به رشته‌ی نظم درآورده است. افزون بر این، آرامگاه محمدعلی‌خان نیز در جوار شیخ اقطع یکی از بزرگان تصوف در محلی به نام پیر بن آب در جنوب شیراز واقع شده است (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۹۱-۸۸).

در گذشته‌ی ایل قشقایی به ندرت کسانی وجود دارند که به سلک روحانیت

۱۴. از آنجا که ایلخانان قشقایی خود را از نوادگان اوزون حسن آق قوینلو می‌دانند و از سوی دیگر مادر شاه اسماعیل دختر اوزون حسن می‌باشد، این نسبت خانوادگی می‌تواند خود دلیلی برای همکاری مزبور باشد.

درآمده باشند.^{۱۵} گرچه در سال‌های اخیر عده‌ای وارد کسوت روحانیت شده‌اند اما به ناچار ایل را ترک کرده و شهرنشینی اختیار کرده‌اند. میرزا جهانگیرخان قشقایی از خان‌های طایفه‌ی دره شوری از جمله نوادری بود که تا حدود چهل سالگی علاقه‌ی شدیدی به موسیقی و نواختن سه تار داشت. وی روزی برای تعمیر ساز خود به اصفهان می‌رود. اما تحت تأثیر گفته‌های یک روحانی واقع شده، به تحصیل علوم دینی در حوزه‌ی علمیه اصفهان می‌پردازد (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۳۱۳). وی حکمت را فرا گرفت و در مدت کوتاهی به درجه استادی در رشته‌های فقه، فلسفه، عرفان، ریاضیات و هیأت رسید و از علمای بلند پایه‌ی تشیع در روزگار خود شد.

میرزا جهانگیرخان به مدت چهل سال در مدرسه‌ی صدر اصفهان ساکن و مشغول تدریس فقه، حکمت و جز آن بود؛ عده‌ی زیادی از علما و بزرگان زیر دست وی تربیت شده‌اند مانند حاج سید حسین بروجردی، سید حسن مدرس، رحیم ارباب اصفهانی، ضیاءالدین عراقی. با وجود این، جهانگیرخان در تمام عمر از لباس ایلی خارج نشد و جز در حین نماز به لباس روحانیت در نیامد. مؤلف فارسنامه‌ی ناصری از فردی به نام ملا علی بابا از تیره‌ی چتر قشقایی نام برده است که در شیراز موطن اختیار کرده و به تحصیل علوم دینی پرداخته است (همان).

به طور کلی، در ایل قشقایی مذهب با عقاید فرهنگی و خرافاتی در آمیخته شده است و بیشتر ابزاری برای نذر و نیازها و رفع بلا به ویژه در ایامی که طبیعت با آن‌ها قهر می‌کند به کار می‌رود. آنان ارادت زیادی به برخی از بزرگان دین از جمله حضرت علی (ع)، امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) دارند.

دلیل ارادت قشقایی‌ها به این بزرگان به ویژه حضرت عباس (ع) به دلیل توافق ارزش‌های اجتماعی ایل قشقایی با شخصیت تاریخی آنان است. قشقایی‌ها به ویژگی‌های بارز حضرت عباس (ع) مانند رشادت، نیرومندی، غیرت، شجاعت،

۱۵. ابرلینگ به نقل از جهانگیر بهروز می‌نویسد که قشقایی‌ها شیعه‌هایی بدون ملا هستند. Oberling, OP, cit, P31.

راستگویی، فداکاری و بی‌نظیری توجه دارند (روحانی، ۱۳۷۱، ۲۴۸). در بین مردم ایل قشقایی کمتر اتفاق می‌افتد که کسی به نام این بزرگوار سوگند دروغ یاد کند. این اعتقاد به حدی است که مردم ایل اموال خود را در مواقع ضروری در بیابان رها می‌کنند و با چیدن چند سنگ‌ریزه بر روی آن به نام «کهل حضرت عباس(ع)» محافظت از آن را به حضرت عباس(ع) می‌سپارند. مردم ایل حتی کم‌اعتقادترین آنان نیز به دلیل وحشت از عذاب سرکشی از کهل حضرت عباس(ع) از دست زدن به اموال خودداری می‌کنند.



نقش قشقایها
در تاریخ و فرهنگ ایران

زبان، ادبیات و هنر در ایل قشقای

زبان

زبان اغلب مردم ایل قشقای ترکی است. از آنجا که لهجه‌ی ترکی قشقای شباهت‌ها و اختلاف‌هایی با دیگر لهجه‌های ترکی دارد درباره‌ی منشأ پیدایش آن در بین پژوهش‌گران اختلاف نظر وجود دارد. برخی ایل قشقای را آریایی نژاد می‌دانند و تغییر زبان آنان را تقلید از قوم غالب بیان می‌کنند (کیهان، ۱۳۱۰، ۷۸). عده‌ای نیز بر این باورند که زبان قشقای با ترکی آذربایجانی مشترک است (پیمان، ۱۳۷۳، ۵۹۷ و Limert, 1984, 28). در رد نظریه‌ی نخست باید اذعان داشت که طرز شکل واژه‌های زبان قشقای هیچ‌گونه شباهتی به قدیمی‌ترین واژه‌های ادب فارسی ندارد و واژگان وارد شده در زبان قشقای را باید متأثر از دو حوزه‌ی فرهنگی شیراز و اصفهان دانست. زیرا واژگان فارسی راه یافته به زبان قشقای همان کلمات و الفاظ سده‌های هفتم و هشتم هجری یعنی زبان سعدی و حافظ است (احتشامی هونه‌گامی، تغزل در شعر قشقای، کلک، ۱۳۲).

جواد هیئت در تقسیم‌بندی لهجه‌های زبان ترکی، لهجه‌ی قشقای را جزو لهجه‌های گروه اغوز و شاخه ترکی آذربایجانی یا ترکی ایرانی عنوان می‌کند

(هیئت، ۱۳۶۵، ۳۰۰-۳۷۵). وجود تیره‌هایی چون مغالو، بیگدلی، شاملو، موصولو و جز آن در میان قشقای‌ها نشان می‌دهد که این گروه از آذربایجان مهاجرت کرده‌اند. همچنین ترانه‌هایی در ادبیات عامیانه (فولکلوریک) قشقای دیده می‌شود که در آن‌ها از جاهایی مانند تبریز، دربند، داغستان، شروان، شکی و هسترخان (آستراخان) یاد شده است که حکایت از آن دارد که این افراد در فراق سرزمین سابق خویش چنین اشعاری را سروده‌اند. با وجود این، لهجه‌ی ترکی قشقای تفاوت‌های عمده‌ای با لهجه‌ی ترکی آذربایجانی دارد. ترکی قشقای خالص‌تر از ترکی آذربایجانی می‌باشد و به ترکی اغوز نزدیک‌تر است. زیرا لهجه‌ی فارس‌میدان به لهجه‌ی ترکی آناتولی نزدیک است. افزون بر این، واژه‌هایی در این لهجه یافت می‌شود که بیشتر به لهجه‌ی ترکی آناتولی شبیه است مانند واژه بولماگ (پیدا کردن) و خوب که در آذربایجان به ترتیب تامپاخ و یاخچی تلفظ می‌شود، در حالی که در ترکی آناتولی این واژه‌ها همانند ترکی قشقای به کار می‌رود (شفقی، ۱۳۵۴، ۴۴۰-۴۴۱). از آن گذشته، برخی واژه‌ها در ترکی قشقای وجود دارد که مختص این لهجه می‌باشد مانند واژه دازا^۱ (خاله) و سَيسان^۲ (هشتاد) و کومموجا^۳ (کوچک) که برای آذربایجانی‌ها کاملاً نا آشناست. با یک نگاه کلی به واژه‌ها و جمله‌های به کار برده شده در ترکی قشقای روشن می‌شود که با بسیاری از کلمات و واژه‌های فارسی، لری، کردی و جز آن آمیخته است. این آمیختگی از یک سو به سبب همجواری و نشست و برخاست آنان با مردم شهرها و روستاهای فارسی زبان است و از دیگر سو، می‌توان به مهاجرت تیره‌هایی از ایل بختیاری، لرستان و کهگیلویه و بویراحمد به زیستگاه‌های قشقای و پیوستن به اتحادیه آنان اشاره کرد. از این‌رو، در میان ایل قشقای تیره‌هایی وجود دارد که افزون بر تکلم به ترکی قشقای، زبان خویش را حفظ کرده‌اند و با آن سخن می‌گویند مانند تیره‌های عالیوند، فیلیوند

1 2.Dazza.

2 3. Saysan.

3 4. Koommooja.

و لر در طایفه‌ی کشکولی کوچک.

از این گذشته، در ایل قشقای تیره‌هایی هستند که گویش مخصوص به خود دارند مانند گویش تیره دارغاها (ساربانان) که به گویش کوروشی مشهور است و گفته می‌شود این گویش از بقایای زبان پارسی پهلوی است.

تیره‌ی سارویی از طایفه‌ی عمله نیز به گویش خاصی صحبت می‌کنند که دیگر مردم قشقای از درک آن عاجز هستند. در کنار این مسائل، تیره‌ها و طایفه‌های بزرگ ایل قشقای لهجه‌های مخصوص به خود دارند مانند لهجه‌های فارسیمدان، دره شوری، شش بلوکی و تیره گله‌زن (عمله) که واژه‌ها و افعال به کار رفته در لهجه‌ی این طایفه‌ها تا حدودی با سایرین متفاوت است. البته بحث زبان و لهجه‌های ایل قشقای یکی از مباحث پیچیده‌ای است که به بررسی دقیق‌تر و واژه‌شناسی جدی‌تر از سوی پژوهش‌گران به ویژه زبان‌شناسان نیاز دارد.

ادبیات

شعر و شاعری در ایل قشقای

ادبیات ایل قشقای به شعر و داستان خلاصه می‌شود که از گذشته‌های دور نه به صورت مدون بلکه سینه به سینه به نسل‌های بعدی منتقل شده است، با وجود این که در سال‌های اخیر برخی به گردآوری و تدوین این ادبیات پرداخته‌اند، اما کمتر با روش صحیح جمع‌آوری شده است. اشعار موجود در ایل قشقای به ندرت ریشه‌ی آذربایجانی دارد به جز چند رباعی فولکلور که ممکن است مربوط به زمانی باشد که گروه‌هایی از قشقای‌ها در آن سامان می‌زیسته‌اند (روحانی، ۱۳۷۱، ۳۰۷).

شاعری که امروز در ایل شنیده می‌شوند بیشتر مربوط به شاعران نه چندان دور می‌باشد. زیرا متأسفانه به دلیل عدم نگارش، آثار شاعران و ادیبان زمان‌های مقدم در دست نیست. شاعران ایل بخش بزرگی از چگونگی زندگی ایل‌نشینان،

خصوصیات اخلاقی، صحنه‌ها و حوادث تاریخی، جنبه‌های اجتماعی و آرزوهای این مردم را در اشعار خود تجسم بخشیده‌اند.

طبیعت، کوه، دشت، جنگل، ابر و باران، چشمه‌ساران، بیابان، زندگی مردم، عشق‌ها و غم‌ها و شادی‌ها (همان)، گیاهان و علف‌های صحرا، پرندگان و حیوانات (پیمان، ۱۳۷۳، ۵۲۹) و شکوه از بی‌مهری‌های آسمان، قهر زمین، خشم زمان، مهاجرت‌ها و فراق و جدایی‌ها عناصر اصلی شعر شاعران ایل را تشکیل می‌دهند (نادری دره شوری، در یک دریچه یک هویت، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۱).

شاید این ابهام پیش آید که چرا با وجود پیشینه‌ی جنگ و دلاوری ایل قشقای، به جای شعر حماسی و شعر مقاومت بیشتر اشعار پر سوز و همراه با آه و ناله وجود دارد. در پاسخ باید گفت: «شعر برای قشقای نوعی رها شدن، در خود فرو رفتن، دمی با خود بودن است، برای مردمی که همه‌ی زندگی‌شان جنگیدن با ستم، جور طبیعت و مشکلات بوده است. برای همین شعر قشقای محتوایی عاشقانه و پرسوز یافته است.» (اسکندری، پیشینه شعر در ایل قشقای، نامه نور، ۱۴۰).

از دیگر سو شعر قشقای تحت تأثیر کوچ، اهمیتی ویژه می‌یابد. «کوچ» به علت دل‌کندن از سرزمینی و رفتن به سرزمین دیگر، جدا شدن از یارانی که در مسیر کوچ به دنیای باقی می‌شتابند و یا آنانی که اسکان را می‌پذیرند، خمیرمایه‌ی بسیاری از اشعار واقع می‌شود (همان، ۱۴۱).

شعر قشقای در حالات مختلف خوانده می‌شود؛ در عروسی‌ها و جشن‌ها به همراه آن پایکوبی می‌کنند و در عزاداری‌ها به هنگام خواندنش اشک می‌ریزند. شعر در نزد مردم قشقای تا آنجا اهمیت دارد که در بسیاری اوقات حتی در مکالمه‌های روزانه برای بیان خواسته‌ها و ابراز احساسات خود استفاده می‌شود (همان).

قشقای‌ها گرچه ترک زبان هستند، ولی ساختار فرهنگی آنان در شعر و سخنوری چنان با زبان، مذهب، ملیت، اساطیر و آداب و رسوم ایرانی پیوند

خورده است که برخی از جامعه‌شناسان و نژادشناسان آنان را آریایی دانسته‌اند (احتشامی، پیشین، ۱۳۱). به همین سبب تنها دیوار جدا کننده‌ی این قوم با پارسی زبانان گویش ترکی است و گرنه محتوای هنر و ادبیات آنان کاملاً ایرانی است (همان، ۱۳۲). به طوری که گفته می‌شود: «اشعار عرفانی و حکمی و اخلاقی مأذون، یوسف علی بیگ و دیگر شعرای ایل همانند کلام سعدی و حافظ و مولانا گوش جان را نوازش می‌دهد و مرغ روان را از طیران باز می‌دارد.» (نادری دره شوری، پیشین، ۱۱).

شعر قشقای هجایی است و قالب‌های متعددی دارد که معروف‌ترین آنان عبارتند از تغزل، گرایلی، آسانک، ساختایی و مسمط (همان). مهم‌ترین سهم ادبیات قشقای و ویژه‌ی تغزل (غزل ترکی) است و عشق در مرحله آغازین آن خودنمایی می‌کند. تغزل قشقای اگرچه زاییده‌ی یک نظام قبیله‌ای است اما وجه مقاومت، وطن‌گرایی، تهیدستی و فقر از برجسته‌ترین رگه‌های تغزل است (احتشامی، پیشین، ۱۳۲).

گرایلی در ایل قشقای بیشتر در ردیف‌های آوازی و موسیقی دیده می‌شود که سه آهنگ به نام‌های گرایلی، باش گرایلی و باسمه گرایلی وجود دارد. تفاوت گرایلی یا غزل تنها در هجای آن است که در غزل در هر مصراع ۱۱ هجا، ولی در گرایلی تنها ۸ هجا وجود دارد.

آسانک همان قالبی است که در آذربایجان «بایاتی» می‌گویند. این قالب کهن‌ترین اشعار عامیانه‌ی مردم قشقای است. آسانک دارای هفت هجا و چهار مصراع (پاره) است که مصراع سوم آزاد و بقیه مصراع‌ها هم‌قافیه هستند و اندیشه‌ی اصلی در دو مصراع آخر بیان می‌شود (نادری دره شوری، پیشین، ۱۱). ساختایی یکی از قالب‌های دیگر شعری است که با آهنگی با همین نام در موسیقی نواخته می‌شود. گفته می‌شود ساختایی لقب شاه اسماعیل صفوی

بوده است و شعری نیز منسوب به او در ایل رایج می‌باشد که با آهنگ ساختایی خوانده می‌شود.^۴

مسمط که به تازگی در ایل قشقای به ویژه در میان شاعران نوپا رایج شده است، در قالب شعر حیدر بابای شهریار سروده می‌شود. افزون بر قالب‌های فوق مثنوی، رباعی و دوبیتی نیز در سروده‌های ایل مشاهده می‌شود نادری دره شوری، پیشین، (۱۱).

مأذون

نام‌آورترین شاعر در بین قشقای‌ها مأذون است. سید محمد ابراهیم متخلص به مأذون در سال ۱۲۴۶ ه‍.ق از مادری قشقای از تیره‌ی قادرلو عمله و پدری از طایفه‌ی شیخ هابیلی کهگیلویه به دنیا آمده است. وی پس از فراگیری دانش روز و زبان و ادبیات فارسی و عربی در نزد افراد فامیل خود که اغلب با سواد بودند به مانند دیگر اعضای قبیله خود به شغل مکتب‌داری در نزد خوانین و کلانتران طایفه دره شوری روی می‌آورد (شهبازی، ۱۳۶۷، ۱۵-۱۷). سپس در دستگاه محمدقلی خان به شاهنامه خوانی و چندی در دستگاه‌های علی‌قلی خان ایل بیگی، الله یارخان و بهادرخان در سمت منشی‌گری مشغول به کار می‌شود.^۵ او در همین گیر و دار به شعر و شاعری روی می‌آورد. وی ابتدا تخلص «محزون» را بر می‌گزیند. گویا به سفارش ظل‌السلطان، حاکم اصفهان، تخلص خود را به مأذون تغییر می‌دهد (شهبازی، پیشین، ۸۱). مأذون شاعری آزاده، زودرنج و بی‌پروا بود که در علوم عربی و کتب اسلامی و آثار بزرگان شعر و ادب پارسی مطالعه‌ی عمیق داشت. وی به تقلید از حافظ و سعدی اشعار فارسی زیادی سروده است، تأثیر آثار این دو را در اشعار ترکی مأذون نیز به وضوح می‌توان دریافت. افزون براین، وی به سبک شاهنامه‌ی فردوسی در قالب اشعار حماسی جنگ میان بهادرخان قشقای با

۴. مطلع شعر مزبور چنین است:

قره داغا قار یاغاندا داشلاری بیربیر اوچر

توی یار تار مطرب قوجالور رنگ و تار ال دن گدر

۵. مصاحبه با ملک منصور خان قشقای، تهران، اردیبهشت ۱۳۸۱.

رستم‌خان گراشی را به نظم در آورده است (همان، ۱۷۰-۲۱۷). زندگی مآذون با یکی از وقایع مهم تاریخی ایران، یعنی با هجوم نیروهای دولت بریتانیا به ایران و اشغال بخش‌هایی از خاک کشور در واقعه‌ی هرات مصادف بوده است؛ وی دلاوری‌ها و جانبازی‌های دلیرمردان قشقای و شهادت گروهی از جوانان ایل را به تصویر کشیده است و بر فقدان این شهیدان اشک می‌ریزد (شهریاری، خورشیدهای گمشده آشنایی، جمهوری اسلامی، ۱۱) و ایثارگری‌های آنان به ویژه سردار بزرگ قشقای، سهراب‌خان را می‌ستاید. مآذون افزون بر اشعار ترکی و فارسی به لری نیز شعر می‌سروده است. اشعار وی حاوی مدح پیامبر (ص) و ائمه (ع)، مضامین عرفانی، نصایح اخلاقی، روایات، احادیث و آیات قرآنی می‌باشد.

سرانجام وی در سال ۱۳۱۳ ه‍.ق در شیراز وفات یافت و در جوار بقعه‌ی شاهزاده منصور آرام گرفت (همان). اشعار میرزا مآذون قشقای که به صورت پراکنده در حافظه‌ی مردم ایل بوده است برای نخستین بار به سفارش ملک منصورخان قشقای در اوایل سلطنت رضا شاه پهلوی گردآوری می‌شود اما این نسخه در هنگام جنگ جهانی دوم و اقامت ایشان در شهر برلین در بمباران منزل ایشان از بین می‌رود. بنابراین، پس از مراجعت به ایران وی از معین دفتر قهرمانی می‌خواهد که مجدداً به گردآوری اشعار مآذون بپردازد.^۶

یوسف‌علی بیگ

یوسف علی بیگ از دیگر شاعران بزرگ ایل قشقای و از تیره‌ی قره‌قوینلو

۶. مصاحبه با ملک منصور خان قشقای، اردیبهشت ۱۳۸۱.

مرحوم ملک منصور خان قشقای روایت می‌کرد در زمانی که ایلخانی قشقای بودم (۱۳۱۰-۱۳۰۸ ه‍.ش) یک روز پیرزنی با دو پسر جوان به ملاقاتم آمدند. گفتند این پیرزن همان سلطان، معشوقه‌ی یوسف علی بیگ شاعر است، پس از ابراز تفقد و مهربانی به وی و همراهانش از او پرسیدم چرا همسری یوسف علی بیگ را نپذیرفتی؟ وی در پاسخ گفت: «چون یوسف علی بیگ مرا برای شعرش می‌خواست نه برای خودش. لذا نیازی به ازدواج ما نبود». مصاحبه با ملک منصور خان قشقای، تهران، اردیبهشت ۱۳۸۱.

است. وی از افراد مقرب دستگاه خوانین و هم‌عصر با ایلخانی‌گری صولت‌الدوله قشقای‌ی بوده است (همان).

او متخلص به یوسف خسرو، شاگرد مکتب مأذون می‌باشد، پدر او خسرو نیز طبع شاعری داشته است. یوسف علی‌بیگ شاعری عاشق پیشه است که «شعرش با حزن شروع و با هجران پایان می‌یابد.» چرا که او در جوانی عاشق دختری به نام «سلطان» می‌شود و با شکست در وصال معشوق شروع به سرودن شعر می‌کند. از این‌رو، سلطان (اسکندری، پیشین، ۱۹۷) معشوقی در شعر اوست و شاعر غزلیات سوزناکی را به خاطر او تا واپسین لحظات عمر خود می‌سراید:

سلطان عبث دیمه عمر گلدی گچدی

هنوز شهلا گوزینگ خماری چو خدور

سنگ بودنیاده ارم بهشتی

هنوز عاشقلارینگ طوماری چو خدور:

سلطان عبث مگوی که عمر آمد و گذشت

هنوز چشم شهلایت خمار آلود است

تو در این دنیا همانند ارم بهشتی

هنوز طومار عاشقانت زیاد است.

یوسف علی‌بیگ به پیروی از مأذون افزون بر ترتیب صنایع معنوی شعری، در آوردن صنایع لفظی نیز استاد است. جناس و ایهام را با عالی‌ترین صورت آن به نمایش گذاشته است (شهریاری، پیشین، ۱۱). اما جالب توجه این است که وی از نعمت سواد برخوردار نبوده و بر خلاف مأذون که به زبان عربی مسلط بوده و از اشعار شاعران بزرگ بهره می‌جسته، وی بی هیچ یاری از واژه‌های دیگران بدون تظاهر و تفاخر برای دل خود سروده است. این مسئله سبب شده است که گاه شعر یوسف علی‌بیگ بیشتر از مأذون در حافظه‌ی مردم ایل ماندگار باشد (اسکندری، پیشین، ۱۳۸ و ۱۳۹). همان‌گونه که زمان ولادت وی نامشخص است از چگونگی مرگ او و محل دفنش نیز اطلاعی در دست نیست.

محمد ابراهیم

استاد محمد ابراهیم از دیگر سرایندگان قشقای است. وی فرزند استاد نظر یکی از نوازندگان مشهور ایل قشقای بوده است. او از قیافه ای بلند و متناسب برخوردار و عارف مسلک بود. وی افزون بر سرودن شعر ترکی در موسیقی قشقای نیز دستی داشت و علاوه بر نواختن سه تار و چوگور^۷ آهنگ نیز می ساخت. آهنگ استاد محمد ابراهیم هنوز بین قشقای‌ها رایج است. وی با بزرگان ایل همنشین و مورد احترام خاص و عام بود. به علت آشنایی با مآذون، در اشعارش رنگ و بوی عرفان می یابد. محمد ابراهیم به حضرت علی (ع) ارادت خاصی داشت و در منقبت او اشعاری را سروده است.^۸ محمد ابراهیم روز فوت خویش را پیش بینی کرده و شرح حالی به زبان ترکی سروده و حالت مرگ و جدایی روح از بدن را تشریح کرده است.

فریدون توللی

فریدون توللی شاعر مشهور پارسی گوی معاصر در سال ۱۲۸۹ ه‍.ش در شیراز متولد شد. اجداد وی در اصل از تیره ی توللی طایفه ی عمه قشقای است (تبریزی شیرازی، ۱۳۷۶، ۱۶ و ۱۷). گویا پدرش جلال خان به اتفاق چند خانوار دیگر به همراه قمر بی بی، دختر حاج نصرالله خان ایلخانی قشقای که به ازدواج حبیب الله خان قوام الملک در آمده بود، به شیراز می آید.^۹ جلال خان که یکی از پیشکاران قوام الملک بود، صاحب املاکی در شیراز، فسا و دیگر نقاط فارس می شود (همان). باغ نصریه ی شیراز که باغی وسیع و مجلل

۷ . چوگور نوعی ساز شبیه سه تار که در ایل قشقای نواخته می شد که امروزه اثری از آن به چشم نمی خورد اما در میان عاشقان آذربایجان هنوز پابرجاست.

۸ . شهریار، پیشین، ص ۱۱، دو بیت از اشعار او در این باب چنین است:

واری مشکل لرین حلیاتی دور

گونگولوم گز شاه مردان عشقنی

سان گونی نن ذره حکایاتی دور

گد اختیار ایله وحدت مشقنی

۹ . در ایل قشقای رسم بر این بوده است که هنگام ازدواج یکی از دختران خاندان ایلخانی، چند خانوار ایشان را در نزد خاندان شوهر همراهی می کردند. مصاحبه با ملک منصور خان قشقای، اردیبهشت ۱۳۸۱.

است، محل زندگی خانواده وی بود.

فریدون از یازده سالگی زبان به سرودن شعر گشود. وی تحصیلات متوسطه‌ی خود را در رشته‌ی ادبی در دبیرستان سلطانی شیراز به پایان رسانید. سپس در دانشگاه تهران در رشته‌ی باستان‌شناسی به تحصیل پرداخت، پس از اتمام تحصیلات در اداره‌ی کل باستان‌شناسی مشغول به کار شد و به همراه هیئت‌های باستان‌شناسی به کاوش علمی در مکان‌های تاریخی خوزستان و فارس پرداخت. مدتی نیز مشاور فرهنگی دانشگاه شیراز بود (تبریزی شیرازی، ۱۳۷۶، ۱۸-۲۲).

توللی سروده‌ها، حکایت‌های طنزآمیز و مقاله‌های سیاسی خود را در روزنامه‌های مختلف منتشر می‌ساخت و کتاب‌هایی به نام التفصیل، رها، کاروان، نافه، پویه، شگرف و بازگشت را به زیور طبع آراست. سرانجام وی در ۹ خرداد ۱۳۶۴ حیات را بدرود گفت و در جوار آرامگاه حافظ در مقبره‌ی خانوادگی مدفون شد (همان، ۲۳ و ۲۲).

توللی در انتخاب مضامین، جایگاه ویژه‌ای در ادبیات معاصر ایران دارد. در انتخاب واژه‌ها و ترکیب‌های زیبا شاعری بی‌همتاست. به همین سبب، وی شهرت جهانی یافته و بسیاری از اشعار و نوشته‌هایش به زبان‌های فرانسه، روسی، آلمانی، انگلیسی، عربی، ترکی و اردو ترجمه شده است (همان، ۲۳-۲۶). از دیگر شاعران ایل می‌توان غول ارج، خسرو بیگ قره‌قانو، مسیح خان، حسین‌علی بیات متخلص به نعمت، علی شایلو، همراه، عیسی قاسم، میرزا محمد نثار، حسین‌قلی خان صمصام، عبدالحسین خان کشکولی و پسرش منصورخان را نام برد.

داستان

در داستان‌های ایل قشقایی که اغلب به صورت سینه به سینه به امروز منتقل شده آداب و رسوم، اعتقادات و بسیاری از ارزش‌های زندگی ایلی مشاهده می‌شود. قهرمان داستان غالباً جوانمردی، رشادت، راستگویی، وفای به عهد و

دیگر محاسن انسانی و ارزش‌های اخلاقی را داراست (روحانی، ۱۳۷۱، ۴۱۵). این داستان‌ها که در ایل قشقای به متل^{۱۰} معروف است به وسیله‌ی افراد سالخورده برای کودکان و نوجوانان نقل می‌شد. همچنین عاشق‌های نوازنده به همراه نواختن چوگور یا سه‌تار داستان‌های پرسوز و گداز و عاشقانه‌ی غریب و صنم، محمود و نگار و کوراوغلی را بیان می‌کردند (گرگین‌پور، ۱۳۷۴، ۷). افزون بر این، در گذشته افرادی بودند که حافظه‌ی خوبی داشتند و از زندگی گذشته‌ی قشقای‌ها، ایلخانی‌ها، کلانتران، مردان شجاع و دلیر و جنگ‌های ایل با خبر بودند و البته بعضی مواقع به این حوادث و داستان‌ها شاخ و برگ زیادی می‌افزودند. در بین ایل قشقای، نویسندگانی چند دیده می‌شود که آثار مکتوبی از خود به جای نهاده‌اند که معروف‌ترین چهره در بین آن‌ها محمد بهمن بیگی است.

محمد بهمن بیگی

محمد بهمن بیگی فرزند محمود از تیره‌ی بهمن بیلگو عمده‌ی قشقای است. وی تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق در دانشگاه تهران به پایان برد. مدتی به استخدام بانک ملی در تهران درآمد و سپس راهی شیراز شد و با کمک سازمان اصل ۴ آمریکا توانست نخستین مدارس عشایری به سبک نوین را در بین ایل قشقای به وجود آورد. او در نهایت با انتصاب به سمت مدیریت کل آموزش و پرورش عشایر سیار توانست با گسترش مدارس عشایری در بین ایل‌های کشور به تعلیم و تربیت فرزندان عشایر بپردازد.

بهمن بیگی از دوران دبیرستان به نویسندگی علاقه داشت. از این‌رو، در سال اول دانشگاه مقدمه تحسین برانگیزی بر کتاب اشک معشوق مهدی حمیدی نوشت. مدتی بعد نیز نخستین اثر خود را به نام عرف و عادت در عشایر فارس در ۱۳۲۴ ه‍.ش منتشر ساخت (بهمن بیگی، ۱۳۶۸، ۴).

اما آنچه موجب شد که وی شهرت خاصی در بین نویسندگان کشور به دست

آورد، تألیف و انتشار دو مجموعه خاطرات گونه‌ای است که با الهام از طبیعت، زندگی و فولکلور ایل‌ی به رشته‌ی تحریر در آمده است. مجموعه‌های «بخاری من ایل من» و «اگر قره قاج نبود» به شکل داستان‌های کوتاه با ترکیبی از طنز و نثر شیوا نوشته شده که ستایش بسیاری از ادیبان و منتقدان را برانگیخته است (احمدی، ۱۳۸۴). دو اثر به «اجاقت قسم» و «طلای شهامت» گرچه بیشتر گوشه‌هایی از خاطرات دوران زندگی وی را در بر می‌گیرد اما در این دو مجموعه نیز قلم خاص نویسنده دیده می‌شود.

موسیقی

موسیقی قشقای با روح مردم ایل آمیخته شده است و هر زن و مرد ایل‌ی در هر فرصتی صدای خود را در کوهستان و دشت رها می‌سازند. موسیقی چنان با زندگی مردم ایل عجین شده است که از تولد تا مرگ آنان را همراهی می‌کند. ایلخانان قشقای به موسیقی اهمیت زیادی می‌دادند و بر اساس یک سنت در نزد خاندان ایلخانی، اغلب باید ساز بومی قشقای که ابتدا چوگور و سپس سه‌تار بود فرا می‌گرفتند. از این‌رو، آنان بهترین نوازندگان ایل را به استخدام در می‌آوردند تا افزون بر نوازندگی در محافل و مجالس ایشان فرزندان آنان را نیز تعلیم دهند.^{۱۱}

در میان ایلخانی‌های قشقای، سلطان محمدخان ایلخانی اهمیت ویژه‌ای به موسیقی نشان می‌داد و به دلیل علاقه‌ی وافر به این هنر عده‌ای از نوازندگان ایل را به تهران فرستاد تا پس از آموزش ساز و آواز ایرانی در مدرسه‌ی موسیقی برای تعلیم افراد به ایل بازگردند. استاد خانگلدی در زمره‌ی همین افراد بود که پس از بازگشت به ایل به تعلیم شاگردان بسیاری پرداخت (همان).

علاقه به موسیقی در میان این خاندان به اینجا ختم نمی‌شود، زیرا حسین قلی‌خان صمصام السلطان که طبع شاعری نیز داشت در نواختن چوگور و سه‌تار چنان استاد شد که خود آهنگ مخصوصی را ساخت که امروز در ایل قشقای به

۱۱. مصاحبه با ملک منصور خان قشقای، اردیبهشت ۱۳۸۱.

نام صمصام مشهور است (همان). از دیگر افراد این خاندان که در موسیقی دستی داشتند هولاکو خان جانی پور و ابراهیم خان کهندل پور هستند که در نواختن سه تار استاد بودند. نوازندگان قشقای به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱- عاشق‌ها، ۲- چنگیان و ۳- ساربانان (گرگین پور، ۱۳۷۴، ۵).

عاشق‌ها

هم‌زمان با کوچ طایفه‌هایی از ایل قشقای از قفقاز و آذربایجان به فارس به مرور زمان عده‌ای از عاشق‌ها آنان را در این مهاجرت همراهی می‌کنند.^{۱۲} عاشق‌ها به همراه کوچ حرکت می‌کردند و با هم می‌نواختند. آنان برای هر رویدادی چه شاد و چه غمگین آهنگی داشتند و در هنرشان حماسه جایگاه ارزنده و عرفان مقامی شایسته داشت (گروه تحقیق، موسیقی ایل قشقای، نامه نور، ۲۲۰).

عاشق حیدرقلی، رئیس عاشق‌های ایل در دوران داراب‌خان و سپس ایلخانان بعدی بود.^{۱۳} گویا وی با حقوق مکفی به استخدام ایلخانی درآمده بود تا فرزندان آنان را چوگور و سه تار تعلیم دهد. عاشق امام قلی نوهی وی نیز تا اوایل دوران پهلوی دوم ریاست عاشق‌ها را بر عهده داشت (همان).

چهره‌های مشهور دیگر عاشق‌ها عبارتند از: عاشق صیاد، عاشق حمزه و برادرش عاشق احمد و عاشق اسماعیل (گرگین پور، ۱۳۷۴، ۸). عاشق‌ها در نیم سدهی اخیر چوگور را فراموش کرده‌اند و تنها سه تار، تار، کمانچه، ویلون و تنبک می‌زنند (گروه تحقیق، موسیقی ایل قشقای، نامه نور، ۲۲۱).

ساربانان (دارغاها)

ساربانان یا دارغاها آهنگ‌های قومی ایل قشقای را با نی می‌نواختند. نی در میان مردم ایل محبوبیت ویژه‌ای دارد و افزون بر ساربانان توسط چوپان‌ها نیز

۱۲. مصاحبه با ملک منصور خان قشقای، تهران، اردیبهشت ۱۳۸۱.

۱۳. مصاحبه با ملک منصور خان قشقای، تهران، اردیبهشت ۱۳۸۱.

نواخته می‌شود.

آهنگ‌های ساربانان بیشتر درباره‌ی زندگی و حال و احوال شغل‌شان (پرورش و چرای شتر) می‌باشد. از آهنگ‌های مخصوص آنان «گدن دارغا» نام دارد که در وصف شترهای در حال حرکت است و شامل آسانک (واسونک)‌ها و لالایی‌های ویژه می‌باشد. شاه میرزا از جمله کسانی بود که نی را بسیار شیوا می‌نواخت (گرگین‌پور، ۱۳۷۴، ۹ و ۱۰).

زنان ساربانان از جمله نادرترین گروه‌هایی بودند که در مجامع عمومی به خوانندگی می‌پرداختند و بهترین خوانندگان ایل در میان آنان یافت می‌شد. ماه پرویز از زنانی بود که صدایش در دوران سالخوردگی نیز طنین خاصی داشت (گروه تحقیق، پیشین، ۲۲۴).

چنگیان

چنگی‌ها به نوازندگان کرنا، نقاره (نوعی طبل بزرگ) و ساز سرنا اطلاق می‌شود. کرنا بیشتر از جنس برنج (برنز) است و آهنگ‌های معروفی به نام سحر آوازی که قبل از طلوع آفتاب نواخته می‌شود و آهنگ‌هایی که هنگام سوار کردن عروس به اسب در خانه‌ی پدر نواخته می‌شود (گرگین‌پور، ۱۳۷۴، ۶-۹). این آهنگ آنقدر حزن‌انگیز است که افزون بر اعضای خانواده‌ی عروس، بستگان داماد را نیز به گریه می‌اندازد. اما با سرنا آهنگ‌های زیاده‌تری نواخته می‌شود. جنگ‌نامه و هلی^{۱۴} از جمله آهنگ‌هایی است که توسط این نوازندگان در عروسی‌ها و جشن‌ها نواخته می‌شود.

پس از استاد خانگلدی، استاد قیطاس از نوازندگان ویژه‌ی داراب‌خان بود، فرزندان وی الیاس، قره محمد و عیدی افزون بر نوازندگی در سوارکاری، تیراندازی و شنا نیز مهارت داشتند. استاد حاجی و فرزندش، استاد ساری خان از دیگر نوازندگان بودند.^{۱۵}

14. I. Haley.

۱۵. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، اردیبهشت، ۱۳۸۱.

چنگیان در بین طایفه‌های قشقای پراکنده‌اند. اما بیشتر در میان طایفه‌ی شش بلوکی دیده می‌شوند تا آنجا که یک تیره عمده‌ی شش بلوکی چنگی نامیده می‌شد. در طایفه‌ی فارسیمدان به آنان خطیر گفته می‌شد. ولی در طایفه‌ی دره شوری به نام فامیل خود خوانده می‌شدند (همان). حدود سیصد خانوار آنان نیز جزو عمله بود که کلانتری ویژه‌ی خود داشتند. کلانتر آنان در زمان صولت‌الدوله ابتدا کیامرث‌بیگ عبدالرحمانی و سپس رضا قلی‌خان عبدالرحمانی بود. پس از درگذشت وی نیز چنگیان پراکنده شدند و هر چند خانوار به یکی از طایفه‌ها و تیره‌ها پیوستند (همان).

آهنگ‌های قشقای

آهنگ‌های قشقای همبستگی زیادی با موسیقی ایرانی دارد. به طوری که دستگاه همایون قشقای با همایون ایرانی دارای یک ریشه است و مقام‌های خسرو (باش خسرو و هلیله خسرو) بیستون، معصوم، حیدری، کرم، گرایلی و بهمنی در کوک بیات اصفهان و پرده‌ی افشاری نواخته می‌شود (پیمان، ۱۳۷۳، ۵۶۷).

افزون بر این آهنگ‌ها، ترانه‌ها و آهنگ‌های دیگری وجود دارد از جمله: جیران جیران، نگارداغه، یارم دینه دینه، کسمه نار آقا جی ام، ما راله باخ باخ و لای لای (لالایی) (همان، ۵۶۸).

اغلب این آهنگ‌ها که برگرفته از روحیه‌ی خاص ایلی، آرزوها، هجران، غم‌ها و شادی‌های آنان می‌باشد ابتکار فرد خاصی نیست و در تکامل آن تمام هنرمندان سهمیم هستند. البته آهنگ‌های ایل مدون نشده بلکه سینه به سینه از گذشته به امروز منتقل شده است (روحانی، ۱۳۷۱، ۲۳۵).

نوازندگان نامدار ایل

از قدیمی‌ترین نوازندگان ایل، استاد نظر و فرزندان وی استاد محمد ابراهیم و استاد سلیمان که چوگور و سه‌تار می‌نواختند، یاد می‌شود. استاد داوود، فرزند

استاد سلیمان در نواختن سه‌تار بی‌نظیر بوده و برادرش عبدالحمید نیز کمانچه می‌نواخته است. استاد هادی فرزند استاد داوود از آخرین کسان در این خاندان بود که سه‌تار را به نیکی می‌نواخت (همان).

حبیب‌الله گرگین‌پور فرزند مختارخان گرگین‌پور از شاگردان استاد داوود بود و از استادان مسلم سه‌تار در ایل محسوب می‌شد. فرزندان وی فرود، فرهاد و غلام‌علی گرگین‌پور پس از فراگیری موسیقی قشقایی در محضر پدر، به تحصیلات دانشگاهی در رشته‌ی موسیقی پرداختند و امروز از استادان مسلم موسیقی قشقایی به شمار می‌آیند. فرود و فرهاد ضمن مطالعه و تحقیق در رشته‌ی موسیقی اصیل ایل در طی سه دهه اخیر توانسته‌اند با تدوین و نت‌نویسی، آهنگ‌های ایل را پایدار سازند. برزو طیبی‌پور از دیگر چهره‌های موسیقی ایل قشقایی است که تحصیلات خود را در رشته‌ی موسیقی به پایان رساند و افزون بر نوازندگی و تدریس ساز نی به تدوین و نت‌نویسی آهنگ‌ها و مقام‌های موسیقی قشقایی مشغول است. در آواز نیز افرادی چون محمد حسین کیانی، طهمورث کشکولی و ابراهیم کهن‌دل‌پور را می‌توان نام برد.



نقش قشقایی‌ها
در تاریخ و فرهنگ ایران

ایل قشقایی از آغاز تا ایلخانی گری صولت الدوله

وجه تسمیه قشقای

در مورد وجه تسمیه قشقای تا کنون نظرات مختلفی ارائه شده است، با آن که برخی بی پایه و اساس می‌باشد اما بعضی نیز قابل توجه و تأمل برانگیز است. لیکن هیچ یک از این نظریه‌ها به اثبات نرسیده است.

برخی معتقدند که کلمه‌ی قشقای از دو واژه‌ی قاچ قایی (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ج ۲، ۳۱۲ و کیهان، ۱۳۱۰، ج ۲، ۷۸) به معنی گریخته و از مصدر ترکی قچمک (Mirza Bala, 1960, 919) یعنی فرار کردن در ترکی اغوز، کاشماک در ترکی استانبولی و قاشماک در ترکی آذری و باکویی است (طالبی، ۱۹۳۳، ج ۱۸، ۱۸) که در فارسی به قاشقا و قشقا تبدیل شده و با پیوند یای نسبت فارسی به صورت قشقای درآمده است (Oberling, 1974, 32). این نظر را نمی‌توان پذیرفت، زیرا اگر قشقا تحریف تلفظ نادرستی از قاچماق محسوب شود چنین به نظر می‌رسد که در تغییرات لغوی کلمه‌ی قاچماقی برای ترک‌زبانان ساده‌تر است و دلیلی ندارد که غلط تلفظ شود (روحانی، ۱۳۷۱، ۸۵). از سوی دیگر فرار از معرکه‌ها از صفات ناپسندی است که در بین قشقای‌ها نکوهیده و حاکی از بزدلی و ناتوانی است (Beck, 42). مشکل می‌توان گفت که ایل این صفت مذموم

را به عنوان اسم برای خود پذیرفته باشد، و اگر بر فرض چنین بوده، در دوری
اقتدار ایل امکان تغییر آن وجود داشته است و قطعاً ایلخانی‌های مقتدری چون
جانی خان قادر بوده‌اند تا نام نامطلوب را تغییر دهند.

گروهی دیگر از مورخان و زبان‌شناسان واژه‌ی قشقه (غنی، ۱۳۶۱، ۲۰۶) را به
معنی اسب یا حیوان پیشانی سفید (Barthold, 1987, 790) یا خالی که در پیشانی
حیوانی مثل اسب، گوسفند و بز وجود دارد، می‌دانند (Sumer, 1990, 705). طرفداران
این نظریه بر این باورند که سواران قشقای اسبان پیشانی سفید خود را خوش
یمن می‌دانستند و معتقد بودند که فتح و پیروزی به ارمان می‌آورد، به همین
سبب آن‌ها به «قشقه آتیلار» (قشقه‌سواران) معروف شدند و به تدریج از ترکیب
دو واژه قشقه و آتلی کلمه‌ی قشقالو یا قشقالی و کم کم پسوند ترکی «لی» و «لو»
به یای نسبت در فارسی تبدیل شد و به این ترتیب واژه قشقای به وجود آمد.^۱
برخی از پژوهش‌گران نیز کلمه‌ی قشقای را از دیدگاه جغرافیایی بررسی
کرده‌اند. آن‌ها بر این باورند که لقب قشقای از مکان جغرافیایی، شهر، منطقه،
قریه، کوه و جز آن گرفته شده است. برخی معتقدند نام قشقای از شهر کاشغر
(قشقر) گرفته شده است و یا با نام «قشقه دریا» رودخانه‌ای در ازبکستان پیوند
دارد، همچنین روستایی در ۴۳ کیلومتری بستان آباد بین تبریز و میانه به نام
قشقای هست (Beck, 13)، یا در جنوب شرقی اهر، کوهی به نام قشقا داغ وجود
دارد (طالبی، پیشین، ۲۰). میرزا جعفر خورموجی نیز درباره‌ی این موضوع
چنین می‌نویسد: «وجه تسمیه ایشان به قشقای آنچه از آثار و سیر، ظاهر
و آشکار می‌شود این است که این طایفه از ترکمانان دشت قباچاق بوده و با
اتابکان سلغری به این مرز و بوم به اتفاق آمده‌اند، چون از تیره طایفه بموت که
مسمی قشقه می‌باشند لهذا به قشقای مسمی شده‌اند.» (خورموجی حقایق نگار،
۱۳۱۳، ۱۹۸).

۱. ملک منصور خان قشقای ضمن رد این نظر می‌گوید از آنجا که لهجه‌ی برخی از فارسی‌زبانان از جمله اصفهانی‌ها و
یزدی‌ها به گونه‌ای است که کلمه قشقای را قشقه‌ای تلفظ می‌کنند و به این ترتیب، این نوع تلفظ بر زبان‌ها افتاده است،
برخی از پژوهش‌گران به اشتباه این دو واژه را یکی دانسته‌اند (مصاحبه با ملک منصور خان قشقای، تهران، خرداد ۱۳۷۸).

در رد این نظریه باید گفت از آنجا که هیچ تشابهی میان آداب و رسوم و لهجه‌ی قشقای‌ها و ترکمن‌ها دیده نمی‌شود، بعید است که بتوان این اندیشه را پذیرفت.

نظریه کاملاً بی‌اساسی نیز توسط برخی مطرح شده است که کلمه‌ی قشقای را از دو جزو «قاش» و «قایی» می‌دانند که جزو نخستین به معنای ناصیه، پیشانی، پیشقراول، پیشتاز و پیشرو، و «قایی» یکی از طایفه‌های ۲۴ گانه اغوز است (محمد زاده، ۱۳۷۷، ۳). در منابع موجود درباره‌ی طایفه‌های اغوز هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده است و از آن گذشته تیره‌هایی از اغوز از جمله بیگدلی و ایگدر امروز در ایل قشقای وجود دارند که به همان نام اصلی خوانده می‌شوند. در صورتی که این نظریه قرین به صحت بود دلیلی نداشت نام طایفه قایی به قشقای تبدیل شود.

در پایان باید خاطر نشان ساخت که به نظر می‌رسد ایل‌های ترک زبان و حتی دیگر ایل‌ها به جهت منطقه‌ی جغرافیایی که در آن ساکن بوده‌اند و یا یکی از مکان‌های جغرافیایی که در زیستگاه آنان بود و اهمیت ویژه‌ای در زندگی آنان داشت، شهرت پیدا کردند. بنابراین، احتمال صحت نظریه‌ای که می‌کوشد تا لغت قشقای را به مکان جغرافیایی نسبت دهد، بیشتر است.

پیشینه‌ی ایل قشقای

یکی از بحث برانگیزترین مباحث درباره‌ی ایل قشقای (باسورث، ۱۳۷۱، ۱۹۴)، پیشینه‌ی تاریخی و نژاد این قوم می‌باشد. با وجود پژوهش‌های مختلف، هنوز یک نتیجه‌ی قطعی حاصل نشده است. نظریه‌های متفاوتی در مورد خاستگاه ایل قشقای وجود دارد که در این بخش تلاش شده است تا ضمن معرفی هر یک از نظریه‌ها، میزان اعتبار و صحت هر یک بر اساس داده‌های تاریخی بررسی شود (لمبتون، ۱۳۶۳، ۱۶۳).

یکی از مشهورترین نظریه‌ها برخی قشقای‌ها را با ترکان خلیج یکی می‌داند (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۳۱۲). خلیج‌ها از بازماندگان هفتالیان یا هونهای سفید

بودند و با اغوزها نسبت خویشاوندی داشتند. به روایت مورخان مسلمان، اولین اقوام ترک زبان بودند که از ماوراءالنهر به ایران آمدند و سپس در منطقه‌ی ساوه که بعدها به خلیجستان معروف شد، ساکن شدند (Sumer, 1990, 705; Boyle, 1976, 29). برخی معتقدند قشقایی‌ها تیره‌ای از خلیج‌ها بودند که از آنان جدا شده و به فارس رفته‌اند. اما مینورسکی بر این باور است که مهاجرت خلیج‌ها از مرکز ایران به فارس پیش از قشقایی‌ها صورت گرفته است ولی هر دو در فارس به هم پیوسته‌اند. افزون بر این، در این اواخر یکی از تیره‌های قشقایی‌ها خلیج نام داشت (Oberling, 1974, 29). اما امروز اثری از نام تیره‌ی خلیج در بین قشقایی‌ها دیده نمی‌شود.

بنابر اظهار ملک منصورخان قشقایی برخی از قشقایی‌ها از نسل ترکان عراقی هستند. این گروه از ترکان اغوز می‌باشند که در اوایل سده‌ی پنجم هجری از مقر حکومت غزنویان خارج شدند و تا نیمه‌ی غربی ایران نفوذ کردند.^۲ این گروه از آنجا که در عراق عجم ساکن شدند به ترکان عراقی^۳ معروف گشتند، و سپس در نواحی مختلف ایران پراکنده شدند (Boyle, 1976, 8). تیره‌های گله‌زن و نمدی از طایفه‌ی عمله و نیمی از تیره توابع فارسیمدان را می‌توان از بازماندگان ترکان عراقی دانست.^۴

خورموجی نیز قشقایی‌ها را از ترکمنان دشت قیچاق می‌داند که با اتابکان سلغری در عهد سلجوقیان به ایران آمده‌اند (خورموجی، پیشین، ۲۴۸). برخی نیز آنان را از نسل چنگیزخان مغول می‌دانند (Resulzade, 11) که به همراه سپاه هلاکوخان مغول از کاشغر و ترکستان به ایران وارد شده‌اند (Beck, 42). عده‌ای نیز ریشه‌ی قومی قشقایی‌ها را به آذربایجان و قفقاز نسبت می‌دهند (United States Army, 100). پیرنیا روایت می‌کند که نزدیک به ۲۰ هزار خانوار در بند

۲. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، اسفند ۱۳۷۷.

۳. عراق عجم شامل سرزمین‌های اراک، تفرش، آشتیان، خلیجستان، ساوه، بوبین زهرا و حومه می‌باشد. رک به: مستوفی‌الممالکی، پیشین، ص ۳۳.

۴. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، اسفند ۱۳۷۷.

قشقایی به نام کشکائی ساکن هستند و حتی در قسمتی از کوه‌های این ناحیه به زبان ترکی جمله «در اینجا می‌نشستند ایلات کشکائی» جاری شده است (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۲۷). افزون بر این، در فرهنگ عامیانه (فولکلوریک) قشقایی ابیاتی دیده می‌شود که تا حدودی پیوند ایل قشقایی را با منطقه آذربایجان و قفقاز نشان می‌دهد.^۵ به هر ترتیب، ممکن است رگه‌هایی از حقیقت در هر یک از این نظریه‌ها وجود داشته باشد. اما تا حدودی پذیرفتنی است که قشقایی‌هایی از اقوام ترک زبانی باشند که همراه با مهاجرت بزرگ قبایل ترک در دوره‌ی غزنوی و سپس سلجوقی از آسیای مرکزی به ایران آمده‌اند. با وجود این، برخی نظریه‌های غیرعلمی و نامستند در این زمینه در افواه وجود دارد که در زیر بررسی می‌شود.

یکی از نظریه‌هایی که هیچ پایه و اعتباری ندارد و تنها به دلیل تکرار بیش از حد در نوشته‌ها و نشریات موجب شده است که عده‌ای آن را بپذیرند، نخستین بار از سوی محمد تقی زهتابی مطرح شد. وی قشقایی‌ها را با تاریخی ۵ هزار ساله به سومریان منسوب ساخت (زهتابی، ۱۳۷۶، ۳۹). به پیروی از وی عده‌ای نیز ضمن تأکید بر این موضوع، زبان قشقایی‌ها را جزو گویش‌های بازمانده از قوم سومر دانستند.^۶ آنان با پس و پیش کردن برخی از واژه‌ها تلاش می‌کنند تا

۵. برای مثال اشعار زیر را می‌توان نام برد:

بویول گدر تبریزه
این راه به تبریز می‌رود که در مسیرش قنات‌های فراوانی است.
تارم بیر یول وربیزه
بیز گدک الکمزه
خدایا راهی را برای ما بگشا تا به وطن خویش باز گردیم.
یا:

ای آقا لار بیزم چولنگ مارالو اوچه اوچه هشر خانان گلایر
ای آقایان مارال‌های دشت ما پروازکنان از هشرخان می‌آیند.
«هشرخان» نام سابق بندر آستاراخان در ضلع غربی دریای خزر در خاک جمهوری آذربایجان واقع شده است.
و مواردی از این دست.

۶. رک به: محمدزاده صدیق، ۱۳۷۷، ص ۳؛ اثنی‌عشری خیابوی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۹ و هاشم پور، «بررسی تاریخ اسکان برخی طوایف ایل قشقایی و زمینه‌های همزیستی آنان با سایر اقوام در استان خوزستان»، فصلنامه‌ی دشخیر انقلاب، ص ۱۱.

رابطه‌ای بین این دو قوم پیدا کنند.^۷ آنان بر این باورند که پس از انحطاط تمدن سومر گروه‌هایی از آنان به نواحی شمال ایران (آذربایجان) کوچ کردند و بعدها عده‌ای از آن‌ها - اغوزها - به جنوب ایران مهاجرت کردند که همان قشقایی‌ها هستند (کیانی، ۱۳۸۰، ۲۵ و ۲۶). این در حالی است که بر اساس پژوهش‌های مورخان سومری‌ها اقوامی بودند از نژادی ناشناس که در حدود ۳۵۰۰ تا ۲۳۵۰ پیش از میلاد در بین النهرین حکمرانی می‌کردند. آنان که تمدن درخشان بنیان نهاده بودند، سرانجام به وسیله ایلامی‌ها و اقوام سامی از میان رفتند. در نتیجه قوم سومر با اقوام فاتح در آمیخت و از آن دوران به بعد دیگر نامی از آن‌ها در آثار تاریخی موجود نیست (دولاندن، ۱۳۷۰، ۳۰-۳۳).

پیروان این نظریه تنها به قوم سومر بسنده نکرده‌اند بلکه قشقایی‌ها را به قوم‌های ایلامی، کاسی، لولوبی و کوتی، هیتی، هوری، اورارتو و مادها و پارت‌ها متصل می‌سازند (مردانی رحیمی، ۱۳۸۰، ۲۳-۳۱).^۸ آن‌گاه بدون این که مشخص شود این اقوام چگونه از آسیای مرکزی سر بر آورده‌اند قشقایی‌ها را با طایفه قایی، یکی از طایفه‌های ۲۴ گانه ترک اغوز یکی خوانده که در منطقه کش در ماوراءالنهر سکونت داشته و به این ترتیب، به کش قایی و سپس قشقایی معروف شده‌اند (کیانی، ۱۳۸۰، ۱۴). محمدزاده صدیق، یکی از سرسخت‌ترین هواداران این نظریه، تا جایی پیش می‌رود که ضمن معرفی زبان قشقایی به عنوان یکی از زبان‌های ترکی باستان، کتیبه ترکی تان یوقون را که در دوره‌ی بلاش اشکانی پدید آمده است، متعلق به این قوم و به زبان قشقایی یاد می‌کند.^۹ در همین باره، حسین جدی بیات قشقایی‌ها را بخشی از قبیله

۷. اسدالله مردانی برای اثبات نظریه فوق تلاش کرده است که برخی از اسامی اماکن را به سومری‌ها مرتبط سازد. وی می‌نویسد «ترکان قشقایی سمیرم را سوموروم می‌گویند که از فعل سومورمک به معنی تصرف کردن، اشغال کردن و نیز به معنی لاجرعه سرکشیدن است. این نام بی‌ارتباط با کلمه سومر و سومری‌ها نیست.» - رک به: اسدالله مردانی رحیمی، ۱۳۸۰.

۸. وی برای اثبات این ادعا درباره‌ی کوتی‌ها (قوتی‌ها) آنان را با تیرهای از طایفه‌ی عمه به نام قوتیلو یکی می‌داند. همان، ص.

۹. وی همچنین معتقد است که کتاب‌های قوتاد عوبیلغ (تألیف یوسف حاجب در سده‌ی اول هجری)، عتیقه الحقایق، دیوان حکمت و دده قور قود به زبان قشقایی نوشته شده‌اند. محمدزاده صدیق، پیشین، صص ۴-۳.

قایی اغوز به نام سالک کایی (سکایی) می‌خواند که در ۹۰۰ پیش از میلاد به فلات ایران مهاجرت کرده‌اند. وی بر اساس ذهنیات خود از پرچمی به نام پرچم و نماد قشقایی‌های باستان نام می‌برد که البته هیچ‌گاه مشخص نمی‌شود ایشان چگونه به این کشف بزرگ دست یافته‌اند (جدی بیات، ۱۳۷۸، ۵). اگر قدمت قشقایی‌ها به دوران‌های یاد شده می‌رسد پس چرا هیچ نامی از واژه قشقایی در همان آثار مورد ادعا که به زبان قشقایی نگاشته شده است، دیده نمی‌شود. از آن گذشته تا سده نهم هجری در منابع مکتوب تاریخی سخنی از ایل قشقایی نیست. درباره‌ی قبیله اغوز که اگر قشقایی‌ها را بازماندگان آن بدانیم، باید اشاره کرد که بنا بر شهادت مورخان بزرگی چون باسورث (باسورث، ۱۳۶۲، ۲۱۲-۲۲۲)، ساندرز (ساندرز، ۱۳۷۲، ۳۹-۴۵) و مورخان ترک به نام‌های قفس اوغلی و فاروق سومر، اغوزها بخشی از تیوکیوهای (ترکهای) شرقی بودند که در کتیبه‌های سده هشتم از آنان یاد شده است (باسورث، ۱۳۶۲، ۲۱۲-۲۱۷). اغوزها که در آسیای مرکزی می‌زیستند از سده چهارم هجری وارد سرزمین‌های اسلامی از جمله ایران شدند این جریان تا دوره‌ی یورش مغولان و پس از آن نیز ادامه پیدا کرد که گروهی نیز از ایران گذشتند و به قفقاز و آناتولی و شام عزیمت کردند. در این میان، برخی از گروه‌های ترکان مهاجر، چراگاه‌های مناسبی در داخل ایران یافتند. بنابراین، در نواحی مساعدی نظیر آذربایجان، همدان و بخش وسیعی از فارس اقامت گزیدند و تحت تأثیر حضور آنان، زبان ترکی در این مناطق رواج یافت.

قشقایی‌ها در فارس

این امر که قشقایی‌ها چگونه و از چه زمانی وارد فارس شده‌اند از جمله مسائلی است که چندان روشن نیست و اتفاق نظری در بین پژوهش‌گران وجود ندارد (پرهام، ۱۳۶۲، ۲۴۹-۲۵۵). در منابع موجود نخستین مرتبه‌ای که از ترکان فارس سخن به میان آمده در سفرنامه ابن بطوطه است که در سال ۷۲۵ هـ

وارد ایران می‌شود و در شرح سفر خود از اصفهان به شیراز می‌نویسد: «از یزد خاص (دایزد خواست) از راه دشت روم به مائین رفتیم و دشت روم ساکن ترک‌ها است.» (ابن بطوطه، ۱۳۴۸، ۲۱۶).

هم‌زمان با ابن بطوطه در غزلیات حافظ اشارات زیادی به ترک شیرازی شده است که برخی بر این باورند که منظور وی همان ترکان قشقای می‌باشد.^{۱۰} با وجود این، در هیچ یک از منابع مزبور و دیگر منابع نامی از واژه‌ی قشقای به میان نیامده است.

کهن‌ترین منبعی که به نام قشقای اشاره کرده است، جامع التواریخ حسنی تألیف تاج‌الدین حسن ابن شهاب یزدی^{۱۱} در سال ۸۵۵-۸۷۵ ه‍.ق است. وی در بخشی از کتاب خود که مربوط به احوال بازماندگان تیموری است، درباره‌ی حکومت سلطان ابراهیم در شیراز می‌نویسد: «بای قره چون به حوالی شیراز رسید، سلطان ابراهیم لشکر بیرون آورده مضاف دادند لکشر سلطان ابراهیم غیبت نمودند و سلطان ابراهیم عزیمت یافته ابرقوه آمده بای قره پادشاه شد. سکندر در عقب او روان شد. بر حسب قرار چون به گندمان^{۱۲} احشام قشقای معلوم کردند، او را گرفته پیش امیرزاده رستم بردند او اعلام سریر اعلی کرد.» (افشار، ۱۳۶۲، ۲۴۴).

یک جهانگرد پرتغالی به نام آنتونیوتنریو^{۱۳} که در سال ۱۵۲۰ م (۹۲۷ ه‍.ق) عازم دربار ایران بوده، در بین راه لار به شیراز از وجود قبایل ترک زبان خبر داده است (شاهکار و همکاران، ۱۳۷۱، ۱۸). دن گارسیا سیلوافیگوئروا^{۱۴} سفیر دربار شاه عباس صفوی به سال ۱۰۲۶ ه‍.ق در سفرنامه‌ی خود چندین بار به حضور

۱۰. برخی کلمه «ترک» را که ۲۱ بار در دیوان حافظ تکرار شده است، کنایه از زیبارو، مطلوب و معشوق دانسته‌اند. مانند «آن ترک پرچهر که دوش از بر مارفت»، «اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل مارا» و جز آن. رک به: مهیندخت صدیقیان، ۱۳۶۶، صص ۲۶۹-۲۷۰.

۱۱. نسخه خطی جامع التواریخ حسنی در کتابخانه سلیمانیه استانبول موجود است. رک به: ایرج افشار، ۱۳۶۲، ص ۲۴۴.

۱۲. گندمان منطقه‌ای در جنوب شهرستان بروجن، شمال شهرستان سمیرم و از مناطق ییلاقی ایل قشقای است.

13 2. Antonio Tenreiro.

14 3. D.Garcia de Silvafigueroa.

ترکان در فارس، نوع زندگی و کوچ آن‌ها اشاره کرده است (فیگوئورا، ۱۳۶۳، ۱۱۰-۱۲۲-۱۲۹).

مسلم است که مهاجرت همه‌ی طایفه‌ها و تیره‌های ایل قشقای به فارس، یک‌باره و هم‌زمان انجام نشده است و اتحادیه‌ای که بعدها در سده‌ی دوازدهم و در دوره‌ی صفویه به وسیله‌ی جانی آقا قشقای به وجود آمد به حالت واحد به آن جا نیامده و در دوران‌های متفاوت به جنوب روی آورده‌اند (پرهام، ۱۳۶۲، ۲۵۵). از طایفه‌های کنونی ایل قشقای نخستین طایفه‌ای که در فارس ساکن شد، طایفه‌ی فارسیمدان است که سال‌ها پیش از سلسله صفویه و تشکیل اتحادیه‌ی قشقای در منطقه به صورت یک واحد مجزا حضور داشته است (عجمی و همکاران، ۱۳۵۲، ۱).

بر اساس تحقیقات پژوهش‌گران، گروه‌های پراکنده‌ی قشقای در زمان‌های مختلف و از مناطق متفاوت به فارس آمده است. فاروق سومر بر این باور است که تیره‌های بیات، ایگدر و بیگدلی از طایفه‌ی اغوز، قرخلو از طایفه قرخلو افشار، شاملو و آقاجری از قره‌قوینلو، موصولو از آق‌قوینلو و اریاد^{۱۵} از قوم مغول بوده‌اند (Sumer, 1990, 706). ابرلینگ نیز در دهکده‌ی آق‌قوینلو، کرونی را از طایفه ترک ایل کریم خان زند می‌داند (ابرلینگ، ۱۳۸۳، ۲۷۶).

او گارود تیره‌ی آردکپان را از ایل بختیاری (پرهام، ۱۳۶۲، ۲۵۶) و هنری فیلد طایفه صفی‌خانی را از لرستان شش‌بلوکی را از خلیجستان می‌داند (Field, 1939, 220).

ملک منصورخان قشقای تیره‌های گله‌زن، نمدی و دوقوزلو را از نسل ترکمن‌های عراقی و تیره‌ی بلو را از منطقه‌ای به نام بل در ترکیه و کشکولی‌ها را از نژاد کلهر کرمانشاه دانسته است.^{۱۶} همچنین تیره‌هایی از لر و کرد نیز پس از فروپاشی دولت زندیه به اتحادیه قشقای پیوستند (Oberling, 1974, 220). از این‌رو، تمام طایفه‌ها و تیره‌های ایل قشقای دارای خاستگاه یکسانی نیستند

15 4. Oryad.

۱۶ . مصاحبه با ملک منصورخان قشقای، تهران، خرداد ۱۳۷۸.

و یک جا نیز به فارس نیامده‌اند، برخی از تیره‌ها از قفقاز، آسیای صغیر و عراق عجم، و برخی نیز مستقیماً از ترکستان به صورت آرام و تدریجی به فارس مهاجرت کرده‌اند که در دوره‌ی صفویه تحت رهبری باجا آقا قشقایی، اتحادیه ایل قشقایی به منصفی ظهور در می‌آید.

قشقایی در دوران صفویه

خاندان حاکم قشقایی خود را از فرزندان اوزون حسن آق قوینلو می‌دانند و از آن جا که شاه اسماعیل صفوی نوه‌ی دختری اوزون حسن بوده، این رابطه‌ی فامیلی موجب نزدیکی دو خانواده به یکدیگر می‌شود. بنا بر اظهار محمد ناصر خان قشقایی، هم‌زمان با اختلاف‌های جانشینان اوزون حسن خان با خاندان صفوی - قبل از سلطنت صفویه - که منجر به تبعید فرزندان شیخ حیدر صفوی به جنوب شد، قشقایی‌ها نیز به همراه آنان عازم جنوب شدند. بنا به این روایت قشقایی‌ها مدتی در منطقه بختیاری بوده‌اند و با آنان ییلاق و قشلاق می‌کردند تا این که با خرید املاک سمیرم وارد منطقه فارس می‌شوند.^{۱۷} نخستین شخص از سران قشقایی که شناخته شده است امیر قاضی شاهیلو قشقایی، نیای ایلخانان قشقایی می‌باشد. روایت است که وی به شاه اسماعیل صفوی کمک کرد تا مذهب شیعه را در ایران رسمی سازد (Oberling, 1974, 31).

بنا به اظهار سران قشقایی، شاه اسماعیل برای حراست از مرزهای جنوبی در برابر پرتغالی‌ها که جزیره هرمز را تصرف کرده بودند و به نواحی ساحلی ایران تاخت و تاز می‌کردند، ایل قشقایی را به ایالت فارس کوچ می‌دهد (ترز، ۱۳۷۶، ۸۳).

به دستور شاه عباس صفوی قشقایی‌ها مأموریت یافتند تا به هنگام لشکر کشی امام‌قلی خان گرجی،^{۱۸} حاکم فارس، به هرمز او را یاری و پرتغالی‌ها را از خلیج

۱۷. خاطرات محمد ناصر قشقایی، مصاحبه‌کننده حبیب لاجوردی، آمریکا، لاس و گاس، فوریه ۱۹۳۸، نوار شماره ۱، ص. ۱۸. منوچهر کیانی امام‌قلی خان را از طایفه‌ی شاهیلو قشقایی می‌داند (کیانی، پیشین، ۵۳)، این روایت کاملاً نادرست است. زیرا به گواه تمام منابع دوره صفوی الله‌وردی خان، پدر امام‌قلی خان از غلامان گرجی بود که با نشان دادن شایستگی خود توانست به یکی از قدرتمندترین افراد صفوی در دوره شاه عباس بدل شود. برای اطلاع بیشتر رک به: راجر سیوری، ۱۳۷۹.

فارس بیرون کنند. در نهایت، قشقایی‌ها نقش عمده‌ای در مقابله با پرتغالی‌ها و بیرون راندن آنان از جزیره‌ی هرمز داشته‌اند.^{۱۹}

جان محمد آقا مشهور به جانی آقا از نوادگان امیر قاضی شاهیلو، اولین ایلخانی برجسته‌ی قشقایی بود که در اوایل سده هجده میلادی می‌زیست و در روایت آمده است که از طرف حکمرانان صفویه با مخالفان آنان جنگیده است (Oberling, 1974, 35). جانی آقا دو پسر به نام‌های اسماعیل خان و حسن خان داشت. حسن خان که از طرف حکومت مرکزی به معتمدالسلطان ملقب شد، جنگجویی وطن پرست بوده است.

اسماعیل خان که ایلخانی قشقایی می‌شود در زمان شاه سلطان حسین در هنگام شورش در بلوچستان و کرمان از طرف شاه مأمور می‌شود تا برای بررسی و تحقیق در این باره به آن مناطق اعزام شود (Ibid). گویا در زمان حمله‌ی افغان‌ها به اصفهان اسماعیل خان به شاه سلطان حسین پیشنهاد می‌کند به منظور مقابله با افغان‌ها وی و دربارش به میان ایل قشقایی بروند و با همکاری ایل‌های بختیاری و بویراحمد با افغان‌ها نبرد کنند که این پیشنهاد با مخالفت درباریان روبرو می‌شود، در نتیجه اسماعیل خان از اصفهان بیرون می‌آید و به میان ایل قشقایی می‌رود و در کوهستان‌های منطقه‌ی خسروشیرین^{۲۰} مستقر می‌شود.^{۲۱}

بنا بر روایت مرعشی صفوی، قشقایی‌ها در مقابل تجاوز افغان‌ها مقاومت کردند و لرهای لشنی که بعدها به ایل قشقایی پیوستند، مردانه در برابر هجوم افغان‌ها به فارس مبارزه کردند (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ۶۸).

قشقایی در دوران افشاریه و زندیه

قشقایی‌ها که به سپاه نادر شاه افشار پیوسته بودند در لشکرکشی‌های وی

۱۹. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، خرداد ۱۳۷۸.

۲۰. خسروشیرین از مناطق بیلاقی ایل قشقایی در توابع شهرستان آباده است.

۲۱. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، ص ۳.

به هندوستان، بلخ و بخارا حضور داشتند. گویا در یکی از این جنگ‌ها که اسماعیل خان شجاعانه نبرد می‌کند به نادرشاه می‌گویند: «اسماعیل خان امروز جنگی کرد مثل رستم. نادر شاه که سوءظنی بود و... فکر می‌کرد شاید ادعای سلطنت بکنند بهانه کرد چشمش را در آورد.»^{۲۲} به این ترتیب، اسماعیل خان از هردو چشم نابینا و برادرش حسن خان معتمدالسلطان به طرز فجیعی مثله می‌شود (Oberling, 1974, 36).

نادرشاه پس از آن برای جلوگیری از سرکشی قشقایی‌ها، دو برادر را به نواحی دره‌گز و کلات نادری و سرخس کوچ می‌دهد.^{۲۳} در نتیجه، به علت شرایط سخت جغرافیایی، ناآشنایی با منطقه و تعرضات ترکمن‌ها خسارات زیادی متحمل می‌شوند (پیمان، ۱۳۷۳، ۱۱). اما پس از مرگ نادر و شروع هرج و مرج داخلی، قشقایی‌ها با استفاده از خلأ قدرت مرکزی به موطن اصلی خود (فارس) باز می‌گردند (Tapper, 1990, 515).

براساس سندی که هم اکنون نزد خاندان حاکم قشقایی می‌باشد، اسماعیل خان قشقایی همراه چند تن از اولاد جانی‌آقا، از کریم‌خان درخواست کرده‌اند که املاک و مراتع آبا و اجدادیشان در سرحد شش ناحیه و سمیرم به ایشان مسترد شود. کریم‌خان نیز در پشت این عریضه به تعریف مجدد این اراضی که قشقایی‌ها پس از کوچ اجباری خود به خراسان در زمان نادرشاه از دست داده بودند، می‌پردازد و با تعداد ملک‌ها و مقدار سهم و دانگ و حبه هر کدام موافقت کرد (پرهام، ۱۳۶۲، ۲۶۳).

۲۲. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، ص.

۲۳. امروز در روستاهایی از دره‌گز مردم به ترکی تکلم می‌کنند و خود را از نسل همان قشقایی‌های تبعیدی می‌دانند.

۲۴. پیمان می‌نویسد در میان سروده‌های ایل قشقایی اشعاری دیده می‌شود که به نظر می‌رسد مربوط به دوره تبعید آنان در خراسان باشد.

یولان‌گد رنگ یول دنور ساقا گدر ده گردویا بیزیم ییلاقا
باراه چون بروی به راست می‌پیچد به ییلاق ماده گردو می‌رود
چارتنگ و باغ مورد گزل پادنا گر کن داغ بیزم اللرداغو دور
چارتنگ و باغ مورد و پاندای قشنگ آن کوهی که پیداست جای ایلات ماست.

به هنگام درگیری کریم خان با آزادخان افغان بر سر کسب قدرت به پیشنهاد اسماعیل خان قشقای، کریم خان نیروهای خود را به مناطق بین کازرون - بوشهربرد تا با استفاده از مناطق صعب العبور و همکاری خوانین دشتی - دشتستان - و تنگستان بتواند آزادخان را شکست بدهد.^{۲۵} گفته می شود اسماعیل خان در این نبرد که سرانجام به پیروزی کریم خان انجامید، فوج عظیمی از نیروهای قشقای را فرماندهی می کرده است (حسینی فسای، ۱۳۴۰، ۲۰۹).

از این رو، قشقای‌ها در دربار زندیه نفوذ زیادی پیدا کردند و با اشغال پست‌های مملکتی و حتی وزارت بیشترین وفاداری را به این حکومت ابراز داشتند (مرسدن، ۱۳۵۸، ۵۷). قشقای‌ها عمده ترین نیروی دفاعی شیراز به حساب می آمدند؛ برای همین در سیاست گذاری‌های ایل‌ی کریم خان جایگاه ویژه‌ای داشتند (بهزادی، ۱۳۷۷، ۱۰۹). تا جایی که نفوذ و ثروت زیاد اسماعیل خان باعث حسادت و ابراز سخنان تند دربار‌ه‌ی او از جانب میرزا محمد، کلانتر فارس شد (میرزا محمد کلانتر، ۱۳۶۲، ۶۹).

بنا بر نوشته‌ی محمد هاشم آصف، اسماعیل خان ندیم و کلیم کریم خان بود (آصف، ۳۳۸) که پیوسته در امور مهم مملکتی با وی مشورت می شد (همان، ۳۸۳). هاشم خان قشقای، برادر وی (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ۱۹۸)، نیز مقام ایل بیگی فارس را برعهده داشت (آصف، ۳۵۲). پس از مرگ کریم خان و شروع نزاع‌های خانوادگی بر سر کسب قدرت، اسماعیل خان قشقای از زکی خان زند حمایت کرد و پس از قتل زکی خان، به دستور علی مرادخان زند در اصفهان اعدام شد (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ۴۸۲).

ایلخانی گری جانی خان

جانی خان فرزند اسماعیل خان پس از پدر به ریاست ایل قشقای رسید. قشقای‌ها

به دلیل اشتباه سیاسی یا تقدیر زمانه و حمایت از طرف بازنده دچار دردسرهای زیادی شدند. چرا که جانی‌خان از جعفرخان زند که با آقامحمدخان قاجار مبارزه می‌کرد حمایت کرد و قشقای‌ها طی نبردی در منطقه‌ی ییلاقی خود (خسرو شیرین) باعث شکست سپاه آقامحمدخان شدند.^{۲۶} در زمان لطفعلی‌خان زند، جانی‌خان به دلیل دوستی با او در تمام جنگ‌ها همراهی‌اش نمود و حتی در هنگام استقرار لطفعلی‌خان در قلعه‌ی کرمان با وی بود، تا این که به منظور جمع‌آوری نیروی کمکی به فارس از قلعه خارج شد. اما با شکست لطفعلی‌خان و تسلیم وی به آقامحمدخان در قلعه‌ی بزم تلاش او بی‌نتیجه می‌ماند.^{۲۷}

در این میان، خیانت حاج ابراهیم کلانتر به لطفعلی‌خان و تسلیم شیراز به آقامحمدخان سبب ناراحتی قشقای‌ها از حاج ابراهیم‌خان شد. به احتمال زیاد رقابت و خصومت خاندان قشقای با اعقاب وی که به قوام‌الملک مشهور بودند، از همین جا سرچشمه گرفته باشد.

با به سلطنت رسیدن آقامحمدخان قاجار و انتخاب تهران به عنوان پایتخت، قشقای‌ها به دلیل از دست دادن حامیان خود (خاندان زند) و دوری از پایتخت تا حدود زیادی اهمیت خود را از دست دادند. اما با پیوستن تیره‌های متعددی از اقوام لک و لر (که پس از سقوط زندیه پراکنده شده بودند) به قشقای‌ها قدرت آنان افزایش یافت.

آقامحمدخان پس از رسیدن به سلطنت برای از هم پاشیدن اقتدار قشقای‌ها دو هزار خانوار قشقای را به منطقه‌ی چهارلنگ بختیاری و پنج هزار خانوار را به نواحی ورامین^{۲۸} و مازندران انتقال داد (Oberling, 1974, 42).

هنری فیلد درباره‌ی طایفه‌ی عبدالملکی در شرق مازندران می‌نویسد که در اصل از ایل قشقای بوده‌اند که نیاکان آنان به وسیله‌ی آقامحمدخان از فارس به

۲۶. مصاحبه با ملک منصورخان قشقای، تهران، خرداد ۱۳۸۱.

۲۷. خاطرات محمد ناصر قشقای، نوار شماره ۱، ص.

۲۸. هنوز عده‌ای در ورامین خود را قشقای معرفی می‌کنند و خود را از بازماندگان مهاجران فوق می‌دانند.

این مناطق کوچ داده شدند.^{۲۹} اما برخلاف دیگر موارد مشابه هیچ یک از مقامات مهم قشقایی با آن‌ها به تبعید فرستاده نشدند (Beck, 71).

افزون بر این، آقامحمدخان تلاش‌هایی را برای به دام انداختن جانی‌خان انجام داد اما وی و خانواده‌اش به کوه‌های زاگرس پناه بردند. از آن جا که که وی از مکر و حيله آقامحمدخان در به دام انداختن دشمنانش آگاه بود، در پاسخ به نامه‌ی آقامحمدخان که از او اظهار اطاعت خواسته بود، نامه‌ی اهانت‌آمیزی را فرستاد (Oberling, 1974, 43).

در تمام دوران سلطنت آقامحمدخان، جانی‌خان از بیم حکومت مرکزی متواری بود اما با جلوس فتحعلی‌شاه، جانی‌خان به منصب ایلخانی‌گری ایل قشقایی و پسرش محمدعلی‌خان به مقام ایل‌بیگی‌گری منصوب شد (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۲۶۷).

این در حالی بود که تنها ایل زعفرانلودر خراسان ایلخانی داشت و این عنوان در میان ایل‌های دیگر دیده نمی‌شد (لمیتون، ۱۳۶۲، ۲۱۷ و Beck, 63). در زمان جانی‌خان جنگ سختی بین بختیاری‌ها و قشقایی‌ها صورت گرفت و تعدادی از دو طرف کشته شدند (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۲۶۸).

رضاقلی‌خان هدایت در فهرس التواریخ چنین می‌نویسد: «در سال هزار و دویست و سی شش (هق)، در میانه ایلات بختیاری و ایلات ترک قشقایی ساکن فارس مخالفتی و منازعتی رفت و حسب الامر حضرت خاقان کامکار امیرمحمد قاسم‌خان قاجار به اصلاح آن امر مأمور شد.» (هدایت، کد ۱۵۸۸/ف، ۱۵)

جانی‌خان در سال ۱۲۳۹ هق از دنیا رفت. وی از ریيسان کردان، مقتدر و از رهبران نادر ایل قشقایی بود و به سبب تلاشی که در ایجاد یکپارچگی تیره‌ها و طایفه‌های ایل قشقایی داشت، امروز برخی از قشقاییان وی را بنیان‌گذار واقعی ایل قشقایی می‌دانند و حتی اخلاف او را در ایل قشقایی به نام جانی‌خانی

۲۹. بنابر این گزارش طایفه ترک زبان عبدالملکی که در بین بهشر و فرح‌آباد زندگی می‌کنند شامل تیره‌های فروند، کالوند، شیخوند و زینوند هستند که ابتدا به دستور آقامحمدخان به شهریار تهران، و سپس برای مقابله با تهاجم ترکمنان به نواحی نور و مازندران کوچ داده شدند. (Fild, 167)

می‌شناسند. جانی خان پنج پسر داشت به نام هانی محمدعلی خان، مصطفی قلی خان، حسین قلی خان، مرتضی قلی خان و محمد قلی خان، که پس از وی محمد قلی خان به سمت ایل خانی و مرتضی قلی خان به مقام ایل بیگی منصوب شدند (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۲۶۹).

محمد قلی خان ایل خانی

محمد قلی خان در فارس اقتدار زیادی کسب کرد. وی با یکی از دختران حسین علی میرزا فرمانفرما فرزند فتحعلی شاه و حاکم فارس ازدواج کرد و اساس قدرت خود را محکم‌تر ساخت. به طوری که با پذیرش عنوان ایلخانی مملکت فارس تمام ایل‌های فارس تحت ریاست او درآمدند.^{۳۰} اما چندی نگذشت که به علت تمایل محمد قلی خان به عباس میرزا ولیعهد و رقیب فرمانفرما و سعایت مشیرالملک، وزیر فارس، محمد قلی خان مورد غضب فرمانفرما قرار گرفت (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۲۸۰). در نتیجه، وی دستگیر و باغ ارم، ملک موروثی ایلخانی مصادره شد (هدایت، ۱۳۳۹، ۷۳).

مهاجرت به کرمان

مرتضی قلی خان ایل بیگی در اعتراض به برخورد فرمانفرما با محمد قلی خان، ایل قشقایی را به سمت کرمان کوچ داد و در کرمان از طرف حاکم آنجا، سیف الملوک که داماد عباس میرزا بود و روابط خوبی با فرمانفرما نداشت به گرمی استقبال شد و ایل قشقایی را در همانجا مستقر کرد (همان). زمانی که فرمانفرما از مهاجرت ایل قشقایی به کرمان آگاهی یافت، بی درنگ محمد علی خان را آزاد کرد و از وی خواست تا ایل قشقایی را به فارس بازگرداند. اما محمد علی خان نه تنها این خواسته‌ی فرمانفرما را عملی نساخت بلکه درباره‌ی ستم‌هایی که به قشقایی‌ها و شخص وی شده بود شکواییه‌ای نزد عباس میرزا فرستاد. عباس میرزا نیز طی گزارشی به فتحعلی شاه دادخواست

۳۰. مصاحبه با ملک منصورخان قشقایی، خرداد ۱۳۷۸.

قشقایی‌ها را به عرض وی رساند. در نتیجه، فتحعلی‌شاه از فرمانفرما خواست تا هرچه سریع‌تر به اختلاف خود با قشقایی‌ها پایان دهد (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۲۸۰ و ۲۸۱).

از این‌رو، فرمانفرما با عده‌ای از رجال سرشناس فارس، شیراز را به قصد کرمان ترک کرد. در مذاکرات دو جانبه محمد علی‌خان شرط بازگشت قشقایی‌ها را عزل مشیرالملک (که با محمد علی‌خان خصومت شخصی داشت) از وزارت فارس^{۳۱} عنوان کرد. در نتیجه، فرمانفرما با عزل مشیرالملک و سپردن سمتی به وی در بوشهر مهم‌ترین درخواست قشقایی‌ها را عملی ساخت (هدایت، ۱۳۳۹، ۷۴).

محمد علی‌خان ایلخانی پس از مصالحه با فرمانفرما فرمان حرکت ایل قشقایی را به فارس صادر کرد، اما با مخالفت حاکم کرمان روبرو شد. بنابراین، فرمانفرما با جمع‌آوری سپاه و با یاری مردم کرمان که از حاکم خود ناراضی بودند به قلعه‌ی کرمان حمله‌ور شدند. در حین جنگ مصطفی قلی‌خان، برادر محمد علی‌خان، که با سواران قشقایی به کمک فرمانفرما شتافته بود کشته شد. در نتیجه قشقایی‌ها به منظور انتقام خون فرمانده‌ی خویش نبرد دلیرانه‌ای کردند و توانستند قلعه‌ی کرمان را فتح کنند. پس از آن، ایل قشقایی بار دیگر به فارس عزیمت نمود (همان).

قتل مرتضی قلی‌خان ایل بیگی

با مرگ عباس میرزا، قشقایی‌ها مقتدرترین حامی خود را از دست دادند و فرمانفرما با استفاده از فرصت پیش آمده، در صدد درهم شکستن قدرت سران ایل قشقایی برآمد. در اعتراض به سیاست فرمانفرما، مرتضی قلی‌خان ایل بیگی بنای یاغی‌گری نهاد و با دوهزار سوار ایل قشقایی تاخت و تازهایی به قمشه (شهرضای کنونی) انجام داد (همان، ۷۵)، سپس عازم قیروکارزین

۳۱. وزارت فارس (وزیر ایلالتی) مقامی پس از حاکم ایلالت بود که نیابت حاکم را برعهده داشت. وظایف و اختیارات وزیر افزون بر امور اداری و مالی ایلالت، انتخاب حاکم شهرها و بلوکات و نظارت بر کار آن‌ها بود (مسعود شفیعی سروسناتی، ۱۳۸۳، ۲۱).

شد. فرمانفرما فراش‌باشی خود، آقا باباخان مازندرانی را در سال ۱۲۵۴ ه‍.ق مأمور توقیف ایل‌بیگی کرد (هدایت، کد ۱۵۸۸/ف، ۱۸۴). آقا باباخان با یکصد سوار عازم قلعه‌ی پریان (پرگان) در بلوک قیروکارزین شد، قلعه‌ی پریان تحت اختیار کریم‌خان بیدشهری بود که خصومت باطنی به مرتضی قلی‌خان داشت. کریم‌خان از آقا باباخان استقبال کرد، آقاباباخان نیز ایل‌بیگی را برای ملاقات به قلعه‌ی پریان دعوت نمود. در ضمن مخفیانه با هماهنگی کریم‌خان بیدشهری دویست نفر تفنگ‌چی در قلعه گماشت. هنگامی که مرتضی قلی‌خان در معیت چهل سوار قشقای وارد قلعه گردید، ناگهان با حکم دستگیری خود مواجه شد، نبرد شدیدی بین دو طرف در گرفت که تمام همراهان ایل‌بیگی کشته شدند، و خود وی که به شدت مجروح شده بود، با غل و زنجیر راهی شیراز گردید (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۲۸۵ و ۲۸۶).

پس از این واقعه فرمانفرما دستور داد محمد علی‌خان و داماد وی قاسم‌خان خلج را نیز دستگیر و قاسم‌خان را نابینا سازند (هدایت، کد ۱۵۸۸/ف، ۱۸۴) و خانه‌ی ایلخانی را غارت کنند. باغ ارم بار دیگر مصادره شد و آرامگاه خاندان سران قشقای را نبش قبر کردند. مرتضی قلی‌خان پس از چهل روز بر اثر جراحات وارده درگذشت. پس از مدتی فرمانفرما محمد علی‌خان را از زندان آزاد و به ایلخانی‌گری منصوب کرد و محمد قلی‌خان برادر دیگر وی را به مقام ایل‌بیگی گماشت (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۲۸۶).

مؤلف تاریخ بختیاری از درگیری‌های مختلفی بین قشقای‌ها و بختیاری‌ها در زمان ایل‌بیگی‌گری مرتضی قلی‌خان خبر داده است (لسان‌السلطنه، ۱۶۱).

تبعید محمد علی‌خان ایلخانی به تهران

با مرگ فتح‌علی‌شاه کشمکش بر سر جانشینی وی آغاز شد، فرمانفرما نیز ادعای تاج و تخت پدر را داشت. محمد میرزا فرزند عباس میرزا با کمک انگلیسی‌ها برای سرکوب وی عازم فارس شد و در حوالی قمشه نیروهای فرمانفرما را شکست داد، در نتیجه فرمانفرما به شیراز گریخت (سایکس، ۱۳۶۶، ۴۷۲ و

۴۷۳.

در این حین که فرمانفرما مشغول نبرد بود، محمد علی خان با استفاده از فرصت پیش آمده نیروهای خود را به خانه‌ی فرمانفرما ریخت و خانواده‌ی او را به اسارت گرفت (Oberling, 1974, 56). اما زمانی که فرمانفرما به شیراز بازگشت، محمد علی خان از هراس انتقام به خانه امام جمعه‌ی شیراز، شیخ ابوتراب، پناه برد و او باش شهر خانه‌ی وی را غارت کردند (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۲۸۹). اما طولی نکشید که با ورود سپاهیان محمد میرزا به شیراز و دستگیری فرمانفرما اوضاع به نفع محمد علی خان برگشت. سرانجام با مرگ فرمانفرما در راه زندان، وی از دشمنی کینه‌توز خلاصی یافت (سایکس، ۱۳۶۶، ۴۷۳).

پس از به سلطنت رسیدن محمد شاه به پاس خدمات محمد علی خان به وی، در جریان کشمکش‌هایی که برای جانشینی فتحعلی شاه وجود داشت ایلخانی قشقایی از حمایت شاه برخوردار شد و برای استحکام روابط بین آنان، یکی از خواهران شاه به ازدواج جهانگیرخان درآمد (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۲۷۱). اتحاد میان ایلخانی و محمد شاه دیری نپایید، زیرا معتمدالدوله، حاکم فارس، محمد علی خان را دستگیر و به عنوان گروگان با احترامی ویژه روانه تهران کرد. پس از چندی محمد قلی خان ایل بیگی نیز به برادرش ملحق شد اما پس از چندی محمد قلی خان از تهران گریخت و به فارس بازگشت (همان). به روایت ناصرخان قشقایی محمد علی خان در طول اقامت در تهران مقابل شمس‌العماره در کوچه‌ی عرب‌ها اقامت داشت و در آنجا از موقعیت مناسبی برخوردار بود، گویا وی دوبار به عنوان ایل چی از جانب شاه قاجار به دربار عثمانی اعزام می‌شود.^{۳۲}

پس از مرگ محمد شاه و جلوس ناصرالدین شاه بر سریر پادشاهی بار دیگر فارس دچار نا آرامی شد. ماجرا از این قرار بود که به علت اختلافی که بین صدر اعظم امیرکبیر و نظام‌الدوله حاکم فارس به وجود آمد اهالی فارس علیه

۳۲. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، صص ۴-۵.

حاکم شورش کردند. در نتیجه قوام‌الملک و محمد قلی خان ایل بیگی قشقایی با مخالفان همراه شدند (حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۳۰۱). محمد قلی خان با فراهم آوردن پانزده هزار نفر چریک از ایلات و بلوکات، شرق شیراز را اشغال کرد و به نظام‌الدوله هشدار داد تا شیراز را در اولین فرصت ترک کند. اما والی در ترک شیراز تعلل ورزید. بنابراین در جنگی که بین آنان در گرفت، عده‌ای از دو طرف کشته شدند (همان). امیرکبیر با دریافت اخبار غائله‌ی فارس نظام‌الدوله را از حکومت فارس عزل و معزالدوله عموی ناصرالدین شاه را به جای وی منصوب کرد. محمد علی خان پس از ۱۳ سال تبعید در تهران با حکمران جدید به فارس بازگشت (همان، ۳۰۳). وی پس از این که توانست انسجام مجدد ایل قشقایی را فراهم سازد در سال ۱۲۶۷ ه‍.ق (۱۸۵۱ م) درگذشت. جسد وی را بنا بر وصیت خویش در پیر بناب (در جنوب شیراز) که مسیر کوچ‌های فصلی ایل قشقایی بود، به خاک سپردند. این محل بعدها آرامگاه بسیاری از سران ایل قشقایی شد (روحانی، ۱۳۷۱، ۱۴۰).

ایلخانی‌گری محمد قلی خان

پس از مرگ محمد علی خان فرزند دیگر جانی خان، محمد قلی خان به ایلخانی‌گری قشقایی و جهانگیرخان پسر محمد علی خان به مقام ایل بیگی منصوب شدند. در حقیقت، محمد قلی خان در زمان تبعید برادر رهبری ایل را برعهده داشت. گویا در دوره‌ی ریاست وی در سال ۱۲۷۰ ه‍.ق دسته‌ای از سواران قشقایی در جنگ علیه شیخ سعید امام مسقط (عمان) شرکت کردند (پیمان، ۱۳۷۳، ۱۶).

نخستین رویارویی قشقایی‌ها و انگلیسی‌ها

در سال ۱۲۷۳ ه‍.ق به علت تصرف هرات از سوی ناصرالدین شاه، انگلیسی‌ها برای تهدید ایران بنادر بوشهر و خرمشهر را اشغال و شروع به پیش‌روی در

خاک ایران کردند. در آن زمان، شجاع الملک فرمانده سپاه فارس بود. وی از محمد قلی خان یاری خواست. ایلخانی نیز ۳۸۰ سوار و حدود ۱۰۰۰ تفنگچی با سیورسات یک ماه و دو عراده توپ و فوج قشقایی^{۳۳} را به فرماندهی لطفعلی خان، پسر عموی خود، به جبهه نبرد اعزام داشت (خورموجی، ۱۳۱۳، ۱۹۷-۲۰۲). در جنگی که بین انگلیسی‌ها به فرماندهی ژنرال اترام^{۳۴} و سپاهیان ایران در منطقه نینزک (حوالی برازجان) درگرفت، فوج قشقایی دلاوری‌های زیادی را تحت رهبری لطفعلی خان، سهراب خان و قباد خان برادر زادگان ایلخانی انجام دادند (همان، ۱۹۷ و حسینی فسایی، ۱۳۴۰، ۳۱۶-۳۱۸).^{۳۵} گفته می‌شود در این نبرد در حالی که نیروهای انگلیسی در دشت نینزک با سپاه ایران درگیر بود چند صد سوار قشقایی با بهره‌گیری از یک حربه‌ی چریکی مخفیانه از دره‌ای که به سوی دریا پیش می‌رفت پیشروی کردند و توانستند به انگلیسی‌هایی که تازه از کشتی پیاده شده و مشغول خوردن ناهار بودند حمله کنند. در نتیجه تعداد زیادی از نیروهای انگلیسی و چند تن از افسران آنان کشته شدند.^{۳۶}

رشادت‌های قشقایی‌ها به ویژه سهراب خان، پسر مصطفی قلی خان در نبرد با انگلیسی‌ها در ادبیات حماسی ایل قشقایی جاودانه شده است. مأذون، شاعر مشهور قشقایی، با سرودن ابیاتی شجاعت این سردار نامدار را ستوده است.^{۳۷} ناصرالدین شاه نیز به پاس دلاوری‌های سهراب خان در این نبرد، نامه‌ای حاوی تقدیر را به همراه یک قبضه شمشیر مرصع نشان برای وی فرستاد.^{۳۸}

۳۳. فوج قشقایی یک نیروی هزار نفری بود که در مواقع ضروری به یاری حکومت مرکزی می‌شتافت. جهانگیرخان، لطفعلی خان و حاج نصرالله خان سرتیپ به ترتیب فرماندهی آن را برعهده داشتند تا این که در سال ۱۲۹۶ ه‍.ق (۱۸۷۹ م) با تشکیل نیروهای قزاق، فوج قشقایی به دستور ناصرالدین شاه منحل شد. (ابرینگ، ۱۳۸۳، ۷۷).

۳۴. Outram.

۳۵. برای اطلاع بیشتر رک به: لیوتنان بلارد، ۱۳۶۶، ۲۹۲-۲۹۰.

۳۶. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، ص ۷.

۳۷. وی می‌سراید: سهراب خان قلج، برق جان ستان / فرنگی ده مشهور الده داستان / یعنی: برق شمشیر سهراب خان هراس انگیز بود به طوری که در بین فرنگی‌ها نیز داستان او معروف شد.

۳۸. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، ص ۷.

تشکیل اتحادیه‌خمسه

ناصرالدین شاه قاجار به تحریک انگلیسی‌ها که رشادت‌های جنگ‌آوران قشقایی را در بحران هرات مشاهده کرده بودند برای مقابله با قدرت روز افزون قشقایی‌ها اتحادیه ایلی و سیاسی جدیدی به وجود آورد (مرسدن، ۱۳۵۸، ۵۶). این اتحادیه از پنج ایل مستقر در فارس تشکیل و به ایلات خمسّه مشهور شد؛ یک ایل عرب زبان (طوایف جباره و شیبانی)، سه ایل ترک زبان (اینالو، بهارلو و نفر) و یک ایل فارس زبان (باصری).^{۳۹} (بارث، ۱۳۴۳، ۱۴۲). این اتحادیه که برای خنثی ساختن قدرت ایل قشقایی به وجود آمده بود، تحت ریاست اداری خاندان قوام‌الملک شیرازی رقیب دیرینه‌ی قشقایی‌ها درآمد (بیات، ۱۳۶۵، ۲۴).

منافع تجاری بریتانیا در جنوب پیوندی مستقیم با منافع خاندان قوام داشت. همین امر موجب اتحاد دو طرف شد، به نحوی که همیشه بریتانیا در مواجهه با نیروهای رقیب در جنوب بر کمک و همکاری این خاندان حساب می‌کرد (اتحادیه، ۱۳۷۱، ۱۸-۲۰). با وجود این که خاندان قوام در اصل قدرت شهری محسوب می‌شدند و چندان پیوندی با عشایر خمسّه نداشتند تا رهبری منسجم و کارآمدی داشته باشند، اما برای حکومت قاجار و انگلیسی‌ها حریف قدرتمندی در برابر ایل قشقایی به شمار می‌آمدند و مشکلاتی را برای توسعه نفوذ و قدرت قشقایی‌ها ایجاد می‌کردند (آبراهیمان، ۱۳۷۷، ۴۲).

محمد قلی‌خان ایلخانی در سال ۱۲۸۴ ه‍.ق درگذشت. ظاهراً در طی تصدی این مقام که ۱۵ سال طول کشید، برای جلوگیری از سرکشی ایل قشقایی در بسیاری از مواقع به دستور حاکم فارس مجبور به اقامت در شیراز بود (Beck, 69).

سلطان محمد خان ایلخانی

پس از مرگ محمد قلی‌خان، پسر او سلطان محمدخان به ایلخانی‌گری قشقایی رسید و جهانگیرخان نیز در منصب ایل بیگی باقی ماند. دوران ایلخانی‌گری سلطان محمدخان که فردی بی‌کفایت بود (Oberling, 1974, 68)، مصادف با قحطی

۳۹. این طایفه‌ها قبلاً زیر نظر ایلخانی قشقایی اداره می‌شد.

بزرگی شد که به سال ۱۲۸۸ ه‍.ق در فارس رخ داد و به دنبال آن عده زیادی از گرسنگی جان سپردند.^{۴۰}

سلطان محمدخان شخص متنفذی در ایل نبود. بنابراین، قحطی باعث شده بود که مردم ایل مدام برای تنازع بقا به اعمالی چون سرقت روی بیاورند. برای همین کارمندان انگلیسی پیوسته مورد حمله و دستبرد قرار می‌گرفتند. سرانجام با قتل یک گروه‌بان انگلیسی به نام کالینز^{۴۱} در حوالی خان زنیان توسط راهزنان تیره صفی‌خانی ناآرامی به اوج خود رسید (Oberling, 1974, 69). در نتیجه، در سال ۱۲۸۸ ه‍.ق سلطان محمدخان به ناچار از رهبری ایل کناره‌گیری کرد و در همان سال با مرگ جهانگیرخان ایل بیگی، علی‌قلی‌خان پسر مرتضی‌قلی‌خان و حاکم جره به منصب ایل بیگی گماشته شد.^{۴۲}

اعدام سهراب‌خان

در سال ۱۲۹۱ ه‍.ق سهراب‌خان قشقایی که مأمور وصول مالیات ایل قشقایی بود، به دلیل اختلاف با وزیر ایالت فارس بر سر مالیات علیه حکومت مرکزی شورش کرد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲، ۱۴-۱۶).

بنابراین، حاکم فارس دستور توقیف وی را صادر کرد. اما چون به توفیقی دست نیافت، با طرح توطئه‌ای تلاش کرد که وی را به دام اندازد. از این‌رو، وی را به بهانه‌ی اعطای منصب ایلخانی‌گری به شیراز فرا خواند و سپس دستگیر و اعدام کرد.^{۴۳}

جریان دستگیری و قتل سهراب‌خان نیز همانند دلآوری‌هایش در ادبیات

۴۰. پیرزاده نائینی در سفرنامه‌ی خود شرح حال جالبی را از قرارگاه سلطان محمدخان ایلخانی بیان کرده است. رک به: محمدعلی‌خان پیرزاده نائینی، ۱۳۶۰، ۱۰۱-۹۸.

41 3.Collins.

۴۲. جهانگیرخان قبل از ایل بیگی‌گری، مدتی فرمانده فوج ایل قشقایی و حاکم داراب و کازرون بود (چرچیل، ۱۳۷۱، ۴۷).

۴۳. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، ص ۷.

قشقایی انعکاس یافته است.^{۴۴} پس از اعدام سهراب خان، برادرش داراب خان سر به شورش نهاد و در قلعه‌ی شهریار در منطقه قیروکارزین سنگر گرفت. در نتیجه، تلاش‌های حکومت مرکزی به جایی نرسید. پس از آن، وی به شیراز فراخوانده شد و در سال ۱۲۹۲ ه‍.ق به منصب ایل بیگی گری گماشته شد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲، ۳۹).

داراب خان

داراب خان در طی سال‌هایی که مسئولیت ایل بیگی^{۴۵} را برعهده داشت، مدام درگیر حوادث بود. در سال ۱۲۹۳ ه‍.ق جنگی بین ایلات بختیاری و قشقایی بر سر مراتع درگرفت، اختلاف اصلی بیشتر بر اثر دو چیز بود؛ یکی از اختلاف‌ها بر سر تملک فلارد مرز مشترک ییلاق آن‌ها و دیگری به سبب پناه دادن ایل بختیاری به متمردان ایل قشقایی به وجود آمده بود (Garthwaite, 1983, 22).

حاج نصرالله خان

داراب خان در طی سال‌های مسئولیتش، به علت اختلاف‌های مالیاتی، پیوسته با حاکم فارس درگیر بود تا جایی که مراتب عزل وی فراهم شد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲، ۹۲). افزون بر این، به سبب دخالت و تحریک خاندان قوام در بین خاندان حاکم ایل قشقایی در سال ۱۳۰۲ ه‍.ق اختلاف شدیدی به وجود آمد. از این رو، حاج نصرالله خان رقیب داراب خان به منظور مستحکم ساختن موقعیت خویش دختر خود لقاالدوله را در یک ازدواج سیاسی به عقد حبیب‌الله خان، پسر محمدرضا خان قوام‌الملک درآورد. این مسئله موجب دو دستگی قشقایی‌ها شد و در رویارویی بین داراب خان و حاج نصرالله خان، قوامی‌ها عده‌ای از سواران

۴۴. مأذون در ثنای سهراب می‌سراید:

شهید لردن ذکر اولاندا حکایت شهید اولموش سهراب خان آغلاسون

زمانی که از شهدا سخن به میان می‌آید برای شهید سهراب خان مرثیه خوانی کنید (شهبازی، ۱۳۶۷، ۱۲۰)

۴۵. در آن زمان تا هنگامی که ایلخانی سابق در حیات بود، عنوان ایلخانی به فرد دیگری داده نمی‌شد. بنابراین، به دلیل زنده بودن سلطان محمدخان، با آن که داراب خان عملاً ایلخانی قشقایی بود اما عنوان ایل بیگی را داشت.

خمسه را به یاری حاج نصرالله خان فرستادند. به این ترتیب، داراب خان شکست خورد و دستگیر و تحت‌الحفظ روانه اصفهان شد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲، ۲۶۱ و ۲۸۶).

در سال ۱۳۱۰ ه‍.ق سلطان محمدخان، ایلخانی سابق قشقایی، به دستور ناصرالدین شاه به قتل رسید. داراب خان نیز در همان سال از دنیا رفت. سلطان محمدخان که پسری نداشت شوهر خواهر وی - نام خواهرش قمر خانم احتجاج‌السلطنه بود - حاج نصرالله خان پسر محمد علی خان جانشین او شد. حاج نصرالله خان تنها پسر خویش را که ابراهیم خان اسعدالسلطنه بود به منصب ایل بیگی گری رسانید.^{۴۶}

ضرغام‌الدوله

با وجود این که داراب خان هنوز در قید حیات بود اما به علت بیماری، ریاست ایل به عبدالله خان پسر ارشد وی که شانزده ساله بود، واگذار شد.^{۴۷} عبدالله خان بسیار بلند همت بود و در بذل و بخشش افراط می‌کرد.^{۴۸} وی مدتی حکومت گله‌دار و سپس بهبهان و کهگیلویه را برعهده داشت.^{۴۹}

پس از فوت حاج نصرالله خان در میان ایل قشقایی اختلاف‌های داخلی بر سر به دست آوردن ریاست ایل به وجود آمد. از این‌رو، در زمان حکومت ناظم‌الدوله تبریزی، برادرزاده‌ی وی اجلال‌الملک در ۱۳۱۴ ه‍.ق به ایلخانی‌گری و عبدالله خان با لقب جلال‌السلطنه به منصب ایل بیگی گری ایل قشقایی منصوب شدند (همان). اجلال‌الملک غیر قشقایی بود و در امور داخلی ایل دخالت چندانی نداشت، از طرف سران طایفه‌ها نیز اقبالی نسبت به وی نشد در

۴۶ . اسعدالسلطنه بعدها در ۱۹۰۷م ایلخانی قشقایی‌ها شد اما هفت ماه بیشتر دوام نیافت. از این‌رو، برای مدتی روانه‌ی پاریس شد (چرچیل، ۱۳۷۱، ۴۸).

۴۷ . مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، فرودین ۱۳۷۸.

۴۸ . محمد ناصر خان قشقایی درباره‌ی ویژگی‌های وی می‌گوید: «عبدالله خان فردی خوش هیكل و خوش تیپ بود و در مردانگی کم نداشت و فوق‌العاده خوش خط و بذله‌گو و بسیار سخاوتمند بود. گاهی شعر هم می‌سرود» خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره، ص ۸.

۴۹ . مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، فرودین ۱۳۷۸.

نتیجه حکم ایلخانی گری وی لغو گردید (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲، ۵۲۲)

در زمان حکومت عبدالحسین میرزا فرمانفرما در سال ۱۳۱۶ ه‍.ق عبدالله‌خان با لقب صولت‌السلطنه^{۵۰} به ریاست ایل منصوب شد.^{۵۱} در این زمان، محمد کریم‌خان قشقایی، یکی از افراد سیاست مدار قشقایی، با سوءاستفاده از اختیاراتی که عبدالله‌خان به وی داده بود، اقدام به تحریک برادر وی اسماعیل‌خان نمود. در نتیجه، اسماعیل‌خان و بهادرخان علیه عبدالله‌خان طغیان کردند که به دستور فرمانفرما هردو بازداشت شدند و در شیراز تحت نظر قرار گرفتند. اما با حکمرانی نظام الملک نوری عبدالله‌خان عزل و اسماعیل‌خان به جای وی به ریاست ایل رسید. در سال ۱۳۱۸ ه‍.ق ابوالفتح میرزا مؤید الدوله به حکومت فارس منصوب شد. به دلیل این که میرزا علی اکبرخان، اتابک اعظم صدراعظم از محمد رضاخان قوام‌الملک حمایت می‌کرد، در نتیجه طبق دستور صدر اعظم مؤید الدوله بنای بد رفتاری را با عبدالله‌خان که میانه مناسبی با قوام نداشت گذاشت (همان). مؤید الدوله در صدد بود تا با ارسال گزارش‌هایی به مرکز، ناآرامی‌های موجود در فارس را به وی نسبت دهد (مؤید الدوله به وزارت داخله، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۱۸، کارتن ۱۲، پروند ۱۳، ۲۶). عبدالله‌خان به ناچار به اتفاق عده‌ای از نزدیکان خود^{۵۲} و نصیرالملک شیرازی عازم تهران شد تا از راه توسل به دربار مظفرالدین شاه ضمن دادخواست از اقدامات مؤید الدوله و قوام‌الملک بتواند منصب خویش را باز پس گیرد.

این مسئله موجب شد که مؤید الدوله و قوام‌الملک به اقدامات خود علیه عبدالله‌خان شدت بخشند. از این‌رو، آنان برخی از تاجران شیراز را وا داشتند تا با ارسال شکواییه‌هایی به مرکز نسبت به اعمال برخی از نزدیکان عبدالله‌خان در برخورد با آقا محمدامین تاجر از مالکان بلوک کارزین، اعتراض کنند (تجار

۵۰. بعدها این لقب به برادر وی، عطاخان، داده شد.

۵۱. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، فروردین ۱۳۷۸.

۵۲. در این سفر یکی از همراهان عبدالله‌خان، نصیر بیک (جد نگارنده) برادر رضاعی وی بود. نصیر بیک که پیوسته از مشاوران نزدیک ضرغام‌الدوله محسوب می‌شد، وفاداری خود را به ضرغام‌الدوله تا پایان عمر حفظ کرد و مدت کوتاهی پس از فوت ضرغام‌الدوله، وی نیز از دنیا رفت. مصاحبه با نادر نصیری، فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴.

شیراز به مشیرالدوله، پیشین، ۲۵ و ۲۸). از آن طرف نیز معین الشریعه فرزند امام جمعه‌ی شیراز که رابطه دوستانه‌ای با عبدالله خان داشت، تلاش کرد تا سوءتفاهمات پیش آمده بین آقا محمد امین و مباشران عبدالله خان را خاتمه دهد (معین الشریعه به صولت السلطنه، پیشین، ۲۹)، اما با انتصاب شعاع السلطنه به حکومت فارس که از مخالفان اتابک اعظم و قوام‌الملک بود، از سوی او عبدالله خان با لقب جدید ضرغام‌الدوله به ایلخانی‌گری^{۵۳} قشقای‌ انتخاب شد. پس از آن، در سال ۱۳۱۹ ه‍.ق برای مدت کوتاهی وی از ایلخانی‌گری عزل و صولت‌الدوله جانشین وی شد (Oberling, 1974, 77).

در سال ۱۳۲۰ ه‍.ق بنا بر دستور آصف‌الدوله، حاکم جدید فارس، ضرغام‌الدوله بار دیگر ایلخانی شد. در نتیجه صولت‌الدوله شروع به ایجاد ناامنی در فارس کرد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲، ۶۹۲). از این رو، در سال ۱۳۲۱ ه‍.ق هم‌زمان با حکومت علاءالدوله، صولت‌الدوله به اتهام ایجاد ناامنی و سرپیچی از فرمان‌های ایلخانی توقیف شد و در شیراز تحت نظر قرار گرفت (Oberling, 1974, 77).

شعاع السلطنه در سال ۱۳۲۱ ه‍.ق بار دیگر به حکومت فارس رسید اما این بار وی بنا بر توصیه‌ی پیشکار خود، سردار اکرم، که میانه‌ی خوبی با صولت‌الدوله داشت، صولت‌الدوله را به ایلخانی‌گری منصوب ساخت. سپس در سال ۱۳۲۳ ه‍.ق ضرغام‌الدوله به اتهام همکاری با قوام‌الملک و دسیسه چینی علیه شعاع السلطنه توقیف شد و تحت نظر قرار گرفت^{۵۴} و در اواخر همان سال در زمان حکومت صاحب اختیار از دنیا رفت.^{۵۵}

۵۳ . در این زمان شعاع السلطنه از مظفرالدین شاه خواست تا عنوان ایلخانی به جای لقب، منصب تلقی شود و از آن پس به عهده دار ریاست ایلات ایلخانی گفته می‌شد.

۵۴ . مصاحبه با ملک منصورخان قشقای، تهران، فروردین ۱۳۷۸.

۵۵ . ۳. ضرغام‌الدوله در شیراز در محله‌ی دروازه کارزون در منزل خود تحت نظر بود و پس از وفات در جوار بقعه‌ی شاهچراغ دفن شد؛ وی دو دختر به نام‌های رودابه بی‌بی (همسر محمد ناصرخان قشقای) و گوهر بی‌بی باقی ماند.



نقش قشقایی‌ها
در تاریخ و فرهنگ ایران

ایل قشقایی در انقلاب مشروطیت

هم‌زمان با رویدادهای انقلاب مشروطیت در مرکز و دیگر نقاط کشور، در ایالت فارس نیز حوادث جدیدی رقم خورد. با توجه به موقعیت فارس و ترکیب نیروهای متنفذ داخلی و تأثیرگذاری نیروهای خارجی، به ویژه بریتانیا، رویدادهای این دوران را می‌توان یکی از پر اهمیت‌ترین وقایع تاریخ معاصر این ایالت دانست. از آنجا که تمایلات گروهی و رقابت‌های ایلی مهم‌ترین بخش این حوادث بود، ایل قشقایی و ایلخانی آن، صولت‌الدوله، نقش عمده‌ای را در تحولات ناشی از انقلاب مشروطیت در ایالت فارس ایفا کردند.

ایلخانی‌گری صولت‌الدوله

اسماعیل خان صولت‌الدوله که پس از مرگ برادر خود، ضرغام‌الدوله، به ایلخانی‌گری قشقایی رسید، توانست با تکیه بر ذکاوت و درایت سیاسی خویش حوزه‌ی نفوذ و اقتدارش را گسترش دهد. این وقایع که هم‌زمان با آغاز حوادث مشروطیت در فارس بود، صولت‌الدوله را در دو راهی سخت تصمیم‌گیری قرار داد. از این‌رو، وی در ابتدا با تردید و دودلی به این وقایع می‌نگریست و بیشتر درگیر مشکلات داخلی ایل بود و توجه چندانی به تحولات اخیر نشان نمی‌داد. اما پیوستن محمد رضاخان قوام‌الملک به صف مخالفان مشروطه و اقداماتش

علیه صولت‌الدوله موجب شد که وی به طور فعالانه از مشروطه‌خواهان حمایت کند.

علاءالدوله در سال ۱۳۲۴ ه‍.ق به حکومت فارس منصوب شد. وی که از چهره‌های مشهور ضد مشروطه بود، برای کاهش قدرت بلامنازع صولت‌الدوله به دسیسه چینی برای تفرقه بین سران ایل قشقایی پرداخت. احمدخان ضیغم‌الدوله، برادر ناتنی وی، که اینک پس از مرگ ضرغام‌الدوله زمینه را برای فعالیت خود مناسب می‌دید با تحریک علاءالدوله به رقابت با صولت‌الدوله پرداخت. اما صولت‌الدوله چنان قدرتی در ایل به دست آورده بود که تمام این دسیسه‌ها را خنثی می‌ساخت.

پس از عزل علاءالدوله و تعیین ابوالفتح میرزا مؤید الدوله به حکومت فارس و محمد رضاخان قوام‌الملک به نیابت وی، دشمنی قوام‌الملک با مشروطه‌خواهان شدت گرفت. قوام‌الملک به بهانه‌ی تأخیر در پرداخت مالیات صولت‌الدوله را عزل کرد و ابراهیم خان اسعد السلطنه، پسر عموی وی، را به ایلخانی‌گری و احمد خان ضیغم‌الدوله را به ایل‌بیگی‌گری منصوب ساخت (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۲۵، ک ۱۳، پ ۱، ۴).

این عمل موجب تشدید مخالفت صولت‌الدوله و مشروطه‌خواهان با قوام‌الملک شد. صولت‌الدوله که تحت تأثیر یکی از مشروطه‌خواهان دو آتش به نام میرزا فرج‌الله‌خان میرینجه از مدت‌ها قبل به مشروطیت گرایش پیدا کرده بود، به شدت به حمایت از مشروطه‌خواهان پرداخت.^۱ میرزا فرج‌الله‌خان میرینجه و خواهرش نیمتاج که از اهالی تهران بودند و در دوره حکومت صولت‌الدوله در بهبهان در سال ۱۳۱۹ به آنجا تبعید شده بودند، نقش عمده‌ای در جلب نظر صورت‌الدوله به مشروطیت ایفا نمودند (همان).

صولت‌الدوله برای ارتباط با مشروطه‌خواهان در تهران میرزا فرج‌الله‌خان را مأمور کرد تا به وکالت از وی مواضع ایل قشقایی را به اطلاع مشروطه‌خواهان

۱. مصاحبه با محمد حسین‌خان قشقایی، سمانشهر، شهریور ۱۳۸۱.

برساند. وی به نامبرده اجازه داد تا در راه مشروطه‌خواهی مبلغ یکصد هزار تومان هزینه کند. به این ترتیب، میرزا فرج الله‌خان در تهران مکاتباتی با سران مشروطه از جمله تقی‌زاده، ستارخان و باقرخان انجام داد و همراهی صولت‌الدوله با مشروطه‌خواهان را اعلام کرد.^۲

پیوستن صولت‌الدوله به جناح مشروطه‌خواه فارس تهدید جدی برای موقعیت قوام محسوب می‌شد. از این‌رو، وی تلاش کرد تا با برقراری ارتباط با صولت‌الدوله و کلانتران قشقایی، آنان را از همراهی با مشروطه‌خواهان برحذر دارد. قوام‌الملک به صولت‌الدوله می‌گوید: «مشروطه می‌دانید یعنی چه؟ [صولت‌الدوله] گفته بود آنچه می‌دانم اگر نمی‌دانستم این طور برای فداکاری حاضر نمی‌شدم. گفته بود باز هم نمی‌دانی، مشروطه یعنی من و تو نباشیم، یعنی ما با آقای یقنلی بقال فرق و امتیاز نداشته باشیم. حالا هم از راه خیر خواهی می‌گویم از این خیال کج و معوج منصرف شده، برادرانت را احضار کرده، آن‌ها را با شما صلح داده شغل و منصب مال شما باشد.» (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۲، ۹۷).

قوام‌الملک با تمام وعده و وعیدها نتوانست نظر صولت‌الدوله را تغییر دهد از این‌رو، به منظور خصومت با صولت‌الدوله با شدت بیشتر به تحریک برادران وی پرداخت.

تحصن در تلگراف‌خانه و حمایت صولت‌الدوله از مشروطه‌خواهان

مشروطه‌خواهان فارس در اعتراض به اقدامات قوامی‌ها علیه مشروطه‌خواهان از تاریخ دوم ربیع‌الاول ۱۳۲۵ به مدت چهل روز در تلگراف‌خانه‌ی شیراز تحصن کردند و با ارسال تلگراف‌های متعدد به مرکز خواستار فراخواندن قوام و فرزندان وی از فارس شدند (نیر شیرازی، ۱۳۸۳، ۱۰۱-۱۰۴).

صولت‌الدوله برای حمایت از مشروطه‌خواهان با دو هزار نفر وارد شیراز شد و به متحصنان پیوست، همچنین هزار نفر از تفنگ‌چیان قشقایی را به حالت آماده‌باش در چهار فرسخی شیراز مستقر کرد تا در زمان لزوم، آنان را به شیراز

۲. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، خرداد ۱۳۸۱.

فراخواند. در مقابل، قوام‌الملک دو هزار سوار از تفنگچیان خود را از اطراف برای محافظت خود به شهر آورده و در باغ دولتی و منزل خود مستقر کرده بود (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۲۵، ک ۱۳، پ ۱، ۴). همچنین هواداران وی با جذب عده‌ای از منتقدان شهر در مسجد نو شیراز متحصن شده بودند. به این ترتیب، این صف بندی‌ها موجب بروز ناآرامی‌هایی در ایالت فارس گردید (نیر شیرازی، ۱۳۸۳، ۱۰۴).

جنگ کودیان^۳

حمایت قوام‌الملک از ضیغم‌الدوله و عزل صولت‌الدوله از ایلخانی‌گری موجب ایجاد تفرقه و تشتت در ایل قشقایی شد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۲۵، ک ۱۳، پ ۱/۱، ۴).

در مقابل، صولت‌الدوله با حضور در تلگراف‌خانه‌ی شیراز و حمایت از متحصنان، توانست این بار حکم ایلخانی‌گری خویش را نه از دست حاکم بلکه از سران انجمن ایالتی دریافت کند (نیر شیرازی، ۱۳۸۳، ۱۱۱). در نتیجه، جنگ داخلی در ایل قشقایی شعله‌ور شد؛ ماجرا از این قرار بود که زمانی که ضیغم‌الدوله با هواداران خود عازم بیلاق بود در محلی به نام قره‌چمن کودیان با نیروهای صولت‌الدوله روبرو شد. در پی جنگ سختی که بین دو طرف در گرفت، تعداد زیادی کشته بر جای ماند. بر اساس آمار اعلام شده از سوی منابع مختلف بین ۱۵۰ نفر (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۲، ۱۰۲) تا ۵۰۰ الی ۶۰۰ نفر کشته ذکر شده است (ابرلینگ، ۱۳۸۳، ۸۶).

کشته شدن علمدار خان کشکولی برادر زن صولت‌الدوله و کلبعلی‌خان کشکولی از دیگر نزدیکان صولت‌الدوله در این نبرد انعکاس وسیعی یافت و موجب استحکام موقعیت مشروطه‌خواهان شد. به طوری که اجساد آنان با تشریفات زیادی وارد تلگراف‌خانه‌ی شیراز شد و مدت زیادی در سوگ آنان مراسم سینه‌زنی و نوحه‌سرایی بر پا شد. این حادثه موجب تحکیم موقعیت

صولت‌الدوله شد به طوری که از سوی مشروطه‌خواهان به عنوان «سردار ملی» خوانده شد و علمدار خان به «علمداری مشروطیت» مشهور گردید (شفیعی سروسستانی، ۱۳۸۲، ۱۰۲). همچنین این واقعه انعکاس زیادی در میان صفوف مشروطه‌خواهان مرکز داشت تا آنجا که از سوی مشروطه‌خواهان کشته شدگان قشقایی را شهدا و فداییان راه مشروطیت و آزادی قلمداد کردند (حبل‌المتین، ۱۳۲۵، ش ۲۳، ۳).

این حوادث و همین‌طور مقاومت مشروطه‌خواهان در برابر قوای آنها موجب شد تا محمدعلی شاه به ناچار طی تلگرافی به مؤید الدوله دستور حکم ایلخانی‌گری صولت‌الدوله و برکناری قوام‌الملک و فرزندان وی از امور حکومتی را صادر کند.^۴ این واقعه پیروزی بزرگی برای مشروطه‌خواهان و صولت‌الدوله به شمار آمد.

جنگ طهمار^۵

صولت‌الدوله پس از دریافت حکم ایلخانی‌گری به تعقیب مخالفان خود در میان ایل پرداخت. در میانه راه ایاز کیخا دره شوری و مسیح خان فارس‌میدان با نیروهای خود به وی پیوستند. از آن طرف سردار احتشام و صولت السلطنه با نیروهای کریم‌خان بویراحمدی - که به حمایت آنان برخاسته بود - در منطقه دزکرد مستقر بودند که به محض اطلاع از حرکت صولت‌الدوله با هراس از اقدامات انتقام‌جویانه‌ی وی با نیروهای خود وارد خاک بویراحمد شدند. صولت‌الدوله نیز با پیوستن نیروهای طایفه‌های شش بلوکی، صفی‌خانی و نمدی به تعقیب نیروهای مخالف پرداخت. در نتیجه در محلی به نام کوه طهمار در منطقه بویراحمد جنگی بین دو طرف در گرفت که موجب شکست فاحش مخالفان و کریم‌خان بویراحمدی شد.^۶ در نتیجه ضیغم‌الدوله و صولت السلطنه با نیروهای خود به منطقه بویراحمد پناه بردند.

۴ . مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، خرداد ۱۳۸۱.

۶ . مصاحبه با ملک منصور خانه قشقایی، خرداد، ۱۳۸۱.

والی‌گری حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه

در این میان حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی به حکومت فارس منصوب و در اوایل جمادی الاول ۱۳۲۵ وارد شیراز شد (حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۷، ۷۶۷). وی به منظور کنترل اوضاع و برقراری امنیت در فارس دست به اقداماتی زد از جمله تلاش کرد تا اختلافات میان صولت‌الدوله و بردارانش را فیصله دهد و از گسترش دامنه‌ی درگیری‌ها ممانعت به عمل آورد (شفیعی سروسرانی، ۱۳۸۲، ۱۰۸).

نظام‌السلطنه که از دیر باز با خاندان قوام‌الملک مخالف بود، توانست رضایت مشروطه‌خواهان را جلب کند، در نتیجه قوام‌الملک به اتفاق امام جمعه‌ی شیراز ناگزیر به حرکت به سوی تهران شد (وثوقی، ۱۳۷۷، ۱۱). به این ترتیب، با تدبیر نظام‌السلطنه تا حدودی آرامش به فارس بازگشت، صولت‌الدوله نیز به منظور ایجاد نظم با والی همراه شد.

اما محمدرضا خان قوام‌الملک در تهران بیکار نشست و با نزدیک شدن به مشروطه‌خواهان (روزنامه مجلس، ۱۳۲۵، ش ۱۵۵، ۴) و عضویت در انجمن اخوت (کسروی، ۱۳۷۶، ۱۰۹)، همچنین با جلب نظر محمدعلی شاه توانست زمینه را برای بازگشت خود به شیراز فراهم سازد. از این رو، مشروطه‌خواهان در صدد برآمدند تا از سید عبدالحسین لاری که یکی از سرسخت‌ترین مخالفان قوام‌الملک محسوب می‌شد برای آمدن به شیراز دعوت به عمل آورند. بنابراین، وی به همراه ۲۰۰۰ نفر از تفنگ‌چیان لارستانی در حمایت از مشروطه‌خوانان وارد شیراز شد (وثوقی، ۱۳۷۷، ۱۲ و ۱۳). این واقعه باعث نزدیکی صولت‌الدوله و سید عبدالحسین لاری گردید. نتیجه‌ی این اتحاد افزون بر استحکام موقعیت، موجب افزایش قدرت مشروطه‌خواهان و وحشت قوامی‌ها و هواداران وی شد. این وقایع کشمکش و درگیری‌های دو طرف را گسترش داد، در نتیجه نظام‌السلطنه که قادر به کنترل اوضاع نبود به ناچار از حکومت فارس استعفا کرد!

در این میان، وزارت داخله اعلام کرد که قصد دارد علاءالدوله را به عنوان حاکم به شیراز اعزام کند. انتشار این خبر سبب واکنش شدید مشروطه‌خواهان فارس

به این انتصاب شد (روزنامه مجلس، ۱۳۲۵، ش ۱۲۹، ۲ و ۳). صولت‌الدوله نیز با فراخواندن نیروهای خود به شیراز اعلام داشت که از ورود علاءالدوله به فارس ممانعت به عمل خواهد آورد (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۲، ۱۹). در نتیجه، حکومت مرکزی از اعزام این والی به فارس منصرف شد (حبل‌المتین، ۱۳۲۵، ۱۸۵، ۳ و ۴).

اما با انتصاب غلامحسین خان صاحب اختیار -وزیر مخصوص- به حکومت فارس (کتاب آبی، ۱۳۶۲، ۱۲۹) و تلاش برای برقراری مصالحه بین دو طرف موجب شد تا هر چند برای مدت کوتاه آرامش در این ایالت برقرار شود.

قتل قوام‌الملک سوم

در حالی که انتظار می‌رفت با انتصاب صاحب اختیار به حکومت فارس اوضاع فارس حالت آرام به خود گیرد اما سهو حکومت مرکزی در اجازه بازگشت قوام‌الملک به شیراز موجب شد تا اوضاع ایالت فارس دوباره آشفته شود. محمدرضا خان قوام‌الملک که به‌رغم میل وزیر مخصوص وارد شیراز شده بود، با اتکا به حمایت محمدعلی شاه و مشروطه‌خواهان تلاش کرد با توجه به این موقعیت، مشروطه‌خواهان را از صحنه سیاسی فارس بیرون کند (براون، ۱۳۳۸، ۵۴۱-۵۴۳ و نیر شیرزای، ۱۳۸۳، ۱۱۷ و ۱۱۸). مشروطه-خواهان که بازگشت قوام و عزم راسخ انتقام‌جویانه‌ی وی را مشاهده کردند در نتیجه تنها راه برون‌رفت از این مخمصه را در حذف فیزیکی قوام‌الملک دیدند.

از این‌رو، محمدرضا خان قوام‌الملک در چهارم صفر ۱۳۲۶ به ضرب گلوله‌ی نعمت‌الله بروجردی - غلام معتمد دیوان کواری و از مخالفان قوام - از پای در آمد (حکمت، ۱۳۸۴، ۱ و نیر شیرزای، ۱۳۸۳، ۱۲۲). در اثر این واقعه شیراز حالت بحرانی به خود گرفت، تنها سه روز پس از این حادثه، با طرح توطئه‌ی فرزندان قوام در مجلس ترحیم وی در حسینه‌ی قوام دو تن از سران مشروطه‌خواه به نام‌های شیخ محمدباقر اصطهباناتی و سید احمد دشتکی - که گمان دست داشتن آنان در ترور قوام می‌رفت- به دست افراد قوام به قتل

رسیدند (حکمت، ۱۳۸۳، ۴-۸ و شیرازی، ۱۳۸۳، ۱۲۵-۱۲۷). این وقایع و دیگر اقدامات انتقام‌جویانه‌ی قوامی‌ها شیراز را به طور کامل در آشوب فرو برد. از آنجا که صاحب اختیار توانایی و نیروی لازم را برقراری امنیت نداشت (سفارت بریتانیا به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۲۵، ک ۲۹، پ ۱۱)، حکومت مرکزی بر آن شد تا مسعود میرزا، ظل‌السلطان، را به حکومت فارس منصوب سازد (روزنامه مجلس، ۱۳۲۶، ش ۷۸، ۴). ظل‌السلطان به سرعت عازم شیراز شد و توانست در مدت کوتاهی با تخریب سنگرها و دستگیری برخی اشرار و اوباش شهری (روزنامه اخوت شیراز، ۱۳۲۶، ش ۱، ۳) و همچنین با اعدام دو تن از افراد مقصر در قتل دو چهره‌ی مشروطه‌خواه، آرامش را به شیراز بازگرداند (همان، ش ۵، ۸). وی برای کاستن از احساسات ضد قوامی تصمیم گرفت فرزندان قوام، حبیب‌الله خان (قوام‌الملک چهارم) و نصرالدوله را به اروپا تبعید کند (روزنامه مجلس، ۱۳۲۶، ش ۱۵۱، ۳). افول قدرت قوامی‌ها موجب افزایش بی‌سابقه‌ی قدرت مشروطه‌خواهان و صولت‌الدوله شد. زیرا صولت‌الدوله توانست تسلط خود را بر بسیاری از طایفه‌های ایل قشقایی و نواحی اطراف توسعه دهد (Oberling, 1974, 81). اما این شادی دوامی نیافت چون با به توپ بستن مجلس از سوی محمدعلی شاه در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ و آغاز دوران استبداد صغیر، ظل‌السلطان عزل و عازم اروپا شد (وثوقی، ۱۳۷۷، ۲۸ و ۲۹؛ حکمت، ۱۳۷۹، ۹۵).

اولین نماینده ایل قشقایی در مجلس

بر اساس قانون انتخابات به پنج ایل بزرگ کشور-شاهسون، قشقایی، خمسه، ترکمن و بختیاری- اجازه داده شده بود که هر کدام یک نماینده به مجلس بفرستند (لمبتون، ۱۳۶۲، ۲۳۲)، بنابراین، هر یک از این ایل‌ها نماینده‌ی خود را به مجلس شورای ملی اعزام کرد. از سوی ایل قشقایی میرزا فرج‌الله میرپنجه که نقش به سزایی در گرایش صولت‌الدوله و دیگر افراد ایل قشقایی به مشروطیت ایفا کرده بود، به عنوان نماینده‌ی ایل قشقایی به تهران اعزام شد اما

به دلیل به توپ بستن مجلس و آغاز استبداد صغیر وی نتوانست به مجلس راه یابد. با وجود این، بارها از سوی قشقایی‌ها در موارد مختلف موضع‌گیری نمود.^۷

قشقایی‌ها در دوران استبداد صغیر

پس از واقعه به توپ بستن مجلس، غلام‌رضا خان آصف‌الدوله که رابطه‌ی نزدیکی با خاندان قوام داشت جانشین ظل‌السلطان شد. در این دوران صولت‌الدوله با در پیش گرفتن یک سیاست بی‌طرفانه واکنش چندان مهمی از خود نشان نمی‌داد. شاید دل‌مشغولی وی از رقابت برادرانش برای در پیش گرفتن چنین رویه‌ای قابل توجیه باشد. حتی هم‌زمان با ورود آصف‌الدوله به فارس در قمشه از وی استقبال کرد در منطقه‌ی ییلاقی خود در سمیرم از او پذیرایی به عمل آورد (حکمت، ۱۳۸۴، ۱۱۳).

قوامی‌ها تلاش کردند تا با جلب نظر صولت‌الدوله و دعوت از وی برای حضور در انجمن ایالتی که تحت حمایت آصف‌الدوله تشکیل شده بود، وی را از صفوف مخالفان خود بیرون کنند. اما با امتناع صولت‌الدوله از حضور در این انجمن تلاش آنان بی‌نتیجه ماند (کتاب آبی، ۱۳۶۲، ۵۳۴ و ۵۳۵). از این‌رو، قوامی‌ها به منظور بی‌اعتبار ساختن صولت‌الدوله - که مسئولیت برقراری امنیت در راه‌های تجاری جنوب را بر عهده داشت - تلاش کردند تا با تحریک اتباع خود برای سرقت در راه‌ها اوضاع فارس را ناامن جلوه دهند (حبل‌المتین، ۱۳۲۶، ش ۲۳، صص ۲۱ و ۲۲).

در این میان، آصف‌الدوله که با حبیب‌الله خان قوام‌الملک اختلاف نظر پیدا کرده بود (آصف‌الدوله به وزیر داخله، اسناد وزارت، ۱۳۲۷، ک ۲۸، پ ۱)، برای مقابله با وی از قشقایی‌ها و سید عبدالحسین لاری یاری خواست. در نتیجه، بیش از دو هزار تفنگ‌چی قشقایی و لاری وارد شیراز و در نقاط مختلف شهر مستقر شدند (حبل‌المتین، ۱۳۲۷، ش ۳۵، ۲۴). اما این اقدامات نه تنها کمکی به آصف‌الدوله برای برقراری امنیت نکرد بلکه ناامنی و کشمکش را شدت بخشید.

۷. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، خرداد ۱۳۸۱.

در نهایت، در ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷ آصف‌الدوله که ادامه‌ی این وضعیت برای او مشکل بود، استعفا کرد (همان، ش ۱۵، ۱۹).

در همین اثنا وقوع تحولات جدید در مرکز، حمله مشروطه‌خواهان به تهران و خلع محمدعلی شاه از سلطنت حوادث جدیدی را رقم زد که بر اوضاع سیاسی فارس بسیار تأثیرگذار بود. اعضای دولت جدید به جای ظل‌السلطان که در آخرین روزهای دوره‌ی استبداد صغیر نامزد حکومت فارس بود علاءالدوله را به حکومت فارس تعیین کرد (کتاب آبی، ۱۳۸۴، ۷۱۳ و ۷۱۴). انتشار این خبر اعتراض گسترده‌ی مشروطه‌خواهان فارس را برانگیخت، صولت‌الدوله این بار نیز به شدت در مقابل این انتصاب واکنش نشان داد و اعلام کرد که تحت هیچ شرایطی به علاءالدوله اجازه‌ی ورود به فارس را نخواهد داد (ابرلینگ، ۱۳۵۸، ۷۵). وی برای عملی ساختن تهدید خود با اعزام افراد خود به آبادیه قصد داشت تا با توسل به قوه‌ی قهریه مانع از ورود علاءالدوله به فارس شود (کرمانی، ۱۳۶۲، ۷۱۴ و ۷۱۵).

هم‌زمان با این وقایع، از سوی آیت‌الله محمد کاظم خراسانی از نجف خطاب به صولت‌الدوله حکمی مبنی بر مقابله با اقدامات قوامی‌ها، ممانعت از قتل و غارت از سوی عمال آنان و برقراری امنیت در «طرق و شوارع» صادر شد (حبل‌المتین، ۱۳۲۷، ش ۸، صص ۷ و ۸). وصول این حکم صولت‌الدوله را برای عملی کردن تصمیم خویش مصمم‌تر ساخت از این‌رو، وی اعلام کرد که قصد دارد در شیراز مجلس ملی بر پا سازد. بنابراین، به اتفاق سید عبدالحسین لاری در حالی که نیروهایشان به ده هزار نفر می‌رسید، به سوی شیراز حرکت کرد (کتاب آبی، ۱۳۸۴، ۶۳۴).

بازتاب اقدام اخیر صولت‌الدوله حکومت مرکزی را به شدت به هراس انداخت. بنابراین، برای جلوگیری از عمل وی دست به دامن علمای نجف شدند. به این ترتیب، بنا بر توصیه‌ی علمای نجف و به شرط خروج قوام‌الملک از شیراز و منتفی شدن حکومت علاءالدوله، صولت‌الدوله از حمله به شیراز منصرف شد (میرزایی دره شوری، ۱۳۸۱، ۱۴۷).

قشقایی‌ها و فتح تهران

صولت‌الدوله که در واپسین ایام استبداد صغیر با توسل به سیاست گذر زمان به لحظه‌ها چشم دوخته و منتظر فرصت مناسب بود. تا آنجا که فقدان تحرک وی انتقاد دیگر مشروطه‌خواهان را برانگیخت (حبل‌المتین، ۱۳۲۷، ش ۹۰، ۱۶). افزون بر این، برخی علما به منظور جلوگیری از پیوستن صولت‌الدوله (همانند برخی از ایل‌های آذربایجان) به محمدعلی شاه با ارسال نامه‌ای از وی خواستند تا به حمایت از مشروطه‌خواهان وارد عمل شود (باستانی پاریزی، اسناد تاریخی و منتشر شده ایل قشقایی، نامه نور، ۱۲۱-۱۲۴).

در نتیجه، صولت‌الدوله برای نشان دادن وفاداری خود به مشروطه‌خواهان، با ارسال تلگراف‌هایی به سپهدار اعظم، کمیته‌ی ستار و کمیسیون جنگ درخواست کرد به منظور همراهی با آنان در فتح تهران اجازه داده شود تا وی نیرویی را به تهران اعزام کند (حبل‌المتین، ۱۳۲۷، ش ۹۰، صص ۱۷ و ۱۸). اما مشروطه‌خواهان تصمیم گرفتند که با در نظر گرفتن بعد مسافت و موقعیت ویژه‌ی فارس از او بخواهند تا تلاش خود را برای برقراری امنیت در فارس و مبارزه با مستبدان آن منطقه به کار گیرد و همچنین به وی وعده دادند در صورت نیاز برای حمایت از بختیاری‌ها در اصفهان از او کمک خواهند گرفت (همان).



نقش قشقای‌ها
در تاریخ و فرهنگ ایران

رقابت بختیاری‌ها و قشقای‌ها

با فتح تهران و پایان دوره‌ی استبداد صغیر، بختیاری‌ها به دلیل نقش‌شان در این رویداد به عنوان یکی از قدرت‌های مطرح کشور شناخته شدند. آنان با تکیه بر قدرت نامحدودی که به دست آورده بودند به اعمال نفوذ در نقاط مختلف ایران پرداختند. از سوی دیگر با کشف نفت در مناطق قشلاقی ایل بختیاری در خوزستان، توجه دولت بریتانیا را نیز به خود جلب کردند.

در این میان قشقای‌ها که از قدیم همواره به ایل بختیاری به دیده رقیب می‌نگریستند، اکنون اعمال قدرت آنان را برخود -که گاه خود را برتر از بختیاری‌ها می‌دانستند- بسیار ناگوار می‌دیدند. بختیاری‌ها که از این مسئله آگاه بودند برای در هم شکستن قدرت قشقای‌ها در جنوب متوجه رقیب محلی آنان یعنی خاندان قوام‌الملک شدند. با شکل‌گیری اتحاد سیاسی مزبور قوامی‌ها، مستبدان سرکوب‌گر دیروز به مشروطه‌خواهان سینه چاک امروز مبدل گردیدند.

این وقایع صولت‌الدوله را از انزوای سیاسی خویش درآورد و به شدت به فعالیت برانگیخت. وی به منظور بی‌اعتبار ساختن بختیاری‌ها با موضع‌گیری در برابر آنان و مخالفت با حکام انتصابی فارس از سوی بختیاری‌ها به مقابله با آنان برخاست.

اقدامات صولت‌الدوله موجب انتقادهایی جدید از سوی برخی محافل مشروطه‌خواه و مطبوعات از جمله روزنامه‌ی حبل‌المتین شد (حبل‌المتین، ۱۳۲۷، ش ۱۷، ۱۵). وی در واکنش به این انتقادهای یادداشت مفصلی که در روزنامه حبل‌المتین منتشر شد ضمن بر شمردن اقدامات خود در راه وطن و اهداف مشروطیت چنین نوشت: «درد من درد وطن، عشق من عشق وطن و فریاد من فریاد هموطنان است».

وی همچنین ضمن انتقاد شدید از بختیاری‌ها به ویژه سردار اسعد در مقام وزیر داخله، هدف آنان را بدنام کردن وی از راه بروز اغتشاش و ایجاد زمینه برای دخالت بیگانگان (انگلیسی‌ها) خواند (حبل‌المتین، ۱۳۲۷، ش ۱۸، ۱۵). در این میان، آیات عظام خراسانی و مازندرانی تلگرافی خطاب به صولت‌الدوله ارسال کردند که در آن ضمن تقدیر از «حمیت دینی»، از وی خواستند تا به منظور جلوگیری از ایجاد بهانه برای دخالت بیگانگان با حکومت مرکزی همکاری کند (همان، ش ۲۲، ۱۷). وی در پاسخ به این درخواست اظهار داشت: «به اقتضای اسلامیت تکلیف خود را اطاعت صرف می‌داند» (روزنامه مجلس، ۱۳۲۷، ش ۲۹، ۴).

از این‌رو، با همکاری صولت‌الدوله با حکومت مرکزی و پذیرش حکومت جعفرقلی‌خان سهام‌الدوله، اوضاع فارس به طور موقت آرام شد (کتاب‌آبی، ۱۳۸۴، ۷۶۴). سهام‌الدوله به عنوان نخستین حاکم فارس پس از فتح تهران در چهارم رمضان ۱۳۲۷ وارد فارس شد (روزنامه مجلس، ۱۳۲۷، ش ۲۸، ۴). از آنجا که وی نیروی کافی برای برقراری امنیت در جاده‌های تجاری فارس را نداشت این وظیفه را بر عهده‌ی حبیب‌الله قوام‌الملک و برادرش قصرالدوله گذاشت (سفارت بریتانیا به وزارت امور خارجه ایران، اسناد وزارت، ۱۳۲۷، ک ۲، پ ۶۴). اما این اقدام امری کاملاً بیهوده بود زیرا بنا بر نوشته‌ی ابرلینگ، قوام‌الملک حتی توانایی فراهم آوردن نیروی محافظ خود را در شیراز نداشت چه رسد به این که نیروهای خود را از شهر بیرون کند (ابرلینگ، ۱۳۸۳، ۱۰۴). گرچه قوامی‌ها در مناطق حوزه‌ی شرقی فارس که قلمرو ایل خمسه به شمار

می‌آمد به موفقیت‌هایی دست یافتند، اما تلاش آنان برای برقراری امنیت در جاده‌ی تجاری شیراز- بوشهر به جایی نرسید و سبب شکایت انگلیسی‌ها شد (وزارت امور خارجه ایران به سفارت بریتانیا، اسناد وزارت، ۱۳۲۷، ک ۲۸، پ ۲۰).

سهام‌الدوله که تلاش‌هایش برای برقراری امنیت در راه‌ها به جایی نرسیده بود، در اوایل ذی‌قعدة ۱۳۲۷ از حکومت فارس استعفا کرد (رک به: نصیری طیبی، ۱۳۸۴، ۷-۳۶). اما ضمن استعفای وی، از سوی حکومت مرکزی به وی وعده داده شد که آنان نظر صولت‌الدوله را برای همکاری با وی جلب خواهند نمود (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، پیشین، پ ۱۰).

صولت‌الدوله و امنیت راه‌های جنوب

راه‌های اصلی تجاری جنوب به داخل کشور از قلمرو ایل قشقایی می‌گذشت اعمال قدرت صولت‌الدوله در حفظ و کنترل این راه‌ها می‌توانست قدرت وی را دو چندان سازد که بخش قابل توجهی از نقش‌آفرینی سیاسی او تا جنگ جهانی اول منحصر به همین امر بود (وزارت امور خارجه ایران به سفارت بریتانیا، همان، پ ۲). از اوایل سده‌ی بیستم حکومت رسماً ایلخانی قشقایی را مسئول امنیت عبور و مرور کاروان‌ها از قلمرو ایل قشقایی دانست. هر چه حکومت ضعیف‌تر می‌شد نقش ایلخانی به عنوان نماینده‌ی حکومت مرکزی اهمیت بیشتری می‌یافت و از طرف دیگر اهمیت راه‌های تجاری در سرنوشت و توسعه‌ی ایل قشقایی بسیار مهم و حیاتی می‌نمود (نجفی شبانکاره، ۱۳۷۳، ۲۱۴).

انگلیسی‌ها حجم قابل توجهی از مبادلات تجاری خود با ایران را از راه بوشهر انجام می‌دادند. هرگاه سرقت و ناامنی در جاده‌های جنوب واقع می‌شد، آنان یادداشت‌های اعتراض آمیز به دولت ایران می‌فرستادند و خواستار اقدام مقتضی در این زمینه می‌شد (سفارت بریتانیا به وزارت امور خارجه ایران، همان، ۱۳۳۲، ک ۱۴، پ ۲).

حفظ منافع مشترک از سوی بریتانیا و قوامی‌ها (تاجران عمده‌ی جنوب) به

آسانی آنان را در کنار یکدیگر قرارداد، این مسئله تأثیر نامناسبی از بریتانیا بر افکار عمومی به جا گذاشت به ویژه بر ایل قشقایی که همیشه به دلیل مبارزه‌اش با انگلستان در تاریخ معاصر ایران شناخته شده است. بدون شک این انگلیس‌ستیزی بیشتر برخاسته از روحیه‌ی ضد قوامی بود که موجب شد قشقایی‌ها و شخص صولت‌الدوله انگلیسی‌ها را سرسخت‌ترین دشمن خود بدانند.

اما از آنجا که حکومت فارس بدون یاری صولت‌الدوله قادر به برقراری امنیت در این جاده‌ها نبود، پیوسته نقش وی در معادلات سیاسی فارس پر اهمیت می‌نمود. به همین دلیل سهام‌الدوله که با تحریک بختیاری‌ها و تحت نفوذ قوامی‌ها به تضعیف صولت‌الدوله و حمایت از ضیغم‌الدوله پرداخته بود (کتاب آبی، ۱۳۸۴، ۸۵۷)، در یک چرخش سیاسی مجبور شد با صولت‌الدوله همکاری کند. این مسئله از آنجا ناشی می‌شد که صولت‌الدوله با توجه به مخالفت بختیاری‌ها با وی توانسته بود به جناح رقیب یعنی سپهدار اعظم نزدیک شود. از این‌رو، در سایه‌ی حمایت وی که در آن زمان وزیر داخله بود توانست قدرت و نفوذ خود را گسترش دهد (همان، ۹۱۳). سهام‌الدوله مجبور شد که از صولت‌الدوله بخواهد تا مسئولیت برقراری نظم و امنیت در جاده‌ی شیراز-بوشهر را به وی بسپارد (ابرلینگ، ۱۳۸۳، ۱۰۴). ظفرالسلطنه جانشین وی نیز بنا به دستور سپهدار اعظم حکومت کازرون، دشتی و دشتستان را به وی واگذار کرد (حبل‌المتین، ۱۳۲۸، ش ۲، ۲۱). در نتیجه، وی حکمرانی تقریباً مستقلی از حکومت فارس به دست آورد. پذیرش این مسئولیت صولت‌الدوله را به یک چهره‌ی بین‌المللی مبدل کرد و موجب شد که قدرت نفوذ وی بیش از پیش افزایش یابد. اما بختیاری‌ها که از موفقیت صولت‌الدوله به شدت نگران بودند به تکاپو افتادند تا انسجام ایل قشقایی را از هم بپاشند. بنابراین، برادر وی ضیغم‌الدوله را تحریک کردند تا به مخالفت با صولت‌الدوله بپردازد.

سردار اسعد برای کاهش نفوذ صولت‌الدوله به ظفرالسلطنه دستور داد تا مقام ایلخانی‌گری را به ضیغم‌الدوله واگذار کند (نجفی شبنکاره، ۱۳۷۳، ۲۵۵). با

وجود این که در آغاز کار عده‌ای در حدود دو هزار نفر گرد وی جمع شدند اما وی نتوانست در مقابل صولت‌الدوله مقاومت کند. در نتیجه، با از دست دادن هواداران خود با پنجاه سوار به بختیاری گریخت (ابرلینگ، ۱۳۵۸، ۸۱ و ۸۲).

معاهده اتحاد جنوب

اقدامات تحریک‌آمیز بختیاری‌ها علیه صولت‌الدوله وی را بر آن داشت تا برای مقابله با آنان اتحادیه‌ای از سران ایل‌های مختلف علیه بختیاری‌ها تشکیل دهد. در نتیجه، وی بنا بر پیشنهاد رضا قلی خان نظام‌السلطنه اتحادیه‌ای به نام اتحاد جنوب یا جمعیت جنوب با شیخ خزعل که بر بخش وسیعی از خوزستان تسلط داشت و همین‌طور غلام‌رضا خان سردار اشرف والی پشتکوه لرستان به وجود آورد (باستانی پاریزی، اسناد تاریخی و منتشر شده ایل قشقایی، نامه نور، ۱۲۵-۱۳۰).

مهم‌ترین اهداف این اتحادیه حفظ استقلال مملکت، تلاش برای بقای مشروطیت، حفظ امنیت و رفاه در مناطق مورد نظر و رونق تجارت داخلی و بین‌المللی اعلام شد (حبل‌المتین، ۱۳۲۸، ش ۴۵، صص ۱۸ و ۱۹). با وجود این که در متن معاهده هیچ اشاره‌ای به بختیاری‌ها نشده بود، اما بر هیچ کس پوشیده نبود که هدف اصلی آن جلوگیری از افزایش نفوذ و قدرت روز افزون بختیاری‌ها است.

انعقاد پیمان اتحاد جنوب انعکاس وسیعی در محافل سیاسی داخلی و خارجی یافت. برخی آن را بزرگ‌ترین حامی اعتدالیون در برابر عامیون (که بختیاری‌ها جزو دسته اخیر بودند) نامیدند (همان). اما بیش از همه، این اتحاد نگرانی دولت بریتانیا را برانگیخت. زیرا بروز هرگونه ناآرامی در مناطق نفت‌خیز خوزستان خطر بزرگی برای منافع آنان به شمار می‌آمد (ویلسن، ۱۳۴۷، ۱۰۷). از این‌رو، انگلیسی‌ها به شدت به فعالیت پرداختند، از یک سو، به سردار اسعد که مقدمات حمله به خوزستان را طرح می‌کرد هشدار دادند که با این کار آینده سیاسی خود را به خطر نیندازند (انصاری، ۱۳۷۷، ۱۳۵). از سوی دیگر، شیخ خزعل را

تهدید کردند که در صورت ادامه‌ی روند فعلی انگلیسی‌ها از وی فاصله خواهند گرفت (Garth waite, 1983, 120). به این ترتیب، با دخالت انگلیسی‌ها شیخ خزل خود را از صف متحدان کنار کشید (ابرلینگ، ۱۳۵۸، ۸۱) و با خروج وی از این پیمان پایه و اساس این اتحادیه سست شد.

اوج گیری تشنج میان بختیاری‌ها و قشقایی‌ها

صولت‌الدوله برای به زانو در آوردن سردار اسعد به سیاست مقابله به مثل دست زد. وی این بار متوجه جناح رقیب سردار اسعد در ایل بختیاری شد. سردار اسعد که از شعبه‌ی خاندان ایلخانی بود از گذشته با خاندان حاج ایلخانی رقابت داشت. بنابراین، صولت‌الدوله تلاش کرد لطفعلی خان امیر مفخم را وارد اتحاد جنوب کند (روزنامه یادگار جنوب، ۱۳۲۹، ش ۶، ۵-۶).

در تابستان ۱۳۲۸ هجری صولت‌الدوله تصمیم گرفت تا برای نمایش قدرت خویش در مقابل بختیاری‌ها سیصد تن از سواران قشقایی را به اصفهان اعزام کند (کتاب آبی، ۱۳۸۴، ۸۷۴). وی همچنین طی تلگرافی به تهران اعلام کرد که هدف وی گرفتن انتقام از قاتلان سید عبدالله بهبهانی است. او تأکید کرد برای منظور خود حکم جهاد علمای نجف را نیز دریافت کرده است (ابرلینگ، ۱۳۵۸، ۱۰۱).

سردار اسعد برای یکسره کردن کار فارس و صولت‌الدوله به سردار ظفر بختیاری مأموریت داد تا برای حمله به صولت‌الدوله، یوسف خان امیر مجاهد ایلخانی را با امیر مفخم ایل بیگی هماهنگ سازد. از این رو، برای هم‌اندیشی با ضیغم‌الدوله وی را به قلعه‌ی چغاخور دعوت کردند (گارثویت، ۱۳۷۷، ۲۹۶). اما در حالی که سردار ظفر سه هزار سوار بختیاری بسیج کرده بود با متفرق شدن نیروهای امیر مفخم، که به دلیل رابطه‌ی دوستی خاندان حاجی ایلخانی با صولت‌الدوله، حاضر به نبرد نبودند (همان، ۲۹۷)، طرح سردار اسعد برای از میان برداشتن صولت‌الدوله با شکست مواجه شد. از سوی دیگر، صولت‌الدوله که از راه خاندان حاجی ایلخانی از نقشه‌ی بختیاری‌ها آگاه شده بود، با فراخوانی نیروهای

طایفه‌های مختلف قشقایی و با اعزام گروه عظیمی از نیروهای خود به فرماندهی سهراب خان قشقایی - خواهرزاده اش - با حسین خان دره شوری به مرز ناحیه بختیاری تلاش کرد اقدامات غافلگیرانه‌ی بختیاری‌ها را خنثی سازد.^۱ حکومت مرکزی نیز برای جلوگیری از بروز بحران در جنوب کشور تلاش کرد برای جلب نظر صولت‌الدوله، ظفرالسلطنه را که از ضیغم‌الدوله حمایت می‌کرد، از حکومت فارس بر کنار سازد (وزارت داخله به حاکم فارس، سازمان اسناد ملی، ش ۲۹۳ - ۲۹۴۱۳۰۰۲۴۴۱۳). افزون بر این، به وی تضمین داده شد که خطری از جانب بختیاری‌ها متوجه او نخواهد شد (وزارت داخله به صولت‌الدوله، سازمان اسناد ملی، ش ۲۹۴۱۳۰۲۹۳۰۰۲۹۴۵).

لیکن انتصاب حبیب‌الله خان قوام‌الملک به نیابت حکومت فارس تحت نفوذ بختیاری‌ها صولت‌الدوله را برآشفته و طی تلگرافی به وزارت داخله، درباره‌ی اعمال بختیاری‌ها در مرکز در خلع سلاح کردن نیروهای ستارخان و باقرخان و مسامحه در تعقیب و محاکمه عاملان قتل آیت‌الله بهبهانی اعتراض نمود. وی تأکید کرد که بختیاری‌ها قصد دارند همانند ادای دین به سردار و سالار ملی، جزای مشروطه‌خواهی و وطن‌پرستی قشقایی‌ها را نیز بدهند. در پایان، درخواست کرد دولت به وی اجازه دهد تا با اقدامات بختیاری‌ها مقابله کند (صولت‌الدوله به وزارت داخله، همان، ش ۳۲۵۹۰۳۲۹۳۰۰۶۲۹۴۰۳۴۶). از سوی دیگر، یکی از نمایندگان فارس به نام حاجی آقا در مجلس شورای ملی درباره‌ی اقدامات بختیاری‌ها به منظور از میان برداشتن صولت‌الدوله به شدت اعتراض کرد. سردار اسعد ضمن رد اتهامات وارده، هرگونه اقدام علیه صولت‌الدوله را از جانب خود تکذیب کرد (روزنامه مجلس، ۱۳۲۸، ش ۱۳، صص ۳ و ۲).

از این‌رو، حکومت مرکزی برای رفع اختلافات دو طرف دست به دامان علمای اصفهان شد تا با وساطت آنان مصالحه‌ای میان قشقایی‌ها و بختیاری‌ها به وجود آورد. از این‌رو، بختیاری‌ها آقا لطفعلی احمد خسروی را به اردوی صولت‌الدوله

۱. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، خرداد ۱۳۸۱.

برای مذاکره اعزام کردند و در مقابل وی میرزا مهدی خان معاون الممالک منشی خود را به نزد بختیاری‌ها گسیل کرد.^۲ به این ترتیب پس از مذاکرات مفصل و تبادل یادداشت‌هایی بین دو طرف، معاهده‌ی صلحی منعقد شد. بر اساس آن، بختیاری‌ها در اصفهان و مناطق هم‌جوار و قشقایی‌ها نیز در ایالت فارس هر یک از امتیازات خاصی برخوردار شدند. به این سان، صلحی هر چند شکننده و موقت بین دو طرف به وجود آمد (گارثویت، ۱۳۷۷، ۲۹۸).

نقش صولت‌الدوله در امنیت راه‌های تجاری جنوب

با قدرت‌یابی قوام‌الملک در مقام نایب‌الایاله‌ی فارس، تلاش وی برای تضعیف صولت‌الدوله آغاز شد. در نهایت، موجب کناره‌گیری صولت‌الدوله از حفاظت راه‌های جنوب و به وجود آمدن ناامنی در سراسر این راه‌ها شد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۲۸، ک ۲۸، پ ۱).

دولت بریتانیا که منافع خود را در خطر می‌دید دست به کارشد و طی اولتیماتومی به دولت ایران تهدید کرد که اگر به مدت سه ماه در جاده‌های تجارتی بوشهر- شیراز- اصفهان امنیت برقرار نشود، آن دولت مجبور خواهد شد نیرویی برای بازگرداندن نظم وارد ایران کند (همان).

این مسئله دولت ایران را بر آن داشت تا برای جلوگیری از افزایش بحران به سرعت راه چاره‌ای پیدا کند. از این‌رو، بهترین و قابل‌دسترس‌ترین گزینه فردی نبود جز صولت‌الدوله که از قدرت و نفوذ کافی برای برقراری امنیت در این حوزه برخوردار بود.

از این‌رو، محمد کریم خان کشکولی^۳ نماینده ایل قشقایی در مجلس وارد عمل شد. محمد کریم خان از ابتدای دوران نمایندگی با وجود این که در مجلس علیه تسلط خوانین بختیاری بر شئون حکومت مشروطه هشدار داده

۲. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، خرداد ۱۳۸۱.

۳. محمد کریم خان کشکولی، فرزند مهدی قلی خان، در دومین دوره‌ی مجلس شورای ملی از طرف ایل قشقایی به مجلس راه یافت (شجیعی، ۱۳۴۴، ۳۵۶).

و سردار اسعد را به انحصار طلبی متهم ساخته بود (اتحادیه، ۱۳۶۱، ۲۷۰)، اما وزنه چندان مؤثری در تعیین سیاست‌های ایل قشقایی به شمار نیامده بود (نجفی شبانکاره، ۱۳۷۳، ۲۹۴). لیکن این بار وی فعالانه وارد عمل شد شرایط و درخواست‌های صولت‌الدوله را به حکومت مرکزی منعکس کرد. وی در یک مذاکره‌ی تلگرافی حضوری که میان فرمانفرما وزیر داخله در مجلس و صولت‌الدوله در تلگراف‌خانه‌ی کازرون انجام گرفت، صولت‌الدوله را بر آن داشت تا مسئولیت امنیت جاده‌های مزبور را بپذیرد (روزنامه مجلس، ۱۳۲۸، ش ۳۱، ۴). در نتیجه، بهانه‌ی انگلیسی‌ها برای دخالت نظامی در ایران برطرف شد. پذیرش این مسئولیت صولت‌الدوله را در اوج قدرت قرار داد و موجب افزایش محبوبیت و اعتبار ملی وی شد. افزون بر این، انعکاس وسیعی در محافل سیاسی داخلی و خارجی پیدا کرد به طوری که روزنامه مجلس ضمن تقدیر از اقدام وی چنین نوشت: «خدای را شکر که هنوز خون ایرانیت در عروق این آب و خاک در جوش است و در مورد خدمات وطنی از هیچ فداکاری مضایقه ندارند. امیدواریم غائله فارس بکلی بعد از این اقدامات مرتفع شده و دست اجانب یکسره کوتاه شود... به قول آیت‌الله خراسانی ایران را به غم خوارش واگذارند تا آب رفته به جوی آید» (همان).

صولت‌الدوله توانست در مدت کوتاهی با گسیل تفنگچیان خود به نقاط مختلف جاده شیراز- بوشهر و استقرار در آن نقاط به تعقیب و تنبیه سارقان بپردازد (سفارت بریتانیا به وزارت امور خارجه ایران، اسناد وزارت، ۱۳۲۸، ک ۲۸، پ ۲). در نتیجه، با تکیه بر اقتدار و قدرت نظامی وی جاده‌ی اصلی تجاری جنوب بازرگایی و امنیت به آن بازگشت (روزنامه مجلس، ۱۳۲۸، ش ۳۶، ۳).

قشقایی‌ها در دوران حکومت رضاقلی خان نظام‌السلطنه

حکومت مرکزی بر آن بود تا حاکم مقتدر و با نفوذی را به فارس گسیل کند. از این‌رو، رضا قلی خان نظام‌السلطنه را که املاک زیادی در مناطق خشت و دالکی (بین کازرون و بوشهر) داشت، روانه‌ی فارس کرد. نظام‌السلطنه که از حامیان

اتحاد جنوب به شمار می‌آمد، در راه سفر خود از کرمانشاه^۴ با سردار اشرف و شیخ خزعل ملاقات کرد. آن‌گاه با کشتی از مخمره (خرمشهر) به بوشهر رفت و در آنجا از سوی صولت‌الدوله استقبال شد (ابرلینگ، ۱۳۵۸، ۸۴).

نظام‌السلطنه که با استقبال هزاران نفر تنگستانی و قشقایی وارد بوشهر شده بود، از همان نقطه اقدامات انتظامی خود را آغاز کرد. وی ضمن تقدیر از اقدامات صولت‌الدوله در برقراری امنیت جاده‌های تجاری، حمایت همه‌جانبه‌ی خویش را از وی اعلام کرد (وزارت داخله به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۲۹، ک ۲۸، پ ۶). نظام‌السلطنه پس از برقراری امنیت و تنبیه اشرار با کمک صولت‌الدوله در مناطق تنگستان، بهبهان و کهگیلویه وارد شیراز شد. وی اداره‌ی ایل قشقایی را به صولت‌الدوله و همچنین حکومت دشتی و دشتستان، کارزون، بهبهان و کهگیلویه را به نزدیکان وی سپرد (کارگزاری فارس به امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۲۹، ک ۲۸، پ ۱۵).

با وجود این که نظام‌السلطنه برای جلب اعتماد خاندان قوام، نصرالدوله برادر قوام‌الملک را به ریاست ایل عرب و حکومت سبعة منصوب کرده بود اما از همان آغاز حکومت وی، آنان شروع به توطئه‌چینی و تحریکات سوء علیه او کردند. بنابراین، نصرالدوله و چند تن از بستگان قوام به دستور نظام‌السلطنه کشته شدند اما قوام‌الملک که سوار بر قاطر در انتهای کاروان حرکت می‌کرد توانست جان سالم بدر ببرد (حکمت، ۱۳۷۹، ۱۰۴). او سپس به طور ناشناس از راه روستای گویم وارد شیراز شد و در قونسولگری انگلیس پناه گرفت (حکمت، ۱۳۸۴، ۵۷۴ و ۵۷۵). انگلیسی‌ها نیز مسئولیت حفاظت از جان وی را بر عهده گرفتند (کتاب آبی، ۱۳۸۴، ۱۰۵۸).

این رویداد بار دیگر فارس را وارد مرحله‌ی جدیدی از ناآرامی ساخت. هر روز عده‌ی زیادی از مخالفان قوامی‌ها با تجمع در اطراف قونسولگری و تحصن در تلگراف‌خانه و با ارسال تلگراف به مرکز خواستار تسلیم کردن قوام‌الملک

۴. نظام‌السلطنه در سال ۱۳۲۳ ه‍.ق حاکم کل خوزستان، لرستان و بروجرد بود و مدتی نیز حاکم کرمانشاه شد و از همان منصب به حکومت فارس تعیین گردید (اتحادیه، ۱۳۷۹، ۶۱-۹۱).

می‌شدند (همان، ۱۰۶۲). نظام السلطنه نیز به منظور کاهش ناآرامی تلاش می‌کرد اقدامات انتظامی را افزایش دهد.

در این میان، بختیاری‌ها برای ضربه زدن به اتحادیه‌ی نظام السلطنه و صولت‌الدوله وارد عمل شدند و ضیغم‌الدوله را برای حمله به ایل قشقایی که اکنون بدون حضور صولت‌الدوله در ییلاق به سر می‌برد، مهیا کردند (سفارت بریتانیا به وزارت امور خارجه ایران، اسناد وزارت، ۱۳۲۹، ک ۲۸، پ ۶). به این ترتیب، صولت‌الدوله به سرعت روانه‌ی ییلاق قشقایی در مناطق شمالی فارس شد، اما برای مساعدت با نظام السلطنه حسین‌قلی خان صمصام السلطان را با یکصد تفنگچی روانه‌ی شیراز ساخت (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، همان، پ ۲۲).

قوام‌الملک در قونسولگری آرام ننشست بلکه از یک سو با تطمیع الواط و اشرار شهری تلاش کرد آرامش شهر را به هم بزند (روزنامه مجلس، ۱۳۲۹، ش ۱۸، ۳) و از سوی دیگر، افزون بر تحریک اتباع خود برای ایجاد شرارت و ناامنی در راه‌ها، عده‌ای از تفنگچیان ایل خمسه را وارد شیراز کرد. در نتیجه آشوب و ناامنی نه تنها شیراز بلکه سراسر فارس را فرا گرفت.

نظام السلطنه که تصمیم داشت کار را یکسره کند با نیروی قابل توجهی از جمله قشقایی‌ها و دشتستانی‌ها به سه پایگاه قوامی‌ها در شرق شیراز حمله کرد اما به توفیقی دست نیافت (میرزایی، ۱۳۸۱، ۱۵۲). این در حالی بود که با انتصاب صمصام السلطنه‌ی بختیاری به ریاست وزرا، بختیاری‌ها بار دیگر تا حدودی قدرت سابق خویش را بازیافتند و به شدت بر تحریکات خود علیه نظام السلطنه و صولت‌الدوله افزودند. در اثر همین تحولات در میان هواداران صولت‌الدوله در ایل قشقایی تزلزلی به وجود آمد و با جدایی طایفه‌های کشکولی، شش بلوکی و دره شوری از صولت‌الدوله به اتهام قتل نصرالدوله، وی در موقعیت ضعیف قرار گرفت (ابرلینگ، ۱۳۵۸، ۸۹).

صولت‌الدوله با اندک نیروی خود در کنار نظام السلطنه در برابر قوامی‌ها به مقاومت پرداخت اما با وجود چندین درگیری و کشمکش بین نیروهای دو طرف

توفیقی برای هیچ یک از آن‌ها حاصل نشد.

در این میان، انگلیسی‌ها به طور مستقیم وارد عمل شدند و از حکومت مرکزی خواستار عزل نظام‌السلطنه و صولت‌الدوله از مناصب خود شدند. در نتیجه صمصام‌السلطنه، نظام‌السلطنه را برکنار و رکن‌الدوله را به حکومت فارس منصوب کرد (وزارت امور خارجه به وزارت داخله، اسناد وزارت، ۱۳۲۹، ک ۲۹، ص ۲۶).

اما نظام‌السلطنه از کناره‌گیری خودداری کرد. صولت‌الدوله نیز اعلام کرد برای تقویت نظام‌السلطنه و بازگرداندن انتظامات و تنبیه اعراب هوادار قوام به زودی به آن‌ها حمله خواهد کرد (کتاب آبی، ۱۳۸۴، ۱۲۲۳). بنابراین، درگیری شدیدی بین دو طرف درگرفت که حاصلی برای قشقایی‌ها نداشت.

در حالی که درگیری‌ها به شدت ادامه داشت و احتمال حمله صولت‌الدوله به قونسولگری پیش‌بینی می‌شد، انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند تا طی اولتیماتومی به صولت‌الدوله هشدار دهند که اگر وی و افرادش شیراز را به سرعت ترک نکنند دولت آن کشور، خود وارد عمل خواهد شد. افزون بر این، خسارت‌های وارده به منافع بریتانیا را از وی و نظام‌السلطنه خواهند گرفت (همان، ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶). به این ترتیب، صولت‌الدوله و نظام‌السلطنه به منظور جلوگیری از ایجاد بهانه برای دخالت نظامی انگلیس شیراز را ترک کردند. نظام‌السلطنه پس از خروج از شیراز راهی منطقه خشت که املاک شخصی وی آنجا بود، شد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۲۹، ک ۲۹، پ ۲۵). قوام‌الملک نیز یک روز پس از عزیمت مخالفان از قونسولگری بیرون آمد (کتاب آبی، ۱۳۸۴، ۱۳۳۹).

صمصام‌السلطنه با بهره‌گیری از موقعیت پیش آمده صولت‌الدوله را از ایلخانی‌گری عزل و ضیغم‌الدوله را با عنوان جدید «سردار احتشام» به ایلخانی‌گری منصوب کرد. صولت‌الدوله نیز پس از یک هفته اقامت در جره عازم فیروز آباد شد (همان). این امر بختیاری‌ها و قوام‌الملک - که اکنون نایب‌الایاله بود - را بر آن داشت تا بزرگ‌ترین رقیب ایلی خود یعنی صولت‌الدوله را از میان بردارند.

تلاش برای حذف صولت‌الدوله

انگلیسی‌ها دیگر آشکارا در رویدادهای محلی فارس دخالت می‌کردند. به بهانه‌ی حمایت از قوام‌الملک برای انتظام جاده‌های تجاری به وی پنج هزار لیر دادند تا برای قلع و قمع صولت‌الدوله وارد عمل شود (ابرلینگ، ۱۳۵۸، ۹۲ و ۹۳).

قوام‌الملک و انگلیسی‌ها افزون بر تجهیز سردار احتشام تلاش کردند تا غضنفر السلطنه، ناصر دیوان و خورشید کمارجی را با خود همراه سازند تا از اتحاد آنان با صولت‌الدوله جلوگیری شود (روزنامه مجلس، ۱۳۳۰، ش ۹۱، ۳). سردار احتشام که مسئولیت برقراری نظم در جاده تجاری شیراز- بوشهر را بر عهده گرفته بود با هماهنگی با قوام‌الملک راهداری این مسیر را به محمدعلی خان و محمدخان کشکولی در ازای دریافت ماهیانه هزار تومان واگذار کرد.^۵

در این میان مستر اسمارت، قونسول جدید انگلیس، از بوشهر عازم شیراز می‌شود اما به علت اختلاف بین افراد محمدعلی خان و محمدخان در چگونگی پذیرایی از وی یک درگیری بین دو طرف به وجود می‌آید که در نهایت با تیراندازی کافریدون زنگنه (یکی از افراد محمدعلی خان) مستر اسمارت مجروح می‌شود (همان). با وجود تلاش انگلیسی‌ها و حکومت فارس، محمدعلی خان از تحویل مرتکبان خودداری می‌کند (وزارت داخله به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۰، ک ۲۹، پ ۱). در نتیجه، این مسئله خود بهانه‌ای برای اعمال نفوذ بیشتر انگلیسی‌ها و بهره‌برداری سیاسی علیه قشقایی‌ها گردید؛ صولت‌الدوله به طور مستقیم مقابل انگلیسی‌ها قرار گرفت و با جمع‌آوری نیرو اعلام کرد که برای جلوگیری از ورود نیروهای انگلیسی بر اساس حکم علما به طرف جره و کازرون می‌رود تا کلاتران قشقایی را با خود همراه سازد (قوام‌الملک به وزارت داخله، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۳۰، ش ۲۹۳-۱/۱۵/۲۲). بنابراین، سردار احتشام که برای دستگیری مرتکبان حمله به اسمارت به کازرون رفته بود، مجبور شد به منظور مقابله با صولت‌الدوله به سمت جره برود (قوام‌الملک به

۵. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، خرداد ۱۳۸۱.

وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۰، ک ۲۹، پ ۱). اما نتیجه‌ای برای سردار احتشام از این اقدام حاصل نشد.

پس از آن، قوام‌الملک و سردار احتشام با بهانه کردن این که یکی از مرتکبان حمله به اسمارت در نزد صولت‌الدوله است (همان، ۱)، طرح حمله‌ی جدیدی را علیه وی پایه‌ریزی کردند. در نتیجه، سردار احتشام به اتفاق محمدعلی‌خان و محمدخان کشکولی، آقا کیخا، علی پناه کیخا دره شوری و نیروهای خمسه به سرکردگی مسعود الدوله در خانه‌ی خویش جلوی احشام صولت‌الدوله را در هنگام عزیمت به ییلاق مسدود کردند. سپس جنگ خونینی بین دو طرف در گرفت که با وجود پیروزی‌های اولیه‌ی صولت‌الدوله،^۶ در نهایت با شکست نیروهای وی و ایاز کیخا دره شوری (وزارت داخله به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۰، ک ۲۹، پ ۱۰)، او به فیروزآباد عقب نشینی کرد ولی ایاز کیخا که به ییلاق رفته بود با طرح توطئه‌ای به اردوی سردار احتشام کشانده شد و سپس وی و فرزندان‌ش دستگیر گردیدند.^۷ ناتوانی وی در اداره ایل موجب رویگردانی بسیاری از کلانتران طایفه‌ها از وی و روی آوردن به صولت‌الدوله شد.

درگیری ژاندارمری با صولت‌الدوله

در تابستان ۱۳۳۰ هجری قمری صولت‌الدوله طی نبردی با اردوی سردار احتشام وی را شکست دادند و با تصرف اولین توقفگاه کاروان‌های تجاری جاده‌ی بوشهر بار دیگر نظر‌ها را به سمت خود جلب کردند (قرقانی، ۱۳۷۹، ۵۵). در اصل ارتباط شیراز با بوشهر قطع شد و قوام‌الملک برای جلوگیری از پیشروی صولت‌الدوله به دنبال راه چاره‌ای گشت. در آخر وی دست به دامان نیروهای ژاندارمری که به تازگی توسط سوئدی‌ها در کشور تشکیل شده بود، شد.

قوام‌الملک که نایب‌الایاله بود، طی گزارشی به کلنل یارلمارسن، فرمانده‌ی سوئدی نیروهای ژاندارمری در تهران، اطلاع داد که عده‌ای یاغی برای شرات

۶. مصاحبه با ملک منصور قشقایی، تهران، خرداد ۱۳۸۱.

۷. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، خرداد ۱۳۸۱.

به بلوک سیاخ وارد شده اند. یارلمارسن نیز بدون اطلاع و آشنایی با اوضاع طی فرمانی ماژور سیفورت را مأمور حمله به این افراد کرد.^۸

در ۲۱ شعبان ۱۳۳۰ ماژور سیفورت با ماژور نیستروم به قصد رویارویی با صولت‌الدوله با یک عراده توپ کوهستانی به طرف سیاخ حرکت کردند (ابرلینگ، ۱۳۸۳، ۱۳۲). آنان در آغاز در چنار راهدار توانستند یکی از مواضع قشقایی‌ها را تصرف کنند، ولی در دارنگان با نیروهای حسن خان کشکولی - برادر زن صولت‌الدوله - مواجه شدند که طی نبردی که میان آنان در گرفت، نیروهای ژاندارمری به دلیل ناآشنایی با منطقه و ناآگاهی در جنگ‌های چریکی متحمل شکست سنگینی شدند. تعدادی از آنان به اسارت قشقایی‌ها درآمدند و ماژور سیفورت که مجروح شده بود، با بقیه‌ی نیروها مجبور به عقب نشینی شد (وزارت داخله به امور وزارت خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۰، ک ۲۹، پ ۲۱). در این زد و خورد حدود ۱۵۰ قبضه تفنگ و شانزده هزار فشنگ و یک عراده توپ کوهستانی به تصرف قشقایی‌ها درآمد (Oberling, 1974, 116).

صولت‌الدوله چند روز بعد در یک اقدام تاکتیکی اسرای ژاندارمری و تسلیحات آنان را به شیراز فرستاد و ضمن نامه‌ای به ماژور سیفورت نوشت که وی یاغی نیست و همیشه مطیع اوامر و مقررات کشور خود است. وی قوام‌الملک را فردی متمرّد و یاغی خواند که با دسیسه چینی دشمنی قوای دولتی را علیه او برانگیخته است (قرقانی، ۱۳۷۹، ۶۳ و ۶۴). با این اقدام صولت‌الدوله تلاش کرد تا ضمن جلب نظر ژاندارمری به خود از ادامه همکاری آنان با قوام‌الملک جلوگیری کند. از سوی دیگر، انگلیسی‌ها که از شکست ژاندارمری شگفت‌زده شده بودند، تلاش کردند تا با تجهیز مجدد قوام‌الملک و کمک مالی به وی زمینه حمله‌ی جدیدی را علیه صولت‌الدوله به وجود آورند (کتاب آبی، ۱۳۸۴، ۲۰۱۵). اما با وقوع تحولات جدیدی در مرکز این طرح ناتمام ماند.

با سقوط کابینه‌ی صمصام السلطنه و تشکیل کابینه‌ی علاء‌السلطنه بدون حضور

۸. مصاحبه با محمد حسین خان قشقایی، سلمان‌شهر، شهریور ۱۳۸۱.

بختیاری‌ها، قدرت و نفوذ آنان به میزان زیادی کاهش یافت (گارثویت، ۱۳۷۷، ۲۸۱). این مسئله موجب از دست دادن یکی از قدرتمندترین حامیان قوام در حکومت مرکزی شد. از سوی دیگر، انتصاب عین‌الدوله به وزارت داخله که از دیرباز رابطه‌ی حسنه‌ای با صولت‌الدوله داشت، زمینه را برای قدرت‌یابی مجدد صولت‌الدوله فراهم ساخت (نجفی شبانکاره، ۱۳۷۳، ۳۴۲). در ایل قشقایی نیز با پراکنده شدن نیروهای سردار احتشام‌وی ناچار به استعفا شد (میرزایی، ۱۳۸۱، ۱۵۴). در نتیجه، زمینه برای ایلخانی‌گری صولت‌الدوله مهیا گردید. از این‌رو، با جلب نظر مخبرالسلطنه هدایت، حاکم جدید فارس، صولت‌الدوله ضمن انتصاب ایلخانی‌گری مأموریت یافت تا مرتکبان حمله به مستر اسمارت را پیگیری کند (هدایت، ۱۳۶۳، ۳۱۹ و ۳۲۰).

به این ترتیب، صولت‌الدوله توانست با دستگیری و تحویل دو تن از متهمان حمله به اسمارت به نام‌های کافریدون و خانعلی (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۱، ک ۲۹، پ ۴) و برقراری آرامش در جاده‌های تجاری وفاداری خود را به حکومت مرکزی اثبات کند و قدرت خویش را به رخ انگلیسی‌ها بکشد.

سردار احتشام با آن که پیوسته حامیانی چون بختیاری‌ها، قوام‌الملک و انگلیسی‌ها را داشت و همین‌طور بخش قابل توجهی از کلانتران ایل قشقایی با وی همراهی می‌کردند، نتوانست از فرصت طلایی بهره‌ای بردارد. اما صولت‌الدوله توانست ضمن خنثی ساختن دسیسه‌های مختلف علیه خود ضمن حفظ شأن سیاسی خویش اعتبار و قدرت خویش را بازایی نماید. در یک نظر کوتاه به تحولات اخیر می‌توان دریافت که دخالت آشکار انگلیسی‌ها در حذف صولت‌الدوله نفرتی از آنان در ذهن وی ایجاد کرد که تأثیر آن را در حوادث آتی به ویژه جنگ جهانی اول نمی‌توان نادیده گرفت.



نقش قشقای‌ها
در تاریخ و فرهنگ ایران

قشقای‌ها در جنگ جهانی اول

هم‌زمان با شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۳۳۲ه‍.ق (۱۹۱۴م)، در ایران احمد شاه قاجار بر تخت سلطنت نشست. در حالی که میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک رییس الوزرا در قبال صفوف متخاصم اعلان بی‌طرفی کرده بود، عده‌ای از ملیون ایرانی به امید کاهش نفوذ دیرپای روس و انگلیس در ایران به سوی دول محور به ویژه آلمان گرایش یافتند (بیات، ۱۳۷۷، ۱۲۴). از این‌رو، آلمانی‌ها برای برانگیختن احساسات مردم علیه انگلیسی‌ها دست به فعالیت شدیدی زدند و گروه‌های متعددی از خبره‌ترین مأموران و دیپلمات‌های خود را به ایران گسیل کردند (نیدر مایر، ۱۳۶۳، ۵۷-۶۰). ویلهلم واسموس که یکی از برجسته‌ترین آنان بود، برای برانگیختن احساسات سران ایل‌های جنوب علیه انگلیسی‌ها تلاش‌های گسترده‌ای انجام داد (سپهر، ۱۳۶۶، ۷۵-۷۷). در این گیرودار مخبرالسلطنه هدایت که حاکم فارس بود، تلاش می‌کرد در جنوب آرامش برقرار سازد. او که به تجربه دریافته بود آرامش فارس بستگی به توافق صولت‌الدوله و قوام‌الملک دارد، ضمن این که از همان آغاز دوران حکومتش به جلب اعتماد هر دو پرداخته بود (اوکانر، ۱۳۷۶، ۷۶-۸۰)، تلاش کرد تا با وساطت بین آنان، کدورت‌های بین دو طرف را از میان بردارد و آنان را به همکاری با یکدیگر برای برقراری آرامش در فارس وا دارد (هدایت، ۱۳۴۴،

۲۴۶-۲۴۸). در نتیجه، تا حدود زیادی ناامنی به وجود آمده از میان رفت. با وجود این، مخبر السلطنه از جانب انگلیسی‌ها متهم به هواداری از آلمانی‌ها شد و رؤسای سوئدی ژاندارمری نیز به دلیل تنفر از روس‌ها به جانب آلمانی‌ها که در برابر روس‌ها می‌جنگیدند، گرایش یافتند. انگلیسی‌ها در مقابل برای ممانعت از پیوستن ایران به صفوف دول محور بوشهر را اشغال کردند (بیات، ۱۳۷۷، ۱۱۵). آنان برای تکمیل پیروزی خود به اطراف بوشهر نیروهای گسیل و نخلستان روستای دلورا را منهدم کردند. در نتیجه، رییس علی دلواری طی دو روز نبرد سخت با آنان، تلفاتی بر نیروهای انگلیس وارد ساخت (سپهر، ۱۳۶۶، ۷۸). انعکاس این عملیات، احساسات ضد انگلیسی مردم جنوب را برانگیخت، مبارزان این پیروزی را به «فتح عظیم اسلام علیه کفار» تعبیر کردند (همان). در هنگام حمله به بوشهر نیز در حالی که رییس عالی دلواری در رأس مبارزان قرار داشت و شجاعت‌های فراوانی در این نبرد نشان داده بود، در ۲۲ شوال ۱۳۲۲ به شهادت رسید (مابری، ۱۳۶۹، ۱۳۲).

اما پس از عزل مخبر السلطنه و انتصاب نصرت السلطنه پسر مظفرالدین شاه، در مقام والی فارس و نیابت قوام‌الملک، انگلیسی‌ها مبادرت به بازگرداندن بوشهر به دولت ایران کردند (بیات، ۱۳۷۳، ۴۳). لیکن در شیراز، برخلاف پیروزی‌هایی که متفقین در سایر نقاط ایران به دست آورده بودند، اوضاع به زیان آنان پیش می‌رفت تا آن که واقعه‌ی کودتای ژاندارمری پیش آمد.

کودتای ژاندارمری علیه انگلیسی‌ها در فارس

ناامیدی انگلیسی‌ها از جذب نیروهای ژاندارمری به سوی خود موجب شد تا آنان حمایت‌های مالی و سیاسی خود را از این نیروها قطع کنند؛ حمایت‌هایی که پیش از این در قبال برقراری امنیت در جاده‌های تجاری جنوب تعهد کرده بودند. این امر منجر به مقابله‌ی نیروهای ژاندارمری فارس با آنان شد. از این‌رو، گروهی از افسران ژاندارمری که به سرپرستی یاورعلی قلی خان پسیان، کمیتة‌ای به نام حافظین استقلال مملکت ایران تشکیل داده بودند، علیه

انگلیسی‌ها ائتلاف کردند (فراشبندی، ۱۳۵۹، ۱۵). آنان سپس با برقراری ارتباط با ووسترو، قونسول آلمان در شیراز، طرح دستگیری قونسول و اتباع انگلیس در شیراز را به اجرا در آوردند (گرکه، ۱۳۷۷، ۷۶۵). پس از آن، کمیته حافظین استقلال اوکانر قونسول و سایر اتباع انگلیسی را به اهرم نزد زائر خضرخان فرستاد (اوکانر، ۱۳۷۶، ۱۱۶ و ۱۱۷).

در این میان به سبب آن که حبیب‌الله خان قوام‌الملک حاضر به همکاری با ژاندارمری نشده بود، جنگ داخلی در شیراز آغاز گردید. در نتیجه، پس از دوازده روز زد و خورد قوام‌الملک به طرف لار فرار نمود و برخی از نزدیکان وی توقیف و اموال او از سوی ژاندارمری مصادره شد (رکن زاده، ۱۳۷۰، ۲۳۴).

صولت‌الدوله و کودتای ژاندارمری

دولت ایران در واکنش به اعترافات دولت انگلیس به اقدام ژاندارمری فارس در ۱۲ محرم ۱۳۳۴ به قوام‌الملک و صولت‌الدوله دستور داد تا برای رفع این بحران وارد عمل شوند (مابری، ۱۳۶۹، ۱۶۵-۱۶۹). اما صولت‌الدوله که می‌دانست هرگونه اقدام وی علیه ژاندارمری به سود رقیب دیرین خود یعنی قوام‌الملک خواهد بود، بنابراین ضمن خودداری از هرگونه اقدام، منتظر نتیجه‌ی درگیری‌های قوام و ژاندارمری ماند.

ژاندارمری برای بهره‌برداری از فرصت پیش‌آمده در صدد جلب همکاری صولت‌الدوله برآمد که منجر به عقد قراردادی بین دو طرف شد. در این پیمان صولت‌الدوله متعهد گردید که علیه متفقین اعلان جنگ کند و ۱۵۰۰ نفر سوار و پیاده را به جبهه‌ی مخالفان انگلیسی‌ها در بوشهر بفرستد (اخگر، ۱۳۶۳، ۲۰۴).

در آغاز، همراهی صولت‌الدوله با ملیون موجب شد که وی به عنوان قدرتمندترین شخص فارس و جنوب مطرح شود. اما به دنبال پیروزی‌های متفقین در جبهه‌های جنگ، آنان توانستند در داخل ایران قدرت خود را تحکیم کنند. بنابراین، با روی کار آوردن دولت‌های طرفدار خود به سرکوب مخالفان پرداختند.

در این میان، با عزیمت ووسترو، قونسول آلمان، از شیراز و عمل نکردن به وعده‌هایش درمورد تأمین اسلحه و مهمات و هزینه‌ی مالی ژاندارمری، موقعیت ژاندارمری کاملاً تضعیف شد. در نتیجه، افسران ژاندارمری دست به اقداماتی چون چاپ اسکناس و افزایش میزان عوارض و مالیات مردم و حتی برخی از همفکران خود زدند. پافشاری بر این اقدام سبب تنفر عمومی از ژاندارمری و کناره‌گیری اغلب سران حزب دموکرات فارس از همراهی با آنان شد (نیر شیرازی، ۱۳۸۳، ۱۸۷-۱۹۰ و حکمت، ۱۳۷۹، ۱۲۴-۱۲۷).

در نتیجه‌ی این وقایع و گرفتن مالیات مضاعف ژاندارمری از صولت‌الدوله، وی نیز به منظور مقابله با اقدامات خودسرانه ژاندارمری‌ها تصمیم گرفت تا ضمن پاسخ مثبت به درخواست حکومت مرکزی با قوام‌الملک همکاری کند.^۱

پس از آن، قوام‌الملک و صولت‌الدوله به سوی شیراز حرکت کردند. در شیراز نیز احساسات مردم علیه ژاندارمری برانگیخته شده بود. زیرا با روشن شدن نظر دولت درباره‌ی ژاندارمری، دیگر مردم حاضر به همکاری با آنان نبودند. افزون بر این، اقدامات خودسرانه‌ی آنان در تخریب و غارت منازل برخی از مردم و حتی اعضای حزب دموکرات موجب تنفر عمومی از آنان شده بود.

زمانی که قوام‌الملک به اتفاق صولت‌الدوله عازم شیراز بودند، در حوالی شیراز به هنگام شکار قوام‌الملک از اسب به زمین خورد و درگذشت (نیر شیرازی، ۱۳۸۳، ۲۰۱ و ۲۰۲). در نتیجه، فرزند وی ابراهیم خان نصرالدوله که مدتی بعد لقب قوام‌الملک گرفت با صولت‌الدوله عازم شیراز شدند. این در حالی بود که قبل از ورود آنان به شیراز با ضد کودتایی که توسط سلطان قاسم خان فتح‌الملک و عده‌ای از افسران ژاندارمری طرفدار قوام صورت گرفته بود، مخالفان وی از قدرت برکنار شده بودند و شهر به دست آنان افتاده بود (فراشبندی، ۱۳۵۹، ۱۳۰-۱۳۱ و رکن زاده، ۱۳۷۰، ۲۷۲-۲۸۶).

۱. مهم‌ترین دلیل صولت‌الدوله برای همکاری با قوام‌الملک علیه ژاندارمری، پناهنده شدن لقا‌الدوله همسر قوام‌الملک (از عمو زادگان صولت‌الدوله) به وی به همراه دیگر اعضای خانواده بود (مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی تهران، فروردین ۱۳۷۸).

تشکیل پلیس جنوب ایران

انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند به منظور کنترل مستقیم جنوب ایران نیرویی به نام پلیس جنوب ایران به فرماندهی ژنرال سر پرسی سایکس ایجاد کنند (سفیری، ۱۳۶۴، ۲۷). در شوال ۱۳۳۴ (۱۹۱۶ م) سپهدار اعظم رییس الوزرا با تشکیل پلیس جنوب موافقت کرد. این نیرو که مرکب از افسران انگلیسی و سربازان هندی و با اجیر کردن عده‌ای سرباز ایرانی تشکیل شد در ۲۰ محرم ۱۳۳۵ وارد شیراز شد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۵، ک ۴۸، پ ۸). هم‌زمان با این وقایع عبدالحسین میرزا فرمانفرما حاکم فارس گردید. انتصاب فرمانفرما به حکومت فارس با مخالفت صولت‌الدوله و ابراهیم قوام‌الملک روبرو شد. زیرا از یک سو صولت‌الدوله از پرداخت پیشکشی موردنظر فرمانفرما خودداری کرده بود و از دیگر سو انتصاب محمد ولی خان - سردار معتضد - که از حسن شهرت چندان بر خوردار نبود، به نیابت حکومت فارس و اعزام به شیراز موجب تشکیل اتحادیه‌ای علیه فرمانفرما شد (بیات، ۱۳۷۷، ۶۴). از این رو، صولت‌الدوله، قوام‌الملک و فتح‌الملک - فرمانده ژاندارمری - بر ضد فرمانفرما متحد شدند. در حالی که فرمانفرما با کلنل اچ. ای. گاف، قنصل جدید انگلیس در شیراز، عازم این شهر بود، از سوی اتحادیه‌ی صولت‌الدوله، قوام‌الملک و فتح‌الملک اولتیماتومی دریافت کرد مبنی بر این که به علت طمع‌ورزی سردار معتضد و تمایلات مشابه فرمانفرما، حاکم جدید نمی‌تواند وارد شیراز شود اما با ورود قنصل مخالفتی ندارند (ماپرلی، ۱۳۶۹، ۲۶۵). علت مخالفت با فرمانفرما بیشتر از این امر ناشی می‌شد که آن‌ها ورود یک نیروی انگلیسی و تأسیس نیروی انتظامی تحت فرماندهی انگلیسی‌ها را آن چنان که قرار بود در پی ورود والی صورت گیرد، موجب از دست رفتن قدرت و اعتبار خویش می‌دانستند (همان و سفیری، ۱۳۶۴، ۱۰۷). آنچه به این مقاومت قدرت می‌داد موافقت نکردن کابینه‌ی سپهدار با حضور نظامی انگلیسی‌ها در جنوب ایران بود که به رغم فشار متفقین، وی این نیروها را به رسمیت نمی‌شناخت (میرزایی، ۱۳۸۱، ۲۱۳).

در پی این حوادث فرمانفرما و کلنل گاف از ده بید به آباده بازگشتند (مابرلی، ۱۳۶۹، ۲۶۵) و منتظر اقدامات حکومت مرکزی شدند. تا این که با جدایی فتح‌الملک از اتحادیه‌ی مزبور و ملاقات وی با فرمانفرما در آباده از یک سو و اطمینان دادن فرمانفرما به صولت‌الدوله و قوام‌الملک مینی بر عزل سردار معتضد از نایب‌الایالگی موجب شد که آنان حکومت فرمانفرما را بپذیرند (بیات، ۱۳۷۷، ۶۴-۶۵). این در حالی بود که با سقوط کابینه‌ی سپهدار اعظم و حکومت فرمانفرما نیروهای پلیس جنوب نیز وارد فارس شدند.

انگلیسی‌ها درباره‌ی صولت‌الدوله نظر چندان مساعدی نداشتند اما از آن جا که پلیس جنوب هنوز قدرت کافی نداشت با هماهنگی فرمانفرما به جلب نظر صولت‌الدوله پرداختند (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۵، ک ۴۸، پ ۱۶). واداشتن فرمانفرما به شناسایی حق حاکمیت صولت‌الدوله بر قشقایی‌ها، نوعی پیروزی برای صولت‌الدوله به شمار می‌آمد. زیرا با وجود مخالفت فرمانفرما مشخص شد که قدرت و اقتدار وی در ایل قشقایی مستحکم است.

از سوی دیگر، در ۲۶ جمادی الاول ۱۳۳۵ (۲۱ مارس ۱۹۱۷) وثوق‌الدوله در مقابل تهدیدات دولت انگلیس، پلیس جنوب را مخفیانه به رسمیت شناخت. این امر باعث تقویت پلیس جنوب شد. در نتیجه موجب موافقت صولت‌الدوله با انگلیسی‌ها شد (اتحادیه و دیگران، ۱۳۸۳، ۳۸۱).

در ۲ شعبان ۱۳۳۵ (۲۴ مه ۱۹۱۷) قراردادی بین صولت‌الدوله از یک طرف و سرپرستی سایکس و کلنل گاف قونسول انگلیس منعقد شد. در این قرارداد حفاظت راه کازرون تا دشت ارژن تا چنار راه دار به صورت مشترک به پلیس جنوب و صولت‌الدوله واگذار گردید. همچنین انگلیسی‌ها تبعید ناصر دیوان و میرزا محمدرضا دریسی را از کازرون خواستار شدند. در عوض انگلیسی‌ها مخارج حفاظت از راه را بر عهده گرفتند (فرمانفرما به رییس‌الوزرا، اسناد وزارت، ۱۳۳۵، ک ۴۸، پ ۲۷).

با وجود این که فرمانفرما تلاش زیادی برای امضای تفاهم‌نامه‌ی مزبور انجام

داده بود اما درباره‌ی توافق عمل آمده خوش‌بین نبود و در این زمینه به رییس الوزا نوشت: «قرارداد موقتی است ولی برای بعضی از شرایط این قرارداد را صحیح ندیده و تصدیق ننموده... فقط آقای سردار عشایر را می‌خواهند با قوه پلتیک چند ماهی آرام کنند و راه‌ها امنیت پیدا کند تا عده که دارند مشغول تعلیم هستند حاضر شود» (همان).

در واکنش به این قرارداد وزارت امور خارجه طی یادداشتی به سفارت ایران در لندن «این قرارداد را در نظر اولیاء دولت کان لم یکن و لغو» اعلام کرد (همان). افزون بر این، در فارس نیز از سوی برخی محافل ضد انگلیسی انتقاداتی درباره‌ی این قرارداد انجام شد، صولت‌الدوله در واکنش به آن اعلام کرد: «هشت ماه انواع تحریکات و مخالفت را نمودند پیشرفت نشد. عاقبت به دوستی و تعلیمات کتبی به امضای قرارداد مجبور، حالا که اوضاع تغییر کرد به خیانت اتهام می‌زنید برای ثبوت این که خودشان باعث پیشرفت نفوذ حضرات بوده‌اند. من حاضر هستم در صورتی که ایالت و قوام امضاء نمایند، امنیت فارس را متعهد شوم که قشون انگلیسی دخالت نکنند اگر حقیقتاً راست می‌گویند استقلال مملکت می‌خواهند اقدام کنند» (وزارت امور خارجه ایران به سفارت ایران در لندن، اسناد وزارت، ۱۳۳۵، ک ۴۸، پ ۲۷).

با وجود این که انگلیسی‌ها تعهد کرده بودند هزینه‌ی مأموران محافظ راه بوشهر را پرداخت کنند مبلغ موردنظر به صولت‌الدوله پرداخت نشد. وی تنها مقداری اسلحه و مهمات برای تفنگچی‌ها گرفت (ایرجی، ۱۳۷۸، ۷۰). از این‌رو، وقتی مدت قرارداد به پایان آمد، صولت‌الدوله از تجدید قرارداد سرباز زد، او خواستار آن بود که تمدید قرارداد با اطلاع و اجازه‌ی والی فارس باشد. وی مأموران محافظ خود را از راه جمع‌آوری کرد. ولی اظهار داشت که از مساعدت در حفظ امنیت مضایقه نخواهد نکرد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۵، کارتن ۴۸، پرونده ۳۷).

وقوع انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و خروج نیروهای روسی از ایران و اقدام انگلیسی‌ها برای تحکیم قدرت خود در ایران، احساسات ضد انگلیسی را تقویت کرد. افزون

بر این، با سقوط کابینه‌ی وثوق‌الدوله، علاء‌السلطنه در ۱۴ شعبان ۱۳۳۵ به قدرت رسید. به دلیل این که برخی از اعضای کابینه جدید روحیه‌ی ضد انگلیسی داشتند، فعالیت ملیون افزایش یافت. همچنین علاء‌السلطنه نیز به پلیس جنوب خوش بین نبود و موافقت‌نامه وثوق‌الدوله را ناقض قوانین کشور می‌دانست. از این رو، مسئله به رسمیت شناختن پلیس جنوب از نو مطرح شد (اتحادیه و دیگران، ۱۳۸۳، ۳۸۷).

علاء‌السلطنه پیشنهاد کرد که قوای امنیتی متحدالشکلی تحت نظر صاحب‌منصبان یک دولت بی‌طرف تشکیل شود و تشکیلات پلیس جنوب به تشکیلات قوای متحدالشکل جدید واگذار شود (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۵، ک ۴۸، پ ۳۷). اما به دلیل مخالفت انگلیسی‌ها با دولت علاء‌السلطنه، در ۲۳ محرم ۱۳۳۶ (۱۰ نوامبر ۱۹۱۷) کابینه‌ی وی سقوط کرد و عین‌الدوله جانشین وی شد. در زمان دولت مستعجل عین‌الدوله احساسات ضد انگلیسی افزایش یافت. در نتیجه، در ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ دولت عین‌الدوله نیز به سرنوشت کابینه‌ی قبلی دچار شد و مستوفی‌الممالک دولت جدید را تشکیل داد. مستوفی پلیس جنوب را قوای بیگانه خواند و حضور آنان را در ایران تقبیح کرد و خواستار خروج سریع آنان از ایران شد (ابلاغیه وزارت امور خارجه در مورد پلیس جنوب، اسناد وزارت، ۱۳۳۶، کارتن ۴۸). از این رو، کابینه نیز به دولت‌های قبلی پیوست و صمصام‌السلطنه در ۱۸ رجب ۱۳۳۵ مأمور تشکیل کابینه شد، وی از کابینه‌های سابق خصومت بیشتری درباره‌ی انگلیسی‌ها نشان داد و از عناصر ضد انگلیسی حمایت کرد (سفیری، ۱۳۶۴، ۲۱۰-۲۱۲). به دنبال این وقایع، اندک مدتی پس از روی کارآمدن کابینه‌ی صمصام، قشقایی‌ها با پلیس جنوب به منازعه برخاستند.

بنا بر گزارش اسناد وزارت امور خارجه، در این زمان فرمانفرما از همکاری نکردن سایکس شکایت داشت و کارگزار نیز گزارش‌های ناامید‌کننده‌ای از نارضایتی مردم و آشوب‌های محلی ارائه می‌کرد. صولت‌الدوله پس از انقضای مدت سه ماه قرارداد منطقه را به قصد قشلاق ترک کرد. پس از عزیمت وی

محمدعلی‌خان کَشکولی که با انگلیسی‌ها مناسبات خوبی داشت، به سوارهای محافظی که از جانب صولت‌الدوله در راه‌ها استقرار داشتند حمله کرد و به غارت اموال روستاها و ملاکین پرداخت (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۶، ک ۴۸، پ ۱۳).

انگلیسی‌ها که پیوسته به دنبال فرصتی بودند تا قدرت و نفوذ صولت‌الدوله را در جنوب در هم بشکنند، با مطرح کردن بهانه‌هایی چون تحویل ندادن محمدرضا درِیسی و اجرای ناقص تبعید ناصر دیوان و اجازه بازگشت او به کارزون که در قرارداد مذکور توافق شده بود، به انتقاد از صولت‌الدوله پرداختند (اتحادیه و دیگران، ۱۳۸۳، ۳۹۴). این در حالی بود که اکنون قدرت و کارایی پلیس جنوب بسیار قوی شده بود.

حادثه خان زنیان

انگلیسی‌ها که پیش‌بینی می‌کردند که سرانجام بین آنان و صولت‌الدوله جنگ به وجود خواهد آمد، با پیش‌دستی تلاش کردند ابتکار عمل را در دست گیرند. به این ترتیب، با حمله‌ی عده‌ای از افراد نیروی پلیس جنوب به دره شوری‌ها جنگ آغاز شد. جریان واقعه از این قرار بود که در ۲۸ رجب ۱۳۳۶ به هنگام عبور تیره حاج محمدلو از نزدیکی پاسگاه خان زنیان، نیروهای پلیس جنوب به بهانه سرقت «مال و اسباب مأموران خان زنیان» به میزان سه برابر آن را به پاسگاه می‌آوردند و در این میان چند نفر از دره شوری‌ها نیز بازداشت می‌شوند. بنابراین، از سوی ایاز کیخا، کلانتر طایفه‌ی دره شوری، برای رهایی این افراد به پاسگاه حمله می‌شود. در مقابل از طرف نیروهای پلیس جنوب مقاومت می‌شود که در نتیجه دو نفر از دره شوری‌ها مجروح می‌شوند. بنا بر درخواست فرماندهی این پاسگاه، سایکس حدود پانصد سواره نظام هندی را به خان زنیان گسیل می‌کند (فرمانفرما به وزارت داخله، اسناد وزارت، ۱۳۳۶، ک ۶۶، پ ۵۳). این نیرو با حمله به دره شوری‌ها عده‌ای را مقتول و مجروح کردند. این اقدامات موجب اعتراض شدید کارگزار فارس به قونسول بریتانیا شد و آن

را منافی اصل بی‌طرفی ایران خواند. در پاسخ ضمن متهم کردن دولت ایران به دخالت در این ماجرا اعلام کرد که برای مقابله با این اقدامات از انجام دادن هر عملی خودداری نخواهد کرد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، همان). ستون اعزامی به خان زنیان پس از دادن تلفاتی از جمله یک نفر کشته و چند مجروح به شیراز بازگشت. این نیرو با خود تعدادی از دره شوری‌ها، اموال و گوسفندان آنان را به شیراز آورده بود. سایکس قصد داشت گوسفندان را به فروش برساند و در عوض مالیات طایفه‌ی دره شوری به فرمانفرما بدهد که این پیشنهاد از سوی فرمانفرما رد شد و با وساطت وی تعداد سی و هفت نفر از اسرای دره شوری آزاد شدند (فرمانفرما به وزارت داخله، همان).

از سوی دیگر، صولت‌الدوله ضمن اعلام جنگ به انگلیسی‌ها دلیل آغاز مخالفت خود را مخالفت دولت با پلیس جنوب خواند. سپس طی یادداشتی به سران طایفه‌های قشقایی و سران ایل‌های همجوار، آنان را برای مبارزه با انگلیسی‌ها به همکاری فراخواند (ایرجی، ۱۳۷۸، ۸۲). وی برای جلب نظر علمای فارس نیز طی یادداشتی به آنان هدف خود از مبارزه با انگلیسی‌ها را «دفاع از اسلام» خواند (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۶، ک ۶۶، پ ۵۳). همچنین به فرمانفرما نوشت که در صورت حکم دولت مبنی بر مقابله با پلیس جنوب، او و تمام ایل‌های جنوب آماده‌ی اجرای دستور و جان‌فشانی هستند (سفارت انگلستان به وزارت امور خارجه، همان).

چارلز مارلینگ، وزیر مختار بریتانیا، طی یادداشتی به وزارت امور خارجه ایران از دولت ایران خواست تا ضمن متوجه ساختن صولت‌الدوله به عواقب کار خویش، این اقدامات را در نتیجه‌ی تحریکات دشمنان انگلیسی و بر ضد مصالح ایران و مذهب اسلام خواند. از دیگر سو، فرمانفرما در ۱۱ شعبان ۱۳۳۶ ضمن گزارشی از اوضاع فارس اظهار داشت: «عموماً ایلات تماماً و قشقایی خصوصاً حاضر شده‌اند که تا آخرین قطره خون خود را در حفظ حقوق دولت متبوعه خود صرف و قبول ذلت هم ننمایند.» وی درخواست کرد جلسه‌ای با حضور علما و اعیان و تجار تشکیل شود تا تکلیف قطعی در این باره مشخص شود (فرمانفرما

به وزارت داخله، همان).

دولت ایران برای فروکش ساختن شعله‌ی جنگ بین صولت‌الدوله و انگلیسی‌ها، ضمن هشدار به سفارت انگلستان آنان را از عواقب این اقدامات برحذر داشت (وزارت امور خارجه به انگلستان، همان) از سوی دیگر، از فرمانفرما خواسته شد تا نظامیان انگلیسی را از تعقیب این امر منصرف سازد و از صولت‌الدوله بخواهد تا برای کنترل ایل هنگام عبور از اطراف شیراز وارد عمل شود و ضمن هشدار عواقب جنگ برای ایالت فارس، وی را از جنگ با انگلیسی‌ها برحذر دارد (وزارت امور خارجه به وزارت داخله، همان).

همچنین دولت ایران طی مذاکره با سفارت انگلستان درخواست کرد که:
اول: ستونی را که برای مقابله با دره شوری‌ها به خان زنیان اعزام شده بلافاصله برگردانند.

دوم: دیه مقتولان و مجروحان پرداخته شود.
سوم: کلیه‌ی اموال دره شوری‌ها که توسط پلیس جنوب توقیف شده بود، عودت داده شود.

اما وزیر مختار بریتانیا پذیرش این پیشنهادات را مشروط بر آرام ساختن قشقای‌ها از سوی دولت ایران دانست. با این حال، دولت ایران انحلال پلیس جنوب و خروج نیروهای انگلیسی از ایران را لازمه ایجاد آرامش در ایران خواند (وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس، پیشین).

در حالی که دولت ایران در صدد بود تا از راه مذاکره دو طرفه آرام سازد، در ۱۳ شعبان ۱۳۳۶ کارگزار فارس گزارش کرد که: «طوری طوایف قشقای به هیجان آمده، مصمم محاصره شده‌اند که تصور نمی‌رود مؤثر واقع شود. می‌گویند تا کنون قریب پنج هزار نفر مجتمع شده‌اند. خوانین گرمسیر هم به صولت‌الدوله نوشته‌اند در صورتی [که] جنگ را تا آخر دقیقه دوام داده تا قشون از جنوب خارج شوند، به کمک خواهند آمد.»

همچنین آیت الله سید عبدالحسین لاری با اعلان جهاد مردم لارستان و سبعة را به جنگ علیه انگلیسی‌ها دعوت کرد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه،

اسناد وزارت، ۱۳۳۶، ک ۶۶، پ ۵۳.

آغاز جنگ صولت‌الدوله با انگلیسی‌ها

با وجود تلاش دولت ایران برای ممانعت دو طرف از شروع نبرد، سرانجام دامنه‌ی جنگ بین دو طرف شعله‌ور شد. در اولین اقدام از جانب صولت‌الدوله کاروانسرای خان زنیان که محل استقرار پاسگاه پلیس جنوب بود، به محاصره درآمد و رابطه‌ی آن منطقه با شیراز قطع شد. از این‌رو، قونسول انگلیسی طی یادداشتی به کارگزاری فارس مسئول حمله به نیروی پلیس جنوب را صولت‌الدوله دانست (قونسولگری در شیراز به کارگزاری فارس، همان، پ ۲۴۵). افزون بر این، انگلیسی‌ها کلیه‌ی نیروهای خود را که در پاسگاه‌های اطراف مستقر بودند به شیراز فراخواند و ستونی تحت فرماندهی کلنل اورتون در ۱۲ شعبان ۱۳۳۶ برای مساعدت به محاصره‌شدگان خان زنیان از شیراز گسیل کردند (ایرجی، ۱۳۷۸، ۸۵). در اولین درگیری در ده شیخ نیروهای مزبور از قشقای‌ها شکست خوردند اما در نبردی که در سیاخ بین دو طرف در گرفت، انگلیسی‌ها توانستند قشقای‌ها را به عقب برانند. لیکن با خبر تسلیم پاسگاه خان زنیان به نیروهای مشترک کازرونی- قشقای، کلنل اورتون نیروهایش را به شیراز بازگردانید (ایرجی، ۱۳۷۸، ۸۶-۹۱). به این ترتیب، جاده‌ی شیراز- کازرون به اضافه‌ی نواحی غرب، جنوب و جنوب غربی شیراز به دست قشقای‌ها افتاد و انگلیسی‌ها در شیراز تحت محاصره‌ی نیروهای صولت‌الدوله قرار گرفتند (مذاکرات رییس‌الوزرا با وزیر مختار، اسناد وزارت، ۱۳۶۶، ک ۶۶، پ ۵۳).

محاصره شیراز

حکومت مرکزی در تلاش بود تا از راه مذاکره دو طرف را از رویارویی بازدارد، اما با اوج گرفتن درگیری‌ها و حرکت صولت‌الدوله به سوی شیراز، دولت ایران به هراس افتاد. از این‌رو، صمصام‌السلطنه طی تلگراف‌هایی به قوام‌الملک،

فرمانفرما و صولت‌الدوله، تلاش کرد که از ادامه‌ی جنگ ممانعت به عمل آورد. وی از قوام‌الملک درخواست کرد تا شخصاً با صولت‌الدوله ملاقات کند و او را از ادامه‌ی جنگ بازدارد (رییس‌اوزرا به قوام‌الملک، اسناد وزارت، ۱۳۶۶، ک ۶۶، پ ۵۳). فرمانفرما نیز دستور داد «بر طرز نزاکت‌مندی غایله را به موقع و آتش فتنه را خاموش» کنند (رییس‌الوزرا به فرمانفرما، همان). همچنین طی یادداشتی به صولت‌الدوله ضمن گله از وی مبنی بر آغاز منازعه، از او خواست که از نبرد با انگلیسی‌ها خودداری کند و ایل‌ها را آرام سازد. او وعده داد تا از راه مذاکرات جدی با وزیر مختار انگلیس نتیجه‌ی مطلوب را در این زمینه به دست آورد (رییس‌الوزرا به صولت‌الدوله، همان). یادداشت صمصام‌السلطنه با پیام‌های قوام‌الملک و فرمانفرما توسط منتضرالملک، داماد قوام‌الملک به اردوی صولت‌الدوله فرستاده شد (فرمانفرما به وزارت داخله، همان).

صولت‌الدوله در واکنش به یادداشت رییس‌الوزرا، به دلیل جلوگیری از سانسور تلگراف وی در شیراز از سوی انگلیسی‌ها پاسخ صمصام‌السلطنه را از راه تلگراف‌خانه‌ی قمشه به تهران ارسال کرد. وی ضمن تشریح اعمال و عملکرد پلیس جنوب و بد رفتاری‌های آنان علت مقابله خود با انگلیسی‌ها را به رسمیت نشناختن پلیس جنوب از سوی دولت ایران خواند. وی همچنین تنها راه بازگشت آرامش به فارس را خروج نیروی پلیس جنوب از فارس دانست (صولت‌الدوله به رییس‌الوزرا، همان، پ ۵۵).

از سوی دیگر، صولت‌الدوله شرایط خود را برای خاتمه‌ی جنگ چنین برشمرد:

- ۱- مداخله نکردن انگلیسی‌ها در منطقه‌ی قشقای و مناطق تحت حاکمیت صولت‌الدوله،
- ۲- عدم استقرار پست‌های پلیس جنوب در راه‌های منطقه‌ی قشقای و
- ۳- حفاظت از جاده‌های مزبور و کاروان‌ها توسط تفنگچیان قشقای

(فرمانفرما به وزارت داخله، اسناد وزارت، همان، پ ۳۵). با وجود این که پذیرفتن این شرایط برای انگلیسی‌ها غیر عملی بود اما وعده دادند تا هنگام تعیین تکلیف قطعی جنگ را متوقف می‌سازند (قوام‌الملک به رییس‌الوزرا، همان، پ ۵۳).

با توجه به درخواست‌های مزبور از رییس‌الوزرا، صمصام‌السلطنه در ۲۵

شعبان ۱۳۳۶ با وزیر مختار انگلیس ملاقات و درباره‌ی اختلافات صولت‌الدوله و انگلیسی‌ها به مذاکره پرداخت. در این دیدار وزیر مختار وعده داد تا تعیین تکلیف قطعی، قوای انگلیسی به قشقای‌ها حمله نخواهد کرد. اما درباره پذیرش امنیت راه‌ها از سوی صولت‌الدوله اظهار داشت که دولت بریتانیا اطمینانی به وی برای اعطای این مسئولیت ندارد (گزارش ملاقات رییس‌الوزرا با وزیر مختار انگلیس، پیشین).

در این میان، فرمانفرما از حکومت مرکزی خواست تا درباره‌ی تأیید اقدامات صولت‌الدوله هر چه سریع‌تر تصمیم بگیرد و در ضمن هشدار داد که در صورت ادامه‌ی جنگ ممکن است انگلیسی‌ها نیروهای زیادی را وارد ایران کنند که این امر خود مشکلات سیاسی و حقوقی جدیدی را ایجاد خواهد کرد. صمصام‌السلطنه در واکنش به اظهارات فرمانفرما، اعلام داشت «وقتی دولت می‌تواند امر دهد قشقای‌ها مقابلۀ نماید که انگلیسی‌ها قشون خود را عقب کشیده و پلیس خود را واگذار نمایند» (فرمانفرما به وزارت امور داخله، پیشین، ص ۲).

در این زمان، نیروهای صولت‌الدوله در چهار فرسخی شهر و کوه‌های اطراف شیراز مستقر شده بودند و با پیوستن نیروهای کازرونی و مناطق گرمسیری به آنان، تعداد نیروها به پنج هزار نفر می‌رسید. انگلیسی‌ها برای جلوگیری از حمله به پاسگاه‌های خود آن‌ها را تخلیه کردند و نیروهایشان را به شیراز آوردند و در سربازخانه و منازل خود اسکان دادند (فرمانفرما به وزارت داخله، پیشین، ص ۶۷). افزون بر این، آن‌ها درخواست کردند تعداد ۱۵ هزار نیرو از راه بندرعباس برای تنبیه صولت‌الدوله و خلع سلاح ایل‌ها وارد ایالت فارس شود (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، پیشین، ص ۳).

تأکید صمصام‌السلطنه مبنی بر خروج نیروهای انگلیسی از ایران و اعتراضات مکرر دولت به انگلیسی‌ها درباره‌ی اعمال پلیس جنوب و مندرجات مطبوعات علیه آن‌ها موجب شد که صولت‌الدوله با مسدود کردن راه‌ها و ممانعت از عبور کاروان‌ها عرصه را بر انگلیسی‌ها تنگ‌تر کند (همان). همچنین با تصرف کُشن،

باغ جنت و مسجد بردی خود را به شهر نزدیک تر کرد. انگلیسی‌ها برای مقابله با او در اول رمضان ۱۳۳۶ باغ جنت و دهکده کشن را به توپ بستند که موجب شد قشقای‌ها به چنار راه دار عقب نشینی کنند. در این درگیری دو سوم خانه‌های کشن ویران گردید و از انگلیسی‌ها دو سرباز مجروح و یک نفر مفقود شد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، پیشین، ص ۲۱).

دو روز بعد نیروهای صولت‌الدوله و ناصر دیوان کازرونی دوباره به سوی شهر حرکت کردند و با قطع آب شهر و آسیاب‌ها و توقیف ۸۰ اسب که گندم و جو برای آسیاب می‌برد، شیراز را از حیث آذوقه و سوخت دچار مشکل کردند. فرمانفرما با اعلام بی‌طرفی خود اظهار داشت تا به شهر و ارگ دولتی تعرض نشده است، اقدامی نخواهد کرد. اما با تبلیغات صولت‌الدوله تأثیر خود را نشان داد و از سوی بازاریان و برخی از علما اعلام شد برای مخالفت با انگلیسی‌ها بازار را تعطیل خواهند کرد. این درحالی بود که حکومت مرکزی والی فارس را به رعایت سیاست بی‌طرفی دولت و تلاش برای فیصله اختلافات بین دو طرف از راه مذاکره دعوت می‌کرد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۶، ک ۶۶، پ ۵۳، ۱۹).

با وجود این، در ۷ رمضان ۱۳۳۶ جنگ شدیدی در نزدیکی کشن و باغ جنت بین دو طرف رخ داد که انگلیسی‌ها با بر جای گذاشتن چهار کشته و بیست و هفت مجروح به شهر بازگشتند و تلفات قشقای‌ها نیز بیش از بیست نفر کشته و مجروح گزارش شد. این حوادث موجب شد که یک شورش عمومی در شیراز علیه انگلیسی‌ها به وجود آید و بازاریان با تعطیل مغازه‌ها در مسجد نو اجتماع کنند و به ایراد نطق علیه انگلیسی‌ها بپردازند (فرمانفرما به وزارت داخله، همان). اوضاع بحرانی شیراز و درخواست‌های مکرر فرمانفرما و کارگزار فارس موجب شد که در ۹ رمضان ۱۳۳۶ صمصام‌السلطنه طی ملاقات حضوری با وزیر مختار بریتانیا درباره‌ی مناقشه‌ی قشقای‌ها و انگلیسی‌ها مذاکره کند. در حالی که وزیر مختار بریتانیا از رییس الوزرا به دلیل اهمال در مماشات با صولت‌الدوله گله می‌کرد، صمصام‌السلطنه این مشکلات را ناشی از به رسمیت شناختن پلیس

جنوب از سوی دولت ایران خواند و از وی خواست تا برای انحلال این نیرو اقدام کند تا مشکلات پیش آمده مرتفع شود.

در مقابل وزیر مختار پرداختن به این مسئله را مستلزم مذاکره و موافقت مقامات ارشد انگلیسی دانست که خود مدت زمان زیادی وقت لازم داشت. از این رو، وی درخواست که تلگراف شدیدالحنی به صولت الدوله بشود و او را از ادامه‌ی فعالیت‌هایش باز دارند و در صورت امکان وی را از ایلخانی‌گری معزول کنند. رییس‌الوزرا در پاسخ این اقدامات را بی‌نتیجه خواند و تنها راه کار را انحلال پلیس جنوب خواند (مذاکرات وزیر مختار انگلیس با رییس‌الوزرا، همان). به این ترتیب، این مذاکرات نتیجه‌ی مطلوبی در پی نداشت.

صولت الدوله خود را برای حمله‌ی نهایی به شیراز آماده می کرد. وی در صدد بود تا با یک شورش داخلی در شهر و با حمله‌ی برق‌آسای کار انگلیسی‌ها را یکسره کند. اما انگلیسی‌ها در یک پاتک نظامی شبانه واحدهایی از نیروهای خود را برای تصرف نقاط مرتفع شهر در ۲۷ رمضان ۱۳۳۶ گسیل کردند. سپس مناطق حساس از جمله مسجد نو، شاه چراغ، سید میر محمد و مدرسه خان را به تصرف درآوردند. با استقرار توپ در مناطق مختلف شهر به دستگیری حاج احمد لاری -مسبب اجتماع مسجد نو- و عده‌ای دیگر از افراد آزادی خواه و مهر و موم کردن منازل آنان پرداختند (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۶، ک ۶۶، پ ۵۳، ۷۸-۷۹).

همچنین ژنرال سایکس اعلامیه‌ای منتشر کرد و اقدامات خود را که برای ممانعت از به خطر افتادن آسایش عمومی از سوی صولت الدوله بود، چنین بیان کرد:

۱- اسلحه تمام واردین به شهر توقیف و حامل آن‌ها در نظمیه استنابق خواهد شد؛

۲- اهل شهر هم اگر اسلحه حمل نماید اسلحه آن‌ها توقیف و مورد مواخذه‌ی سخت خواهد شد؛

۳- به استثنای قشون سوار ایالتی [و] تفنگچی‌های قوام هیچکس حق حمل هر

قسم اسلحه ندارد.» (همان).

با گزارش این وقایع از سوی کارگزاری فارس و درخواست چاره‌جویی برای وضعیت پیش آمده، وزارت امور خارجه ضمن یادداشتی به سفارت بریتانیا اعتراض کرد و خواستار ترک این اقدامات و آزادی بازداشت شدگان از سوی انگلیسی‌ها شد. همچنین تأکید کرد که تمام حوادث پیش آمده ناشی از نپذیرفتن درخواست دولت ایران در زمینه‌ی انحلال پلیس جنوب و تخلیه‌ی خاک ایران است. بنابراین، از وزیر مختار درخواست شد تا موافقت دولت بریتانیا را در این زمینه فراهم سازد (وزارت امور خارجه ایران به سفارت انگلیس، همان). انگلیسی‌ها به منظور تضعیف موقعیت صولت‌الدوله دست به تلاش همه جانبه‌ای زدند. از یک سو، با طرح تطمیع برخی از قشقایی‌ها و ایجاد تفرقه در میان آنان و از سوی دیگر، از راه رایزنی با دولت و فرمانفرما به دنبال عزل صولت‌الدوله از ایلخانی‌گری برآمدند. با سقوط کابینه‌ی صمصام السلطنه و بحران کابینه از ۲۱ رمضان (اول ژوئیه) تا ۲۸ شوال (۷ اوت) که تا روی کار آمدن وثوق‌الدوله در این مدت رئیس‌الوزرای رسمی وجود نداشت، فرمانفرما در ۲۶ رمضان (۵ ژوئیه) با عزل صولت‌الدوله، سردار احتشام برادر ناتنی وی را به ایلخانی‌گری منصوب کرد (ایرجی، ۱۳۷۸، ۱۰۶ و ۱۰۷).

فرمانفرما و انگلیسی‌ها افزون بر سردار احتشام که گفته می‌شود از مدت‌ها قبل، از انگلیسی‌ها حقوق دریافت می‌کرد، برادر وی علی خان سالار حشمت را که در اردوی صولت‌الدوله بود با عده‌ای از کلانتران قشقایی به سوی خود جلب کردند. آن‌ها امیدوار بودند که بتوانند به کمک این افراد غائله را خاتمه دهند. همچنین فرمانفرما دو تفاهم‌نامه، یکی بین سردار احتشام و سالار حشمت با قوام‌الملک، که قول همکاری با حکومت را می‌دادند و دیگری نوشته‌ی قوام‌الملک، مبنی بر کمک به سردار احتشام و سالار حشمت و اطاعت از حکومت را دریافت کرد (اتحادیه و دیگران، ۱۳۸۳، ۳۹۶ و ۳۹۷).

این عزل و نصب از سوی فرمانفرما و بدون اجازه‌ی حکومت مرکزی صورت گرفت. ظاهراً سندی که فرمانفرما به سردار احتشام داده بود و انتخاب او را به

عنوان ایلخانی تأیید می‌کرد، غیر رسمی بود (همان، ۳۹۷). کارگزار فارس در این باره می‌نویسد: «این تغییر فقط از نقطه نظر منافع انگلیس شده و اگر دولت ساکت شود، باید یکسره فاتحه نفوذ خودش را در جنوب بخواند.» (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۶، ک ۶۶، پ ۵۳).

در روز ۲۷ رمضان ۱۳۳۶ کلنل گاف، قونسول انگلیس در شیراز، طی اعلامیه‌ای ضمن اعلام ایلخانی‌گری سردار احتشام و ایل‌بیگی شدن سالار حشمت و عزل صولت‌الدوله، افزود که این دو نفر تعهدات کتبی و شفاهی را به منظور برقراری امنیت در ایل قشقایی داده‌اند و در صورت بی‌نظمی در ایل قشقایی می‌توانند از نیروی دولتی ایران و تفنگچیان ایالتی و مأموران دولت انگلستان کمک بگیرند (همان).

همچنین انگلیسی‌ها محمدعلی‌خان کشکولی را که با صولت‌الدوله میانه‌ی خوبی نداشت و از مدت‌ها قبل به سوی خود جلب کرده و مبالغی پول برای مخارج به او می‌دادند، وارد صحنه نمودند (همان). ژنرال سایکس ضمن گزارش به سفارت انگلیس در تهران نوشت: «محمدعلی‌خان کشکولی و تیره دره شوری به واسطه سوءرفتار و سابقه صولت‌الدوله به ما ملحق گردیده و بر علیه او قیام کرده‌اند. اکنون محمدعلی‌خان سابق الذکر و علی‌خان سالار حشمت و قوام‌الملک با کمال وحدت نظر برای تقویت نفوذ در دولت مرکزی و جلوگیری از طغیان و تمرد صولت‌الدوله فداکاری می‌نماید.» (ابلاغیه از طرف سفارت انگلیس، روزنامه ایران، ۹ شوال ۱۳۳۶).

قوام‌الملک که با برادران صولت‌الدوله برای از میان برداشتن وی هم‌پیمان شده بود، توانست نصرالله‌خان مرودشتی، شهبازخان عرب و برخی دیگر از سران ایل‌ها را با خود همراه سازد (همان). انگلیسی‌ها نیز با پرداخت چهل هزار تومان به قوام‌الملک و روزی دو هزار و دویست تومان به سردار احتشام توانستند به وسیله آنان نیرویی علیه صولت‌الدوله آماده کنند (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۶، ک ۶۶، پ ۵۳).

جدایی برادران صولت‌الدوله و برخی دیگر از طایفه‌های قشقایی، بازگشت

نیروهای ناصر دیوان به کازرون و شیوع بیماری و دستگیری همفکران صولت‌الدوله در شیراز، وی را در موقعیت ضعیفی قرار داد.

شورش محمدعلی خان قشقایی در آباده

هم‌زمان با محاصره‌ی شیراز از سوی نیروهای صولت‌الدوله، محمدعلی خان قشقایی - سالار مظفر - پسر عموی وی (حاکم سابق آباده) به همراهی عطا خان صولت‌السلطنه برادر صولت‌الدوله علیه انگلیسی‌ها قیام کردند. در این میان، کاروانی که دو میلیون قران پول بانک شاهنشاهی انگلیس را حمل می‌کرد در آباده متوقف بود. از این‌رو، محمدعلی خان برای مصادره‌ی این پول تصمیم گرفت به پادگان انگلیسی‌ها که این کاروان در آن مستقر بود، حمله کند.

محمدعلی خان دستور داد با قطع سیم تلگراف ارتباط مخابراتی آباده با سایر نقاط کشور قطع شود (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۶، ک ۶۶، پ ۵۳، ۳۵). و در ۲۵ شعبان ۱۳۳۶ به پادگان مزبور حمله ور شد. هم‌زمان برخی افراد ایرانی پلیس جنوب با شورش علیه افسران انگلیسی پاسگاه‌های اطراف را به نیروهای قشقایی تسلیم کردند (رکن زاده، ۱۳۷۰، ۴۴۵ و ۴۴۶). نیروهای پلیس جنوب که تنها یکصد و پنجاه نفر بودند، به همراه نیروهای هندی و صاحب‌منصبان انگلیسی در پادگان آباده به مقاومت پرداختند. جنگ پانزده روز سرسختانه ادامه یافت (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ک ۶۲، پ ۵۲). چیزی به سقوط پادگان نمانده بود که نزول یک بلای طبیعی نیروی قشقایی را از هم پاشید. شیوع بیماری وبا تلفات زیادی بر قشقایی‌ها وارد ساخت و محمدعلی خان نیز بر اثر ابتلا به این بیماری درگذشت (سفیری، ۱۳۶۴، ۲۴۵ و ۲۴۶).

با وجود این، قشقایی‌ها به مبارزه خود ادامه می‌دادند. ژنرال سایکس نیرویی متشکل از ۱۲۰۰ نفر برای کمک به پادگان آباده گسیل کرد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۶، ک ۶۲، پ ۵۲). قبل از ورود نیروهای کمکی قشقایی‌ها آباده را ترک کردند. انگلیسی‌ها دو نفر از علما و رئیس

تلگراف خانه را با دو نفر دیگر دستگیر و به هندوستان تبعید کردند (همان، ک ۶۶، پ ۵۳). بر اساس گزارش کارگزاری فارس، تلفات انگلیسی‌ها یک نفر کاپیتان انگلیسی و شش نفر سرباز هندی و تلفات قشقایی‌ها نزدیک به دویست نفر ذکر شده است (همان). با توجه به شیوع بیماری وبا به نظر می‌رسد اغلب تلفات قشقایی‌ها ناشی از این بیماری باشد.

حمله نیروهای ائتلاف به فیروز آباد

پس از اتحاد برادران صولت‌الدوله و قوام‌الملک علیه صولت‌الدوله آنان اردویی با هزینه‌ی دولت انگلیسی مهیا کردند و به اردوی صولت‌الدوله که اکنون به بیش از هزار نفر نمی‌رسید، حمله ور شدند. صولت‌الدوله پس از شکست خوردن از نیروهای هندی و پلیس جنوب در احمد آباد (در جنوب شیراز)، در سیاح با نیروهای ائتلاف عشایری مواجه شد که پس از جنگ شدیدی که بین دو طرف در گرفت، به سمت فیروز آباد عقب نشینی کرد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۶، ک ۶۶، پ ۵۳).

پس از این عملیات، نیروهای هندی به شیراز بازگشتند. تعقیب صولت‌الدوله به نیروهای سردار احتشام و قوام‌الملک سپرده شد، فرمانفرما نیز با هزار نفر برای همراهی آنان به سمت کوار حرکت کرد. سرانجام در فیروز آباد پس از دو جنگی که بین دو گروه در گرفت، صولت‌الدوله مجبور شد در مقابل سپاه پنجاه هزار نفری دشمنان، فیروز آباد را به قصد نواحی گرمسیری جنوب فارس ترک کند (همان).

حضور اغلب طرفداران صولت‌الدوله در منطقه‌ی بیلاقی قشقایی‌ها در شمال فارس، گرمی هوای تابستان جنوب و از همه مهم‌تر شیوع بیماری آنفلوانزا که تلفات سنگینی بر نیروهای وی وارد ساخت، موجب شد که نیروهای نظامی صولت‌الدوله بسیار تحلیل رود.

این در حالی بود که با وجود بازگشت فرمانفرما و قوام‌الملک به شیراز، نیروهای سردار احتشام و محمدعلی خان کشکولی به تعقیب صولت‌الدوله پرداختند. اما

کشته شدن محمدخان کشکولی، پسرعموی محمدعلی‌خان، باعث شد که آنان از تعقیب صولت‌الدوله دست بردارند. مدتی بعد نیز با جدایی محمدعلی‌خان کشکولی از سردار احتشام موقعیت مناسبی برای بازگشت صولت‌الدوله به فیروزآباد و گرفتن انتقام از وی فراهم شد.

سردار احتشام در فیروزآباد در محاصره‌ی نیروهای صولت‌الدوله قرار گرفت و انگلیسی‌ها برای جلوگیری از شکست سردار احتشام نزدیک به ۱۲۰۰ نفر سواره و پیاده و توپچی هندی با چهار توپ کوهستانی و هجده توپ مسلسل تحت فرماندهی رییس اتاماژور به فیروزآباد گسیل کردند (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ک ۶۶، پ ۱۱). به‌رغم ورود نیروهای انگلیسی به فیروزآباد، اما به دلیل بیماری آنفلوانزا که به صورت گسترده شیوع یافته بود بر نیروهای دو طرف تلفات سنگینی وارد شد. در نتیجه، صولت‌الدوله به سمت فراشند عقب نشینی کرد (ایرجی، ۱۳۷۸، ۱۲۵).

مصالحه و پایان جنگ

با وجود این که در ۱۳۳۷ ه‍.ق (۱۹۱۸م) جنگ جهانی اول در جبهه‌ی بین المللی خاتمه یافته بود، اما در فارس و جنوب ایران کشمکش‌ها هنوز ادامه داشت.

انگلیسی‌ها به منظور بازگشایی جاده تجارتنی شیراز- بوشهر تلاش کردند تا از راه مذاکره، امنیت را به این راه‌ها بازگردانند. صولت‌الدوله که توانسته بود آرامش نسبی در اوضاع خود به دست آورد، از فرمانفرما خواست تا به صورت مسالمت‌آمیز مسئله را حل کند. فرمانفرما نیز راینی‌هایی برای نیل به این منظور انجام داد (اتحادیه و دیگران، ۱۳۸۳، ۴۰۱ و ۴۰۲).

از این‌رو، با حضور احمدخان دریا بیگی، حاکم بوشهر، مذاکراتی بین صولت‌الدوله و انگلیسی‌ها انجام شد. در این مذاکرات مقرر گردید بر اساس شرایط، بین دو طرف مصالحه‌ای انجام شود. بنابراین، محمد ناصر خان پسر صولت‌الدوله در اول شعبان وارد شیراز شد و مورد تفقد فرمانفرما قرار گرفت. او با حضور فرمانفرما

با مستر بیل، قائم مقام قونسولگری بوشهر و قونسول انگلیس در شیراز، وارد مذاکره شد (کارگزاری فارس به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۷، ک ۴۸، پ ۲). صولت‌الدوله نیز در منطقه بیضا واقع در چهار فرسخی شیراز مستقر بود. یک شب به طور مخفیانه وارد شهر شد و با فرمانفرما ملاقات کرد و سپس به توقفگاه خود بازگشت (همان، ص ۲).

سرانجام توافقنامه‌ای بین دو طرف به شرح ذیل به امضا رسید:

۱- سردار احتشام به طور موقت ایلخانی باشد ولی عشایری که در خدمت سردار عشایر هستند، نزد او باقی بمانند. ۲- کلیه اموال شخصی سردار عشایر به وی مسترد گردد. ۳- سردار عشایر در فیروزآباد مستقر گردد. ۴- محمد ناصر خان به عنوان واسط بین والی و پدرش در شیراز اقامت کند. ۵- انگلیسی‌ها تا شش ماه دیگر قوای هندی و انگلیسی را به استثنای محافظان قونسولگری از ایران خارج سازند. ۶- پلیس جنوب حق ورود به خاک قشقایی را ندارد. ۷- به علت استخدام افسران انگلیسی از سوی دولت ایران، سردار عشایر با توقف آنان مخالفت نکند (ایرجی، ۱۳۷۸، ۱۳۳ و ۱۳۴).

همچنین صولت‌الدوله مبلغ بیست و هفت هزار تومان وثیقه را در بانک شاهنشاهی به عنوان ضمانت گذاشت تا مدت دو سال نزد بانک باقی بماند (گزارش‌های کارگزاری فارس به امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۳۷، ک ۴۸، پ ۲۰). به این ترتیب، جنگ بین دو طرف خاتمه یافت. اما کینه ناشی از این رویارویی‌ها در نزد دو طرف باقی ماند؛ به طوری که قشقایی‌ها پیوسته در حرکت‌های ضد انگلیسی در ایران فعالانه وارد عمل می‌شدند. از سوی دیگر، انگلیسی‌ها تلاش کردند با استفاده از نفوذ خود انسجام سیاسی ایل قشقایی را از بین ببرند که در این زمینه ضربات جبران ناپذیری به قشقایی‌ها وارد شد.

حکومت مصدق السلطنه در فارس

در سال ۱۳۳۹ ه‍.ق به علت ناامنی‌هایی که در بعضی از نقاط فارس به ویژه

جاده‌ی آباده- شیراز رخ داد،^۲ فرمانفرما از والی‌گری استعفا کرد. دولت نیز به هرکس پیشنهاد می‌کرد استنکاف می‌نمود (مصدق، ۱۳۶۵، ۲۱). در این زمان، دکتر محمد مصدق السلطنه که از سفر اروپا باز می‌گشت از راه بوشهر وارد شیراز شد. اهالی فارس اصرار کردند تا وی والی‌گری فارس را بپذیرد و با ارسال تلگرافی به نخست وزیر وقت، مشیرالدوله پیرنیا، خواستار انتصاب وی به این سمت شدند. همچنین پیشنهاد کردند که مخارج سالیانه دستگاه ایالتی را بپردازند. صولت‌الدوله نیز که با مصدق السلطنه در دوره‌ی مشروطیت همکاری داشت،^۳ پرداخت ماهیانه دو هزار تومان را بر عهده گرفت. اما مصدق با رد این پیشنهاد اظهار داشت که در صورتی حاضر به قبول این منصب است که از مردم مالیات مضاعف گرفته نشود. وی همچنین هشدار داد در صورت تخلف از این رویه ناچار به استعفا خواهد شد.^۴ به این ترتیب، مصدق به والی‌گری فارس منصوب شد.

گویا در هنگام برگزاری مراسم سلام در مقابل تمثال احمد شاه، مصدق متوجه ناصرخان قشقایی که به عنوان گروگان در شیراز بود، می‌شود. وقتی که از ماجرا مطلع می‌شود بسیار برافروخته می‌گردد و اظهار می‌دارد که به جای تقدیر از وطن پرستی و مبارزات صولت‌الدوله پسر او را به گروگان گرفته‌اید؟ (قشقایی، ۱۳۸۵، ۱۱) به دنبال این ماجرا، سردار احتشام را از ایلخانی‌گری عزل و صولت‌الدوله را به ایلخانی‌گری قشقایی منصوب ساخت. تا انتهای دوره‌ی زمامداری مصدق در فارس نیز رابطه‌ی دوستانه‌ای بین او و صولت‌الدوله برقرار بود (نامه مصدق به خسرو قشقایی، نامه نور، شماره ۴ و ۵، ۱۷۱ و ۱۷۲). از

۲. در این زمان اموال پرنس ارفع، نماینده ایران در جامعه ملل، که از راه فارس به اروپا برده می‌شد، به سرقت رفت. در ضمن این حادثه پسر ارباب کیخسرو (نماینده‌ی زرتشتیان در مجلس) نیز که به اتفاق این کاروان برای تحصیل عازم اروپا بود، کشته شد (مصدق، ۱۳۶۵، ۱۲۲ و مصدق، ۱۳۵۹، ۶۲).

۳. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، ص ۱۲.

۴. همان، ۲۱-۲۲. در زمان والی‌گری فرمانفرما، وی برای انتصاب صولت‌الدوله به ایلخانی‌گری درخواست ۶۰ هزار تومان کرده بود که صولت‌الدوله نپذیرفته بود. اما در زمان مصدق با انتصاب صولت‌الدوله فقط ۱۵۰ تومان به دفتر ایالتی پرداخت شد (همان، ۱۲۳).

جمله اقدامات دیگر مصدق در فارس به رسمیت نشناختن پلیس جنوب بود. چون در مراسم سلام والی، مرسوم بود که سران پلیس جنوب نیز حاضر شوند، بنابراین، برای جلوگیری از رسمیت یافتن آنان نزد والی، دستور لغو مراسم سلام را صادر کرد (مصدق، ۱۳۵۹، ۶۲).



نقش قشقایها
در تاریخ و فرهنگ ایران

شورش، اسکان و تبعید

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به وسیله رضاخان میرپنج و سید ضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد و انتصاب سید ضیاء به نخست وزیری از سوی احمد شاه (مرسلوند، ۱۳۷۴، ۱-۳۵)، مصدق بنا بر اعتراض به این انتصاب حاضر نشد در دولت سید ضیاء سمت دولتی داشته باشد بنابراین، از والی‌گری فارس استعفا کرد و در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۰۰ از این ایالت خارج شد.^۱

همکاری اولیه صولت‌الدوله و رضاخان

رضاخان با دریافت لقب سردار سپه به وزارت جنگ رسید. صولت‌الدوله نیز با توجه به ارزیابی سیاسی خود به رضاخان نزدیک شد (Beck, 129). در سال ۱۳۰۱ هـ وقتی احمدشاه عازم اروپا بود، در منطقه‌ی فامور (شرق کازرون) صولت‌الدوله با ۵ هزار سوار به حضور شاه رسید. صولت‌الدوله در هنگام صحبت خصوصی با احمدشاه متوجه هراس احمدشاه از رضاخان شد، در نتیجه دریافت

۱. مصدق با ارسال دو نامه به صولت‌الدوله درباره‌ی جریان کودتای سیاه و استعفای خود اظهار نظر کرده است (مصدق، ۱۳۵۹، ۶۴-۶۵).

که به زودی رضاخان به قدرت بزرگی مبدل خواهد شد.^۲ چون صولت‌الدوله در آغاز قدرت‌گیری رضاخان، قدرت پیشین خود را باز یافته بود مورد توجه رضاخان قرار گرفت. رضاخان نیز در مواجهه با صولت‌الدوله مماشات می‌نمود. این مسئله باعث مشارکت و همکاری آن‌ها با یکدیگر شد حتی صولت‌الدوله عده‌ای از سواران قشقایی را برای تشکیل گارد عشایری رضاخان به تهران گسیل کرد.^۳

پیر ابرلینگ روابط صولت‌الدوله و رضاخان را در این دوره به روابط قشقایی‌ها با کریم‌خان تشبیه کرده است (Beck, 130). رضاخان از صولت‌الدوله به عنوان عاملی قدرتمند برای خنثی‌سازی شورش‌های ایل‌های دیگر سود می‌برد (بیات، ۲۰، ۱۳۷۷). در سال ۱۳۰۲ هـ.ش رضاخان در صدد تغییر سیاست خود با صولت‌الدوله برآمد. ابتدا صولت‌الدوله به عنوان نماینده‌ی مجلس - از شهرستان جهرم - به شهر تهران آورده شد. این وکالت بیشتر حالت نوعی تبعید و تحت نظر قرار گرفتن بود تا فعالیت پارلمانی، در غیبت صولت‌الدوله اداره‌ی ایل به محمدناصرخان، فرزند ارشد وی محول شد. اما از او خواسته شد که در شیراز بماند و در این شرایط کلانتران، طایفه‌های خود را اداره می‌کردند (Beck, 131).

تلاش برای فروپاشی انسجام ایل قشقایی

پس از پایان گرفتن شورش شیخ خزعل در خوزستان، نظامیان فارس در رفتار خود با ایل‌ها جسورتر شدند. مرکز لشکر جنوب اصفهان به شیراز منتقل شد. در ظاهر سرلشکر محمود خان آیرم فرماندهی این لشکر را به عهده داشت ولی در واقع سرتیپ محمد حسین میرزا فیروز بود که ریاست ارکان حزب لشکر را بر عهده داشت و بر امور روزمره نظارت می‌کرد. از این‌رو، خلع سلاح ایل‌ها در استقرار حاکم نظامی به جای رهبری سنتی ایل در صدد برنامه حکومت مرکزی

۲. گویا در شب به هنگام قدم زدن احمد شاه، صولت‌الدوله به احمد شاه پیشنهاد می‌کند که در صورتی که او اراده کند می‌تواند به وسیله نیروهای حاضر قشقایی رضاخان را از میان بردارد. اما احمد شاه با این امر مخالفت می‌کند (خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، ص ۱۵ و صولت قشقایی، ۱۳۸۵، ۱۵).

۳. خسرو بیگ نصیری، پدر بزرگ نگارنده، یکی از اعضای گارد قشقایی اعزامی به تهران بود.

قرار گرفت (Magee, 1945, 1).

حاکمان نظامی ایل

مقامات لشکر جنوب اقدامات گسترده‌ای برای حذف کامل سطوح بالای ساخت رهبری ایل که اعضا و منصوبان خاندان ایلخانی بودند، انجام دادند. بنابراین، در سطح رهبری طایفه‌های کشکولی، شش بلوکی، دره شوری و فارسیمدان تغییراتی صورت گرفت و انتصاباتی به عمل آمد (بیات، ۱۳۷۷، ۲۵).

دو تن از صاحب منصب‌هایی که بر خلع سلاح نظارت داشتند، جایگزین رهبران عالی ایل شدند. یاور محمود خان به سمت حاکم نظامی قشقای و سلطان عباس خان نیکبخت به معاونت او منصوب شدند، آن‌ها اداره امور داخلی و انتظامی ایل را بر عهده گرفتند (همان و صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۲۳).

مقصود از تمام این اقدامات بیشتر برای از بین بردن اقتدار طایفه‌ی عمله بود. این طایفه در طول سال‌های اقتدار خاندان ایلخانی قشقای به تدریج از جنگجویترین افراد طایفه‌ها و تیره‌های قشقای شده بود، آن‌ها در واقع نیروی ویژه نظامی و رکن اساسی قدرت ایلخانی به شمار می‌آمدند. به این ترتیب، برای درهم شکستن نیروی نظامی عمله، زمینه‌های پراکندگی آن را فراهم ساختند و برخی از تیره‌های عمله را بین طایفه‌های دیگر تقسیم کردند.^۴

در سال ۱۳۰۴ ه‍.ش رضاخان با خلع سلطنت قاجاریه و با تصویب مجلس مؤسسان به عنوان شاه پهلوی بر سریر پادشاهی ایران نشست. صولت‌الدوله در جشن تاجگذاری او حضور یافت (Beck, 130). ناصر خان که به صورت ظاهری سرپرستی ایل را بر عهده داشت، وادار شد که منطقه را ترک کند و به عنوان نماینده‌ی ایل قشقای در مجلس شورای ملی و به عبارت بهتر تبعید در کنار پدر خود، در تهران اقامت گزیند. پس از مدتی حکمی صادر شد که نمایندگان

۴. برای مثال طایفه‌های گله زن و نمدی به حسین خان دره شوری، عمله علی‌قلی خانی به مسیح خان فارسیمدان، طایفه‌ی موصول به تقی‌خان قراچه‌ای، طایفه‌ی جعفر بیگلو به دیگر سران قراچه‌ای واگذار شد (رک به: بیات، ۱۳۷۷، ۲۶).

مجلس بدون اجازه‌ی شاه حق خروج از تهران را ندارند^۵ و به آن‌ها دستور دادند که در خلع سلاح قشقایی‌ها دولت را یاری دهند. بنا بر نوشته ابرلینگ در این خلع سلاح ۷۰ هزار قبضه اسلحه به مقامات دولتی تحویل داده شد.^۶

شورش قشقایی‌ها (انقلاب ملت)

فقدان شناخت صحیح واقعیات کوچ‌نشینی و قواعد و ضوابط آن از سوی مقامات نظامی، مشکلات زیادی را به بار آورد. در این میان، طمع‌ورزی و فساد برخی از صاحب‌منصبان و دخالت مستقیم مأموران مالیه در گرفتن مالیات از ایل‌ها^۷ از عوامل نارضایتی مردم ایلی از دولتی‌ها بود که به تدریج تبدیل به شورش گسترده در میان ایل‌ها شد.

آغاز شورش

در پاییز سال ۱۳۰۷ ه‍.ش بین عشایر بویراحمدی و نیروهای دولتی جنگ سختی درگرفت، که سرآغاز برخوردهای خونین فارس محسوب می‌شد. مقامات نظامی با اجبار عده‌ای از سواران ایل قشقایی را برای سرکوب این شورش همراه بردند. اما این نبرد به جنگ «دورگ مدو» مشهور شد، با دلاوری‌های کای لهراسب (بیات، ۱۳۷۷، ۴۰-۴۵) یکی از شجاع‌ترین چهره‌های عشایر آن زمان شکست سنگینی بر نیروهای دولتی وارد آمد. در پی جنگ دورگ مدو، در تهران صولت‌الدوله را به اتهام تحریک بویراحمدی‌ها به شورش و اغتشاش و به عنوان یکی از مسببان جنگ دورگ مدو بازداشت کردند. اما وی با وساطت

۵. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، ص ۱۷.

۶. محمد حسین قشقایی روایت می‌کند که یکی از روش‌های سلطان عباس خان برای گرفتن پول این بود که مانع حرکت ایل از قشلاق به ییلاق می‌شد. آن گاه با فرستادن واسطه‌ای در قبال دریافت مبالغی پول حاضر به صدور مجوز کوچ می‌شد. وی می‌افزاید در زمانی که در ایل بود یک بار دوازده هزار تومان و بار دیگر ده هزار تومان به اضافه تعداد زیادی قالی و گلیم و گبه به نظامیان پرداخت کرده است (قشقایی، ۱۳۸۵، ۲۴).

۷. کای لهراسب یکی از افراد طایفه‌ی کای گیوی بویراحمد بود که به علت بد رفتاری حاکم نظامی بویراحمد با وی یابی شده و فرماندهی بویراحمدی‌ها را بر عهده گرفته بود (همان، ۳۶ و ۳۷).

مستوفی الممالک از زندان آزاد شد.^۸ اغتشاشات پراکنده و ناراضیتی ایل‌ها باعث شد که رضاشاه هیئتی به سرپرستی سرتیپ ناصرالدوله فیروز برای بازرسی به فارس اعزام کند. آن‌ها نیز پس از تحقیقاتی سلطان عباس‌خان را بازداشت کردند (صولت قشقایی، ۱۳۸۵، ۲۶). تقریباً تمام کلانتران قشقایی در مورد ظلم‌های او و دیگر مقامات نظامی شکایت‌های زیادی به هیئت بازرسی تسلیم کردند (بیات، ۱۳۷۷، ۴۶).

اما پس از مدتی سرتیپ شاه بختی به ریاست تیپ فارس منصوب شد و به سمت حکومت نظامی قشقایی گماشته شد. سلطان عباس‌خان نیز با پرداخت رشوه‌ای گزاف به شاه بختی از زندان آزاد و به حکومت نظامی قشقایی منصوب شد. وی که تصمیم به انتقام‌گیری داشت به تعقیب و دستگیری برخی از یاغیان قشقایی پرداخت. اولین حرکت قشقایی‌ها از میان طایفه عمله آغاز شد از آن جا که همیشه برای ائتلاف طایفه‌های ایل وجود شخصی از خانواده‌ی ایلخانی ضرورت داشت، حضور علی‌خان سالار حشمت برادر صولت‌الدوله و سهراب‌خان بهادری قشقایی داماد صولت‌الدوله امکان مقاومت گسترده‌ای را ایجاد کرد. بیشتر کلانتران و کدخدایان طایفه‌ها گرد علی‌خان و سهراب‌خان جمع شدند و یک زبان خواستار بازگشت صولت‌الدوله به فارس شدند (همان، ۴۱). در تهران نیز به دنبال تعرضات و تحولات جدید فارس صولت‌الدوله مجدداً دستگیر شد. سلطان عباس‌خان در حین تعقیب شورشیان در فراشبند به محاصره‌ی نیروهای ایلی^۹ درآمد. این عمل اولین اقدام قابل توجه شورشیان و اعلام رسمی جنگ به شمار می‌رفت. در این واقعه پس از خلع سلاح نیروهای عباس‌خان، وی تنها با وساطت سادات محل توانست جان سالم بدر ببرد. اما با بازگشت وی به شیراز، او بار دیگر بازداشت شد و برای همیشه از صحنه‌ی عملیات قشقایی خارج

۸. رضاشاه در ازای آزادی صولت‌الدوله مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد از وی گرفت (خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، ص ۱۶).

۹. سلطان عباس‌خان در فراشبند یکی از افرادش را به نام وکیل عباس به منظور توقیف سران تیره گله زن فرستاده بود تا آنان را دست بسته به حضور وی بیاورد. اما گله زن‌ها ضمن ضرب و شتم وکیل عباس، او را خلع سلاح کردند و به اردوی سلطان عباس‌خان حمله ور شدند (قشقایی، ۱۳۸۵، ۲۹).

گردید. پس از وی سرهنگ قاسم‌خان به حکومت نظامی ایل قشقایی منصوب شد (بیات، ۱۳۷۷، ۴۱).

در شیراز والی فارس تلاش می‌کرد که شورش را خاموش سازد. وی ابتدا مسیح‌خان فارسیمدان را به نزد علی‌خان و سهراب‌خان فرستاد تا آن‌ها را به سازش دعوت کند. اما مسیح‌خان به قیام‌کنندگان پیوست. پس از آن، کلانتران دیگر قشقایی از جمله حسین‌خان دره‌شوری و الیاس‌خان کشکولی از طرف والی فارس با وعده و وعید به دیدار مسیح‌خان رفتند که آن‌ها نیز با اصرار مسیح‌خان به شورشیان ملحق شدند. در نتیجه، این قیام تمام گروه‌ها و طایفه‌های بزرگ قشقایی و سران بزرگ و کوچک روستاها و بلوکات را متحد ساخت. سران ایل‌های دیگر نواحی فارس از جمله بویراحمد، ممسنی، خمسه، دشتستانی‌ها، تنگستانی‌ها و دشتی‌ها، و برخی از طایفه‌های کوچک و تعدادی از روستاییان نیز به این مقاومت پیوستند.^{۱۰} برای نخستین بار در تاریخ شناخته شده‌ی فارس گروه‌های گوناگون از لحاظ سیاسی و نظامی متحد شدند. اتحاد این گروه‌ها تنها به دلیل واکنش به سیاست‌های سرکوب‌گرانه و در حال افزایش دولت بود، نه به واسطه‌ی درنده‌خویی و خشونت‌گریزی آنان که برخی از نویسندگان (وابسته به دربار) چنین بیان کرده‌اند (Beck, 134).

به‌رغم پیشروی تدریجی نیروهای شورشی و برخوردهای پراکنده با قوای دولتی، مذاکرات با مأموران دولتی نیز ادامه داشت. قیام‌کنندگان درخواست خود را چنین اعلام کردند: آزادی صولت‌الدوله، انتصاب وی یا فرزند ارشدش به مقام ایلخانی قشقایی، لغو خلع سلاح، لغو قانون سربازگیری اجباری از ایل قشقایی، لغو اجرای قانون لباس متحدالشکل درباره‌ی قشقایی، رفع تضییقات اداره سجل احوال (ثبت احوال)، جمع‌آوری مالیات توسط ایلخانی، عدم انحصار دولتی قند و شکر، تنباکو و به‌ویژه تریاک در منطقه‌ی قشقایی (بیات، ۱۳۷۷، ۵۹).

شورشیان هر لحظه به شیراز نزدیک‌تر می‌شدند، این تحولات به شدت رضاشاه

۱۰. پس از این قیام که به انقلاب ملت معروف شده بود، خیلی از فرزندان ذکوری که در ایل متولد می‌شد «ملت» نام‌گذاری می‌شد (قشقایی‌ها، ۱۳۸۵، ۲۹).

را به خشم آورد. او برای سرکوب قشقایی‌ها واحدهای نظامی از دورترین نقاط کشور به جنوب گسیل کرد و برای سرکوب مخالفان بریتانیا هواپیما درخواست نمود (Beck, 135).

اعزام ملک منصور خان قشقایی به فارس

ملک منصور خان، پسردوم صولت‌الدوله، که همراه با دیگر اعضای خانواده در تهران به تبعید به سر می‌برد و به تحصیل اشتغال داشت، روزی بی مقدمه به دربار احضار شد و رضاشاه از او خواست که به فارس برود و شورشیان را به آرامش دعوت کند.^{۱۱}

ملک منصور خان فوراً در آق چشمه به دیدار سران شورشی قشقایی رفت. اما وی نه تنها اوضاع را آرام نساخت بلکه خود رهبری قیام‌کنندگان را بر عهده گرفت. در اولین اقدام نظامی، قشقایی‌ها به سرعت بر بخش عمده‌ی جاده‌های شیراز-بوشهر و شیراز-آباد مسلط شدند، پاسگاه‌های ژاندارمری را تسخیر کردند و در ارتفاعات جنوب شیراز موضع گرفتند.

به سبب این اغتشاشات، اکبرمیرزا والی فارس و سرلشکر زاهدی فرماندهی ژاندارمری به تهران احضار شدند و همراه فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر مالیه به دلیل اقدامات خائنانه درباره‌ی شورش فارس دستگیر و زندانی شدند (Oberling, 1974, 157).

سرلشکر حبیب‌الله شیبانی به عنوان متصدی امور نظامی-اداری فارس منصوب شد. او مأموریت یافته بود که به اغتشاشات خاتمه دهد. نیروهای موتوریزه‌ی سرلشکر شیبانی در پل خان مورد شبیخون نیروهای قشقایی قرار گرفت و عده‌ای از سربازان و افسران وی به هلاکت رسیدند (یکرنگیان، ۱۳۳۹، ۴۰ و ۴۱)، و مقادیری سلاح و مهمات به غنیمت قشقایی‌ها درآمد.

۱۱. ملک منصور خان قشقایی روایت می‌کند که: «من در کلاس دهم کالج آمریکایی در تهران مشغول به تحصیل بودم. در یکی از این روزها ناگهان از سر کلاس مستقیماً به دربار فراخوانده شدم و پس از ملاقات با رضا شاه در سعدآباد مأموریت یافتم تا از همانجا برای آرام ساختن اوضاع قشقایی‌ها به فارس بروم» (مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، اسفند ۱۳۷۷).

در روزهای بعد طی درگیری شدید در باجگاه و ارتفاعات باباکوهی (شمال شیراز) تلفات زیادی به نیروهای دولتی وارد شد و از قشقایی‌ها نیز حسینقلی بیگ یکی از سران کشکولی و پسرش پرویزخان کشته شدند.^{۱۲}

نیروهای علی خان سالار نیز از جنوب شیراز شبانه به نیروهای سرلشکر شیبانی شبیخون زدند. افراد تحت امر مهدی سرخی و نفرات عمله به رهبری شیروان خان آردکیان نیز به فرودگاه نظامی شهر حمله کردند و تعدادی از هواپیماها را به آتش کشیدند. در این عملیات بر نظامیان تلفات زیادی وارد شد، از عشاير نیز بين بیست تا سی تن کشته شدند (بیات، ۱۳۷۷، ۶۸).

پس از درگیری‌های شیراز، در اردکان نیروهای بویراحمدی تحت امر کای لهراسب و میرغلام ستون نظامی را به فرماندهی سرتیپ شاه بختی منهدم کردند (همان، ۷۰).

در جریان رویارویی نیروهای دولتی با ایل‌ها، به دلیل تربیت ناقص ارتش، آنان در یک منطقه تجمع می‌کردند و به سرعت در صدد مذاکره با اهالی شورشی بر می‌آمدند افزون بر این، آنان نگران گسترش قیام به شهرها و کسب حمایت روحانیان بودند. زیرا احتمال می‌رفت یک خطر جدی برای دولت به وجود آید (Beck, 136).

ایلخانی‌گری ملک منصورخان

با تلاش سرلشکر شیبانی ملک منصورخان قشقایی رسماً به سمت ایلخانی قشقایی منصوب شد. این اقدامی برای آرام ساختن اوضاع بود که آخرین به رسمیت شناختن یک ایلخانی قشقایی از سوی دولت به شمار می‌آید. بنا بر اصرار سرلشکر شیبانی مهم‌ترین خواسته‌ی قشقایی‌ها که بازگشت صولت‌الدوله بود، انجام شد و صولت‌الدوله از زندان آزاد و با هواپیمای مخصوص به شیراز اعزام گردید. با ورود صولت‌الدوله به فارس به میزان زیادی از تشنجات کاسته شد (Ibid).

۱۲. مصاحبه با ملک منصورخان قشقایی، تهران، اسفند ۱۳۷۷.

با اعلام خبر عفو عمومی از سوی دولت در صورت توقف جنگ از طرف قشقایی‌ها، ملک منصورخان مجمعی از سران قشقایی را در حوالی سمیرم تشکیل داد. در این مجمع تصمیم گرفته شد که فقط هنگامی عفو را قبول کنند که اعلامیه‌ی عفو عمومی برای همه‌ی سران به امضای شخص شاه با هواپیما در سراسر فارس فروریخته شود و در تمام شهرها و روستاهای منطقه نصب شود.^{۱۳} رضاشاه شرایط قشقایی‌ها را پذیرفت و به این ترتیب، شورش در فارس فروکش کرد.^{۱۴} جنگ تامرادی

در تابستان ۱۳۰۹ ه‍.ش سرلشکر شیبانی پس از آرام ساختن نقاط دیگر فارس، برای سرکوب عشایر بویراحمد و ممسنی نیروهای خود را بسیج کرد و از قشقایی‌ها درخواست نمود تا وی را همراهی کنند. ناصرخان با برخی از سران طایفه‌ها به همراه ۵۰۰ نفر از قشقایی‌ها به شیبانی پیوست. ناصرخان تلاش زیادی کرد تا شیبانی را از این حمله منصرف کند. اما تلاش‌های وی به نتیجه‌ای نرسید و نیروهای دولتی در تنگ تامرادی محاصره شدند و پس از نبرد شدید بین دو طرف تلفات سنگینی به نیروهای دولتی وارد گردید.^{۱۵} پس از این شکست شیبانی به تهران احضار شد و سرهنگ ابراهیم زندیه جای وی منصوب شد.

در سال ۱۳۱۰ ه‍.ش صولت‌الدوله و ناصرخان باز هم به عنوان نماینده‌ی مجلس در دوره‌ی هشتم به تهران فراخوانده شدند. حبیب‌الله شیبانی پس از مدتی دستگیر و زندانی شد، و در همان سال سرهنگ زندیه خلع سلاح ایل قشقایی را آغاز کرد و سرهنگ شاکر نیز به سمت حکومت نظامی ایل تعیین گردید (Beck, 137). به این ترتیب، همان وضع سابق مجدداً ایجاد شد. ملک منصورخان که ادامه‌ی کار را غیرممکن می‌دید، عازم تهران شد و پس از مدتی از طریق

۱۳. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، اسفند ۱۳۷۷.

۱۴. نقیب‌زاده قبول آتش بس از طرف قیام‌کنندگان را دلیلی بر این مسئله می‌داند که آنان هرگز جدایی طلب یا آشوبگر بالفطره نبودند و قیام آنان قیامی علیه توهین‌ها و تجاوزهای آشکار مأموران رضا شاه بوده است (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹، ۲۸۸).

۱۵. در این نبرد که سه‌هنگ پهلوی، رضاپور و نادری حضور داشتند، هنگ رضاپور تقریباً از بین رفت و بر دو هنگ دیگر نیز تلفات زیادی وارد آمد (قشقایی‌ها، ۱۳۸۵، ۳۴-۳۶).

روسیه برای تحصیل عازم اروپا شد. وی تا سقوط سلطنت رضاشاه به ایران باز نگشت و از آن پس نیز حکومت مرکزی عنوان ایلخانی را به طور رسمی به هیچ یک از خاندان ایلخانی قشقایی نداد.^{۱۶}

حکومت مرکزی با سلطه‌ی مجدد، مهدی سرخی و سرمست سرخی از یایان منطقه‌ی سرخی را دستگیر و اعدام کردند (رک به: شهبازی، ۱۳۶۶). همچنین سهراب‌خان بهادری قشقایی، حمزه‌خان کشکولی و تعدادی از دیگر اطرافیان صولت‌الدوله به تهران تبعید شدند (بیات، ۱۳۷۷، ۱۲۶).

سلب مصونیت صولت‌الدوله و ناصرخان در مجلس

در ۶ شهریور ۱۳۱۱ مستوفی‌الممالک درگذشت. او یار و یاور صولت‌الدوله بود و نیز مانع مؤثری از تندروی‌ها و تسویه حساب‌های رضاشاه با شخصیت‌های پرنفوذ محسوب می‌شد. دو روز بعد علی منصور وزیر داخله لایحه‌ی سلب مصونیت صولت‌الدوله و ناصرخان را به مجلس تقدیم کرد. علت این سلب مصونیت، حوادث فارس و جنگ‌هایی که دو سال قبل در میان عشایر فارس رخ داده بود، عنوان شد. دولت ادعا کرد که آن‌ها مخفیانه با شورشیان ارتباط داشته‌اند (مجله خواندنی‌ها، ش ۳۰، ۴). مجلس لایحه‌ی سلب مصونیت صولت‌الدوله و ناصرخان را تصویب کرد و در نتیجه آنان بازداشت شدند.^{۱۷}

در فارس با آن که همه‌ی قشقایی‌ها تحت فشار بودند، لیکن طایفه‌ی عمله بیش از دیگران آزار و اذیت می‌شدند. مأموران نظامی مانع حرکت طایفه‌ی عمله به سوی قشلاق سنتی خود شدند و این طایفه‌ها بین زکی‌خان دره شوری و جهانگیرخان کشکولی تقسیم شدند تا به گرمسیر آن‌ها در ماهور میلان‌تون برده شوند (بیات، ۱۳۷۷، ۱۲۶ و ۱۲۷).

در سال ۱۳۱۱ هـ درگیری‌های متعددی میان نیروهای علی‌خان سالار و

۱۶. گرچه پس از شهریور ۱۳۲۰ ناصرخان عملاً ریاست ایل را به عهده داشت، اما به طور رسمی از سوی دولت حکم

ایلخانی‌گری دیگر صادر نشد (مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، اسفند ۱۳۷۷).

۱۷. این اولین لایحه سلب مصونیت در تاریخ مجلس شورای ملی بود.

نیروهای دولتی ایجاد شد که مهم‌ترین این سلسله نبردها در بلوک کارزین رخ داد و به جنگ سرچشمه معروف شد. نظامیان مورد محاصره عشایر قرار گرفتند و پس از دادن تلفات سنگین عقب نشینی کردند. این واقعه آخرین مبارزه قشقایی‌ها با رضاشاه بود (همان).

با گذشت زمان به تدریج از اطرافیان علی‌خان کاسته شد. وی به ناچار به مناطق دوردست گرمسیر یعنی گله دار و علاء مرودشت عقب نشینی کرد، اما پس از مدتی تأمین (امان نامه) گرفت و تسلیم شد (Oberling, 1974, 164).

فارس دیگر صحنه‌ی حوادث مهمی نبود ولی تبعیدی‌ها در تهران هنوز ماجراهایی داشتند. در ۸ آذر ۱۳۱۲ جعفرقلی‌خان سردار اسعد بختیاری بازداشت شد و برخی از پسران ایل‌ها نیز دستگیر شدند. علت این بازداشت‌ها کشف توطئه یک کودتا علیه رضاشاه عنوان شده بود. پس از چندی متهمان محاکمه گردیدند و سردار اسعد بختیاری و چند تن از دیگران سران بختیاری و حسین‌خان دره‌شوری از ایل قشقایی به اعدام محکوم شدند (اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، ش پ: ۳۰۰/۸۴).

درگذشت صولت‌الدوله در زندان

صولت‌الدوله پس از چند ماه حبس در زندان قصر قجر، سرانجام در مرداد ۱۳۳۲ درگذشت، برخی بر این باورند که وی را با زهر کشنده^{۱۸} و یا قهوه‌ی سمی موسوم به قهوه‌ی پهلوی مسموم ساختند (Oberling, 1974, 164). لوئیزبک درباره‌ی قتل صولت‌الدوله نوشته است: «فرزندان اسماعیل‌خان [صولت‌الدوله] معتقدند که انگلستان رضاشاه را مجبور کرد تا دست به این کار بزند و گواه آن را پیام ارسالی رضاشاه برای همسر اسماعیل‌خان که «این کار را من انجام نداده‌ام» اظهار می‌دارند، اسماعیل‌خان از سلامتی خوبی برخوردار بود، یک روز قبل از مرگش یک نامه‌ی طولانی نوشت که می‌تواند دلیلی باشد که مرگ او

۱۸. دکتر سعید خان کردستانی پزشک مخصوص صولت‌الدوله وقتی که بر سر جسد صولت‌الدوله حاضر شد، مرگ وی را بر اثر تزریق سم اعلام کرد (قاسمی، ۷۸).

غیر طبیعی و اتفاقی بوده است.» (Beck, 137).

دولت اجازه نداد که حتی جسد صولت‌الدوله در فارس دفن شود.^{۱۹} صولت‌الدوله از ایلخانی‌های قدرتمند ایل قشقایی در طول تاریخ این ایل محسوب می‌شود. شخصی که یک تنه ژنرال انگلیسی، خاندان قوام، برادران رقیب، والی ایالتی و انبوهی از خان‌های قشقایی و غیرقشقایی را به زانو درآورده و برای سال‌های سال در منطقه‌ای به وسعت کشور بلغارستان حکومت کرده بود. شخصی در مقام سرپرستی سایکس از او به عنوان سلطان بی تاج یاد کرده بود که پایانی غم‌انگیز و باورنکردنی داشت (Oberling, 1974, 165).

یک ماه بعد ناصرخان از زندان آزاد شد اما در منزل خود تحت نظر قرار گرفت.^{۲۰} مسیح‌خان فارسیمدان در سال ۱۳۱۳ ه‍.ش بر اثر بیماری سل درگذشت و علی‌خان سالار نیز به کرمان تبعید شد. همچنین سهراب‌خان قشقایی و حمزه‌خان کشکولی به خراسان تبعید شدند (بیات، ۱۳۷۷، ۱۳۲ و ۱۳۳).

رضاشاه که قصد داشت خاندان ایلخانی قشقایی را از فارس جدا سازد، املاک آنان را مصادره و با قسمتی از املاک خراسان که متعلق به سران هزاره بود، تعویض کرد.^{۲۱} در سال ۱۳۱۳ ه‍.ش نیز با تصمیم رضاشاه مبنی بر لغو نمایندگی ایل‌ها در مجلس، حوزه‌ی انتخابی ایل قشقایی همانند سایر ایل‌ها منسوخ شد (Beck, 138).

اسکان اجباری (تخته قاپو)

رضاشاه که برای از بین بردن قدرت ایل‌ها سیاست اسکان عشایر را در پیش گرفته بود، برای اجرای این سیاست امیر شوکت‌الملک علم را در سال ۱۳۱۶ ه‍.ش به استانداری فارس منصوب کرد و از طرف وزارت کشور نیز حسن اعضاء

۱۹. جسد صولت‌الدوله در جوار بارگاه امامزاده عبدالله در شهر ری مدفون شد.

۲۰. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۴، ص ۲.

۲۱. املاک خراسان بعدها به دستور رضا شاه از سوی آستان قدس رضوی خریداری شد. سپس به ناصرخان اجازه داده شد تا املاک روستای آدران شهریار در نزدیکی تهران را از دولت خریداری کند. بنابراین، ناصرخان تا شهریور ۱۳۲۰ در آنجا ساکن شد (خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۴، ص ۶-۸).

قدسی -اعضام‌الوزرا- مأمور اجرای اسکان در فارس شد. قدسی به محض ورود به شیراز کمیسیون مرکب از فرماندهی قشون، پیشکار دارایی فارس و استاندار تشکیل داد. این کمیسیون بودجه و برنامه‌ی خاص اسکان عشایر فارس را تصویب کرد. برای اجرای اسکان ایل قشقای دو نفر آمارگیر استخدام شدند و اداره‌ای در استانداری فارس تحت عنوان اداره‌ی اسکان به وجود آمد (شاهکار و دیگران، ۱۳۷۱، ۱۲ و ۱۳).

قدسی دستور داد چوپان‌های ایل که پس از مدتی اجازه یافته بودند دام‌های خود را کوچ دهند از لباس، کفش و کلاه مخصوص استفاده کنند. افزون بر این، یک پلاک برنجی نیز روی سینه‌ی آن‌ها نصب می‌شد که سه نوع اطلاعات روی این پلاک وجود داشت: نام صاحب گله، نام طایفه و شماره‌ی چوپان که در دفتر آمار ثبت شده بود. همچنین هر چوپانی برای تردد به ییلاق و قشلاق پروانه‌هایی از اداره‌ی اسکان باید دریافت می‌داشت (همان، ۱۳).

رضاشاه با استفاده از ارتش مکانیزه، تانک و هواپیما مسیر کوچ ایل قشقای را که ضربه‌پذیر بود، شناسایی کرد و با خشونت تمام سیاست اسکان را اجرا کرد. برای اسکان ایل قشقای نقاطی از جمله ساریتن (ساری یاتان) در سرحد چهار دانگه (حومه‌ی اقلید) و سرحد مشهد در نزدیکی کازرون تعیین شد (پیمان، ۱۳۷۳، ۳۰). از آن‌جا که هدف اسکان مبتنی بر اصول جامعه‌شناسی و واقع‌بینانه نبود، نتایج مطلوبی به بار نیاورد. محل سکونت آنان بسیار بد و فاقد آب مناسب برای زراعت بود و قسمت اعظم دام‌های آنان از بین رفت (Beck, 13). به طوری که در یک زمستان ۹۰٪ از اسب‌های طایفه‌ی دره شوری که اجبار شده بود تمام زمستان را در منطقه‌ی ییلاقی سمیرم به سر برند، از بین رفتند (رک به: جامی، ۱۳۶۷).

رضاشاه توانایی نظامی ایل قشقای را محو کرد و عناصر ایل را ناپدید ساخت. ایل قشقای که برای منافع تجاری و میدان‌های نفتی بریتانیا خطری به شمار می‌آمد، برای مدتی منفعّل شد. افزون بر این، سیاست اسکان عشایر سبب گردید تا ضربات جبران‌ناپذیری به اقتصاد کشور از نظر تولید دام وارد شود.

دوران بحران و ستیز: قشقایی‌ها در جنگ جهانی دوم

افزایش تنازع قدرت‌های بزرگ برای توسعه طلبی و تسلط بر جهان موجب جنگ جهانی دوم گردید، گرچه به ظاهر حمله‌ی آلمان به لهستان و ضرورت دفاع و حمایت از حقوق مردم لهستان بهانه شد تا یک بار دیگر دو گروه کشورهای متخاصم را در مقابل یکدیگر قرار گیرند. به این ترتیب، در سپتامبر ۱۹۳۹ م (۱۳۱۸ هـ) متفقین که ابتدا از دولت‌های فرانسه و انگلستان شکل گرفته بودند، به دولت‌های محور (متحدین) یعنی آلمان، ایتالیا و ژاپن اعلان جنگ دادند (الهی، ۱۳۶۱، ۴۱ و عظیمی، ۱۳۷۲، ۵۱).

با پیشروی آلمان به سوی شوروی و اعلان جنگ به این دولت، شوروی نیز با فرانسه و انگلستان همراه شد (همان). از آنجا که خطر تصرف خاورمیانه از سوی انگلستان احساس می‌شد، بنابراین برای مقابله با این خطر و همچنین برای ارسال کمک‌های نظامی به روسیه تسخیر ایران ضروری دیده شد.

اعلان بی‌طرفی از سوی دولت ایران سدی برای اجرای مقاصد متفقین محسوب می‌شد. از این‌رو، آنان حضور اتباع آلمانی را در ایران مطرح کردند، در حالی که آلمانی‌ها ۷۰۰ تن بیشتر نبودند و در مراکز صنعتی اشتغال داشتند. اما به عقیده‌ی متفقین این افراد، همگی عضو سازمان‌های مخفی بودند که به صورت ستون پنجم زمینه را برای اشغال ایران از سوی ارتش آلمان آماده می‌کردند (الهی، ۱۳۶۱، ۱۲۶ و ۱۲۷).

به این ترتیب، متفقین خروج تمام آلمانی‌ها را از ایران خواستار شدند. این درخواست از سوی دولت ایران رد شد، در نتیجه در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای نظامی انگلستان و شوروی از مرزهای ایران در جنوب و شمال عبور و به سرعت شروع به پیشروی کردند (همان، ۱۲۵-۱۳۵). از این‌رو، رضاشاه مجبور به استعفا شد و سلطنت را به پسرش محمدرضا واگذار کرد.

در این میان، ناصرخان و برادر دیگرش خسرو خان که پیوسته مترصد فرصتی بودند تا خود را از قید و بند رضاشاه رها سازند، با بهره‌گیری از خلاء قدرت حکومت مرکزی به سرعت تهران را به قصد ورود به ایل قشقایی ترک کردند.

ناصرخان وقتی به میان ایل قشقایی رسید، خود را «ایلخانی» نامید و شروع به جمع‌آوری نیروی نظامی کرد.^{۲۲} مردم ایل قشقایی که سال‌ها زیر فشار نظامیان رضاشاه قرار داشتند، به یک شورش عمومی دست زدند و با پیوستن به ناصرخان در صدد احیای قدرت ایل قشقایی و مبارزه با اشغالگران انگلیسی که بخشی از خاک قشقایی را اشغال کرده بودند، برآمدند (Oberling, 1974, 169).

۲۲ . خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۴، ص ۱۲.



نقش قشقای‌ها
در تاریخ و فرهنگ ایران

دوران بحران و ستیز: قشقای‌ها در جنگ جهانی دوم

روابط آلمان و قشقای‌ها

قشقای‌ها همانند بسیاری از ملیون ایرانی به دلیل تنفر از انگلیسی‌ها و پیشینه‌ی سیاسی آنان در ایران به سیاست‌های آلمان گرایش پیدا کردند. در فاصله‌ی جنگ جهانی اول و دوم این روابط که در سال‌های جنگ جهانی اول آغاز شده بود، مستحکم‌تر گردید. دو تن از فرزندان صولت‌الدوله به نام‌های ملک منصورخان و محمدحسین‌خان که برای تحصیل به اروپا آمده بودند، در آستانه‌ی جنگ پس از طی یک دوره‌ی نظامی فشرده در دانشگاه نظام با درجه‌ی ستوان دومی وارد ارتش آلمان شدند و به عضویت هنگ براند براند نبورگ درآمدند (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۵۳ و ۵۴).

آلمانی‌ها که قصد داشتند از راه قفقاز نیروهای خود را وارد ایران کنند، تصمیم گرفتند برای جلب نظر قشقای‌ها این دو برادر را با خود همراه سازند. از این‌رو، آنان را به برلن فراخواندند و تحت آموزش‌های ویژه نظامی قرار دادند.^۱

برادران قشقای که عامل اصلی مرگ پدر خود- صولت‌الدوله - را دولت انگلستان می‌دانستند، در آلمان با جذب عده‌ای از دانشجویان و دیگر اتباع

۱. مصاحبه با ملک منصور خان قشقای، تهران، خرداد ۱۳۷۸.

ایرانی اقدام به فعالیت سیاسی علیه رضاشاه و انگلیسی‌ها کردند (همان). آنان با شاه‌رخ، پسر ارباب کیخسرو، در رادیو آلمان به زبان فارسی برنامه‌هایی علیه رضاشاه و متفقین پخش می‌کردند (سرکنسولگری ایران در استانبول، اسناد وزارت، ۱۳۲۲، ک ۳۴، پ ۷).

از سوی دیگر با حمله‌ی هیتلر به خاک شوروی و پیشروی آلمان، هم‌زمان با عده‌ای از ملیون ایران، احساسات آلمان دوستی قشقایی‌ها فزونی یافت. از آنجا که قشقایی‌ها تصور می‌کردند که در صورت پیروزی آلمان بر متفقین، ناصرخان به عنوان مدعی اصلی تاج و تخت ایران مطرح خواهد شد (مجله خواندنی‌ها، ش ۱۷، ۲۲)، به همین سبب منتظر بودند تا به محض ورود ارتش آلمان از راه قفقاز به ایران، با همراه ساختن سایر همفکران خویش در برابر اشغالگران روس و انگلیس قیام کنند.

افزون بر این، با نزدیکی ارتش آلمان به مرزهای ایران تبلیغات رادیو آلمان با نطق‌های شاه‌رخ و برادر دیگرش شدت گرفت. در نتیجه عده‌ای از امیران ارتش که از روس‌ها و انگلیسی‌ها تنفر داشتند با آلمانی‌ها همکاری کردند. فرانتس مایر، مأمور اطلاعاتی آلمان در ایران، با ایجاد ارتباط با آنان از جمله سرلشکر زاهدی قصد داشت تشکیلاتی تحت عنوان «نهضت ملیون ایران» به وجود آورد (فرزاد، ۱۳۸۲، ۶۳). به همین سبب انگلیسی‌ها سرلشکر زاهدی که فرماندهی لشکر اصفهان را برعهده داشت و سرهنگ صادق فروهر معاون وی را زیر نظر گرفتند (ذوقی، ۱۳۶۷، ۷۵).

در این میان شولتسه هولتوس، یکی از مأموران سازمان ضد جاسوسی آلمان که به طور مخفیانه در تهران فعالیت می‌کرد، با کمک حبیب‌الله نوبخت نماینده‌ی فسا در مجلس -که از هواداران آلمان بود- به میان ایل قشقایی عزیمت کرد (رک به: شولتسه هولتوس، ۱۳۷۹). با وجود این که قشقایی‌ها به دلیل جلوگیری از برانگیخته شدن حساسیت انگلیسی‌ها علیه ایل قشقایی قبلاً با حضور وی در میان ایل قشقایی مخالفت کرده بودند اما این بار از شولتسه (شولتر) استقبال

کردند.^۲ از سوی دیگر، یک آلمانی به نام کنستانتین یا کوب هومل با کمک قشقایی‌ها اقدام به احداث باند فرودگاهی در فراشند نمود که هدف از این اقدام، آماده سازی زمینه برای ارسال تجهیزات نظامی برای قشقایی‌ها و فرود اضطراری جنگنده‌های آلمانی در این محل بود (رک به: شولتسه هولتوس، ۱۳۷۹، ۱۸۵).

آلمانی‌ها از این اقدامات دو هدف عمده داشتند. نخست، می‌خواستند نیروهای متفقین را در مناطق جنوبی ایران مشغول سازند تا مانع از حضور آنان در جبهه خط مقدم شوند و دوم، قصد داشتند که با انهدام خطوط راه‌آهن سراسری، مانع از انتقال کالا و تجهیزات نظامی به شوروی شوند (Oberling, 1974, 171).

اقدامات انگلیسی‌ها علیه قشقایی‌ها

با ورود آمریکا به جنگ به سود متفقین، آنان برای حفاظت از میدان‌های نفتی جنوب و تضمین راه‌آهن سراسر ایران برای انتقال سریع کالا به شوروی، با انگلیسی‌ها همکاری کردند (Beck, 146). اما انگلیسی‌ها که از قدرت‌یابی مجدد قشقایی‌ها بیمناک بودند، دست به اقداماتی گسترده در برابر آن‌ها زدند. دلایل هراس انگلیسی‌ها از تجدید حیات سیاسی ایل قشقایی را به خوبی می‌توان از لابه لای اسناد دولتی بریتانیا جستجو کرد. به طوری که در ۶ آوریل ۱۹۴۴، سفارت بریتانیا در تهران طی گزارشی به وزارت امور خارجه‌ی آن دولت، ضمن تأکید بر اهمیت ایران به عنوان یک راه ارتباطی برای ارسال تدارکات نظامی به شوروی، فعال کردن محور ارتباطی بوشهر - شیراز - اصفهان را ضروری دانست و در این زمینه «به ناتوانی کامل دولت ایران در انتظام بخش‌های وسیعی از

۲. خسرو قشقایی، «بگویند تا بگوئیم» نشریه باختر امروز، دوشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۴۰، ص ۲. ناصرخان قشقایی می‌نویسد در جریان ارتباط با آلمانی‌ها، ماير از اصفهان در نامه‌ای که به من نوشته بود، دستوری داده بود که من ضمن مخالفت با آن پاسخ دادم دليل مخالفت ما با انگلیسی‌ها همین مداخله آن‌ها در مملکت ماست، اگر شما هم قصد مداخله در امور داخلی مملکت را داشته باشید با شما هم همین برخورد را خواهیم کرد. او هم در گزارشی نوشته بود که در صورت فتح ایران از سوی ارتش آلمان قشقایی‌ها باید به مغولستان تبعید شوند که هر دو نامه در زمان دستگیری ماير در اصفهان به دست انگلیسی‌ها افتاده بود (خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۵، ص ۱).

جنوب کشور» اشاره کرد و نوشت که این امر دولت بریتانیا را به مداخله در این حوزه وادار ساخت. سفارت بریتانیا در توضیح مداخلات خود در امور داخلی ایران نوشت که این اوضاع «ما را وادار ساخت که در یک مرحله، کاروان‌های محور بوشهر- شیراز- اصفهان را تحت پوشش نظامی قرار دهیم.» (Iran Political

(Diaries 1881-1965, Archive Edition University of London, 1991, 192

انگلیسی‌ها در آغاز برای عملی ساختن این طرح کوشیدند با قشقایی‌ها از در دوستی وارد شوند. از این رو، پیشنهاد کردند که در برابر تحویل شولتسه، حاضرند مبلغ پنج میلیون تومان وجه نقد بپردازند و دیگر این که دولت ایران با ضمانت بریتانیا خودمختاری منطقه‌ی قشقایی را به رسمیت بشناسد. اما این پیشنهاد به سرعت از جانب ناصرخان رد شد (شولتسه هولتوس، ۱۳۷۹، ۱۶۷ و ۱۶۸).

انگلیسی‌ها در نخستین واکنش به این مسئله فیتز روی مک لین یکی از کماندوهای برجسته خود را با طرح ربودن سرلشکر زاهدی به ایران فرستادند. در ۱۶ آذر ۱۳۳۱ مک لین با اتومبیل کنسول و دو کامیون سرپوشیده، حامل کماندوهای انگلیسی عازم منزل زاهدی شد و به طور مخفیانه او را به بیابانی در اطراف اصفهان برد و از آنجا با هواپیما وی را به فلسطین منتقل کرد (Maclean, 1956, 220).

پس از آن، سپهبد شاه بختی که مورد اعتماد انگلیسی‌ها بود، به سمت فرماندهی نیروهای جنوب و استانداری فارس منصوب شد. همچنین قوام‌الملک دشمن دیرینه‌ی قشقایی‌ها را فعال ساختند (شولتسه هولتوس، ۱۳۷۹، ۲۲۱ و ۲۲۲). انگلیسی‌ها خود نیز با دخالت مستقیم بر امور فارس افزون بر قوام‌الملک، چندین نفر از عوامل خود را در شیراز مستقر کردند تا با تماس دائم با شاه بختی زمینه را برای حمله به قشقایی‌ها آماده سازند (Oberling, 1974, 146). عزم انگلیسی‌ها برای سرکوب قشقایی‌ها اعتراض برخی از مقامات ایرانی را برانگیخت. محمد ساعد وزیر، امور خارجه وقت ایران، در یادداشتی محرمانه به سید حسن تقی‌زاده، سفیر ایران در لندن، نوشت: «[انگلیسی‌ها] نسبت به ایل قشقایی نظر

خوبی ندارند، به طوری که دولت را وادار کرده‌اند قوایی برای سرکوبی آن‌ها اعزام دارد» (سیف‌پور، ۱۳۷۹، ۲۴۲ و ۲۴۳). همچنین حسین علاء، وزیر دربار، نیز در یادداشت دیگری به تقی‌زاده در این باره نوشت: «[انگلیسی‌ها] اسلحه و مهمات ما را گرفته، فشار می‌آورند با قشقای‌ها بجنگید، در صورتی که به عقیده خیلی‌ها ممکن بود قضیه به مسالمت حل و از خونریزی بین برادران جلوگیری شود» (سیف‌پور، ۱۳۷۹، ۲۷۴).

عملیات گسترده علیه قشقای‌ها

انگلیسی‌ها برای عملی ساختن طرح خود، تعدادی کامیون و مبالغ زیادی پول در اختیار شاه بختی قرار دادند. به قوام‌الملک نیز چهار هزار قبضه اسلحه دادند تا با همراهی نیروهای ایل خمه، ارتش را یاری کند. همچنین یک تیپ موتوری انگلیسی نیز برای پشتیبانی از آنان در جاده اصلی اصفهان- بوشهر مستقر شد (قشقای، بگویند تا بگوئیم، باختر امروز، ۲). از سوی دیگر، به منظور کشاندن پای ایل بختیاری به این ماجرا، سردار بهادر، برادر سردار اسعد بختیاری، را با درجه‌ی سرهنگی وارد ارتش و مأمور فارس کردند. همچنین به سپهبد شاه بختی دستور داده شد که سردار بهادر را مأمور حمله به فیروزآباد کند (سیف‌پور، ۱۳۷۹، ۲۴۶).

سپهبد شاه بختی در نظر داشت با ارسال پنج تیپ نیروی نظامی و استقرار در مسیر عبور قشقای‌ها و با بمباران هوایی و جلوگیری از کوچ فصلی ایل قشقای- که در حال حرکت از مناطق گرمسیری به سوی ییلاق خود در شمال فارس بودند- آن‌ها را به مناطق سوزان و خشک ناحیه‌ی دشتی عقب براند. این اقدام سبب می‌شد در صورت تسلیم نشدن، شرایط بسیار سختی در فصل تابستان در آن مناطق برای آنان پیش بیاید (شولتسه هولتوس، ۱۳۷۹، ۲۱۸). اما قشقای‌ها برای خنثی کردن این دسیسه از راه نواحی کوهستانی و راه‌های صعب‌العبور عازم ییلاق شدند (همان، ۲۲۳).

نبرد قلعه پریان و دشت موک

سپهبد شاه بختی هنگامی که از اجرای طرح خویش ناامید شد، به سرعت و پیش از موعد مقرر در اردیبهشت ۱۳۲۲ دستور حمله به قشقای‌ها را صادر کرد (کوهی کرمانی، ۱۳۲۹، ۴۲۱ و ۴۲۲). از این رو، در یک روز به طور هماهنگ از شهرهای بهبهان، فیروزآباد، جهرم، لار، شهر کرد، شیراز و کازرون حملات نیروهای دولتی شروع شد. در این عملیات حدود سی هزار تن از نیروی نظامی شرکت داشتند (قشقای، بگویند تا بگوئیم، باختر امروز، ۲).

در نخستین مرحله‌ی رویارویی دو طرف^۳ که در قلعه‌ی پریان قیروکارزین به وقوع پیوست، قشقای‌ها به فرماندهی خسرو خان شکست سختی بر یک تیپ ارتش وارد ساختند. در نتیجه، تعداد زیادی اسلحه و مهمات به دست قشقای‌ها افتاد (شولتسه هولتوس، ۱۳۷۹، ۲۲۴).

دومین نبرد در گردنه‌ی موک واقع در ۴۰ کیلومتری شمال فیروزآباد روی داد. در این جنگ فرماندهی قشقای‌ها بر عهده‌ی ناصر خان بود. نیروهای دولتی که از دو تیپ ارتش تشکیل شده و مجهز به توپخانه بودند در آستانه‌ی شکست قرار داشتند اما با ورود نیروهای ایل خمسه به فرماندهی قوام‌الملک از سمت جنوب ورق برگردانده شد و قشقای‌ها در محاصره قرار گرفتند. در نتیجه، با توجه به کثرت نیروهای دولتی ناصر خان دستور عقب نشینی را صادر کرد. با وجود این، قشقای‌ها تنها با وارد شدن اندکی تلفات از حلقه‌ی محاصره خارج شدند (همان، ۲۲۵-۲۳۰).

پس از نبرد موک، نیروهای قشقای به دو بخش عمده تقسیم شدند. از آنجا که دو پادگان نظامی در مناطق قشلاقی (قلعه پریان) و بیلاقی (سمیرم) ایجاد شده بود، بنابراین تصمیم گرفته شد که گروهی به فرماندهی ناصر خان به قلعه‌ی پریان حمله ور شوند و گروه دیگر نیز به فرماندهی خسرو خان به پادگان

۳. قبل از نبردهای مزبور چندین زد و خورد پراکنده بین نیروهای دولتی و قشقای‌ها روی داده بود که بیشتر با شکست نیروهای دولتی همراه بود و آنان خلع سلاح شده بودند (خاطرات محمد ناصر قشقای، نوار شماره ۱، ص ۱۹ و قشقای، ۱۳۸۵، ۶۷).

سمیرم حمله کنند.^۴

ناصرخان در قلعه‌ی پریان با نیروهای دولتی درگیر شد. قلعه‌ی پریان که عمارت خشتی مستحکم و چهارگوشی بود، تقریباً غیر قابل دسترس می‌نمود. قشقای‌ها در یک عملیات شبیخون با چهار صد نفر توانستند قلعه را که در آن بیش از دو هزار نفر نیروی نظامی مستقر بود، به محاصره‌ی خود درآورند. در نتیجه، سپهبد شاه بخشی تلاش کرد با حملات هوایی و بمباران نیروهای قشقای و اعزام نیروهای تازه نفس امدادی محاصره‌شوندگان را نجات دهد (ابرلینگ، ۱۳۸۳، ۲۱۶). اما این محاصره تا مدت‌ها ادامه یافت و به یک جنگ فرسایشی مبدل یافت.

جنگ سمیرم

در حین درگیری‌های مناطق گرمسیری فارس، سپهبد شاه بختی به فرماندهی لشکر اصفهان دستور داد تا یک ستون نظامی متشکل از هفتصد نفر به فرماندهی سرهنگ حسین علی شقاقی^۵ به سمیرم گسیل کند تا در صورت تحرکات احتمالی قشقای‌ها، آنان را سرکوب سازد (کوهی کرمانی، ۱۳۲۹، ۴۸۹). سرهنگ شقاقی که برخلاف میل خود به سمیرم اعزام شده بود، به محض ورود به منطقه، با مشاهده شدت نفرت و مخالفت مردم با نیروهای دولتی، وضعیت را به شیراز و اصفهان گزارش داد و درخواست کرد که سپهبد شاه بختی اجازه دهد تا ستون اعزامی از سمیرم بازگردد، اما تقاضای وی با مخالفت شاه بختی روبرو شد. به این ترتیب، سرهنگ شقاقی ناگزیر به جنگ با قشقای‌ها گردید (سیف‌پور، ۱۳۷۹، ۲۵۶).

در این میان، خسرو خان به سرهنگ شقاقی پیغام داد که ضمن تسلیم پادگان، نیروهای خود را از منطقه -که حوزه‌ی ییلاقی قشقای‌ها بود- خارج سازد.

۴. خاطرات محمد ناصر قشقای، نوار شماره ۱، ص ۲۰.

۵. ناصرخان می‌گوید که در دوران تبعید در تهران با سرهنگ شقاقی روابط دوستانه‌ای داشته است (خاطرات محمد ناصر قشقای، نوار شماره ۱، ص ۲۰).

لیکن به دلیل مأموریتی که به سرهنگ شقاقی داده شده بود، وی با این درخواست مخالفت کرد (کوهی کرمانی، ۱۳۲۹، ۴۸۸). از این رو، جنگ بین دو طرف اجتناب‌ناپذیر شد.

از این رو، خسرو خان که قبلاً در پیمان چم اسپید با بویراحمدی ها قرارداد اتحاد امضا کرده بود، با اعزام پیکی به بویراحمد از آنان درخواست کرد تا در حمله به پادگان سمیرم قشقایی‌ها را همراهی کنند (تقوی مقدم، ۱۳۷۷، ۴۲۹). نیروهای بویراحمد نیز به فرماندهی عبدالله خان ضرغام پور راهی سمیرم شدند (Oberling, 1974, 179).

در تیر ماه ۱۳۲۲ نیروهای قشقایی با متحدان بویراحمدی خود پادگان سمیرم را محاصره کردند. به رغم درخواست نیرو از لشکر اصفهان از سوی سرهنگ شقاقی توجه چندانی به این تقاضا نشد. در نتیجه، پس از چندین روز زد و خورد با کشته شدن سرهنگ شقاقی در یازدهم تیر ماه ۱۳۲۲ و تسلیم پادگان این نبرد خاتمه یافت (شقاقی، ۱۳۶۶، ۳۶۱ و ۳۶۲). درباره‌ی نحوه کشته شدن سرهنگ شقاقی قشقایی‌ها یک سخن‌اند که به وسیله‌ی سلاح کمری و توسط افراد خود و قبل از رسیدن قشقایی‌ها به قتل رسیده است.^۶ درباره‌ی میزان تلفات گفته می‌شود که از قشقایی‌ها حدود ۲۰ نفر کشته شدند (صولت قشقایی، ۱۳۸۵، ۶۹). اما تلفات نیروهای دولتی دویست نفر بیان شده است. همچنین مقدار قابل توجهی مهمات، خمپاره‌انداز، مسلسل سنگین و اسلحه‌ی سبک به دست نیروهای ایلی افتاد و حدود هشتصد تن خود را تسلیم کردند (Oberling, 1974, 169). اما همه‌ی آنان از سوی خسروخان آزاد و توسط تفنگچیان قشقایی تا حوالی شهرضا همراهی شدند.

شکست نیروهای دولتی در جنگ سمیرم، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر روحیه‌ی ارتش وارد ساخت. قلعه پریان بلافاصله تسلیم شد. سپهبد شاه بختی و قوام‌الملک به سرعت فارس را ترک کردند (سیف‌پور، ۱۳۷۹، ۲۵۷). همچنین

۶. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، خرداد ۱۳۷۸ و منوچهر بهادری قشقایی، خرمدره، بهمن ۱۳۷۹، و رک به: قشقایی، ۱۳۸۵، ۶۸-۶۹ و خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، ص ۲۰.

این واقعه مخالفان لشکرکشی را نیز در مرکز برانگیخت. بنابراین، سهیلی نخست وزیر و سپهبد امیر احمدی وزیر جنگ، از طرف حبیب‌الله نوبخت نماینده فسا در مجلس، به دلیل لشکرکشی ارتش به منطقه‌ی قشقای و کشتار مردم - که مغایر با اصل ۱۶ قانون اساسی محسوب می‌شد - استیضاح شدند (کوهی کرمانی، ۱۳۲۹، ۴۴۲ و ۴۴۳). اما به علت دستگیری نوبخت از سوی انگلیسی‌ها، به اتهام هواداری از دولت آلمان، این استیضاح به نتیجه‌ای نرسید. با وجود این، دولت ایران با عزل سپهبد شاه‌بختی و انتصاب سرلشکر امان‌الله جهانبانی به جای وی، جهانبانی را مأمور کرد تا از راه مذاکره با قشقای‌ها، بحران پیش آمده را پایان دهد.

تلاش برای مصالحه

انگلیسی‌ها که در آغاز این کشمکش‌ها تلاش می‌کردند برای حفظ ظاهر به صورت مستقیم با ایل قشقای روبرو نشوند اما در حین درگیرهای ارتش ایران با قشقای‌ها در چند نقطه با قشقای‌ها برخورد کردند. از جمله پس از توقیف چند کامیون انگلیسی - که حامل تجهیزات نظامی و خوراک و پوشاک به روسیه بود - از سوی قشقای‌ها (ترجمه مقاله نشریه نیوریو (New Reiaw)، اسناد وزارت، ۱۳۲۲، ک ۳۴، پ ۷)، از جانب انگلیسی اعلامیه‌ای منتشر شد مبنی بر این که در صورت ایجاد مانع به طور مستقیم مقابله خواهد شد. از این‌رو، در نزدیکی سمیرم انگلیسی‌ها با عده‌ای از قشقای‌ها درگیر شدند. در نتیجه چند نفر کشته و تعدادی اسب از قشقای‌ها تلف شدند.^۷

پس از آن، انگلیسی‌ها به دلیل ممانعت از برانگیختن احساسات ملی ایرانیان و همچنین آغاز شکست آلمان در جبهه‌ی نبرد، به جای ادامه‌ی مقابله با قشقای‌ها همسو با دولت ایران تلاش کردند تا از راه مذاکره، با قشقای‌ها به توافق برسند. از این‌رو، کلنل رابرت^۸ مأمور شد تا در مذاکره‌ی صلحی که از

۷. خاطرات محمد ناصر قشقای، نوار شماره ۵، ص ۲.

۸. Robert. C

سوی سرلشکر جهانبانی - با میانجی‌گری مرتضی قلی خان بختیاری - با ناصرخان و خسرو خان انجام می‌شود، شرکت کند. در نتیجه، پیمان صلحی بین دو طرف منعقد گردید که در آن مقرر شد قشقایی‌ها خودمختاری خود را حفظ کنند، در مقابل سلاح‌های غنیمتی^۹ از سوی قشقایی‌ها به دولت بازگردانده شود و از ناآرامی ایل‌ها جلوگیری به عمل آید. همچنین ناصرخان به عنوان نماینده‌ی فیروزآباد به مجلس برود و خسرو خان از سوی دولت به ایلخانی‌گری قشقایی منصوب شود.

اعزام چتربازان آلمانی به میان ایل قشقایی

با آغاز شکست ارتش آلمان در جبهه‌ی روسیه و همراهی دولت ایران با متفقین، هیتلر بر آن شد تا با اعزام عده‌ای چترباز به ایران، ایل‌ها را علیه دولت ایران تحریک کند تا از این راه عملیاتی در پشت جبهه متفقین انجام دهد. این طرح که به عملیات فرنسوا مشهور بود، در اولین مرحله با اعزام سه مأمور آلمانی به همراه یک عراقی انجام شد تا در میان قبایل کرد فرود آیند و آنان را علیه دولت به شورش وا دارند اما آنان به اشتباه در شمال موصل پایین آمدند (ابرلینگ، ۱۳۸۳، ۲۱۹).

در دومین مرحله از این عملیات آلمانی‌ها تصمیم گرفتند مأموران خود را به میان ایل قشقایی اعزام کنند. آلمانی‌ها می‌خواستند یکی از برادران قشقایی - ملک منصور خان و محمدحسین خان - را با آنان بفرستند اما در آخرین لحظه، یکی از دوستان ایرانی برادران قشقایی به نام هومان فرزاد با سه نفر مأمور آلمانی روانه‌ی ایران شد.^{۱۰} البته هدف برادران قشقایی از فرستادن فرزاد به همراه چتربازان به منظور کمک به آنان نبود بلکه می‌خواستند از راه وی به

۹. در این مصالحه مقرر شده بود تا سلاح‌های سنگین به دولت اعاده شود، اما سلاح‌های سبک در دست قشقایی‌ها باقی ماند. افزون بر این، ابراهیم خان قوام‌الملک نیز از فارس خارج شود (گزارش اسدالله علم، ۱۳۲۲/۵/۳۰، اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ش ۳-۴-۷۹۴).

۱۰. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، خرداد ۱۳۷۸ و مصاحبه با محمد حسین خان قشقایی، سلمان‌شهر، شهریور ۱۳۸۱.

ناصرخان و خسرو خان تفهیم کنند که آلمان در حال شکست است و در مخالفت خود با حکومت مرکزی خویشتن‌داری نمایند.^{۱۱}

آلمانی‌ها برای انجام دادن چنین عملیاتی دو فروند هواپیمای دور پرواز یونکرس U-۱۹۵ داشتند که قادر بود مسیر شش هزار کیلومتری را بدون سوخت‌گیری مجدد طی کند. خلبانی که قرار بود این هواپیما را هدایت کند یکی از خلبانان مشهور آلمانی به نام گارتن‌فلد^{۱۲} بود که پیش‌تر چندین عملیات در خاک روسیه انجام داده و بالاترین نشان آلمان را دریافت کرده بود (فرزاد، ۱۳۸۲، ۶۶). به این ترتیب، فرزاد به همراه سه کماندوی اس.اس آلمان به نام‌های سروان کورمیس^{۱۳}، گروهبان پیونکا^{۱۴} و گروهبان هاربرس^{۱۵} از برلن پرواز کردند. هواپیما ابتدا در سواستوپل روسیه فرود آمد و پس از سوخت‌گیری و مدتی استراحت، شبانه از بندر سیمفروپل در شمال دریای سیاه پرواز کرد و از طریق نقاط مرزی ایران و ترکیه با پرواز در ارتفاع زیاد، خود را به فارس رساند و در خان زنیان چتربازان را فرو ریخت. در نتیجه، آنان با راهنمایی طایفه‌ی بولوردی قشقایی به اردوی خسرو خان در خسرو شیرین پیوستند. فرزاد ضمن معرفی آلمانی‌ها به وی پیام برادرانش را نیز به وی و ناصرخان اعلام کرد (فرزاد، ۱۳۸۲، ۸۰-۱۰۸).

انتقال آلمانی‌ها به منطقه بویراحمد

قشقایی‌ها که پس از زد و خوردهای طولانی، با دولت ایران صلح کرده بودند، به راحتی حاضر نبودند امتیازات حاصل از این مصالحه را از دست دهند. همچنین رسیدن پیام برادران مبنی بر احتمال شکست آلمان آنان را در دو راهی سخت تصمیم‌گیری درباره‌ی آلمانی‌ها قرار داد. این در حالی بود که انگلیسی‌ها مدام

۱۱. فرزاد می‌نویسد که برادران قشقایی از طریق دوستان خود در ارتش آلمان دریافته بودند که به زودی آلمان در جنگ شکست خواهد خورد. بنابراین، آنان به دنبال یک وسیله‌ی ارتباطی بودند تا برادران خود را از این مسئله آگاه سازند (رک به: فرزاد، ۱۳۸۲، ۶۴).

۱۲. Gartenfeld.

۱۳. Kurmis.

۱۴. Pivonka.

۱۵. Harbers.

از طریق دولت ایران بر قشقایی‌ها فشار می‌آوردند تا آلمانی‌ها را به آنان تحویل دهند.^{۱۶} از این‌رو، چهار آلمانی یعنی شولتسه، هومل و سه آلمانی اخیر به منطقه‌ی دور افتاده‌ای در بویراحمد موسوم به نقاره‌خانه منتقل شدند (شولتسه هولتوس، ۱۳۷۹، ۲۶۸-۲۸۵).

خروج برادران قشقایی از آلمان

به ملک منصورخان و محمدحسین خان که مورد توجه گروه نظامی-اطلاعاتی اس. اس آلمان واقع شده بودند، پیشنهاد شد که در ازای همکاری با سازمان مزبور آنان را به درجه‌ی سرگردی ارتقا خواهند داد. اما این درخواست بی‌درنگ از سوی دو برادر رد شد. سازمان اس. اس نیز آنان را با اتهام واهی جاسوسی برای انگلستان بازداشت کرد تا محاکمه و مجازات شوند. اما با پا در میانی مقامات ارتش و وزیر جنگ آلمان که شخصاً از هیتلر درخواست آزادی آنان را خواسته بود، برادران قشقایی رهایی یافتند (صولت قشقایی، ۱۳۸۵، ۵۵-۶۰). با این پیش‌آمد، برادران قشقایی دیگر اقامت در آلمان را جایز ندانستند و قبل از این که اوضاع آلمان وخیم‌تر شود، این کشور را به قصد ترکیه ترک کردند. آنان پس از مدتی اقامت در استانبول و کسب اطلاع از ایران درباره‌ی وضعیت ایل قشقایی تصمیم گرفتند به ایران بازگردند (کنسولگری استانبول به وزارت امور خارجه، اسناد وزارت، ۱۳۲۲، ک ۳۴، پ ۸، ۳).^{۱۷}

از این‌رو، آنان از طریق کنسولگری ایران در استانبول و سفارت آنکارا (همان و سفارت آنکارا به وزارت امور خارجه، همان پرونده، ص ۲)، از دولت ایران

۱۶. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۴، ص ۲۴.
۱۷. و نیز مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، خرداد ۱۳۷۸.

درخواست کردند تا مساعدت لازم را برای بازگشت ایشان فراهم کند.^{۱۸} در مقابل این درخواست محمد ساعد از نخست وزیری و وزارت جنگ کسب تکلیف نمود تا نظر خود را در این باره صادر کنند (وزارت امور خارجه به نخست وزیری، اسناد وزارت، ۱۳۲۲، ک ۳۴، پ ۸، ۵-۶). نخست وزیری با ادعای این که «مراجعت آن‌ها به ایران اشکال خارجی دارد»، از وزارت امور خارجه درخواست کرد تا در این زمینه با سفارت انگلستان در تهران مذاکره شود. وزارت جنگ ضمن مخالفت صریح بازگشت آنان به ایران چنین نوشت: «آمدن آن‌ها فعلاً به ایران صلاح نیست و بهتر است در همانجا بمانند» (وزارت جنگ به وزارت امور خارجه، همان، ۴).

با وجود این، وزارت امور خارجه ایران در یادداشتی به سفارت انگلستان، درخواست کرد که نظر قطعی خود را در این باره اعلام کند (وزارت امور خارجه ایران به سفارت انگلیس در تهران، همان، ۹). اما سفارت انگلیس پاسخی به این درخواست نداد. به دنبال موافقت نکردن دولت ایران با ورود برادران قشقایی به ایران و به علت حضور نیروهای روسی در مناطق شمال غربی ایران، آنان تصمیم گرفتند که از راه عراق وارد ایران شوند.^{۱۹} از این رو، از راه خاک سوریه عازم عراق شدند اما قبل از ورود به این کشور در شهر حلب واقع در سوریه توسط نیروهای انگلیسی بازداشت شدند و سپس به قاهره منتقل شدند. دولت انگلیس آنان را به اتهام همکاری با آلمانی‌ها محاکمه و سپس در اردوگاه خود در قاهره زندانی کرد (همان و صولت قشقایی، ۱۳۸۵، ۶۲-۶۴).

از سوی دیگر انگلیسی‌ها ضمن اعلام خبر توقیف برادران به ناصر خان پیشنهاد

۱۸. برادران قشقایی طی درخواستی به وزارت امور خارجه چنین نوشتند: «اینجانبان بیش از دوازده سال می‌باشد که در اروپا مشغول تحصیل بوده در حال سه ماه می‌باشد که در اسلامبول آمده و خیال مراجعت به وطن عزیز خود داریم و تا کنون هم چندین بار توسط سفارت شاهنشاهی در آنکارا و سرقونسولگری در اسلامبول تلگرافاً از مقامات مربوطه دولت شاهنشاهی تقاضای وسایل آسایش خود و مراجعت به وطن عزیز را نموده. متأسفانه تا کنون به جواب نائل نگردیده. لهذا از حضور حضرت اشرف استدعا داریم مرحمت فرموده وسایل آسایش و مراجعت اینجانبان را فراهم بفرمائید که بتوانیم پس از این همه مدت در ممالک غربت به وطن عزیز خود مراجعت نماییم. در خاتمه احترامات فائقه حضور محترم تقدیم ملک منصور قشقایی، محمد حسین قشقایی» (ملک منصور و محمد حسین قشقایی به وزیر امور خارجه، ۷ دسامبر ۱۹۴۳، همان پرونده، ۵).

۱۹. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، اردیبهشت ۱۳۸۲.

کردند که آنان را در قبال مأموران آلمانی مبادله کنند. همچنین هشدار دادند در صورت موافقت نکردن با این درخواست، دو برادر زندانی را به اتهام اقدام علیه دولت بریتانیا اعدام خواهند کرد.^{۲۰} و سپس نیروهای انگلیسی رأساً به ایل قشقایی حمله‌ور خواهند شد.^{۲۱} به این ترتیب، قشقایی‌ها در موقعیت سخت تصمیم‌گیری قرار گرفتند. در نهایت، برخلاف میل خود برای نجات دو برادر زندانی حاضر به تحویل آلمانی‌ها به انگلیسی‌ها شدند.^{۲۲} انگلیسی‌ها نیز پس از تحویل آلمانی‌ها در روستای سده اقلید، ملک منصورخان و محمدحسین‌خان را از قاهره به تهران منتقل کردند و سپس در فیروزآباد به قشقایی‌ها تحویل دادند (صولت قشقایی، ۱۳۸۵، ۶۵ و ۶۶).^{۲۳}

با توافق پیش آمده بین قشقایی‌ها و حکومت مرکزی که در آن زمان به علت اشغال ایران تحت تسلط کامل متفقین بود، تا مدتی اختلافات از میان رفت. از این‌رو، قشقایی‌ها توانستند با بهره‌گیری از این موقعیت تا مدت‌ها از آزادی عمل در مناطق خویش برخوردار شوند.

۲۰. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۴، ص ۲۴.

۲۱. مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، اردیبهشت ۱۳۸۲.

۲۲. ناصرخان قشقایی روایت می‌کند که وی در هنگام تحویل آلمانی‌ها به انگلیسی‌ها در منطقه حضور نداشته است و این عمل به دلیل تماس انگلیسی‌ها با مادر ایشان خدیجه بی‌بی و برانگیختن عواطف مادری نسبت به فرزندان زندانی وی صورت گرفت (خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۴، ص ۲۵).

۲۳. و نیز مصاحبه با ملک منصور خان قشقایی، تهران، اردیبهشت ۱۳۸۱.



نقش قشقایی‌ها
در تاریخ و فرهنگ ایران

از شورش تا آرامش سیاسی

نهضت جنوب

در سال ۱۳۲۵ ه‍.ش در جنوب ایران یک شورش عمومی متشکل از ایل‌های مختلف صورت گرفت که از لحاظ گروه‌های شرکت کننده و همین‌طور گستردگی آن، می‌توان آن را آخرین حرکت بزرگ ایلی در ایران دانست. این حرکت به نهضت جنوب شهرت یافت (رک به: نصیری طیبی، ۱۳۸۱). به علت این که ایل قشقایی نقطه‌ی اصلی آن محسوب می‌شود، مطالعه و بررسی آن در تاریخ سیاسی این ایل ضروری و مهم به نظر می‌رسد.

بحران آذربایجان

پس از اشغال ایران از سوی نیروهای متفقین و استقرار نیروهای شوروی در شمال، دولت شوروی شروع به تضعیف دستگاه‌های اداری و نظامی ایران در مناطق اشغالی نمود (ذوقی، ۱۳۶۷، ۱۳۲). همچنین با یک رشته تبلیغات گسترده در میان اقوام آن مناطق بر احساسات جدایی‌خواهانه دامن زد. تشکیل دو حزب دموکرات آذربایجان و کردستان و جدایی عملی این نواحی از حوزه‌ی اداری کشور نتیجه‌ی تحریکات مزبور بود (عظیمی، ۱۳۷۲، ۱۷۷ و ۱۷۸). هم‌زمان با تشکیل حکومت سید جعفر پیشه‌وری در آذربایجان و جمهوری

خلق کردستان به رهبری قاضی محمد که هر دو با پشت گرمی روسیه اعلام خودمختاری کردند، احمد قوام السلطنه نیز به نخست وزیری رسید. وی برای نشان دادن حسن نیت خود به روس‌ها تلاش کرد تا خود را به آرمان‌های کمونیستی علاقه‌مند نشان دهد. از این رو، وی پس از سفر به روسیه ضمن وعده به روس‌ها به منظور اعطای امتیاز نفت شمال به آنان، سه تن از اعضای حزب توده را نیز وارد کابینه کرد.^۱

تشکیل کابینه‌ی ائتلافی قوام موجب تقویت اساسی و همه جانبه‌ی حزب توده در کل کشور به ویژه در فارس و خوزستان شد و سرانجام به فعالیت‌های گسترده آن‌ها در تمام عرصه‌ها منجر گردید. این مسئله موجب شد که عشایر و دیگر نیروهای محافظه کار محلی از خود واکنش نشان دهند.

فعالیت حزب توده در فارس

هم‌زمان با گسترش فعالیت حزب توده در مرکز و دیگر نقاط کشور، در فارس نیز دفتر حزب توده با حضور دکتر رادمنش از دفتر مرکزی حزب، در باغ هتل پارس تشکیل شد. از جمله مشهورترین چهره‌های حزبی فارس عبارت بودند از: انجوی شیرازی، جعفر ابطحی، حسین ابطحی، فتح‌الله نجات، رسول پرویزی و غلام‌علی پرویزی.^۲ پس از تشکیل شعبه حزب توده فارس، آنان به تبلیغات گسترده در میان کارگران، دانش‌آموزان و دیگر اقشار پرداختند. از آن گذشته، آنان با انتشار روزنامه و پخش اعلامیه علیه ملاکین و خوانین در فارس به تحریک هواداران حزبی پرداختند و مشکلاتی را در مناطق مختلف به ویژه در میان رعایای ملاکین مزبور به وجود آوردند.^۳ این امر موجب شد که به رغم رقابت‌ها و خصومت‌هایی که بین نیروهای

۱. در کابینه قوام السلطنه که در ۱۰ مرداد ۱۳۲۵ تشکیل شد، سه تن از اعضای حزب توده که عبارت بودند از: ایرج اسکندری، مرتضی یزدی و فریدون کشاورز به ترتیب وزارتخانه‌های پیشه و هنر، بهداری و فرهنگ را بر عهده گرفتند.

۲. در کنار آنان محمد بهمن بیگی، جلال جهان میر و فریدون تولی نیز فعالیت می کردند (مصاحبه با منوچهر بهادری قشقایی، خرمدره، بهمن ۱۳۷۹).

۳. مصاحبه با محمد حسین خان قشقایی، تهران، آبان ۱۳۷۸.

محافظه کار محلی فارس وجود داشت، آنان در یک همکاری بی سابقه‌ای به منظور مقابله با فعالیت حزب توده در کنار یکدیگر قرار گیرند. لزوم جلوگیری از فعالیت توده‌ای‌ها و حفظ منافع مشترک موجب شد تا رقیبان دیروز از جمله ابراهیم قوام‌الملک، لطفعلی معدل، سلطان علی سلطانی نماینده بهبهان از یک سو و ناصر خان با عده‌ای از کلانتران و رؤسای طایفه‌ها از سوی دیگر با حضور محمدحسین فیروز استاندار و محمدحسین خان در محل پل آگینه در حوالی کازرون جلسه‌ای را تشکیل بدهند. این نشست چهار روز طول کشید که مذاکرات مفصلی بین دو طرف صورت گرفت (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۳۹۷ و ۳۹۸). گرچه در آن زمان اخبار این نشست و مطالب مطرح شده انتشار نیافت. لیکن ناصر خان در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی در تهران، هدف خود را از این اقدامات، «اتحاد ایلات جهت تأمین منافع طبقاتی و مصالح اجتماعی» و «دفاع از منافع افراد ایلات مختلف از اجحافات دیگران» بیان کرد. اما این اتحادیه را غیرسیاسی خواند (رعد امروز، ۱۳۲۴، ش ۵۰۰، ۴۱).

اتحاد بختیاری‌ها و قشقای‌ها

فعالیت‌های حزب توده و سپس حوادث آذربایجان موجب شد که قشقای‌ها با دیگر ایل بزرگ کشور یعنی بختیاری‌ها، با وجود این که در گذشته روابط چندان دوستانه‌ای با هم نداشتند، به یکدیگر نزدیک شوند. از این رو، در نهم تیر ماه ۱۳۲۵ ناصر خان و خسرو خان قشقای بنا بر دعوت سران بختیاری عازم منطقه‌ی بختیاری‌ها شدند و در مناطق ییلاقی شلمزار و دستنا با حضور سران بختیاری از جمله مرتضی قلی خان بختیاری، امیر حسین خان ظفر، فرماندار چهار محال و ابوالقاسم خان بختیاری مذاکراتی را صورت دادند (سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۲۵/۴/۱۲، سند ش ۹). سپس در مرداد ماه همان سال در منطقه‌ی ییلاقی قشقای‌ها واقع در نخودان چالقا در حوالی سمیرم دور دوم اجلاس تشکیل شد (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۳۹۹).

در نتیجه، توافقنامه‌ای با قید سوگند به قرآن در ۲۳ مرداد ۱۳۲۵ منعقد شد. در

این معاهده اعلام شد که هدف از این اتحاد، ایجاد وحدت برای خدمت به میهن و حفظ شئون ملی و اجتماعی و حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور و اطاعت از حکومت مرکزی است. همچنین در صورت تعرض به هر یک از این ایل‌ها، ایل دیگر به دفاع در مقابل دشمن مشترک می‌پردازد (معاهده بختیاری‌ها و قشقایی‌ها، اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۲۵/۵/۲۳، ش سند ۱۴۵).^۴ گرچه در این موافقت‌نامه نامی از دشمن مشترک به میان نیامده بود، اما از شواهد روشن بود که این امر به منظور مقابله با اقدامات حزب توده در حوزه دو ایل است (Iran Political Diaries 1881-1965, 137).

پس از انعقاد این موافقت‌نامه این خبر منتشر شد که ایل‌های بختیاری و قشقایی برای حمله به اصفهان و شیراز و به تصرف درآوردن دفتراهای حزب توده آماده می‌شوند. اما برای انجام دادن این اقدام ایل بختیاری کوچ فصلی خود را به قشلاق خوزستان متوقف کرده بود تا در نزدیکی اصفهان بماند اما حرکت ایل قشقایی به سوی قشلاق سرعت گرفته بود تا در موعد مقرر در اطراف شیراز باشد (تفرشی و احمدی، ۱۳۶۷، ۱۶۲-۱۶۳ و روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۵/۵/۲۷). از این‌رو، سران قشقایی با فراخواندن نیروهای طایفه‌های مختلف در مناطق سراب بیضا و تنگ خیاره در عزب شیراز اردو زدند (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۲۶۴).

تلاش برای اتحاد دیگر ایل‌های جنوب

به دلیل ایجاد همراهی دیگر ایل‌ها با قشقایی‌ها در اجلاسی که بنا بر دعوت خسرو خان قشقایی با حضور سران ایل‌های کهگیلویه، بویراحمد و ممسنی صورت گرفت، آنان نیز به اتحادیه‌ی نهضت جنوب پیوستند. همچنین عده‌ای از سران طایفه‌های عرب و باصری از ایل خمسه این اتحاد را پذیرفتند (نور زاده، ۱۳۲۷، ۷۰۶).

از سوی دیگر، سران ایل‌های سواحل و بنادر جنوب از جمله حیات داوودی، لیراوی و شبانکاره در مجمعی در ناحیه‌ی شبانکاره، معاهده‌ای به نام اتحاد

۴. برای اطلاع از متن کامل توافقنامه رک به: نصیری طیبی، ۱۳۸۱، ۳۴ و ۳۵.

صغیر امضا کردند که در این معاهده از میان بردن کلیه ی نهضت‌های حزبی، به ویژه مبارزه با حزب توده فارس، آشکارا اعلام شد. در این معاهده به دست آوردن امتیازاتی چون خودمختاری آذربایجان، معافیت خدمت نظام وظیفه، وصول و دریافت عواید گمرکات بنادر برای آنان و خلع سلاح نیز عنوان شده بود. در مجمع دیگری که در چاه روستایی، در منطقه حیات داوود تشکیل شد، بین سران ایل‌های این ناحیه یک پیمان دفاع متقابل شبیه معاهده بختیاری‌ها و قشقایی‌ها منعقد شد. برای هماهنگی با دیگر اعضای نهضت نیز فتح‌الله خان حیات داوودی به طور مرتب با ناصرخان قشقایی در ارتباط بود و نتیجه اقدامات خوانین بنادر را به اطلاع او می‌رساند (همان).

اعلام موجودیت نهضت جنوب

در اول شهریور ۱۳۲۵ اعلامیه‌ای تحت عنوان «بیانیه نهضت مقاومت جنوب» منتشر شد. در این بیانیه از تمام نیروهای محلی خواسته شده بود تا برای مبارزه با خطر «ماجراجویان آنارشیزست و هرج و مرج طلبان کمونیست» متحد شوند. همچنین با بیان نگرانی‌های عمومی درباره ی مواضع توده‌ای‌ها در قبال مذهب و سنت‌های اجتماعی به فعالیت‌های فریدون کشاورز -وزیر توده‌ای فرهنگ- هشدار داده شده بود و در ادامه، ضمن محکوم کردن توده‌ای‌ها که برای تضعیف تمامیت ارضی ایران گام برمی‌داشتند، قوام‌السلطنه را نیز به دلیل وارد کردن اعضای حزب توده به کابینه‌اش به خیانت متهم کردند، در پایان تأکید شده بود: «چون ورود لیبرال‌ها و آنارشیزست‌ها و هرج و مرج طلب را به هیأت دولت کشور دموکرات و مسلمان ایران به منزله اعلان محو استقلال و حاکمیت و تمامیت ایران می‌شناسد، بدین وسیله اعلان خطر می‌نماید... دست به مبارزه علنی خواهند زد.» (سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۲۵/۶/۱، ش پ ۲۰۱۰۰۳)

انتشار این بیانیه انعکاس زیادی در کشور داشت. افزون بر این که نظر محافل سیاسی داخلی و خارجی را به خود جلب کرد، موجب شد که بخش اصلی ایل شاهسون در اردبیل تحرکاتی به وجود آورد (Iran Political Diaries 1881-1965, 173).

این در حالی بود که با مستقر شدن اردوی ناصرخان در آق چشمه در جنوب شیراز، نیروهای از دیگر ایل‌های جنوب از جمله بویراحمد، ممسنی، خمسه و عده‌ای از اهالی لارستان به قشقایی‌ها ملحق شدند که در نتیجه اردویی در حدود ده هزار نفر تشکیل شد (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۴۰۰ و ۴۰۱).

توقیف سران بختیاری از سوی مظفر فیروز

قشقایی‌ها و بختیاری‌ها طی طرحی مقرر کرده بودند که در ۲۵ شهریور ۱۳۲۵ به طور هم‌زمان به اصفهان و شیراز حمله کنند. جهانشاه خان بختیاری، فرزند مرتضی قلی خان، که برای اجرای این نقشه قصد داشت با دو هزار نفر به اصفهان حمله کند، موضوع را با ابوالقاسم خان بختیاری در میان گذاشت. اما وی بلافاصله با ارسال گزارشی به ارتش، آنان را از این جریان مطلع ساخت.^۵ از این‌رو، نقشه‌ی بختیاری پیشاپیش با شکست روبرو شد.

در پی انتشار خبر شورش احتمالی بختیاری‌ها در روز شانزدهم شهریور ۱۳۲۵ مظفر، معاون پارلمانی نخست وزیر، بلافاصله عازم اصفهان شد تا پیش از آن که بختیاری‌ها نقشه‌ی خود را عملی سازند، آنان را سرکوب کند (دولت‌شاهی، ۱۳۸۰، ۱۲۲-۱۲۴ و فرمانفرمایان، ۱۳۷۷، ۲۲۵-۲۲۷). بنا بر دستور وی، جهانشاه خان، امیر بهمن خان، مرتضی قلی خان و احمد قلی خان صمصام بازداشت شدند (روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۵، ۱۶/۱۷ و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش سند ۱۹-۳۲۲۲-۶۵۷۸) و در تهران نیز برخی از سران بختیاری مقیم تهران از جمله منوچهرخان، امیرحسین خان و محمدتقی خان امیر جنگ در منازل خود تحت نظر قرار گرفتند (مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش سند ۵-۳۲۲۲-۶۵۷۸). مظفر فیروز علت توقیف این افراد را سوء قصد علیه دولت و امنیت کشور عنوان کرد که تحت تحریک مأموران بیگانه تصمیم داشتند در کشور اغتشاش

۵. مصاحبه با محمد حسین قشقایی، تهران، آبان ۱۳۷۸. ناصرخان قشقایی نیز روایت می‌کند ابوالقاسم خان، من و جهانشاه خان در چشمه شهباز حوالی شهرضا با هم قسم خوردیم که اگر کمونیست‌ها شماره را برد ما لااقل از اصفهان به پایین را در برابر آن‌ها نگه داریم. اما با وجود این که در آن جلسه ابوالقاسم خان به قرآن سوگند یاد کرده بود که این اتحاد را حفظ کند، قوام السلطنه را از این موضوع آگاه ساخت. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۱، ص ۲۱.

ایجاد کنند (همان، ش سند ۱۹-۳۲۲۲-۶۵۷۸ و روزنامه ایران، ۱۳۲۵/۶/۲۴). اما جزییات این نقشه هرگز فاش نشد. پس از توقیف بختیاری‌ها، در شیراز نیز حکومت نظامی اعلام شد و از ساعت ده شب رفت و آمد و حمل سلاح ممنوع گردید (Iran Political Diaries 1881-1965, 173). همچنین از خسرو خان قشقایی خواسته شد که خود را به اصفهان نزد مظفر فیروز معرفی کند. اما وی از این عزیمت خودداری کرد و در باغ ارم شیراز به گردآوری افراد مسلح قشقایی پرداخت (صولت قشقایی، ۱۳۸۵، ۷۸). با وجود این، سخت‌گیری چندانی برای تعقیب و برخورد با سران قشقایی صورت نگرفت.

آغاز حرکت قشقایی‌ها

ناصرخان در روز جمعه ۲۹ شهریور ۱۳۲۵ از معتمدان و روحانیان شیراز که اغلب از همفکران او در این حرکت بودند، دعوت کرد که در چنار راه دار-در جنوب شیراز- برای مذاکره درباره‌ی اوضاع فارس حاضر شوند. در این جلسه که روحانیانی چون سید محمد رضوی، عبدالله امام صمدانی، سید محمد باقر دستغیب و مدیر روزنامه‌های گلستان و استخر و نیز سردار فخر حکمت استاندار کرمان و همین‌طور عماد السلطنه فاطمی استاندار فارس حضور داشتند، ناصرخان اعلام کرد که ما به منظور تأمین امنیت آینده فارس با همکاری دیگر ایل‌ها این نهضت را بر پا داشته‌ایم (نورزاده، ۱۳۲۷، ۱۰ و ۱۱). از این‌رو، نمایندگان طبقات شیراز، روحانیان و مدیران روزنامه‌ها با انتشار بیانیه و ارسال تلگراف به مرکز، پشتیبانی خود را از نهضت جنوب به سرپرستی ناصرخان اعلام کردند (همان، ۱۳).

درخواست‌های سران نهضت

حمایت همه جانبه‌ی سران ایل‌های مختلف، روحانیان، مدیران روزنامه‌ها و گروه‌های مختلف از نهضت جنوب، قشقایی‌ها را بر آن داشت تا با ارسال

تلگراف‌های متعدد به مرکز درخواست‌های خود را به مقامات دولتی گوشزد کنند. در تلگرافی که به امضای ناصرخان، ملک منصورخان، خسرو خان و محمدحسین خان قشقایی رسیده بود، افزون بر درخواست عمومی مبنی بر تسهیلات فرهنگی، بهداشتی، عمرانی و آموزشی، ترمیم فوری کابینه، تغییر رؤسای حساس ارتش و محاکمه و مجازات کارگزاران ناصالح دروهی دیکتاتوری بیست ساله نیز قید شده بود (قهرمانی، ۱۳۸۵، ۴۰۱). همچنین هشدار دادند اگر تا دوشنبه اول مهر ۱۳۲۵ تکلیف قطعی معین نشود، عموم اهالی اعم از ایل‌ها و شهرستان‌ها برای به دست آوردن حقوق پایمال شده خود قیام خواهند کرد (اطلاعات، ۱۳۲۵/۷/۱).

قوام‌السلطنه در پاسخ از قشقایی‌ها درخواست کرد که «فوراً از دخالت در این دسایس، خود داری نمایند و جهت مذاکره، نماینده خود را به تهران اعزام دارند» (اطلاعات، ۱۳۲۵/۷/۲). این پاسخ از سوی قشقایی‌ها با واکنش شدید مواجه شد. از این‌رو، ناصرخان که در آق‌چشمه مستقر شده بود، فرمان حمله به پادگان‌ها و پاسگاه‌های منطقه‌ی فارس را صادر کرد. بنابراین، در مدت زمان کوتاهی تمامی پاسگاه‌های مستقر در جاده شیراز- فیروزآباد، شیراز- کازرون، شیراز- اردکان و منطقه‌ی ممسنی به تصرف ایل‌ها درآمد و همگی خلع سلاح شدند (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۴۳۰ و ۴۳۱). هم‌زمان با این وقایع، ایل‌های حیات داوودی، لیراوی و دیگر متحدان به فرماندهی فتح‌الله خان حیات داوودی بوشهر را به محاصره خود درآوردند. با اوج‌گیری درگیری‌ها در فارس، عماد السلطنه فاطمی، استاندار فارس، ظاهراً برای ارائه‌ی گزارش از فارس فراخوانده شد و سرلشکر زاهدی بازرس نظامی ناحیه جنوب به کفالت استانداری منصوب گشت (اطلاعات، ۱۳۲۵/۷/۱).

تلاش دولت برای مذاکره

قوام‌السلطنه که از راه تلگراف‌های تهدیدآمیز به نتیجه‌ای نرسیده بود، این بار تلاش کرد که با اعزام هیأت بلند پایه از مرکز با سران قشقایی به مذاکره

بنشینند. به این ترتیب، در روز سوم مهر ۱۳۲۵ هیأتی مرکب از اعزاز نیک پی - معاون نخست وزیر، میرزا علی هیئت - دادستان کل کشور، سردار فاخر حکمت - استاندار کرمان، سرپاس صفاری - رئیس شهربانی، به شیراز اعزام شد. امیر همایون (جواد) بوشهری که چندی پیش برای مذاکره با سران قشقایی به شیراز رفته بود نیز به این هیأت ملحق شد (نیک پی، ۱۳۴۱، ۱۱۵-۱۱۹).

به هنگام ورود هیأت مذاکره کننده به شیراز، اوضاع فارس به شدت متشنج بود. نیروهای ایل‌ها در اطراف شیراز مستقر بودند و در شیراز نیز بیشتر اهالی و اشخاصی که با قشقایی‌ها همراه بودند، هر روز در حمایت از آنان تظاهرات می‌کردند. افزون بر این، شهرهای کازرون و بوشهر در محاصره‌ی نیروهای ایل‌ها بودند (اطلاعات، ۱۳۲۵/۷/۴). یک گروهان موتور که برای تقویت نیروهای دولتی از تهران اعزام شده بود، در مدت مذاکرات در آباده توقف کرده بود (نیک پی، ۱۳۴۱، ۱۲۴).

این در حالی بود که هنگام حضور هیأت در فارس، روحانیان شیراز ضمن تلگرافی به قوام السلطنه و تعیین ضرب‌الاجل ۴۸ ساعته، تأکید کردند که به درخواست‌های آنان جامه‌ی عمل بپوشاند (Oberling, 1974, 188).

اعضای هیأت اعزامی در روز پنج‌شنبه چهارم مهرماه ۱۳۲۵ برای مذاکره با ناصرخان روانه آق‌چشمه، محل استقرار وی شدند. این مذاکرات چند روز به طول انجامید تا این که درخواست‌های سران قشقایی به اعضای هیأت ارائه شد. آن‌ها نیز فوراً به وسیله‌ی تلگراف برای نخست وزیر ارسال کردند (مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۲۵/۷/۵، ش پ ۱۷-۳۲۲۲-۶۵۷۸). در این درخواست‌ها برخی از خواسته‌های قبلی تکرار شده بود و تنها تفاوتی که با موارد قبل داشت این بود که خبری از اخراج اعضای توده‌ای کابینه و تعطیلی دفاتر حزب توده در فارس دیده نمی‌شد (Oberling, 1974, 188). قوام السلطنه برخی درخواست‌ها از جمله تشکیل انجمن ایالتی و ولایتی در فارس و تغییر فرمانده لشکر جنوب را پذیرفت، اما با رد بقیه‌ی درخواست‌ها تصریح کرد که بیش از اندازه در برنامه‌های دولت ایجاد اخلاف نکنند. در ضمن هشدار داد که اگر

قشقای‌ها به مقاومت خود ادامه دهند، نیروهای آن‌ها به وسیله ارتش متفرق خواهند شد (Iran Political Diaries 1881-1965, 154). در نتیجه، تحرکات نیروهای ایلات در جبهه‌های کازرون، بوشهر و شیراز شدت یافت.

تسلیم پادگان کازرون

بخشی از نیروهای قشقای به فرماندهی خسرو خان و محمدحسین خان قشقای با کمک عده‌ای از سران بویراحمد مأمور حمله به پادگان کازرون شدند. نیروهای دولتی تحت فرماندهی سرهنگ حسین یمنی در دو نقطه تجمع کردند: گروهی در پاسگاه تل کبیر در خارج از شهر و گروه دیگر - ستاد مرکزی پادگان - در محلی مربوط به شرکت پنبه که حصارى قلعه مانند داشت (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۸۲).

با آغاز حمله‌ی قشقای‌ها و متحدان، سرهنگ یمنی از فرماندهی لشکر فارس تقاضا کرد که نقاط تجمع ایل‌ها را بمباران کنند. بنا بر دستور فرماندهی لشکر فارس، هواپیماها با دویست کیلو بمب و مسلسل در سه مرحله به بمباران نیروهای ایل‌ها در ارتفاعات شمال کازرون پرداختند (سرگرد طوفانیان به ارتش، اسناد ریاست، ۱۳۲۵/۷/۱۰، ش ۱۴۵). از آنجا که این نقاط محل استقرار احشام طایفه‌ی کشکولی نیز بود، عده‌ای از افراد غیرنظامی و تعدادی از دام‌های آنان کشته شدند. در نتیجه، احساسات نیروهای ایلی به ویژ قشقای‌ها برانگیخته شد و برای حمله به پادگان مصمم‌تر شدند (همان، ش ۶۱۷۵). به این ترتیب، حمله آغاز گردید. ابتدا پاسگاه تل کبیر به تصرف درآمد و سپس با قطع ارتباط پادگان با دیگر نقاط شهر، پادگان را به محاصره درآوردند (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۸۲-۸۴).

سرانجام پس از دوازده روز زد و خورد پادگان کازرون در ۱۰ مهر ۱۳۲۵ تسلیم شد. سه عراده توپ، یک دستگاه تانک (اطلاعات، ۱۳۲۵/۷/۱۸) و حدود دو هزار قبضه تفنگ و چند مسلسل سبک و سنگین به دست نیروهای ایلی

افتاد (Iran Political Diaries 1881-1965, 159).

نبرد بوشهر

هم‌زمان با آغاز تحرکات نیروهای ایلی در کازرون و شیراز، سران ایل‌های بوشهر و بنادر برای حمله به بوشهر آماده شدند. رئیس علام رزمی رئیس انتظامات بلوک دشتی با عده‌ای چریک مسلح از اهرم روانه خورموج شد و پادگان این شهر را به محاصره درآورد. سرانجام پس از نه روز درگیری، پادگان خورموج تسلیم شد (نورزاده، ۱۳۲۷، ۸۰-۸۲). از طرف دیگر سران شبانکاره، پاسگاه برازجان و خوانین حیات داوودی پاسگاه‌های بنادر ریگ و گناوه را خلع سلاح کردند و ادارات دولتی را نیز به اشغال نیروهای خود درآوردند. همچنین با قطع کلیه سیم‌های تلگراف و تلفن هرگونه ارتباط بوشهر با دیگر نقاط کشور را قطع کردند (گزارش سرهنگ سفیری، اسناد ریاست، ۱۳۲۵، ش ۱۴۵).

سرانجام با حمله‌ی همه‌جانبه‌ی تمام نیروهای ائتلاف، بوشهر به محاصره درآمد و پس از چندین روز درگیری در روز یازدهم مهر ۱۳۲۵ پادگان بوشهر تسلیم شد. کلیه‌ی ادارات از جمله دارایی، بانک ملی، بانک شاهی، پست و تلگراف و فرمانداری به اشغال آن‌ها درآمد (همان). سران حزب توده در بوشهر نیز پس از چند روز اختفا خود را تسلیم نیروهای ایلی کردند (اطلاعات، ۱۳۲۵/۷/۸). فتح‌الله حیات داوودی به فرمانداری و علی تنگستانی به ریاست شهربانی منصوب شدند و تفنگچیان آن‌ها نیز حفاظت از شهر را بر عهده گرفتند (همان، ۱۳۲۵/۷/۱۶).

محاصره شیراز

با تسلیم نیروهای پادگان کازرون و بوشهر، اوضاع آن مناطق تا حدودی آرامش یافت. اما نیروهای مرکزی نهضت جنوب همچنان در اطراف شیراز با نیروهای دولتی در حال زد و خورد بودند. این در حالی بود که مذاکرات برای حل مسالمت‌آمیز جریان همچنان ادامه داشت. از این‌رو، امیر همایون (جواد) بوشهری از سوی قوام‌السلطنه به استانداری فارس منصوب شد تا با سران قشقایی وارد مذاکره شود (اطلاعات، ۱۳۲۵/۷/۱۱). وی به اتفاق سرلشکر زاهدی

فرمانده نیروی جنوب- تلاش زیادی کرد تا از راه مصالحه به بحران پیش آمده پایان دهد. اما از آنجا که نتیجه‌ای از این مذاکرات حاصل نشد، درخواست شد تا از راه مذاکرات سیاسی در مرکز (سرلشکر زاهدی به ستاد ارتش، اسناد ریاست، ۱۳۲۵/۷/۸، ش ۱۴۵) و یا با اقدامات فوری وزارت جنگ و ستاد ارتش به «غائله جنوب» پایان داده شود (همان، ۱۳۲۵/۷/۹).

در این میان، عده‌ای از اهالی فارس در روز دوازدهم مهر تحت عنوان «نمایندگان طبقات شهری فارس و بنادر» با مخابره‌ی تلگرافی به قوام‌السلطنه از ناصرخان به عنوان «فرمانده نیروی ملی» اعلام پشتیبانی کردند و خواستار اجرای کامل قانون اساسی و ایجاد اصلاحات برای تسکین احساسات عمومی شدند (همان، ۱۳۲۵/۷/۱۲).

پس از تصرف بوشهر و کازرون، ایل‌ها عمده نیروی خود را به شیراز اعزام کردند. فتح‌الله خان حیات داوودی- فاتح بوشهر- نیز به منظور کمک به قشقای‌ها به محاصره‌کنندگان شیراز پیوست (Iran Political Diaries 1881-1965, 165). این در حالی بود که لشکر فارس اعلام کرد تصمیم دارد از محاصره‌ی شیراز جلوگیری کند و نخواهد گذاشت حادثه بوشهر و کازرون در شیراز تکرار شود. از این‌رو، هواپیماهای ارتش به بمباران محاصره‌کنندگان پرداختند که این عمل در متزلزل ساختن روحیه‌ی مهاجمان و عقب بردن مواضع آنان مؤثر افتاد (اطلاعات، ۱۳۲۵/۷/۱۴).

مصالحه و پایان تحرکات نظامی

زمانی که تصور می‌شد فاصله‌چندانی تا تسخیر شیراز نمانده، مسائلی موجب شد که از تصرف حتمی شهر جلوگیری شود. مهم‌ترین دلیل این بود که توده‌ای‌ها به قشقای‌ها پیام دادند که در صورت حمله نیروهای قشقای و دیگر ایل‌ها به شیراز آن‌ها شیراز را به آتش خواهند کشید. این تهدید قشقای‌ها را هراسان ساخت، زیرا آن‌ها از این که اتهام آتش‌سوزی شیراز به آنان نسبت

داده شود، بیمناک بودند.^۶ همچنین دشواری کنترل برخی از ایل‌ها از جمله بویراحمدی‌ها که برای غارت شیراز خود را آماده می‌کردند و در کنار آن سرد شدن هوا و به طول انجامیدن این درگیری‌ها که معمولاً آفت چنین حرکت‌های ایلی است، مزید بر علت شد تا قشقایی‌ها حاضر به مصالحه شوند. از این‌رو، با تعدیل تقاضاهای سابق، درخواست‌های جدیدی را مطرح کردند که تحت عنوان مستدعیات اهالی فارس و ایل قشقایی عبارت بودند از:

«۱- تشکیل وزارت ایلات در مراکز مملکت و ایجاد دوایر برای حل و تصفیه امور ایلات و انتخاب وزیر و رؤسای ایلات از اشخاص معتمد و لایق و با اطلاع با بودجه کافی و متناسب؛

۲- تغییر رویه و مشی دولت نسبت به عموم ایلات و تثبیت حقوق ملی و مشروع آن‌ها و رعایت احترامات نسبت به مال و جان و ناموس آن‌ها برخلاف سابق؛

۳- تشکیل کمیسیونی از خود ایلات در نقاط لازمه برای اجرای اوامر قانونی دولت؛

۴- تقسیم عادلانه‌ی کالا و خواربار و توزیع کوپن بین کلیه‌ی ایلات به تناسب تعداد و جمعیت آن‌ها مخصوصاً در نظر گرفتن حوائج زندگی طبقه زحمت‌کش و انجام کلیه‌ی مقاصد مربوط به تقاضای مشروع آن‌ها؛

۵- تشکیل اداره‌ی بهداشت در کلیه‌ی نقاط مخصوصاً نقاط دور از مرکز شهرها و اعزام پزشک‌های آزموده و تهیه‌ی دوا به طوری که در دسترس عموم باشد؛

۶- ایجاد وسایل آموزش و پرورش و تأسیس دبستان‌ها و دبیرستان‌ها در تمام نقاط فارس؛

۷- تشکیل انجمن‌هایی در استان‌ها به نام انجمن ایلات و انتخاب نمایندگان آن‌ها به منظور ایجاد رابطه فی‌مابین دولت و ایلات؛

۸- ایجاد وسایل تخته قاپوی ایلات و تهیه کلیه‌ی وسایل لازمه مربوط به

۶. مصاحبه با محمد حسین قشقایی، تهران، آبان ۱۳۷۸.

اسکان با در نظر گرفتن مدت کافی و متناسب برای اجرای منطقه اسکان و تهیه محل‌های لازم و متناسب با بهداشت و سلامتی؛

۹- اجرای تساوی نسبت به حقوق ملی ایلات و الغاء سلب امتیازات نسبت به آن‌ها با سایر افراد از قبیل منظور داشتن حق تعیین نماینده در مجلس شورا طبق قانون انتخابات سابق با رعایت جمعیت ایلات؛

۱۰- بستن سدها و ایجاد وسایل آبیاری و احداث قنوات و احیاء اراضی بایر و لم یزرع به وسیله تشخیص کارشناس و مهندسین آزموده با بودجه کافی؛

۱۱- انتخاب کارمندان دولتی از اشخاص تحصیل کرده فارس و ترجیح و مقدم داشتن فارسی در ادارات دولتی و دوایر قضایی بر غیر فارسی در کلیه نقاط فارس؛

۱۲- انتخاب یک نفر لایق و کافی و بی غرض فارسی در رأس امور و سلب دخالت مستقیم و غیرمستقیم از سایر رؤسای ادارات و جلوگیری از تجاوزات آن‌ها در حدود قانونی؛

۱۳- تعیین و معرفی یک نفر استاندار با سابقه و بی غرض و صحیح العمل؛

۱۴- بسط و توسعه محاکم و دوایر دادگستری و ایجاد امنیت قضائی برای عموم خصوصاً ایلات و الغاء محاکم اختصاصی و جلوگیری از اعمال نفوذ و قدرت در امور قضائی از سایر ادارات و مقامات و مجازات سخت مرتکبین راجع به مداخله در امور قضائی. «(بیات، مستدعیات اهالی فارس عموماً و ایلات خصوصاً ایل قشقایی، مجموعه اسناد، ۱۳۲۵).

در حالی که از کابینه‌ی یازده نفری قوام‌السلطنه هفت تن براین باور بودند که باید از ستاد ارتش خواست تا شورشیان را سرکوب سازد، حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان نیز اعلام کرده بودند که برای دفع «غائله جنوب» افراد مسلح خود را به جنوب گسیل دارند (ارفع، ۱۳۷۷، ۴۱۵). اما قوام‌السلطنه تصمیم گرفت که از راه مصالحه بحران جنوب را خاتمه دهد. به این ترتیب، در بیست و یکم مهر ماه ۱۳۲۵ سرلشکر زاهدی که برای ارائه‌ی گزارش به تهران رفته بود، برای مصالحه با اختیار تام روانه‌ی شیراز شد (اطلاعات، ۱۳۲۵/۷/۲۱).

پس از بازگشت سرلشکر زاهدی به شیراز، مذاکراتی طولانی بین او و ناصرخان صورت گرفت که در نهایت منجر به امضای موافقت‌نامه بین دو طرف شد. اجرای کامل قانون اساسی، تشکیل انجمن ایالتی فارس، اتصال راه آهن کشور به فارس، آسفالت جاده‌ای فارس، توسعه‌ی بهداشت و فرهنگ فارس، تا دو امکان انتصاب مأموران اداری از اهالی فارس و اعلان عفو عمومی از جمله مهم‌ترین موارد این توافق‌نامه بود (استخر، ۱۳۲۵/۷/۲۴، ۲).

به این ترتیب، در بیست و چهارم ۱۳۲۵ سرلشکر زاهدی با انتشار بیانیه‌ای خبر از خاتمه نهضت داد. نیروهای قشقایی و دیگر ایل‌ها به تدریج اطراف شیراز را ترک کردند. با پایان یافتن کامل عملیات نظامی، محمدحسین خان از طرف قشقایی‌ها عازم تهران شد تا در مورد اجرای توافق‌نامه با قوام‌السلطنه مذاکراتی را انجام دهد (Iran Political Diaries 1881-1965, 176).

پیامدهای خاتمه نهضت جنوب

در اولین واکنش به این واقعه وزرای توده‌ای کابینه قوام‌السلطنه ابتدا از حضور در جلسه هیأت دولت خودداری و سپس به طوری دسته جمعی از کابینه استعفا کردند (اطلاعات، ۱۳۲۵/۷/۲۷). مهر ماه ۱۳۲۵ به پایان رسید و مظفر فیروز چهره‌ی جنجالی کابینه نیز از هیأت دولت خارج شد (اسکندری، ۱۳۷۲، ۲۰۹ و ۲۱۰).

افزون بر این، پایان نهضت جنوب که برای دولت ایران یک پیروزی به شمار می‌آمد، این فرصت را ایجاد کرد که با اعزام نیروهای خود به آذربایجان در آذرماه ۱۳۲۵ به عمر حکومت خودمختار فرقه دموکرات پایان دهد. در هنگام پیشروی نیروهای دولتی به سوی آذربایجان، ناصرخان از طرف «مجمع عمومی نهضت ملی فارس» درخواست کرد که دولت اجازه دهد به منظور حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، ارتش را در عملیات نجات آذربایجان همراهی کند (استخر، ۱۳۲۵/۹/۲۲، ۳).

با پیروزی ارتش در استرداد آذربایجان، سران قشقایی با ارسال پیام‌های

تبریک به نخست وزیر «بازگشت آذربایجان به آغوش مادر میهن» را تبریک گفتند (همان). در شیراز نیز خسرو خان قشقای با برگزاری جشنی در مسجد وکیل، ضمن ایراد نطق پر شور در میان جمع کثیری از مردم شیراز، غائله‌ی آذربایجان را قیام چند تن خائن بر ضد دولت مرکزی و حکومت ملی پارلمانی خواند (همان).

قشقای‌ها در این رشته حوادث نه فقط بر قدرت محلی خود افزودند و تنی چند از رقبای محلی از جمله خاندان قوام‌الملک را به نحوی اساسی تضعیف و از صحنه کنار زدند (Jafari, 1946, 268-269)، بلکه موفق شدند حامیان جدیدی در منطقه و مرکز برای خود بیابند. همچنین با برگزاری انتخابات دور پانزدهم و راه‌یابی محمدحسین خان و خسرو خان به نمایندگی از آباد و فیروزآباد به مجلس شورای ملی از تنش‌های موجود بین قشقای‌ها و حکومت مرکزی کاسته شد.

برادران قشقای توانستند با رایزنی با مقامات دولتی املاک سابق خویش را که در دوره‌ی رضاشاه مصادره شده بود تا حدود زیادی باز پس بگیرند و در عوض املاکی که به اشخاص دیگر انتقال یافته بود، بهای آن را دریافت کنند (گزارش وزارت دادگستری، اسناد ریاست، ۱۳۲۷/۱۱/۲۶، ش ۵۴۶۷).

آرامش نسبی و فعالیت‌های عمرانی

در انتخابات دور شانزدهم مجلس خسرو خان بار دیگر از حوزه فیروزآباد به مجلس شورای ملی راه یافت،^۷ ناصر خان نیز به عنوان نماینده‌ی انتصابی سنا از فارس به نمایندگی مجلس سنا برگزیده شد (صورت قشقای، ۱۳۶۶، ۴۷). در این دوران که ایل قشقای یکی از آرام‌ترین دوران سیاسی خود را طی می‌کرد، تحت رهبری ناصر خان و دیگر برادران توانست تا استقلال داخلی خود

۷. در این دوره از انتخابات، رقیب انتخاباتی محمد حسین خان قشقای امید سالار بود که مورد حمایت دربار و نخست وزیر -سعد- بود. پس از مسائلی که بین دو طرف صورت گرفت، در نهایت در دوره شانزدهم به علت عدم برگزاری انتخابات این حوزه نماینده نداشت. مصاحبه با محمد حسین قشقای، تهران، آبان ۱۳۷۸.

را حفظ کند. همچنین کاهش اصطکاک معمول بین قشقای‌ها و نیروهای دولتی موجب شد که امنیتی بیش از گذشته در منطقه‌ی آنان به وجود آید. از این‌رو، اوضاع اقتصادی مردم قشقای نیز تا حدودی بهبود یافت (لمبتون، ۱۳۶۳، ۵۰۳ و ۵۰۴).

از سوی دیگر، برادران قشقای با حضور در مجلس شورای ملی و سنا توانستند ضمن افزایش نفوذ و اقتدار سیاسی خود، با نزدیکی به مراکز قدرت و با استفاده از موقعیت پیش‌آمده تلاش‌های خود را به منظور بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایل قشقای و مناطق همجوار سرعت دهند. از جمله این اقدامات تلاش و پی‌گیری یک سلسله طرح‌های عمرانی در فیروزآباد بود که مقر اصلی قشقای‌ها به شمار می‌آمد. آنان افزون بر جلب نظر دولت به منظور اختصاص بودجه برای طرح‌های عمرانی، خود نیز با سرمایه‌ی شخصی تأسیساتی را به راه انداختند نظیر ساخت یک بیمارستان و یک دستگاه مدرسه در فیروزآباد.

طرح جاده شیراز- فیروز آباد- بوشهر

نخستین طرح پیشنهادی برادران قشقای، طرح احداث جاده شیراز- فیروزآباد- بوشهر بود، که در دوره نخست وزیری علی‌منصور و سپس رزم‌آرا پی‌گیری شد (خسرو قشقای و سایر نمایندگان به نخست وزیر، اسناد ریاست، ۱۳۲۹/۲/۷، ش ۶۳۴۹). این جاده که از املاک ایل قشقای عبور می‌کرد، می‌توانست نقش زیادی در رونق اقتصادی آن مناطق داشته باشد. این طرح به طور مرتب از جانب برادران قشقای پی‌گیری شد و اعتبار آن نیز در بودجه سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ هـ.ش پیش‌بینی گردید (همان، ۱۳۲۹/۵/۳۱). با وجود این که ۳۵ کیلومتر از این جاده توسط مهندسان وزارت راه نقشه‌برداری شد، اما به دلیل کارشکنی‌هایی که از سوی برخی از مخالفان سیاسی از جمله دربار صورت گرفت، این پروژه ناتمام ماند. دولت نیز به بهانه عدم اختصاص اعتبار از سوی

سازمان برنامه دستور توقف این طرح را صادر کرد.^۸

طرح کارخانه قند آباده

یکی از طرح‌های عمرانی پیشنهادی قشقای‌ها، طرح کشت چغندر قند در فیروزآباد (همان، ۱۳۲۹/۵/۱۷) و ایجاد کارخانه قند در آباده بود. به زعم آنان به ثمر رسیدن این طرح‌ها موجب اشتغال عشایر، اسکان خودجوش و بالا بردن سطح کشاورزی در منطقه می‌شد (همان، ۱۳۲۹/۹/۲۷)، اما دولت رزم‌آرا با طرح کشت چغندر قند در فیروزآباد به دلیل بعد مسافت طولانی با کارخانه قند مرودشت آن را غیراقتصادی دانست.^۹

اما با طرح احداث کارخانه قند و کشت چغندر در آباده موافقت و به سازمان برنامه به منظور پی‌گیری و اقدامات لازم ابلاغ شد (خسرو قشقای به رزم‌آرا، اسناد ریاست، ۱۳۲۹/۹/۲۹، ۶۳۴۹).

طرح سد رودخانه قره‌آغاچ

از جمله دیگر طرح‌های عمرانی در حوزه‌ی فیروزآباد که از جانب خسرو خان به رزم‌آرا پیشنهاد شد، طرح احداث سد بر روی رودخانه‌ی قره‌آغاچ بود. وی در توجیه اقتصادی این طرح اظهار کرد از آنجا که اراضی ساحلی رودخانه در بخش قیروکارزین مراتع ایل قشقای است، احداث این سد در ایجاد اشتغال برای قشقای‌ها و دیگر افراد ساکن در این مناطق و بالا بردن تولید محصولات کشاورزی مثمر ثمر خواهد بود. افزون بر این، زمینه‌ای برای جذب مردم کوچ‌نشین به منظور اسکان و زراعت در این نواحی خواهد شد (همان، ۱۳۲۹/۹/۱۸). این طرح نیز پس از موافقت اولیه رزم‌آرا، بنا بر دستور وی

۸. رزم‌آرا اعلام کرد در حالی که طرح احداث این جاده تنها نیاز به ۷۰ الی ۱۰۰ میلیون ریال هزینه دارد اما سازمان

برنامه چنین بودجه‌ای را تأمین نمی‌کند (همان، ۱۳۲۹/۶/۱۲).

۹. وزارت کشاورزی اعلام کرد که چون حوزه‌ی کار کارخانه قند مرودشت شعاع ۹۰ کیلومتری می‌باشد، به دلیل فاصله‌ی ۱۵۰ کیلومتری فیروزآباد با کارخانه، برای ظرفیت فعلی آن مقرون به صرفه نیست (مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۶۶۴۲، ۱۳۲۹/۶/۱۱).

تعدادی از مهندسان و کارشناسان وزرات کشاورزی برای مطالعه و بررسی طرح به منطقه اعزام شدند (همان، ۱۳۲۹/۹/۲۷).

طرح دارالتربیه عشایری

در کنار طرح‌های عمرانی فوق، سران قشقای به منظور ارتقای سطح فرهنگ و دانش فرزندان عشایر، طرح احداث سه باب دارالتربیه عشایری در شهرستان‌های شیراز، فسا و فیروزآباد را مطرح کردند (همان، ۱۳۲۹/۹/۲۹، ۶۶۴۲). این طرح که از جانب ناصرخان مطرح شده بود با موافقت رزم‌آرا دستورات لازم مبنی بر پرداخت اعتبار آن صادر شد (همان، ۱۳۲۹/۸/۳۰). به این ترتیب، وزارت فرهنگ تصویب کرد که به منظور ارائه‌ی خدمات آموزشی به فرزندان عشایر فارس سه دستگاه مدرسه‌ی شبانه‌روزی به نام دارالتربیه عشایری در شهرهای شیراز برای ایل بویراحمد، فیروزآباد برای ایل قشقای و فسا برای ایل عرب خمه احداث شود (سهرابی، ۱۳۷۳، ۵۵). از این‌رو، ناصرخان با اهدای یک قطعه زمین از املاک خود واقع در خیابان ناصرآباد فیروزآباد به مساحت یازده هزار متر مربع تلاش کرد که این طرح را عملی سازد (همان). بنای ساختمان شروع شد، اما به‌رغم احداث قسمتی از ساختمان مدتی بعد به علت کسری بودجه دولت متوقف گردید و پس از حوادث سیاسی سال ۱۳۳۲ کاملاً به فراموشی سپرده شد.

به این ترتیب، با وجود پی‌گیری‌ها و تلاش‌های زیاد سران قشقای به منظور اجرای طرح‌های مختلف عمرانی به دلایلی از جمله مخالفت دربار و برخی از مخالفان محلی در فارس کارشکنی می‌شد. از آن گذشته، به دلیل تشنجات سیاسی دوران ملی شدن صنعت نفت و قطع درآمد نفت که بنیاد اصلی اقتصاد کشور به شمار می‌آمد، طرح‌های قشقای‌ها هم‌زمان با دیگر طرح‌های عمرانی کشور با قطع بودجه به تعطیلی سپرده شد.

با نگاهی به طرح‌های آموزشی و عمرانی ارائه شده از سوی سران قشقای و بررسی اهداف آنان در هنگام ارائه طرح می‌توان دریافت که به‌رغم برخی

تبلیغات منفی و اظهارنظرها درباره‌ی بی‌توجهی آنان به معیشت و ارتقای سطح فرهنگی مردم عادی ایل، آنان اهمیت ویژه‌ای برای این مسائل قائل بوده‌اند. از سوی دیگر، چنین به نظر می‌رسد که سران قشقای به دلیل ارتباطی که با جوامع مدرن داشتند، دریافته بودند که شیوه‌ی زندگی کهن ایلی دیگر پاسخگوی نیازهای جهان آینده نیست. از این‌رو، در تلاش بودند که ضمن حفظ قالب سنتی و قومی ایل به تدریج تغییرات اصولی در شیوه‌ی معیشت و زیست مردم ایل به وجود آورند.



نقش قشقایی‌ها
در تاریخ و فرهنگ ایران

از شورش تا آرامش سیاسی

از فعالیت ملی تا فروپاشی نظام ایلی

در آخرین سال‌های دهه ۱۳۲۰ تحولات سیاسی کشور قشقایی‌ها را بار دیگر وارد جریانی کرد که به طبع براساس پیشینه‌ی سیاسی و عملکرد گذشته خویش، آنان در صف ملیون و مخالفان دربار و بیگانگان قرار گرفتند. پس از طی یک دوره اوج قدرت و اقتدار، با سقوط دولت ملی دکتر مصدق، قشقایی‌ها نیز یک بار دیگر قدرت سیاسی خود را از دست دادند و سرانجام با تلاش دربار برای فروپاشی نظام سیاسی ایلی تقریباً برای همیشه این نظام سنتی برچیده شد. از آن پس نیز ایل قشقایی هرگز نتوانست قدرت سابق خویش را بازسازی کند.

نهضت ملی شدن صنعت نفت و قشقایی‌ها

با تشکیل جبهه‌ی ملی از سوی دکتر محمد مصدق، برادران قشقایی حاضر در مجلس شورای ملی و سنا به دلیل همکاری دیرینه‌ی خود با ملیون در ایران و دوستی سابق با دکتر مصدق و از سوی دیگر به دلیل مبارزه با خاندان پهلوی، به این جبهه پیوستند (نامه مصدق به خسرو قشقایی، نامه نور، مرداد ۱۳۳۱، ش ۴ و ۵). از این‌رو، آنان در هنگام آغاز نهضت ملی شدن صنعت نفت با قدرت

تمام به حمایت از دکتر مصدق پرداختند.

در دوره‌ی نخست وزیری رزم‌آرا، زمانی که کمیسیون ویژه‌ی نفت در مجلس برای بررسی قرارداد الحاقی گس-گلشایان به ریاست دکتر مصدق تشکیل شد، خسرو خان قشقایی به عنوان منشی این کمیسیون انتخاب گردید. این کمیسیون پس از یک سلسله مذاکرات مفصل، این قرارداد را رد کرد (مکی، ۱۳۵۶، ۴۷ و ۴۸).

سپس خسرو خان به عضویت کمیسیون نفت برای بررسی طرح ملی شدن صنعت نفت درآمد و در کنار دکتر مصدق تلاش زیادی برای تصویب این طرح به عمل آورد (نامه مصدق به خسرو قشقایی، نامه نور، مرداد ۱۳۳۱، ش ۴ و ۵). تا این که کمیسیون نفت طرح فوق را تصویب کرد و سپس مصوبه‌ی کمیسیون در مجلس شورای ملی و سنا که ناصرخان در آن سناتور بود، در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب رسید (نجاتی، ۱۳۶۶، ۳۴۴). به این ترتیب، صنعت نفت ملی اعلام شد.

قشقایی‌ها در دوران حکومت مصدق

با آغاز نخست وزیری دکتر مصدق، برادران قشقایی با تحریک بیشتری وارد جریان‌ات سیاسی شدند. آنان با حمایت همه جانبه از مصدق موجب جلب توجه محافل سیاسی داخلی و خارجی به سوی خود شدند. همچنین به دلیل اعتماد خاص مصدق به آنان اغلب نقش مشاور و نماینده‌ی سیاسی دولت را عهده‌دار بودند. در سال ۱۳۳۰ خسرو خان و ناصرخان در سفرهای جداگانه به آمریکا در صدد بودند نظر محافل سیاسی را با مصدق همراه سازند. از این رو، خسرو خان از راه مصاحبه با مطبوعات تلاش کرد تا حقانیت ملت ایران و اقدامات دکتر مصدق را به گوش مردم جهان برساند. وی در نیویورک با شرکت در جلسه‌ی انجمن آسیایی، درباره‌ی نهضت ملی ایران و «ستم‌های یکصد ساله انگلیسی‌ها در ایران» توضیحاتی داد و اظهار کرد که ایل‌های ایران به ویژه ایل قشقایی حاضر به هرگونه فداکاری در این مبارزه هستند (خسرو قشقایی به دکتر مصدق، اسناد

ریاست، ش ۱۰۱۰۹۰). همچنین هنگامی که هریمین فرستاده‌ی دولت آمریکا برای حل اختلاف بین ایران و انگلیس قصد داشت به ایران مسافرت کند، خسرو خان در تلگرافی به دکتر مصدق بیان کرد که مسافرت وی نزد محافل آمریکایی از اهمیت زیادی برخوردار است و یادآوری نمود که هریمین را از اوضاع ایران، احساسات مردم و رفتار انگلیسی‌ها در ایران آگاه سازند (همان).

در دی ماه همان سال ناصرخان به منظور دیدار از فرزند خود عبدالله عازم آمریکا شد. دکتر مصدق خواست تا در این سفر اقداماتی برای بازاریابی نفت ایران انجام دهد (صولت قشقایی، ۱۳۶۶، ۲۳۵). وی نیز در آمریکا با کمپانی‌ها و مسئولان بازار نفت مذاکراتی انجام داد. در نتیجه، پس از مذاکره با فردی به نام اسمیت پیشنهادهای وی را مبنی بر خرید بنزین از ایران برای دکتر مصدق ارسال کرد. دکتر مصدق در پاسخ اظهار کرد که نماینده خریدار باید به تهران بیاید و پیشنهادهای خود را به هیأت فروش ارائه دهد (ناصر قشقایی به دکتر مصدق، اسناد ریاست، ش ۸۰۱۶). اما این مذاکرات نیز به رغم تلاش‌های ناصرخان به سبب کارشکنی انگلیسی‌ها به نتیجه‌ی مناسبی نرسید (صولت قشقایی، ۱۳۶۶، ۲۶۸-۲۸۰).

اقدامات قشقایی‌ها سبب شد که انگلیسی‌ها و دربار دست به تحریکاتی در برابر آنان بزنند. فرماندهان ارتش که از شاه دستور می‌گرفتند، مأموریت یافتند تا از راه‌های مختلف به ایل قشقایی فشار وارد کنند (همان، ۱۵۹). از این رو، اختلافاتی بین مقامات نظامی فارس و قشقایی به وجود آمد. این اختلافات موجب شد تا شایع شود که قشقایی‌ها قصد شورش در برابر دولت را دارند. ناصرخان برای پایان دادن به این شایعات ابتدا با نطقی در مجلس سنا حمایت همه جانبه‌ی خود را از دکتر مصدق اعلام کرد و سپس بیان نمود که حاضر است یک سوم املاک مزروعی خویش را در اختیار دولت دکتر مصدق قرار دهد تا برای هزینه‌های جاری استفاده شود (همان، ۴۳۷). این اقدام ناصرخان انعکاس وسیعی در محافل سیاسی داخلی و خارجی به وجود آورد. زمانی که بانک شاهنشاهی انگلیس در ایران قرار شد ملی اعلام شود، در مجلس

به هنگام مذاکرات وقتی سید حسن تقی‌زاده گفت: «در تنظیم قرارداد آلت فعلی بوده است» خسرو خان به صراحت اعلام کرد «قرارداد لغو و باطل است» (قشقایی، بگوئید تا بگوئیم، باختر امروز، ۱۳۴۰، ۶). از این‌رو، در زمان اعلام ملی شدن بانک شاهنشاهی، با آن که بانک ترتیبی داده بود که بدهکاران قروض خود را به اقساط طویل‌المدت بپردازند اما خسرو خان که منزل ایشان در مقابل مبلغی وام در نزد بانک گرو بود، برای پرداخت قروض خود به صورت یکجا حاضر به فروش منزل به قیمت نازل شد.^۱

قشقایی‌ها در قیام ۳۰ تیر

شاه با عنوان تشریفاتی فرمانده کل قوا، نیروهای مسلح کشور را که عامل قدرتمند برای اجرای توطئه‌های ضد ملی به شمار می‌رفتند، زیر فرمان داشت. عزل و نصب رئیس ستاد ارتش و رؤسای نیروهای نظامی از طرف شاه صورت می‌گرفت. بنابراین، دولتی‌ها هیچ تسلطی بر رفتار نظامیان نداشتند (نجاتی، ۱۳۶۶، ۲۱۶). دکتر مصدق تصمیم داشت که طبق قانون اساسی اداره‌ی وزارت جنگ را بر عهده بگیرد، اما در روز ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱ پس از اختلاف نظر با شاه بر سر وزارت جنگ وی از نخست‌وزیری استعفا کرد (مکی، ۱۳۶۶، ۱۷۸). از آنجا که شایع شده بود شاه قصد دارد به منظور مقابله با مصدق، قوام‌السلطنه سیاستمدار کهنه‌کار را به نخست‌وزیری منصوب کند، از این‌رو خسرو خان تلاش کرد تا قوام را از پذیرش این سمت برحذر دارد. برای همین در دیدار با وی بیان کرد که: «آیا فکر نمی‌فرمایید که با این نقشه ماهرانه می‌خواهند شما را که مردی استخوان‌دار و مقاوم هستید، به جنگی بفرستند که نتیجه‌اش بدون تردید نابودی حضرتعالی خواهد بود؟ اگر موقتاً موفق هم بشوید آنقدر

۱. خسرو قشقایی می‌نویسد: چون خود من یکی از عوامل ملی کردن بانک شاهی بودم، به حکم وظیفه وجدانی رضا ندادم مورد ارفاق دستگاهی قرار بگیرم که علیه آن اقدام کردم و به همین جهت خانهای را که در خیابان شاهرضا به وسعت دوازده هزار متر زمین و چند صد متر بنای سه طبقه داشتم به ثمن بخش با ثلث قیمت اصلی فروختم و طلب بانک را پرداختم» (قشقایی، اسراری از حادثه سی تیر و جزییات زمامداری چهار روزه قوام‌السلطنه، باختر امروز، ۱۳۴۱/۵/۱۵، سال دوم، ش ۴، ۳۳).

ضعیف و مورد تنفر عمومی خواهید بود که حکومت امکان ندارد و اگر هم شکست بخورید سپر بلایی شده‌اید و یکی از آرزوهای طراحان این برنامه عملی شده است» (قشقایی، اسراری از حادثه سی تیر و جزییات زمامداری چهار روزه قوام السلطنه، باختر امروز، ۱۳۴۱، ۴).

اما قوام السلطنه بدون توجه به این توصیه نخست وزیری را پذیرفت. در آغاز کار با انتشار اعلامیه شدیدالحنی هشدار داد که به سختی با مخالفان مقابله خواهد کرد (مکی، ۱۳۶۶، ۱۷۸). این مسئله موجب شد که طرفداران مصدق در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به خیابان‌ها بریزند، اعتصاب‌ها، تظاهرات و درگیری‌های خونینی با نیروهای پلیس و ارتش در این روز صورت گرفت که تلفاتی نیز بر جای گذاشت. سرانجام با برکناری قوام السلطنه و انتصاب مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری این ماجرا خاتمه یافت (عظیمی، ۱۳۷۲، ۳۹۶ و نجاتی، ۱۳۶۶، ۲۲۱ و ۲۲۲).

برادران قشقایی در وقایع ۳۰ تیر فعالانه وارد عمل شدند. محمدحسین خان و خسرو خان که در دوره هفدهم نیز به مجلس راه یافته بودند، در کنار دیگر نمایندگان وابسته به جبهه ملی به طور همه جانبه از دکتر مصدق حمایت کردند (شایگان، ۱۳۸۴، ۴۴۴ و ۴۴۵). افزون بر این، همگام با دیگر نمایندگان در ۲۸ تیر ۱۳۳۱ مردم را برای حمایت از دکتر مصدق به راهپیمایی دعوت کردند (همان و مکی، ۱۳۷۰، ۱۰۱ و ۱۰۲).

پس از استعفای قوام السلطنه در روز ۳۰ تیر، خسرو خان به اتفاق آیت الله کاشانی و عده‌ای دیگر از نمایندگان طرفدار مصدق به ایراد سخنرانی پرداختند که از رادیو پخش شد. آن‌ها مردم را به حفظ امنیت شهر و آرامش دعوت کردند (مکی، ۱۳۶۶، ۲۹۷). افزون بر این، در ۲ مرداد ۱۳۳۱ خسرو خان طی نطقی در مجلس آمریکایی‌ها را مورد حمله قرار داد و اظهار کرد: «آمریکایی‌ها تانک‌های سنگین را به دولت ایران می‌دهند برای کشتن مردم نه برای جنگ». (صولت قشقایی، ۱۳۶۶، ۳۰۰).

وی همچنین به منظور ساختن مجسمه‌ی زنی که در ۳۰ تیر به هواداری از مصدق خود را جلو تانک انداخته بود، مبلغ صد هزار تومان پرداخت کرد.^۲ در فارس نیز قشقای‌ها و دیگر ایل‌ها به طرفداری از مصدق در روز ۳۰ تیر اعلام موضع کردند. آنان هشدار دادند که به منظور حمایت از دکتر مصدق به پادگان شیراز حمله قرار خواهند کرد (ترکمان، ۱۳۶۱، ۲۹۶).

در دوره‌ی دوم نخست وزیری دکتر مصدق، تحریکات و فشار ارتش در فارس در برابر قشقای‌ها افزایش یافت و هر جا به بهانه‌های مختلف نیروی نظامی به مناطق قشقای گسیل می‌شد. ناصر خان قشقای در اعتراض به این اقدام، ارتش را متهم کرد که برای ایجاد اغتشاش در فارس و تأمین منافع انگلیسی‌ها، دست به این اقدام زده است. اما با پی‌گیری‌های دکتر مصدق و مذاکرات ناصر خان این تنش‌ها تا حدودی کمتر شد (صولت قشقای، ۱۳۶۶، ۳۲۷ و ۳۲۸).

تحریک برخی از ایل‌ها علیه مصدق

انگلیسی‌ها پس از قطع امید از حل مسالمت‌آمیز مسئله نفت ایران، کوشش کردند با همکاری دربار و مهره‌های خود در ایران، برای براندازی دولت مصدق دست به اقداماتی بزنند. یکی از طرح‌ها تحریک ایل‌ها و ایجاد شورش در برابر دولت وی بود. گاز یوروسکی که اسناد مخفی «سیا» را درباره‌ی کودتای ۲۸ مرداد بررسی کرده است، می‌نویسد: «[انگلیسی‌ها پیشنهاد کردند] برخی از رهبران ایل بختیاری، شورش سازمان یافته‌ای را با حمایت شاه یا بدون آن، علیه مصدق طراحی کنند.» (گاز یوروسکی، عملیات مخفی سیا، ایران، ۱۳۷۹/۳/۲۸)

شورش ابوالقاسم خان بختیاری

با ازدواج شاه با «ثریا» دختر خلیل خان اسفندیاری - یکی از سران بختیاری یک پیوند سیاسی بین خاندان بختیاری و دربار به وجود آمد. افزون بر این، روابط دیرینه‌ی بختیاری‌ها با انگلیسی‌ها موجب شد که پس از ملی شدن

۲. مقرر شده بود که این مجسمه به نام شهید گمنام در مقابل مجلس شورای ملی نصب شود (همان، ۳۰۲).

صنعت نفت، بختیاری‌ها به صفوف مخالفان مصدق پیوندند. اگر چه قدرت یابی بی‌سابقه قشقای‌ها برای بختیاری‌ها که در طول تاریخ معاصر با آنان رقابت داشتند، در این گرایش بی‌تأثیر نبود.

از این‌رو، با زمینه چینی انگلیسی‌ها سرلشکر زاهدی - که خود در آغاز از اعضای کابینه‌ی دکتر مصدق (وزیر کشور) بود، پس از جدایی از ایشان - با ابوالقاسم خان بختیاری ارتباط برقرار کرد و وی را به شورش علیه مصدق تحریک کرد. این در حالی بود که انگلیسی‌ها پذیرفته بودند اسلحه و پول لازم را برای این منظور در اختیار آنان خواهند گذاشت (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ۲۰).

همچنین سرلشکر زاهدی وعده داد که یک «جنوب آزاد» که در آن به بختیاری‌ها به رهبری ابوالقاسم خان، خودمختاری داده می‌شود، تشکیل خواهد شد. برای جلب نظر دیگر خوانین بختیاری نیز اقداماتی صورت گرفت (گازیوروسکی، ۱۳۶۷، ۳۰).

در بهمن ۱۳۳۱ عده‌ای از بختیاری‌ها به ریاست ابوالقاسم خان بختیاری با همکاری اعضای کانون افسران بازنشسته که از سوی دربار حمایت می‌شد، در خوزستان به نیروهای دولتی حمله کردند و تلفاتی وارد ساختند (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ۱۳۱). بختیاری‌ها دلیل شورش خود را چنین اعلام کردند: «از آنجا که مصدق، کشور را به سوی خرابی سوق داده، در نظر دارند استقلال خود و نیز کشور را در صورت کودتا حفظ کنند» (Iran Political Diaries 1881-1965, 99). این درگیری‌ها برای مدت چند هفته به طول انجامید، سرانجام با اعزام نیروهای تقویتی به منطقه، بختیاری‌ها شکست خوردند و ابوالقاسم خان به سوی منطقه‌ی بختیاری متواری شد (Ibid).

پس از انتشار خبر شورش ابوالقاسم خان بختیاری، قشقای‌ها برای سرکوبی بختیاری‌ها اعلام آمادگی کردند. این امر موجب نگرانی دیگر سران بختیاری شد. از این‌رو، برخی از آنان ضمن دیدار با ناصرخان قشقای از اعمال ابوالقاسم خان اعلام بیزاری کردند (صولت قشقای، ۱۳۶۶، ۳۴۷). افزون بر این، سرهنگ تیمور بختیار، برادرزاده ابوالقاسم، نیز از طرف دولت مأموریت یافت تا به تعقیب

ابوالقاسم خان بپردازد که سرانجام با توقیف و بازداشت وی این مسئله خاتمه یافت و خطر رویارویی دو ایل قشقایی و بختیاری منتفی شد (سپهبد تیمور بختیاری به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۸، ۳۱).

تشکیل اتحادیه ایلی متخالف دولت مصدق

قدرت بلامنازع قشقایی‌ها در فارس و حمایت همه جانبه از دولت دکتر مصدق، انگلیسی‌ها و عوامل دربار و ارتش را بر آن داشت تا با ایجاد اتحادیه‌ای از سران ایل‌های مختلف از جمله حسین قلی خان رستم از ایل ممسنی، محمد حسین و ناصر طاهری از ایل بویراحمد و حبیب‌الله سرخی از سران طایفه سرخی اقداماتی علیه قشقایی‌ها و دولت مصدق به عمل آورند (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۳۷/۲/۲۳، ۱۷۵-۱۷۸).

در منطقه‌ی بویراحمد اتحادیه‌ای که توسط حسین قلی خان رستم، برادران طاهری و ملک منصور باشی تشکیل شده بود با مخالفت دیگر سران بویراحمد روبرو شد (حسینی، ۱۳۷۲، ۲۳). عبدالله خان و خسروخان زرغام‌پور و کدخدایان طایفه‌های آقایی و کی‌گیوی که از جمله طرفداران مصدق محسوب می‌شدند (تقوی مقدم، ۱۳۷۷) و روابط نزدیکی با قشقایی‌ها داشتند در مقابل آنان قرار گرفتند. این دسته بندی در حال تبدیل به یک بحران برای دولت مصدق بود اما با تلاش‌های ناصرخان قشقایی و مذاکرات متعدد با دو طرف و با کوشش مقامات لشکر فارس به آرامی خاتمه یافت (صولت قشقایی، ۱۳۶۶، ۳۶۸).

اغتشاشات فروردین ۱۳۳۲ در شیراز

انگلیسی‌ها و عوامل دربار که دریافت کرده بودند فارس -منطقه‌ی قشقایی‌ها- یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های هوادار دکتر مصدق محسوب می‌شود، به منظور ایجاد اغتشاش و ناامنی در این منطقه دست به کار شدند. از این‌رو، هم‌زمان با برخی از اعضای جبهه ملی از جمله دکتر سنجابی، خسرو خان، مهندس رضوی و دکتر فاطمی که در عید نوروز ۱۳۳۲ به شیراز آمده بودند، برخی از

مخالفان روانه‌ی شیراز شدند (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۳۲/۳/۳۰، ش ۶-۱۳۱۵۰۰۲). این اشخاص عبارت بودند از: میر اشرافی، شمس قنات‌آبادی، تولیت، مهدی نمازی و معدل شیرازی. آنان ضمن ملاقات با سید نورالدین شیرازی، سرهنگ بازنشسته مظاهری و فروغ‌الملک قوامی رییس سابق شهربانی شیراز، مقدمه توطئه‌ای را به منظور رویارویی با طرفداران مصدق فراهم ساختند (حبیب‌الله لطفی به دکتر مصدق، اسناد ریاست، ۱۳۳۲/۱/۲۵، ش ۱۴۰۲۸). افزون بر این، مستر شارپ کشیش انگلیسی کلیسا در شیراز و دکتر کلمن پزشک بیمارستان انگلیسی مرسلین و نیرومند رییس بانک ملی شیراز نیز ضمن برقراری ارتباط با افراد مزبور، تلاش کردند تا شرایط برای این عملیات فراهم شود (فریدون توللی به دکتر مصدق و نیز مهندس به ایزدی به دکتر مصدق، ۱۳۳۲/۱/۲۷، همان).

حادثه ۲۶ و ۲۷ فروردین شیراز

در ۲۵ فروردین ۱۳۳۲ فریدون توللی، دبیر کل جبهه‌ی طرفداران ادامه‌ی نهضت ملی در فارس از سپهبد نخجوان استاندار وقت فارس درخواست کرد که مجوز برگزاری یک جلسه مبنی بر پشتیبانی از دولت دکتر مصدق صادر شود. با این جلسه پس از مطرح شدن در کمیسیون امنیت ملی فارس موافقت شد (حبیب‌الله لطفی به دکتر مصدق، اسناد ریاست، ۱۳۳۲/۲/۱۳، ش ۱۴۰۲۸). قرار شد که این جلسه با سخنرانی امیرمختار کریم‌پور شیرازی و ذوالقدر در فلکه شهرداری شیراز برگزار شود.

به این ترتیب، در رأس ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۶ فروردین ۱۳۳۲ در حالی که نیروی شهربانی و دژبان حضور داشتند جلسه شروع شد. سخنرانی کریم‌پور شیرازی تازه آغاز شده بود که عده‌ای در حدود ۲۰۰ تن از افراد حزب برادران (افراد سید نورالدین) شروع به سر دادن شعار «زنده باد شاه، مرده باد مصدق» کردند و تلاش نمودند تا جلسه را بر هم بزنند. در نتیجه، آنان توانستند با کمک نیروی پلیس و دژبان، این جلسه را بر هم زنند (همان، ۱۳۳۲/۲/۲۹). با پیوستن

برخی ارادل و اوپاش شهری به آنان به تخریب و غارت دفاتر احزاب و مطبوعات ملی، منازل و مغازه‌های اشخاص هوادار دولت، و حمله به اداره اصل چار ترومن پرداختند. این اقدامات تا روز بعد نیز ادامه یافت (همان، ۱۳۳۲/۱/۲۷).

پناه بردن آمریکایی‌ها به باغ ارم

سازمان اصل چهار در ایران شعبه‌ای در شیراز دایر کرده بود که به خدماتی از قبیل کمک‌های کشاورزی، بهداشتی و فرهنگی و فرستادن مأموران بهداشتی و معلم به میان عشایری می‌پرداخت (سهرابی، ۱۳۷۳، ۶۵-۸۴). استقبال مردم از این اقدامات موجب نگرانی شوروی و انگلستان از گسترش نفوذ آمریکایی‌ها در ایران شد. از این‌رو، هم روس‌ها و هم انگلیسی‌ها تلاش کردند تا کار شکنی‌هایی در برنامه‌های سازمان اصل چهار به وجود آورند (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۴۱۸). دسیسه چینان انگلیسی‌مقیم شیراز و عوامل آنان با تحریک و سوق دادن اغتشاش‌گران به سوی دفتر سازمان اصل چهار آنان را به تخریب، آتش سوزی و غارت اموال این سازمان وا داشتند (حبیب‌الله به دکتر مصدق، مرکز اسناد ریاست، ۱۳۳۲/۱/۲۹، ش ۱۴۰۲۸). بنا بر عقیده رییس وقت سازمان اصل چهار در ایران اعضای حزب توده نیز در این حمله مشارکت کرده بودند (Warne, 1956, 127-128).

در این میان، کارمندان سازمان اصل چهار و خانواده آنان با راهنمایی محمد بهمن‌بیگی - یکی از قشقاییانی که از کارکنان آن سازمان بود - به باغ ارم (مرکز اصلی قشقای‌ها در شیراز) منتقل شدند و از سوی قشقای‌های حاضر در باغ ارم حمایت شدند.^۳ در این زمان، ناصر خان قشقای که در فیروزآباد به سر می‌برد شب همان روز از واقعه آگاه گردید (شریفی به خسرو قشقای، اسناد ریاست، ۱۳۳۲/۱/۲۷، ش ۱۴۰۲۸). از این‌رو، عده‌ای تفنگچیان قشقای را برای حفاظت از آمریکایی‌ها به شیراز اعزام کرد و نیروهای خود را برای تجمع در منطقه آق چشمه در جنوب شیراز فراخواند (ترز، ۱۳۷۶، ۹۶). این اقدامات موجب هراس

۳. مصاحبه با منوچهر بهادری قشقای، خرمدره، بهمن ۱۳۷۹.

استاندار فارس شد. در نتیجه، با اعلام حکومت نظامی از طرف وی و فراخواندن افراد حزب برادران به مسجد وکیل و سخنرانی سید نورالدین اغتشاشات خاتمه یافت (علی اکبر آقا میرزاده به اخگر، اسناد ریاست، ۱۳۳۲/۱/۳۱، ش ۱۴۰۲۸). در این میان، پس از آگاهی وارن^۴ رئیس سازمان اصل چهار در تهران و هندرسن^۵ سفیر آمریکا از این واقعه، هر دو به شدت به دولت ایران اعتراض کردند. مصدق در پاسخ اظهار کرد که در شیراز حکومت نظامی اعلام شده است و به زودی مقامات کشوری و لشکری فارس تغییر خواهند کرد. وی همچنین مهندس ابوالقاسم راجی را برای بررسی و گزارش این واقعه به اتفاق وارن به شیراز فرستاد (Warne, 1956, 127). در ۲۸ فروردین ۱۳۳۲ وارن به اتفاق دو تن از اعضای سفارت آمریکا و مهندس راجی برای بررسی اوضاع وارد شیراز شدند و به باغ ارم رفتند. وارن پس از اطلاع از چگونگی پناه دادن آمریکایی‌ها از سوی قشقایی‌ها، در یک سخنرانی از اقدامات قشقایی‌ها تقدیر کرد. نمایندگان سفارت آمریکا نیز اعلام کردند که از وزارت امور خارجه این کشور خواهند خواست تا به طور رسمی از قشقایی‌ها سپاسگزاری کند (صولت قشقایی، ۱۳۶۶، ۳۶۷).

روز بعد ناصرخان عده‌ای از قشقایی‌ها را در معیت ملک منصورخان، زیاد خان دره شوری، امیر تیمورخان شش بلوکی و چند تن از سران طایفه‌های دیگر به شیراز فرستاد (ملک منصور قشقایی به محمدحسین قشقایی، اسناد ریاست، ۱۳۳۲/۱/۲۹، ش ۱۴۰۲۸). همچنین پس از اجتماع عده زیادی از نیروهای قشقایی در آق چشمه با ارسال تلگراف‌های متعدد به تهران به دکتر مصدق اعلام کردند که «استدعای همگی از پیشگاه نخست وزیر محبوب اینست اجازه داده شود مردم با کمال نظم و آرامش، میتینگی در شیراز ترتیب دهند. ده‌ها هزار نفر از مردم وطن پرست که پشتیبان حکومت ملی خود می‌باشند آرزو دارند که ضمن این میتینگ مراتب وفاداری خود را به پیشوای محبوب و پیروز خود ابراز و به جهانیان بفهمانند» (همان).

اما مصدق ضمن تقدیر از اقدامات قشقای‌ها، از آنان درخواست کرد به منظور کمک برای برقراری وضعیت عادی در فارس از برگزاری این جلسه صرف‌نظر کنند. همچنین وعده داد که محرکان و مسببان این غائله را تعقیب و به مجازات قانونی خود خواهند رسانید (همان). از این‌رو، دکتر مصدق به منظور سروسامان دادن به اوضاع فارس دست به تغییراتی گسترده در مقامات لشکری و کشوری فارس زد و با برکناری مقامات سابق، سرتیپ میرجهانگیری را به سمت فرماندهی لشکر، سرهنگ فاضلی را به ریاست ستاد، سرهنگ مجللی را به ریاست شهربانی و ضیاء-مدیر کل وزارت کشور- را برای سرپرستی فرمانداری و معاونت استانداری فارس تعیین کرد (صولت قشقای، ۱۳۶۶، ۳۷۰).

احتمال می‌رفت که با تظاهرات قشقای‌ها به دلیل اعلام حکومت نظامی، درگیری‌هایی بین آنان و نیروهای دولتی پیش آید (حکمت به وزارت پست و تلگراف و تلفن، اسناد ریاست، ۱۳۳۲/۱/۳۰، ۱۴۰۲۸). اما با ارسال پیام مصدق و دیدار سرتیپ میرجهانگیری فرمانده جدید لشکر فارس با ناصرخان، قشقای‌ها از برگزاری جلسه صرف‌نظر کردند (همان). از این‌رو، ناصرخان با انتشار بیانیه‌ای که در آن اقدامات اغتشاش‌گران اخیر شیراز و همسویی برخی از مقامات نظامی با آنان محکوم شده بود، اعلام کرد با توجه به دستور دکتر مصدق، برگزاری جلسه را برای زمان حال ضروری نمی‌داند. سپس وی در روز سی و یکم فروردین شخصاً وارد شیراز شد و در دیدار با هواداران مصدق از آنان خواست تا ضمن حفظ آرامش، تعقیب و محاکمه محرکان و عاملان وقایع اخیر را به مقامات دولتی بسپارند (همان). به این ترتیب، با بازگشت نیروهای قشقای مستقر در اطراف شیراز و باغ ارم به ایل و عزیمت ناصرخان به فیروزآباد شیراز به حالت عادی برگشت.

قشقای‌ها در آستانه کودتای ۲۸ مرداد

انگلیسی‌ها توانستند با جلب نظر آمریکا برای براندازی حکومت مصدق به کودتا متوسل شوند. آنان با همفکری سازمان‌های C.I.A و اینتلیجنس سرویس برای

براندازی مصدق طرح خود را تهیه کردند (گازیوروسکی، ۱۳۶۷، ۲۹). سرلشکر زاهدی به عنوان جانشین مصدق برگزیده شد و رهبری این عملیات که نام رمز آن آجاکس بود به کرمیت روزولت محول گردید. روزولت برای اجرای کودتا از راه مرز عراق مخفیانه وارد ایران شد (تفضلی، ۱۳۵۸، ۷۸).

پس از قیام ۳۰ تیر با این که اقدامات و تحریکات برخی مقامات به ویژه نظامیان برای تضعیف موقعیت قشقایی‌ها در سطوح محلی ادامه داشت، اما سران قشقایی با تشکیل جلساتی با سران عشایر جنوب و اعلام مجدد پشتیبانی از نهضت ملی و نیز حمایت از خواسته‌های دکتر مصدق (مهدوی، ۱۳۸۳، ۲۰ و ۲۰۱) مانند انحلال مجلس سنا و تمدید اختیارات در مجلس شورای ملی (سفری، ۱۳۷۱، ۶۴۷)، همچنان خط مشی پیشین خود را ادامه دادند. پس از بروز اختلافات بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق، قشقایی‌ها تلاش کردند تا با توجه به رابطه‌ی دوستانه‌ای که با دو طرف دارند، اختلافات را رفع کنند. از این‌رو، خسرو خان به عنوان هیئت سه نفری حل اختلاف بین دو طرف تعیین شد (مصاحبه، دیدار و گفتگو با خسرو قشقایی، پرخاش، ۱۳۵۸/۵/۲۸). وی تلاش فراوانی در این راه به خرج داد. تصویر وی در ملاقاتی که در ۷ بهمن ۱۳۳۱ میان این دو رهبر سیاسی و مذهبی صورت گرفت دیده می‌شود (مهدوی، ۱۳۸۳، ۲۰۱).

افزون بر این، ناصرخان تلاش زیادی کرد تا بین اعضای جبهه ملی جدا شده (مکی و بقایی) و مصدق مصالحه ایجاد کند. اما با وجود مذاکرات زیادی که بین دو طرف ترتیب داد، به نتیجه‌ای دست نیافت (صولت قشقایی، ۱۳۶۶، ۳۵۳).

در تیر ماه ۱۳۳۲ که به علت تحریک و توطئه‌ی نمایندگان اقلیت مجلس در برابر دولت، مصدق تصمیم گرفت برای تعیین تکلیف مجلس به آرای عمومی (رفراندوم) مراجعه کند، به‌رغم این که قشقایی‌ها درباره این اقدام نظر مثبتی نداشتند و آن را توصیه‌ی بخش تندرو جبهه ملی به دکتر مصدق تلقی می‌کردند.^۶ اما خسرو خان به اتفاق بیست و هفت تن از نمایندگان فراکسیون

۶. ناصرخان معتقد است که این اقدامات تندروانه دکتر مصدق بیشتر از جانب اعضای حزب ایران از جمله مهندس حسیبی و زیرک‌زاده صورت می‌گرفت (خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار ش ۵، ص ۱۶).

نهضت ملی، برای از اکثریت انداختن مجلس استعفا کرد (نجاتی، ۱۳۶۶، ۶۸). وی حتی استعفای محمدحسین خان را که به علت بیماری در سوئیس بستری بود، به مجلس اعلام کرد (مهدوی، ۱۳۸۳، ۲۰۱). ناصرخان نیز با ارسال تلگرافی به دکتر مصدق ضمن حمایت از اقدام مزبور درخواست کرد که پس از انحلال مجلس، انتخابات جدید به سرعت انجام شود (صولت قشقای، ۱۳۶۶، ۳۵۳).

تلاش برای جذب قشقای‌ها از سوی کودتاجیان

آمریکایی‌ها در مسیر اجرای طرح کودتا در صدد بودند که نظر قشقای‌ها را به سوی خود جلب کنند (روزولت، ۱۳۵۹، ۱۲۰-۱۲۳). زیرا از قدرت نفوذ آنان هراس داشتند. اما هنگامی که کرمیت روزولت در نظر داشت با قشقای‌ها تماس بگیرد با مخالفت سرسختانه‌ی جورج کودیه، مأمور ارشد سیا (C.I.A) در ایران، روبرو و از تصمیم خود منصرف شد (نجاتی، ۱۳۶۶، ۴۵۹). از این رو، وی در مدت اقامت خود در تهران با توجه به توصیه کودیه تلاش کرد خود را از نظر قشقای‌ها مخفی نگاه دارد. با وجود این، قشقای‌ها از حضور وی اطلاع یافته بودند و پیام‌های تهدیدآمیزی به وی ارسال می‌کردند (روزولت، ۱۳۵۹، ۱۷۲). از سوی دیگر به دلیل اقتدار قشقای‌ها در فارس، یکی از گزینه‌های شاه برای استقرار خود در فارس در جریان کودتا و رهبری عملیات بر ضد مصدق منتفی اعلام شد (روزولت، ۱۳۵۹، ۱۷۲). افزون بر این، روزولت که قشقای‌ها را بدترین دشمنان تاج و تخت شاه می‌دانست، شاه را از عزیمت به اصفهان نیز به دلیل نزدیکی به قشقای‌ها برحذر داشت و به شاه توصیه کرد تا با اقامت در سواحل دریای مازندران منتظر نتیجه‌ی کودتا بماند (همان).

در پی شکست مرحله‌ی نخست کودتا در ۲۵ مرداد، قشقای‌ها به شدت واکنش نشان دادند. ناصرخان ضمن ارسال تلگرافی به دکتر مصدق، اظهار داشت که مردم ایل قشقای برای حفظ مقدرات ملی و حمایت از وی آماده حرکت به سوی تهران هستند (صولت قشقای، ۱۳۶۶، ۴۰۷). اما مصدق که فکر می‌کرد

ماجرای کودتا خاتمه یافته است با اعزام نیرو از سوی قشقای‌ها به مرکز مخالفت نمود.^۷

در فاصله روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، طراحان کودتا که در حال اجرای مرحله دوم طرح خود بودند، یک بار دیگر برای جلب حمایت قشقای‌ها کوشش کردند. بنابراین، جو گودوین مأمور سیا و کارمند سفارت آمریکا در تهران که خود یکی از مجریان کودتا بود، در روز ۲۷ مرداد طی ملاقاتی با محمدحسین خان و خسرو خان (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۱۰۳ و ۱۰۴) از آنان خواست تا در ازای دریافت پنج میلیون دلار، سرلشکر زاهدی را که تحت تعقیب بود، در منطقه‌ی قشقای پناه دهند تا پس از صادر شدن فرمان نخست وزیری سرلشکر زاهدی با وی به سوی تهران حرکت کنند.^۸ آنان همچنین وعده دادند که در صورت همکاری، با تضمین آمریکا، دو مقام وزارت و یک منصب سفارت در دولت کودتا برای قشقای‌ها در نظر گرفته خواهد شد. همچنین تمام اختیارات فارس و جنوب به آنان داده خواهد شد (صولت قشقای، ۱۳۶۶، ۴۰۷). اما قشقای‌ها با صراحت این پیشنهادها را رد و اعلام کردند که هرگز حاضر نیستند علیه مصدق اقدامی انجام دهند (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۱۰۴).

قشقای بلافاصله موضوع کودتا و پیشنهاد آمریکایی‌ها را با دکتر مصدق در جریان گذاشتند (مصاحبه، دیدار، گفتگو با خسرو قشقای، پرخاش، ۱۳۵۸، ۹). افزون بر این، کوشیدند تا به هر نحوی از وقوع کودتا جلوگیری کنند. از این رو، از دکتر مصدق درخواست کردند به علت این که تیمسار ریاحی توانایی مقابله با کودتاچیان را ندارد به جای وی تیمسار محمود خان امینی را به ریاست ستاد برگزینند، تا با توجه به توانایی وی و ارتباط قوی با فرماندهان ارتش بتواند کودتا را سرکوب سازد. اما دکتر مصدق این پیشنهاد را نپذیرفت (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۱۰۵ و ۱۰۶).

۷. خاطرات محمد ناصر قشقای، نوار ش ۲، ص ۲۴.

۸. البته پیش از قشقای‌ها، آمریکا همین پیشنهاد را به سرتیپ محمود امینی رئیس ژاندارمری وقت و برادرش ابوالقاسم امینی وزیر دربار کرده بود که آن‌ها نپذیرفته بودند (قشقای، بگویند تا بگوئیم، باختر امروز، ۱۳۴۰، ۱۳۰).

قشقایی‌ها در روز کودتا

در روز ۲۸ مرداد خسرو خان پس از مشاهده‌ی تحریکات کودتاجیان در شهر به دکتر مصدق پیشنهاد کرد که برای جلوگیری از به ثمر رسیدن کودتا فرمان سرکوب کودتاجیان را صادر کند.

اما مصدق با توسل به قدرت قهریه و تیراندازی به سوی آنان مخالفت کرد (مصاحبه، دیدار، گفتگو با خسرو قشقایی، پرخاش، ۱۳۵۸، ۹). خسرو خان که می‌دانست با توجه به این وضعیت که جریان امور از دست دولت خارج شده است، کودتاجیان موفق خواهند شد، به دکتر مصدق پیشنهاد کرد که با وی به سوی جنوب حرکت کند تا قشقایی‌ها دفاع از وی را بر عهده گیرند (نامه دکتر مصدق به خسرو قشقایی، نامه نور، مرداد ۱۳۳۱، ش ۴ و ۵). اما مصدق این پیشنهاد را نیز نپذیرفت و روز بعد خود را تسلیم دولت کودتا کرد. از این‌رو، خسرو خان و محمدحسین خان از تهران خارج شدند و راه جنوب را در پیش گرفتند و در حوالی سمیرم به ناصرخان پیوستند (صورت قشقایی، ۱۳۸۵، ۱۱۱).

ناصرخان نیز به محض دریافت خبر کودتا، به افراد ایل قشقایی آماده باش کامل داد و دستور خلع سلاح پاسگاه‌های محلی را صادر کرد (فرمانده ژاندارمری کل کشور به نخست وزیر، اسناد ریاست، ۱۳۳۲/۵/۲۹، ش ۱۴۰۷۹). بنابراین، کلیه‌ی پاسگاه‌های بین فیروزآباد- شیراز از سوی قشقایی‌ها به سرکردگی سهراب خان قشقایی خلع سلاح شد.^۹

از سوی دیگر ناصرخان در روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ با ارسال تلگرافی به سرلشکر زاهدی، وی را نكوهش کرد و به وی توصیه نمود به ملت بپیوندد و از شاه و انگلیسی‌ها دوری گزیند. در روز ۳۰ مرداد ناصرخان در اعلامیه شدیدالحنی کودتای ۲۸ مرداد را محکوم کرد و به نمایندگی از ایل قشقایی، از ملت ایران درخواست نمود که برای مبارزه در راه استقلال مملکت به آن‌ها بپیوندند تا

۹. مصاحبه با منوچهر بهادری قشقایی، خرمدره، بهمن ۱۳۷۹.

با هواداران «شرکت غاصب انگلیسی و دشمنان ایران» تا پای جان مبارزه کنند (صولت قشقایی، ۱۳۶۶، ۴۰۳ و ۴۰۴).

تلاش برای مصالحه

اعلام موضع قشقایی‌ها در برابر کودتا مایه‌ی بیم و هراس کودتاچیان از یک سو و امیدواری فعالان انقلابی از دیگر سو شد. سرتیپ دولو کفیل، استاندار و فرمانده لشکر ۹ اصفهان، با صدور اعلامیه‌ای که در بین قشقایی‌ها با هواپیما پخش شد، ضمن تحریک‌آمیز خواندن اقدامات ناصر خان علیه «میهن و شاهنشاه»، هشدار داد که ایشان [ناصر خان] و آقایان محمدحسین و خسرو خان قشقایی بدون فوت وقت با اعتراف به گناه خود و تقاضای بخشش به اصفهان بیایند. او افزود در صورت سرپیچی از این دستور به قشقایی‌ها از زمین و هوا حمله خواهد شد و برادران قشقایی پس از توقیب به اعدام محکوم خواهند شد (بیات، اعلامیه سرتیپ دولو، کفیل استانداری استان دهم و فرمانده لشکر ۹ اصفهان، مجموعه اسناد، ۱۳۳۲/۵/۳۰).

ناصر خان در واکنش به این اعلامیه با ارسال تلگراف اعتراض‌آمیزی به وی، او را فردی «خائن به ملت و وطن و اجنبی‌پرست» خواند (صولت قشقایی، ۱۳۶۶، ۴۰۴ و ۴۰۵).

قشقایی‌ها در صدد بودند که طرفداران مصدق را به فارس فراخوانند (Iran Political Diaries 1881-1965, 195). در صورتی که عملیات آنان در فارس با موفقیت روبرو می‌شد، این امر می‌توانست به شورش‌های دیگر در دیگر نقاط کشور منجر شود. از این رو، دولت ایران به آمریکایی‌ها متوسل شد تا قشقایی‌ها را از شورش منصرف سازند (کاتوزیان، ۱۳۷۱). سرلشکر زاهدی که خود سابقه‌ی دوستی با سران قشقایی داشت، در پاسخ به تلگراف ناصر خان که درخواست کرده بود از غارت منازل ملیون در شیراز ممانعت به عمل آورد (محمدناصر قشقایی به سرلشکر زاهدی، اسناد ریاست، ۱۳۳۲/۵/۳۱، ش ۱۴۰۷۹)، چنین نوشت که وقایع اخیر سوء تفاهم بوده است و بنا بر دستور وی از سوء تفاهمات جلوگیری

به عمل خواهد آمد. او همچنین وعده داد در دوره‌ی حکومت او قشقایی‌ها در آسایش کامل خواهند بود (سرلشکر زاهدی به محمدناصر قشقایی، ۱۳۳۲/۶/۱، همان). وی همچنین تلاش کرد به منظور مذاکره با قشقایی‌ها اشخاصی را که با آنان روابط نزدیکی داشتند، به فارس اعزام کند. از این‌رو، ابتدا از حسین مکی خواست تا این مأموریت را بپذیرد که پس از خودداری وی، میرزا علی هیئت -رییس دیوان عالی کشور- که مورد اعتماد قشقایی‌ها بود، برای این منظور به فارس اعزام شد (مکی، ۱۳۶۸، ۵۵۱ و ۵۵۲). سرگرد اعلائی معاون هنگ اصفهان نیز به منظور ملاقات و مذاکره با ناصرخان به سمیرم اعزام شد (فرمانده ژاندارمری کل کشور به وزارت کشور، ۱۳۳۲/۶/۵، همان). همچنین سرگرد جباری به اتفاق شکرالله شاکر کازرونی از طرف فرماندهی لشکر فارس و استاندار فارس برای مذاکره به نزد ناصرخان رفتند (همان).

سپس علی هیئت که به استانداری فارس منصوب شده بود با سرتیپ میرجهانگیری، فرمانده لشکر فارس در منطقه‌ی خنجشت بیضا با ناصرخان دیدار کردند. در این دیدار علی هیئت از ناصرخان درخواست کرد که به منظور مذاکره با شاه و سرلشکر زاهدی بی درنگ عازم تهران شود. اما ناصرخان در پاسخ اظهار داشت: «من هواخواه مصدق بوده و هستم و ایشان را یگانه نخست وزیر ملی می‌دانم و آقای سرلشکر زاهدی را به رسمیت نمی‌شناسم. نخست وزیری که از سفارت آمریکا بیرون بیاید، من به رسمیت نمی‌شناسم» (صولت قشقایی، ۱۳۶۶، ۴۱۰ و ۴۱۱).

وی در خاتمه می‌گوید تنها در صورت آزادی دکتر مصدق از زندان حاضر به مذاکره می‌باشد (صولت قشقایی، ۱۳۸۵، ۱۱۲). به این ترتیب، علی هیئت بدون دست‌یابی به نتیجه‌ی مطلوب، برای تبادل نظر در این زمینه عازم تهران شد (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۴۱۸).

قشقایی‌ها به اقدامات خود علیه دولت ادامه دادند، آنان به جمع‌آوری نیرو از بین طایفه‌ها پرداختند (فرمانده ژاندارمری کل کشور به وزارت کشور، اسناد ریاست، ۱۳۳۲/۶/۵، ش ۱۴۰۷۹). آنان همچنین ضمن برقرای ارتباط با سران بویراحمد، از

جمله خسرو و عبدالله ضرغام‌پور، ولی پناهی و محمد تقی چوپانی، آنان را با خود همراه ساختند. سران بویراحمد نیز به جمع‌آوری نیرو و تفنگچی مشغول شدند (همان، ۱۳۳۲/۶/۱۱). از سوی دیگر، قشقایی‌ها به وسیله ۳۰۰ تن از تفنگچیان خود تنگ کله‌ای، در مسیر فیروزآباد- شیراز، را اشغال نمودند و مسیر ارتباطی گروهان ژاندارمری فیروزآباد را با هنگ شیراز قطع کردند (همان، ۱۳۳۲/۶/۱۷).

تلاش حزب توده برای همکاری با قشقایی‌ها

تبلیغات و اقدامات حزب توده علیه سران قشقایی و منسوب نمودن آنان به طبقه فئودال و سرمایه‌دار موجب شده بود که قشقایی‌ها پیوسته آنان را به عنوان مخالفان سیاسی خود قلمداد کنند. حزب توده نیز هرگز نظر مساعدی به سران قشقایی نداشتند، تا این که وقوع کودتای ۲۸ مرداد و اعلام موضع قشقایی‌ها علیه دولت کودتا معادلات گذشته را بر هم ریخت. هیأت اجرایی حزب توده به علت نشان ندادن واکنش مناسب در جریان کودتا، به منظور جبران کوتاهی‌ها و پیگیری فعالیت‌های حزب در شرایط بحرانی پس از کودتا، ستادی به نام ستاد مقابله با کودتا به وجود آورد (خسروپناه، ۱۳۷۷، ۱۷۸). این ستاد به منظور مبارزه‌ی مسلحانه با دولت کودتا تصمیم به برقراری روابط با قشقایی‌ها گرفت. از این‌رو، این ستاد علی متقی و سرهنگ دوم پیاده علی چلیپا را برای مذاکره و هماهنگی با ناصرخان به فارس فرستاد.^{۱۰}

به این ترتیب، در ۱۶ شهریور ۱۳۳۲ نمایندگان حزب توده با ناصرخان ملاقات کردند و اظهار داشتند: از آنجا که دو طرف با شاه مخالفت می‌کنند، پس می‌توانند با یکدیگر همکاری نمایند. همچنین در صورت حمله‌ی قشقایی‌ها به شیراز، حزب توده به وسیله‌ی افراد خود در دستگاه‌های موتوری ارتش خرابکاری خواهد کرد. آنان پیشنهاد کردند که تعدادی افسر برای آموزش نظامی نیروهای قشقایی اعزام کنند (صولت قشقایی، ۱۳۶۶، ۴۱۲).

۱۰. گویا خسرو روزبه نیز یک بار به ملاقات ناصرخان آمده بود (مصاحبه با منوچهر بهادری قشقایی، خرمدره، بهمن

ناصرخان که تصور می‌کرد توده‌ای‌ها توانایی زیادی از نظر تسلیحات دارند، درخواست کرد که حدود صد تا دویست هزار فشنگ و چند دستگاه بی‌سیم به قشقای‌ها بدهند (همان). اما این درخواست بسیار زیادتر از توانایی حزب توده بود. از این‌رو، آنان پیشنهاد کردند که برای مسلح کردن قشقای‌ها به وسیله سرگرد خطیبی از اعضای سازمان افسران، تسهیلاتی فراهم سازند تا قشقای‌ها به انبار مهمات فارس دسترسی پیدا کنند (زیبایی، ۱۳۴۳، ۶۱۲). بنابراین، حزب توده تنها برخی از اعضای خود را برای آموزش و تمرین نظامی بین قشقای‌ها فرستاد.^{۱۱}

انتشار خبر همکاری حزب توده با قشقای‌ها موجب شد که از سوی مطبوعات دولتی تبلیغات زیادی علیه این ائتلاف به راه افتد. این مسئله نگرانی‌هایی را هم میان مقامات دولتی، و هم سران جبهه ملی به وجود آورد. رهبران جبهه ملی که می‌دانستند حزب توده بدون صلاح‌دید مسکو دست به اقدامی نمی‌زند، قشقای‌ها را از این اتحاد احتمالی برحذر داشتند. لیکن دکتر شایگان به وسیله دکتر کاویانی به قشقای‌ها پیام داد از آنجا که جبهه ملی آمادگی رویارویی با دولت کودتا را ندارد ممکن است هر اقدام از سوی قشقای‌ها به سود حزب توده تمام شود. بنابراین، از قشقای‌ها خواست تا از حمله به شیراز خودداری کنند (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۱۱۳). به این ترتیب، قشقای‌ها در شورای سران خود تصمیم گرفتند که از همکاری با حزب توده منصرف شوند.^{۱۲} این مسئله موجب شد که ستاد مقابله با کودتا عملیات مسلحانه در جنوب کشور را از برنامه خود حذف کند (خسروپناه، ۱۳۷۷، ۱۹۱).

پایان مقاومت قشقای‌ها در برابر دولت کودتا

از یک سو، موضع سرسختانه‌ی قشقای‌ها و محاصره‌ی شیراز، و از سوی دیگر

۱۱. جمله این افراد محمد دشتی، خسرو و محمود اعتماد بودند (مصاحبه با منوچهر بهادری قشقای، خرمدره، بهمن ۱۳۷۹).

۱۲. مصاحبه با منوچهر بهادری قشقای، خرمدره، بهمن ۱۳۷۹.

احتمال ائتلاف آنان با حزب توده که ممکن بود با اعزام نظامیان این حزب به فارس، یک کانون خطر برای دولت کودتا ایجاد شود، موجب شد که دولت کودتا و آمریکایی‌ها به هراس افتند؛ چه بسا در صورت بروز جنگ و حمایت آمریکا از دولت ایران، احتمال دخالت شوروی و ایجاد یک بحران بین‌المللی در منطقه پیش‌بینی می‌شد. بنابراین، به فکر چاره افتادند.

ابتدا سرلشکر زاهدی برای تطمیع قشقایی‌ها به ناصرخان پیام فرستاد که حاضر است وی را به استانداری فارس منصوب سازد و در موقع انتخابات همه‌ی اختیارات به قشقایی‌ها سپرده شود. محمدحسین خان و خسرو خان نیز نماینده‌ی مجلس شوند. همچنین وعده داد که به زودی ترتیبی برای آزادی مصدق و همراهانش از زندان داده خواهد شد (صورت قشقایی، ۱۳۶۶، ۴۱۵).

آمریکایی‌ها نیز به طور مستقیم وارد عمل شدند تا قشقایی‌ها را از ادامه روند مخالفت با دولت برحذر دارند. در اول مهرماه ۱۳۳۲ مابتون معاونت سفارت آمریکا، سرهنگ بولبتگی وابسته نیروی هوایی، کانت دبیر دوم سفارت به اتفاق جو گودوین برای دیدار با سران قشقایی به میان ایل رفتند. در مذاکراتی که بین آنان و برادران قشقایی با حضور ۶۵ نفر از کلانتران و رؤسای طایفه‌ها انجام گرفت (وزارت دفاع ملی به نخست وزیر، اسناد ریاست، ۱۳۳۲/۷/۱۵، ش ۱۴۰۷۹). آنان پیشنهاد کردند که قشقایی‌ها با شاه و زاهدی در برابر کمونیست‌ها متحد شوند و با تشکیل وزارت عشایر ناصرخان یا شخص دیگری بنا بر پیشنهاد او به ریاست آن منصوب شود (صورت قشقایی، ۱۳۶۶، ۴۱۴). اما قشقایی‌ها در پاسخ اظهار داشتند که آنان تنها با این شرایط حاضر به همکاری هستند: ۱- آزادی دکتر مصدق از زندان، ۲- حفظ شأن آنان و ۳- دخالت نکردن ارتش به نام افسران انتظامی در ایل (وزارت دفاع ملی به نخست وزیر، پیشین). آمریکایی‌ها وعده دادند که این پیشنهادها را به اطلاع دولت ایران خواهند رساند. اما گازیوروسکی درباره این دیدار می‌نویسد: «سرپرست شعبه سیا در تهران [گودوین] از سران قشقایی دیدار و تهدید کرد اگر به فعالیت‌های خود ادامه دهند آنها را خرد خواهند کرد» (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ۱۵۳).

محمدحسین خان نیز در این باره می‌نویسد که گودوین ما را تهدید کرد که در صورت ادامه روند موجود با قدرت نظامی آمریکا طرف هستند و افزود: «ما با بمب افکن‌های خودمان به شما حمله خواهیم کرد و شما را از میان برخواهیم داشت» (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۱۱۲).

از سوی دیگر سرلشکر با تمانقلیچ، رئیس ستاد ارتش، نیز با انتشار اعلامیه‌ای که در منطقه کامفیروز به وسیله هواپیما پخش شد، به تهدید قشقای‌ها پرداخت. وی از کلانتران و کدخدایان قشقای خواست که با برادران قشقای همراهی نکنند که در غیر این صورت با سخت‌ترین و بدترین وضع سرکوب خواهند شد. علی‌هیئت نیز با ارسال پیامی به قشقای‌ها اظهار کرد در صورت ادامه مخالفت با دولت، با حمله نیروهای آمریکایی مواجه خواهند شد (صولت قشقای، ۱۳۶۶، ۴۱۹ و ۴۲۰). وی سپس از ناصرخان درخواست کرد که برای مذاکره به شیراز بیاید و نیز اعلام کرد که دولت حاضر است به محمدحسین خان و ملک منصورخان سمت دولتی بدهد و ناصرخان نیز سناتور شود، ولی خسرو خان باید برای مدتی از کشور خارج شود. پس از دریافت این پیام شورای سران قشقای تشکیل و تصمیم گرفته شد که به منظور تنگ‌تر کردن حلقه محاصره شیراز، نیروهای خود را به اطراف شیراز گسیل کنند. همچنین قشقای‌ها در یک اقدام شگفت‌انگیز با اعزام ابراهیم‌خان دره شوری به تهران به سرلشکر زاهدی پیام دادند که به منظور براندازی سلطنت پهلوی با قشقای‌ها متحد شود (صولت قشقای، ۱۳۶۶، ۴۲۲ و ۴۲۳).

از دیگر سو عده‌ای از هم‌پیمانان قشقای‌ها در نیروی هوایی شیراز، بیشتر هواپیماهایی را که مناطق قشقای‌ها را شناسایی می‌کردند، از کار انداختند.^{۱۳} در حالی که برخی از نویسندگان این اقدام را به افسران هوادار مصدق نسبت می‌دهند. اما به احتمال زیاد این عملیات از سوی افسران توده‌ای صورت گرفته است (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ۱۵۵).

۱۳. تیم تخریب به فرماندهی یک سرگرد ارتش توانست ۲۵ فروند از ۲۶ فروند جنگنده F-47 و چهار فروند از شش فروند T-6 آموزشی را از کار بیاندازد (Oberling, 1974, 195).

جذب سران طایفه‌ها از سوی دولت کودتا

در حالی که قشقایی‌ها برای حمله به شیراز در تردید و دودلی به سر می‌بردند و صلح با دولت زاهدی را دور از شأن خود می‌دانستند، دولت کودتا و آمریکایی‌ها سیاست جدید کم‌خطر اما کارآمدی را طراحی و به اجرا در آورند. آنان از راه مقامات نظامی برای ایجاد تفرقه بین اتحادیه سران قشقایی کوشیدند تا سران طایفه‌ها را از طریق وعده‌ی مقام و ثروت به سوی دولت کودتا بکشند. در اثر تبلیغات لشکر فارس مبنی بر این که در صورت وقوع هر پیش‌آمدی سران قشقایی از کشور خارج خواهند شد و سایرین تحت تعقیب قرار خواهند گرفت، بنابراین برخی از کلانتران به تدریج از ائتلاف قشقایی‌ها خارج و به دولت کودتا پیوستند (لشکر فارس به ستاد ارتش، اسناد ریاست، ۳۲/۶/۱۶، ش ۱۴۰۷۹).

زیاد خان دره شوری از جمله نخستین افرادی بود که با مقامات نظامی ارتباط برقرار کرد. او در یک چرخش سیاسی که در آغاز به شدت از هواداری دکتر مصدق جانبداری می‌نمود (صولت قشقایی، ۱۳۸۵، ۱۱۳)، برای مذاکره با زاهدی وعده داد که نمایندگان خود را به تهران خواهد فرستاد؛ زکی خان دره شوری برادر وی و جعفرقلی خان عازم تهران شدند. آنان پس از مذاکره با دولت وفاداری خود را به دولت زاهدی اعلام کردند (صولت قشقایی، ۱۳۶۶، ۴۲۴).

تلاش برای ایجاد ائتلاف ایلی علیه قشقایی‌ها

دربار پهلوی که پیوسته در دوران اقتدار قشقایی‌ها به منظور ضربه زدن به آنان به دنبال جذب رقبای سنتی ایلی از جمله بختیاری‌ها، بویراحمد، ممسنی و سایرین بودند. در این دوران نیز آنان برای حل «مسئله قشقایی» دست به کار شدند (وزارت دفاع به نخست وزیر، اسناد ریاست، ۳۲/۶/۱۹، ش ۱۴۰۷۹). از طرف لشکر خوزستان به سرگرد کاتوزیان افسر گردان ژاندارمری بهبهان دستور داده شد تا برای جذب سران بویراحمد وارد عمل شود. وی توانست با دیدار سران بویراحمد، عبدالله و خسرو ضرغام‌پور را با عده‌ای از کدخدایان این ایل با دولت برای مقابله با قشقایی‌ها همراه سازد. بنابراین، آنان درخواست کردند که

به منظور رویارویی با قشقای‌ها سلاح و تجهیزات کافی در اختیار آنان گذاشته شود (فرمانده ژاندارمری کل کشور به وزارت کشور، ۱۳۳۲/۷/۷، همان).

ترک محاصره شیراز و پراکنده شدن قشقای‌ها

این حوادث موجب شد که درباره‌ی چگونگی ادامه‌ی روند مزبور اختلافاتی بین قشقای‌ها به وجود آید. از این‌رو، در ۱۹ مهر ۱۳۳۲ در منطقه‌ی پیربناب در جنوب شیراز شورای سران قشقای برای ریزنی و تصمیم‌گیری در این باره تشکیل شد که در نتیجه گزینه حمله به شیراز منفی اعلام گردید، اما مقرر شد که نیروهای قشقای با عزیمت به مناطق خود به مبارزه‌ی منفی خود علیه حکومت ادامه دهند (صولت قشقای، ۱۳۶۶، ۴۲۷).

عواملی چند موجب گرفتن چنین تصمیمی شد که عبارتند از: حمایت همه جانبه‌ی آمریکا از دولت کودتا، احتمال سوءاستفاده حزب توده، جدایی تعدادی از کلانتران ایل، طولانی شدن مدت زمان محاصره که معمولاً بالای جان تحرکات ایلی بود و مهم‌تر از همه عدم همراهی جبهه ملی.^{۱۴}

پس از متفرق شدن نیروهای قشقای، ناصر خان به فیروزآباد، محمدحسین خان به جهرم، ملک منصور خان به کازرون و خسرو خان به دهرم عزیمت نمودند و از آنجا مسائل جاری کشور را دنبال کردند (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۱۱۴). آمریکایی‌ها، به ویژه مأموران سازمان اصل ۴ ترومن (اسناد لانه جاسوسی، ۱۳۶۵، ۹۳ و قهرمانی، ۱۳۷۳، ۴۱۹) در شیراز با همکاری مقامات نظامی و با بهره‌جویی از فرصت پیش‌آمده توانستند عده‌ی دیگری از سران طایفه‌ها را متقاعد سازند که از برادران قشقای جدا شده، به تهران بروند تا مراتب فرمانبرداری خود را از شاه و زاهدی اعلام کنند. زیاد خان دره شوری که به‌رغم تماس‌های متعدد با مقامات دولتی هنوز در اتحادیه‌ی قشقای حضور داشت

۱۴. در این باره خسرو قشقای علت عدم اقدام قشقای‌ها را نبود یک نیروی اتیام‌بخش می‌داند. زیرا قیام به تنهایی و بدون مصدق شورشی بیش نبود اما مصدق و جبهه ملی اقدامی در این مورد نکرد تا قشقای‌ها وارد عمل شوند (مصاحبه، دیدار و گفتگو با خسرو قشقای، پرخاش ۱۳۵۸/۵/۲۸، ۹).

(لشکر فارس به ستاد ارتش، اسناد ریاست، ۳۲/۶/۱۶، ش ۱۴۰۷۹)، به طور رسمی وفاداری خود را به دولت زاهدی اعلام کرد. الیاس خان و فریدون خان کشکولی نیز پیروی از وی را برای آینده‌ی سیاسی و اجتماعی خود مناسب دیدند (صولت قشقای، ۱۳۶۶، ۴۵۴). به این ترتیب، با جدایی کلانتران طایفه‌های دره شوری و کشکولی که از قدرت‌های مهم ایل قشقای به شمار می‌آمدند، ضربه‌ی جبران‌ناپذیری به قدرت و روحیه‌ی قشقای‌ها وارد شد و منجر به پراکنده شدن نیروهای آنان گردید. ناصرخان که دیگر مقاومت و حضور خود را در منطقه بی‌فایده می‌دید، با سپردن خویش به دست تقدیر راهی تهران شد.

تبعید ناصرخان و محمدحسین خان قشقای

شاه برادران قشقای را خائن به تاج و تخت خویش می‌دانست. زیرا آنان از دشمن بزرگ وی یعنی دکتر مصدق حمایت کرده بودند و پیوسته در صد بودند که با مخالفان شاه علیه او متحد شوند.^{۱۵} اکنون که تاج و تخت وی از سوی کودتاچیان آمریکایی و عوامل انگلیسی به وی باز گردانده شده بود، دیگر لزومی نمی‌دید که بتواند خاندان حاکم قشقای را در قلمرو شاهنشاهی تحمل کند. از این رو، سرسختانه اعلام کرد که «آنها [برادران قشقای] نمی‌توانند در مملکت بمانند، آنها باید تبعید شوند» (روزولت، ۲۱۴، ۱۳۵۹). به این ترتیب، ناصرخان و خانواده‌اش ایران را به قصد سوئیس ترک کرد و سپس در کالیفرنیا آمریکا اقامت گزید. محمدحسین خان نیز برای گذران دوران تبعید عازم آمریکا شد (Oberling, 1974, 198).

آخرین مبارزه علیه کودتا

با وجود خروج ناصرخان از فارس و دست کشیدن دیگران از مقاومت، خسرو خان کماکان به مقاومت خود علیه دولت کودتا ادامه داد. در بین برادران

۱۵. شاه معتقد بود که سیاست برادران قشقای را در این جمله می‌توان خلاصه کرد: «هرکس با من خوب است آنها با او خوب نیستند و هرکس با من بد است، آنها به طرف او می‌روند» (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۹۶).

قشقایی شاه کینه‌ی خاصی به خسرو خان داشت، زیرا وی در گذشته ارتباط گسترده‌ای با دکتر مصدق داشت و در مجلس خواستار محدود شدن قدرت و اختیارات شاه شده بود (Ibid). همچنین وی در میان قشقایی‌ها به دشمن آشتی‌ناپذیر و سرسخت خاندان پهلوی شهرت داشت. از این رو، به دستور شاه برای زیر فشار قرار دادن خسرو خان، سرلشکر سیف‌الله همت، یکی از مخالفان دیرینه‌ی قشقایی‌ها،^{۱۶} به استانداری فارس منصوب شد. سرلشکر همت پس از ورود به شیراز اعلام کرد: اگر خسرو خان ایران را ترک نکند دولت کودتا دست به اقدام خواهد زد. وی همچنین خسرو خان را فردی ماجراجو، دسیسه‌گر و مخالف شاه دانست و افزود که یک گردان سرباز برای دستگیری وی کافی است (Beck, 1986, 155). اما برخلاف این ادعا، لشکر فارس با نیروهای چهار استان دیگر تقویت شد (Oberling, 1974, 199). خسرو خان بدون توجه به تهدیدها، فرمان شاه را مبنی بر خروج از ایران جدی نگرفت و با عده‌ی معدودی از قشقایی‌ها به طرف فیروزآباد رفت و در منطقه‌ی تنگ خرّقه واقع در غرب فیروزآباد مستقر شد. در این راه افراد طایفه‌های کوهکی و گورکانی او را همراهی می‌کردند (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۴۱۹).

این وقایع موجب واکنش حکومت مرکزی شد. ابتدا مهدی فرخ، از مخالفان دیگر قشقایی‌ها، ضمن نطقی در مجلس سنا «راجع به فارس و عملیات اولاد صولت‌الدوله» از نخست وزیر درباره‌ی عدم مقابله با قشقایی‌ها و خلع سلاح آنان سوآلی را مطرح کرد (مهدی فرخ به مجلس سنا، اسناد ریاست، ۳۲/۷/۱۶، ۱۶۲۳۰). دولت زاهدی اعلام کرد تا پایان سال ۱۳۳۳ ه‍.ق سلاح‌های عشایر جمع‌آوری خواهد شد. و از آنجا که نخستین مرحله‌ی این طرح در منطقه‌ی قشقایی‌ها خواهد بود، بنابراین برای مقابله با هرگونه پیش‌آمد احتمالی لشکر

۱۶. سیف‌الله همت که خود از اهالی فارس بود، از افراد تحت استخدام نیروی انگلیسی پلیس جنوب به شمار می‌آمد که در جنگ با صولت‌الدوله حضور داشت. او در دوره رضاشاه به استخدام ارتش ایران درآمد. به‌رغم این که قشقایی‌ها پس از شهریور ۱۳۲۰ در لامرد وی را از محاصره شورشیان آن مناطق نجات داده بودند اما در رویارویی نیروهای دولتی با قشقایی‌ها حضور یافت و در درگیری قلعه‌ی پریان با نیروهای خسرو خان مجروح شد.

فارس تقویت شده است. همچنین به خسرو خان اعلان شد: «در مدت یک ماه وسائل مسافرت خود را به خارج از ایران فراهم ساخته، از ایران خارج شود.» (ترقی، ۳۲/۷/۲۶، ش ۲۰، ۵).

این موضوع تحرکات جدیدی در بین قشقای‌ها ایجاد کرد. ملک منصورخان ضمن مصاحبه‌ی میسوطی با خبرنگار روزنامه‌ی نیویورک تایمز اظهار کرد که خسرو خان حاضر به خروج از ایران نیست، زیرا وی جرم و جنایتی مرتکب نشده است و تبعید او از ایران جنبه‌ی قانونی ندارد (همان). وی افزود در صورت حمله نیروهای دولتی، چهار صد هزار نفر قشقای سر تا پا مسلح با آنان مقابله خواهند کرد. همچنین به دلیل محبوبیت ایل قشقای در ایران، سایرین نیز به حمایت از قشقای بر پا خواهند خواست. در پایان، ملک منصورخان سیاست آمریکا را نکوهش کرد و گفت آمریکایی‌ها تجربه چین را در ایران تکرار می‌کنند و هر چقدر بیشتر پول می‌دهند، برخلاف آنچه که انتظار دارند بر نارضایتی مردم می‌افزایند (ترقی، ۳۲/۷/۲۶، ش ۲۰، ۲۶).

انتشار اظهارات ملک منصورخان انعکاس وسیعی در محافل سیاسی داخلی و خارجی پیدا کرد. سرلشکر همت در واکنش به آن اظهار داشت قدرت قشقای‌ها افسانه‌ای بیش نیست و دولت هر وقت اراده کند می‌تواند قشقای‌ها را تار و مار کند. وی تأکید کرد که فرمان خروج خسرو خان از ایران باید اجرا شود و در صورت امتناع وی، دولت خود دست به کار خواهد شد (همان).

افزون بر این، با هماهنگی سرلشکر همت برای خنثی کردن اثر مصاحبه اخیر ملک منصورخان، عده‌ای از کلانتران قشقای و برخی از دیگر سران ایل‌های جنوب با ارسال تلگراف‌های متعدد به مرکز حمایت خود را از دولت زاهدی برای مقابله با خسرو خان این گونه اعلام کردند: «اینجانبان، اتحادیه عشایر شاهپرس، فارس تعهد می‌کنیم که هر ساعت تیمسار سرلشکر همت استاندار و تیمسار سرلشکر عزیزی فرماندهی سپاه فارس اجازه فرمایند، عناصر متمرّد و ماجراجو در هر نقطه و به هر مقدار که باشند بدون آن که نیازی به مداخله

ارتش باشد سرکوب خواهیم نمود.^{۱۷}

الیاس خان کشکولی (الیاس کشکولی به استانداری فارس، اسناد ریاست، ۳۳/۸/۱، پیشین) و زیاد خان دره شوری هر یک به طور جداگانه با ارسال تلگراف به دولت خواستار اجازه‌ی دولت برای مقابله با خسرو خان شدند (سرلشکر همت به نخست وزیر، ۳۳/۸/۱۵، همان). در واکنش به این درخواست‌ها، زاهدی مراتب رضایت‌مندی خود را ابلاغ و از شاه پرستی این اشخاص تقدیر کرد (همان، ۳۳/۸/۳۰).

خسرو خان دریافته بود که با وجود حمایت همه جانبه‌ی آمریکایی‌ها از ارتش و احتمال اعزام نیروی فراوان به فارس مقاومت بی‌فایده است. همچنین با همراهی سران طایفه‌های قشقایی و سران دیگر ایل‌ها با دولت کودتا، احتمال درگیری خونین و ایجاد نطفه‌ی نفاق در بین مردم ایل پیش‌بینی می‌شد (مصاحبه، دیدار و گفتگو با خسرو قشقایی، پرخاش، ۱۳۵۸/۵/۲۸، ۹). و ممکن بود خسارت جانی و مالی زیادی به مردم عادی وارد شود. از آن گذشته، از طرف جبهه‌ی ملی نیز موافقتی برای ادامه‌ی مبارزه دیده نمی‌شد. بنابراین، خسرو خان تصمیم گرفت درخواست دولت مبنی بر خروج از کشور را بپذیرد (قشقایی، بگویند تا بگوئیم، باختر امروز، ۱۳۴۰، ۶).

خسرو خان از آنجا که احتمال می‌داد توسط اشرار وابسته به دربار به سرکردگی شعبان بی‌مخ همانند دکتر حسین فاطمی مورد سوءقصد قرار گیرد از این‌رو، از دولت درخواست صدور تأمین جانی نمود.^{۱۸} در نتیجه، سرلشکر غریزی ضمن ملاقات با وی، به صورت کتبی نامه‌ای مبنی بر دستور شاه در مورد تأمین جانی و مالی وی ابلاغ کرد که در آن تأکید شده بود: «در عنایت شما اموال و املاکتان مورد تأمین از لحاظ حقوق، مشمول تمام مقررات و قوانین موضوعه

۱۷. از جمله امضاکنندگان تلگراف فوق، حسینقلی رستم، زکی دره شوری، جعفرقلی پناه پور، حبیب‌الله شهبازی، علیرضا ایلامی، محمد کیانی، محمد حسین و ناصر طاهری و ملک منصور باشتی بودند (اتحادیه عشار شاهپرست به سپهبد زاهدی، ۱۳۳۳/۷/۲۰، اسناد ریاست، ش ۲۷۹۲۱).

۱۸. مصاحبه با منوچهر بهادری قشقایی، خرمدره، بهمن ۱۳۷۹.

کشور خواهد بود.» (سرلشکر عزیزی به خسرو قشقایی، اسناد ریاست، ۳۳/۹/۷، ش ۲۷۹۲۱)

همچنین سرلشکر عزیزی اطمینان داد که وی بدون نگرانی به هر کشوری که می‌خواهد می‌تواند سفر کند اما باید تا تاریخ معینی فارس را ترک کند، زیرا در غیر این صورت ارتش برای توقیف وی وارد عمل خواهد شد (اسناد لانه جاسوسی، ۱۳۶۵، ش ۵۶، صص ۹۲ و ۹۳).

به این ترتیب، خسرو خان با تیمسار عزیزی در ۹ آذر ماه ۱۳۳۳ عازم تهران شد (فرماندهی ژاندارمری کل کشور به نخست وزیر، اسناد ریاست، ۳۳/۹/۱۴، ش ۲۷۹۲۱). پس از یک شب اقامت در باشگاه افسران به وسیله‌ی اسکورت محافظ تا فرودگاه مهرآباد بدرقه و از آنجا عازم کشور ایتالیا شد (قهرمانی، ۱۳۷۳، ۲۱۹).

از بین بردن قدرت سیاسی-اجتماعی سران قشقایی

دربار پهلوی و نظامیان ارتش که مقامات لشکری و کشوری فارس را بعد از کودتا بر عهده داشتند، پس از تبعید برادران قشقایی تلاش کردند تا نفوذ سران قشقایی را در بین ایل قشقایی و فارس از بین ببرند و از هواداران آنان انتقام وحشتناکی بگیرند. یکی از طرح‌های آنان برای نیل به این هدف فعال کردن مخالفان و رقبای داخلی در ایل بود. از این‌رو، آنان متوجه فرزندان سردار احتشام (برادر صولت‌الدوله) شدند و آنان را فعال کردند. امیرحسین خان و امیرقلی خان قشقایی که پیوسته در دوران مصدق با نزدیکی به مقامات نظامی اقداماتی علیه برادران قشقایی انجام داده بودند، این بار نیز نظر مقامات ارتش را به سوی خود جلب کردند. بنابراین، امیرحسین خان به فرمانداری لار منصوب شد (وزارت دفاع ملی به نخست وزیری، اسناد ریاست، ۳۲/۱۱/۸، پیشین).

از آنجا که طایفه‌ی عمده هسته‌ی مرکزی قدرت برادران قشقایی به شمار می‌آمد و اداره‌ی آن نیز مستقیماً بر عهده خود آنان بود، از این‌رو لشکر فارس به منظور تضعیف نفوذ برادران قشقایی در صدد برآمد تا یکی از مخالفان سرسخت آنان را

به ریاست این طایفه بگمارد (فرمانده لشکر ۶ فارس به استانداری فارس، اسناد ریاست، ۳۴/۷/۱۵، ش ۱۷۴۸). لیکن با تصمیم کمیسیون امنیت استان فارس و تصویب ستاد ارتش، امیرقلی خان قشقایی به سرپرستی طایفه‌ی عمله منصوب شد. او در اوایل شهریور ۱۳۳۴ به محل مأموریت خود عزیمت و در قیروکارزین مستقر گردید (همان). وی برای ایجاد فشار بر سران تیره‌های عمله، آنان را واداشت تا در مدت کوتاهی مبالغی را به عنوان حق سفره به وی بپردازند. همچنین با برقراری مالیات صدی سه،^{۱۹} مبلغی بالغ بر سیصد هزار تومان از آنان گرفت. این اقدامات موجب اعتراض شدید سران تیره‌های عمله شد. مقامات نیز به علت دریافت شکوایه‌های متعدد درباره امیرقلی خان، به ناچار او را از سمت خویش برکنار ساختند (استانداری فارس به ستاد مشترک ارتش، ۳۴/۷/۱۷، همان).

تعیین افسران انتظامات طایفه‌ها

با از میان رفتن القاب ایلخانی و ایل‌بیگی، ایل قشقایی دیگر سازمانی رسمی نبود. اما وزارت کشور و ژاندارمری برای اداره و کنترل طایفه‌ها و کاهش نفوذ کلانتران و کدخدایان، منصبی به نام افسر انتظامات در ژاندارمری به وجود آوردند. این افسران هر یک بر یکی از طایفه‌ها حکمرانی می‌کرد. با وجود این، ساختار سنتی قدرت در این طایفه‌ها تغییری نیافته بود (ابرلینگ، ۱۳۸۳، ۲۵۱). یکی از مهم‌ترین مأموریت این افسران اجرای طرح خلع سلاح عشایر و اسکان آنان به منظور پایان دادن به شیوه‌ی زندگی کوچ‌نشینی بود. گرچه آنان توانستند با شکنجه و زندان تعدادی از سلاح‌های مردم قشقایی را از آنان بگیرند. اما طرح پنج ساله اسکان به دلایل کسری بودجه، فساد و عدم شایستگی مأموران مربوط با شکست مواجه و به فراموشی سپرده شد.

مصادره املاک باغ ارم

یکی از ضربه‌پذیرترین مسئله برای سران قشقایی املاک و دارایی‌های غیرمنقول

۱۹. صدی سه نوعی مالیات بود که بر اساس هر یکصد رأس دام، سالیانه سه رأس دام از مالکان آن دریافت می‌شد.

آنان بود که پیوسته حکومت‌های مختلف در صورت اوج‌گیری خصومت قشقای‌ها با حکومت متوجه آن می‌شدند. در این میان، املاک برادران قشقای عمده‌ترین منابع درآمد آن‌ها بود و موجب افزایش قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی آنان می‌شد، در عین حال «پاشنه آشیل» آنان نیز به شمار می‌آمد. هنگامی که یکی از مشهورترین مخالفان سران قشقای به نام سید مهدی فرخ^{۲۰} به استانداری فارس منصوب شد، ابتدا با تعقیب و دستگیری گسترده‌ی افرادی که به زعم وی با خان‌های قشقای روابط نزدیکی داشتند، آنان را زندانی و شکنجه کرد. سپس سیاست خلع سلاح را به شدت به اجرا درآورد اما نتوانست بیش از پانصد الی ششصد اسلحه به دست آورد (همان). پس از آن به مصادره‌ی املاک قشقای‌ها پرداخت. وی کار خود را با باغ ارم آغاز کرد. باغ ارم مجموعه‌ای بود شامل بر یکصد هزار مترمربع زمین مشجر محصور، به اضافه ۴۰۰ الی ۵۰۰ هزار مترمربع زمین دیم و به اضافه‌ی یک دستگاه ساختمان که بالغ بر ۱۵ میلیون تومان ارزش داشت (محمدحسین قشقای به مجلس سنا، اسناد ریاست، ۳۵/۱۰/۱۵، ش ۲۸۴۷۸). فرخ نخست دستور داد تا خانواده سهراب خان قشقای که در غیاب برادران قشقای در آنجا ساکن بودند، باغ ارم را تخلیه کنند. آن‌گاه پس از مهر و موم کردن اثاثیه منزل از سوی ژاندارمری (همان)، اجازه بهره‌برداری از محصولات و زمین مزروعی آن را به فردی به نام شعبان نعمتی داد و وی آنجا را به مدت یکسال اجاره کرد (قرارداد اجاره باغ ارم به شعبان نعمتی، ۳۴/۱۱/۱، همان).

بهانه‌ی فرخ برای انجام دادن عمل مزبور این بود که در جریان وقایع نهضت جنوب در سال ۱۳۲۵، خسرو خان از گمرک بوشهر مقدار ۶۱۸۹۰ کیلوگرم شکر تحویل گرفته و بهای آن را تا کنون پرداخت نکرده است (خلاصه بدهی سران عشایر بابت شکر گمرک بوشهر، اسناد ریاست، ۴۰/۲/۱۱، ش ۵۷۱۲۳).

۲۰. سید مهدی فرخ پیش از این دوبار استاندار فارس شده بود، اما به علت بد رفتاری‌های وی با مردم، حکومت وی در دور نخست که دوره رضاشاه بود و در دور دوم در سال ۱۳۲۴ با مخالفت‌های زیادی از جمله قشقای‌ها مواجه شد که سرانجام وی با اقدامات برادران قشقای در دوران نخست وزیری قوام السلطنه از حکومت فارس برکنار شد (صورت قشقای، ۱۳۸۵، ۷۶).

البته شکرها به عنوان سهمیه‌ی کوپن بین عشایر تقسیم شده بود اما به علت وجود اختلاف نظر در چگونگی پرداخت بهای شکر بین وزارت گمرکات و انحصارات و قشقای‌ها لاینحل باقی مانده بود.^{۲۱} این اقدامات موجب شد که خسرو خان از دولت بخواهد به دلیل این که مدتی قبل به میزان یک دانگ و نیم ساختمان باغ ارم را به فرد دیگری منتقل کرده است، عملیات توقیف آن متوقف شود. وی همچنین درخواست کرد به منظور اثبات میزان بدهی‌اش بابت شکر، کیفرخواست در محاکم صالحه رسیدگی شود (خسرو قشقای به مجلس سنا، اسناد ریاست، ۳۴/۱۲/۷، ش ۲۷۴۷۸). سپس وی تلاش کرد به منظور جلوگیری از مصادره باغ ارم مبلغ اعلام شده از سوی دولت راپردازد (خسرو قشقای به وزارت دربار، اسناد ریاست، ۳۵/۵/۷، ۲۰۸۲۷). اما با وجود این اعتراضات و ارسال نامه‌های متعدد از سوی محمدحسین خان که آن زمان در ایران به سر می‌برد، نتیجه‌ای به دست نیامد (خلاصه بدهی سران عشایر بابت شکر بوشهر، پیشین). و باغ ارم به سود دولت مصادره شد.^{۲۲}

توقیف سایر املاک برادران قشقای

از آنجا که به زعم مقامات دولتی یکی از عمده‌ترین عوامل نفوذ سران قشقای در بین مردم ایل، قدرت اقتصادی آنان بود. از این رو، درصدد برآمدند تا به منظور «قطع نفوذ آن‌ها در فارس» املاک آنان را در فارس - که قابل توجه بودند - از دست آنان بیرون سازند (وزارت جنگ به نخست وزیری، اسناد ریاست، ۳۵/۱/۲۶، ش ۲۰۸۲۵). به این ترتیب، مهدی فرخ، استاندار وقت فارس، با ارسال گزارش‌های متعدد در این باره، خواستار اقدامات حکومت مرکزی در این زمینه شد (استانداری فارس به نخست وزیر، اسناد ریاست، ۳۴/۱۲/۲۷، ش ۲۰۸۲۳). از این رو، بنا بر دستور حسین علاء، نخست وزیر، در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۵

۲۱. جمع بدهی ۱۱/۸۹۸/۷۹۸ ریال بابت اصل و مبلغ ۱۴/۱۵۹/۵۶۹ ریال بابت بهره دیرکرد تخمین زده می‌شد (همان).

۲۲. مصاحبه با محمد حسین قشقای، سلمان‌شهر، شهریور ۱۳۸۱. وی معتقد است باغ ارم را شاه می‌خواست تصاحب کند. به همین دلیل اعتراضات و دوندگی‌های او به جایی نرسید.

کمیسیون متشکل از معاونان وزارت جنگ، کشور و دارایی برای رسیدگی به این امر تشکیل شد (نخست وزیر به وزارت دارایی، اسناد ریاست، ۳۵/۲/۱۰، ش ۲۰۸۲۵). این کمیسیون تصمیم گرفت هیئتی از نمایندگان خود را برای تحقیق و بررسی «املاک ورثه اسماعیل قشقای» به فارس اعزام کند (وزارت دادگستری به نخست وزیر، اسناد ریاست، ۳۵/۳/۱۳، ش ۲۰۸۱۸). این هیئت پس از تحقیقات خود، با ارائه گزارشی به نخست وزیر اظهار کردند: «اگر دولت بخواهد برای همیشه از جانب فارس و ایلات آن آسوده خاطر شود چاره‌ای نیست جز این که با تصویب قانون جدید املاک برادران قشقای را خریدار و یا تعویض نماید» (وزارت جنگ به نخست وزیر، ۳۵/۸/۱۵، همان).

پس از انتشار این خبر محمدحسین خان قشقای به وکالت از دیگر برادران خود به دولت اعلام کرد برای فروش املاک خود همه‌ی برادران موافق هستند. به این ترتیب نیازی به صدور لایحه قانونی نمی‌باشد (وزارت دادگستری به نخست وزیر، ۳۵/۸/۲۴، همان).

با وجود این، هیئت وزیران در ۲۰ اسفند ۱۳۲۷ قانونی به تصویب رساند که طبق آن به دولت اجازه داده می‌شد کلیه املاک ورثه‌ی اسماعیل قشقای (صولت‌الدوله) را خریداری و به مالکیت خود در آورد و سپس به عشایری که اسکان می‌یابند و همین‌طور زارعان محل به همان بهای خرید و به اقساط ده ساله بفروشد (خلاصه بدهی سران عشایر بابت شکر گمرک بوشهر، پیشین). این قانون پس از تصویب مجلس‌های شورای ملی و سنا، با صدور فرمانی از طرف شاه در ۱۶ فروردین ۱۳۳۸ تأیید و هیئت دولت مأمور اجرای آن شد (فرمان شاه برای اجرای لایحه اجازه خرید و تقسیم املاک ورثه اسماعیل قشقای، همان، ۳۸/۱/۱۶، ش ۵۲۹۰۲).

پس از تصویب قانون اصلاحات ارضی در ۱۹ دی ۱۳۴۰، مجدداً هیئت وزیران در جلسه ۲۶ آذر ۱۳۴۱ در بررسی اجرای ماده ۳ این قانون، مصوبه‌ی جدیدی را درباره‌ی املاک ورثه‌ی اسماعیل قشقای به تصویب رساند. بر اساس این مصوبه، کلیه‌ی این املاک مشمول قانون اصلاحات ارضی شد. افزون بر این،

خاندان اسماعیل قشقایی از خرید املاک در استان‌های فارس و اصفهان محروم شدند (نخست وزیر به وزارت کشاورزی، اسناد ریاست، ۴۱/۹/۲۸، ش ۴۹۱۳۵). این قانون در اضمحلال قدرت اقتصادی خوانین بسیار مؤثر واقع شد، چه بسا آنان برخلاف دیگر زمینداران سراسر ایران اجازه نیافتند حتی یک روستا را در مالکیت خود داشته باشند.



نقش قشقایی‌ها
در تاریخ و فرهنگ ایران

مبارزه سیاسی در خارج، شورش در داخل

بنا بر دستور شاه از میان برادران قشقای تنها یک تن از آن‌ها می‌توانستند در ایران زندگی کنند، بنابراین، ملک منصور خان در تهران ساکن گردید و بقیه عازم خارج از ایران شدند. البته محمدحسین خان پس از مدتی اقامت در آمریکا به ایران بازگشت و این بار ملک منصور خان به منظور تبعید راهی سوئیس شد (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۱۱۶-۱۱۹).

در سال‌های اولیه تبعید که خسرو خان در اروپا و ناصر خان در آمریکا به سر می‌برد، سران قشقای یک حالت سکوت و انتظار پیشه کرده بودند (مصاحبه، دیدار و گفتگو با خسرو قشقای، پرخاش، ۱۳۵۸/۵/۲۸، ۹). در سال‌های پایانی دهه ۱۳۳۰ که اثرات ناشی از ضعف اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور در دوران نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال به اوج خود رسید، عرصه‌ی فعالیت‌های سیاسی برای مخالفان تا حدودی فراهم شد که در نهایت، به تجدید فعالیت جبهه ملی دوم انجامید. در همان حال فعالیت‌های مخالفان در خارج از کشور نیز دوباره رونق گرفت (مهدوی، ۱۳۸۳، ۲۰۳). این فضا خسرو خان را نیز به تحرک واداشت تا این بار مبارزات خود را علیه شاه در بیرون از کشور به روش سیاسی در پیش گیرد. وی افزون بر برقراری ارتباط با برخی از سران جبهه ملی از جمله دکتر شایگان و سیف‌پور فاطمی (رک به: شوکت، ۱۳۸۰)، با دانشجویان

و دیگر جریان‌های مخالف رژیم شاه نیز رابطه برقرار کرد (وزارت کشور به نخست وزیر، اسناد ریاست، ۳۸/۶/۱۵، ۳۱۲۰۹).

انتشار نشریه باختر امروز (دور دوم مونیخ)

در اوایل سال ۱۳۴۰ که خسرو خان در مونیخ مستقر شده بود، تصمیم گرفت با تشکیل «شورای عالی جبهه ملی خارج از کشور» مبارزه خود را علنی سازد (شایگان، ۱۳۸۴، ج ۲، ۱۳۵). وی سپس نشریه باختر امروز - ادامه راه دکتر حسین فاطمی - را تحت عنوان «ارگان جبهه‌ی ملی ایرانیان مقیم خارجه» منتشر ساخت. این نشریه به کمک مهدی خانباها تهرانی، محمد عاصمی و محمود گودرزی^۱ و همچنین عده‌ای دیگر و با هزینه‌ی خسرو خان منتشر می‌شد.^۲

این نشریه که به دوره‌ی دوم باختر امروز مشهور شد، در فاصله بهار ۱۳۴۰ تا پاییز ۱۳۴۱ در چهل و پنج شماره منتشر گردید. این نشریه افزون بر بازتاب تحولات داخلی کشور، به ویژه مبارزات دانشجویی که رکن اصلی این تحولات را تشکیل می‌داد، در صدد بود تا با جلب همکاری دکتر سید علی شایگان که در آمریکا اقامت داشت، از نظر سازمانی سهیم باشد (مهدوی، ۱۳۸۳، ۲۰۳). در حالی که باختر امروز در بین ایرانیان خارج از کشور جا باز کرده بود و در بسیاری از شهرها دانشجویان و انجمن‌های دانشجویی از دیدگاه آن دفاع می‌کردند، به صورت مخفیانه نیز به ایران فرستاده می‌شد و حتی در شهرستان‌ها توزیع می‌شد (شوکت، ۱۳۸۰، ۲۰ و ۲۱). این مسئله برای احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی به ویژه حزب توده خوشایند نبود. بنابراین، در مسیر انتشار و توزیع آن کارشکنی‌هایی صورت می‌گرفت (همان، ۱۰۱ و ۱۰۳). بیشترین حملات به باختر امروز از سوی طیف محافظه‌کار جبهه ملی در تهران

۱. هر سه نفر گرایش‌ات چپ‌گرایانه داشتند (شوکت، ۱۳۶۸، ۹۸).

۲. افراد دیگری چون دکتر شیخ الاسلامی، امیر خیزی و حیدر رقابی (هاله) با باختر امروز همکاری می‌کردند (شوکت، ۱۳۸۰، ۲۰).

انجام می‌شد. آنان معتقد بودند که باختر امروز توسط عوامل وابسته به حزب توده منتشر می‌شود (شایگان، ۱۳۸۴، ج ۲، ۱۳۵). در این راه اعضای حزب ایران بیشترین انتقادات و حملات را متوجه خسرو خان ساختند و برای مقابله با محبوبیت روز افزون وی در میان دانشجویان تلاش کردند در شهرهای مختلف اروپا کمیته‌های متعدد جبهه ملی ایجاد کنند (همان، ۳۴۷).

این اقدامات خسرو خان را به واکنش برانگیخت، وی ابتدا قصد داشت نام روزنامه را تغییر دهد و عنوان ارگان جبهه ملی را از نشریه خود حذف کند اما با دریافت نامه‌ای از دکتر مصدق مبنی بر این که «باختر امروز ارگان جبهه ملی و ناشر افکار حقیقی افکار ملت ایران» می‌باشد، از تصمیم خود منصرف شد (شایگان، ۱۳۸۴، ج ۲، ۳۴۵).

از این رو، خسرو خان به منظور پاسخگویی به منتقدان با ارسال نامه‌هایی به دکتر شایگان در آمریکا و انتشار مطالب تندى در نشریه باختر امروز به دفاع از مواضع خود پرداخت. وی ضمن رد هر گونه وابستگی به جریان‌های سیاسی، چنین نوشت: «بی آن که به گروه یا دسته‌ای پیوسته باشم، پیکار خود را در ظل عنایات خداوندی و همت اراده مردم بی‌تزلزل و ثابت رأی ادامه خواهم داد.» (باختر امروز، ۴۱/۶/۳۱، ش ۳۶).

در این میان، دکتر شایگان با وجود تأیید انتشار باختر امروز به منظور رفع اختلاف بین دو طرف وارد عمل شد، تلاش کرد تا با حضور ناصر خان در شورای جبهه ملی در آمریکا راه‌حلی برای رفع کدورت بین دو طرف بیابد. بنابراین، یادداشت‌هایی برای هر دو طرف ارسال کرد (شایگان، ۱۳۸۴، ج ۲، ۱۳۷ و ۱۳۸). همچنین در ۱۶ دی ۱۳۴۱ شورای جبهه ملی ایران در آمریکا موارد ذیل را درباره‌ی نشریه باختر امروز به تصویب رساند:

- ۱- روزنامه باختر امروز رسماً از طرف شورای جبهه ملی ایران در آمریکا و اروپا به ارگان رسمی جبهه ملی ایران در خارج از کشور اعلام می‌شود؛
- ۲- جناب آقای خسرو قشقایی به عنوان مدیر مسئول و سردبیر روزنامه باختر امروز انتخاب می‌شوند؛

۳- هیأت تحریریه این روزنامه به پیشنهاد آقای خسرو قشقایی و تصویب شوراهای آمریکا و اروپا انتخاب می‌شوند؛

۴- هیأت تحریریه علاوه بر مدیر مسئول، هشت نفر خواهد بود که به طور مساوی از شوراهای آمریکا و اروپا انتخاب خواهند شد.» (همان، ۱۳۸)

اما در این میان وقایعی در اروپا روی داد که ادامه‌ی انتشار نشریه باختر امروز را در محاق کامل قرار داد. ماجرا از این قرار بود که به منظور همکاری دولت آلمان با حکومت شاه، مخالفان شاه در آلمان تعقیب شدند، نشریه باختر امروز و خسرو خان نیز از این عملیات بی‌نصیب نماندند. نشریه شماره ۴۶ چاپ شده و آماده‌ی توزیع بود که در ساعت ۵ صبح منزل خسرو خان از سوی پلیس آلمان بازرسی شد (همان، ۳۵۴). اما از آنجا که نشریات بسته‌بندی شده در محل دیگری بود، مأموران نتوانستند به آن دست یابند. بنابراین، روزنامه‌ها قبل از این که به دست پلیس آلمان برسند، در خارج از مونیخ به رودخانه ایزار ریخته شد (شوکت، ۱۳۶۸، ۱۵۳).

کنگره ویسبادن و خروج خسرو خان از جبهه ملی

با تلاش دکتر شایگان به منظور فیصله اختلافات در بین اعضای جبهه ملی در اروپا خسرو خان مدتی اختلافات را کنار گذاشت و با همکاری خسرو خان کمیته تدارکات به منظور تشکیل کنگره جبهه ملی در اروپا تشکیل شد (شایگان، ۱۳۸۴، ج ۲، ۱۳۱ و ۱۳۲).

کنگره ویسبادن آلمان تحت عنوان اولین کنگره جبهه ملی در اروپا تشکیل شد. خسرو خان به عنوان نماینده شورای عالی جبهه ملی ایرانیان مقیم خارج، جلسه را با نطق کوتاهی آغاز کرد. وی اظهار کرد: «کمک‌های عمرانی آمریکا و آلمان در عوض این که صرف بهبود وضع مملکت شود به جیب طبقه فاسد ایران می‌رود.» (ترجمه گزارش روزنامه نیویورک تایمز (۱۷ اوت ۱۹۶۲)، اسناد ریاست، ۴۲/۶/۳۱، ش ۴۵۸۲۳).

اما در همان اولین روز کنگره موضوع نشریه باختر امروز و چگونگی انتشار آن مطرح می‌شود و منتقدان خسرو خان خواستار تحویل روزنامه و چاپخانه

می‌شوند. لیکن خسروخان اعلام می‌کند که حاضر نیست روزنامه را تحویل آنان بدهد. بنابراین، پس از متشنج شدن جلسه، وی و چند تن از اعضای جبهه ملی از جمله سروان فتحیه، داوود درگاهی و دکتر امیر خیری به هواداری از وی کنگره را ترک کردند (رک به: شوکت، ۱۳۸۰). به این ترتیب، پس از این وقایع باختر امروز (چاپ مونیخ) دیگر منتشر نشد (شوکت، ۱۳۶۸، ۱۰۱ و ۱۰۲). البته مدتی بعد از اعدام بهمن قشقایی در سال ۱۳۴۵ خسرو خان نشریه‌ی دیگری به نام شورش- یادگار کریم پور شیرازی- تحت عنوان ارگان عشایر ایران منتشر ساخت (شورش، ۱۳۴۵، ش ۱) اما انتشار آن نیز دوام چندانی پیدا نکرد.

فعالیت‌های ناصر خان در تبعید

ناصر خان نیز در دوران تبعید چه زمانی که برای مدتی در اروپا به سر می‌برد و یا هنگامی که در آمریکا اقامت اختیار کرد، دست از مبارزه علیه حکومت پهلوی بر نداشت.^۳ در همین باره هنگامی که دولت آلمان قصد داشت در زمان نخست وزیری علی امینی به ایران وام بدهد، ناصر خان با ارسال نامه‌ای به صدراعظم آلمان تأکید کرد که هیئت حاکمه فاسد ایران وام‌های دریافتی را به جای مصرف در طرح‌های عمرانی و اصلاحات عمومی به حساب‌های خود در نزد بانک‌های خارجی واریز می‌کند. از این‌رو، از طرف جبهه ملی ایرانیان مقیم خارج از صدراعظم خواست به دلیل عدم افزایش بدهی ملت ایران از پرداخت این وام خودداری کند (باختر امروز، ۱۳۴۱، ش ۸). ارسال این یادداشت مؤثر واقع شد و در نتیجه، جریان مذاکرات هیأت ایرانی با دولت آلمان غربی برای تحصیل وام متوقف گردید (سفارت ایران در بغداد به وزارت امور خارجه، اسناد ریاست، ۴۰/۵/۳، ۴۰۶۰۸).

قشقایی‌ها و جمال عبدالناصر

دولت مصر به رهبری جمال عبدالناصر که یکی از مخالفان شاه در منطقه

۳. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۷، ص ۱.

به شمار می‌آمد، در صدد شد تا با مخالفان رژیم پهلوی ارتباط برقرار کند و آنان را در این مبارزه یاری دهد. از این‌رو، از راه سفارتخانه‌های مصر در آمریکا و سوئیس با قشقایی‌ها یعنی ناصرخان در آمریکا و خسرو خان در اروپا تماس گرفتند (شایگان، ۱۳۸۴، ج ۲، ۳۳۲). پس از آن، از سوی جمال عبدالناصر از قشقایی‌ها برای مسافرت به مصر و ملاقات با وی دعوت به عمل آمد. در نتیجه در سال ۱۳۴۳ خسروخان ضمن مسافرتی که به قاهره انجام می‌دهد، با عبدالناصر ملاقات می‌کند. مصری‌ها به قشقایی وعده می‌دهند که در صورت تقسیم قشقایی‌ها برای ایجاد شورش در جنوب ایران، آنان را یاری خواهند کرد (مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره اول، جلسه ۱۶، ۱۴ و ۱۵).

هم‌زمان با این وقایع، در ایران نیز به دنبال اجرای قانون اصلاحات ارضی عده‌ای از سران عشایر فارس در سال ۱۳۴۲ اقدام به شورش علیه حکومت پهلوی کردند. این جریان فرصتی مناسب برای برادران قشقایی بود که برای ادامه مبارزه خود با شاه وارد ایران شوند و ضربه‌ی نهایی را به خاندان پهلوی وارد سازند. بنابراین، خسرو خان نماینده‌ای را به ایران فرستاد تا ضمن برقراری ارتباط با قشقایی‌ها، بویراحمدی‌ها و ممسنی‌ها، زمینه را برای بازگشت خویش مساعد سازد (شوکت، ۱۳۸۰، ۳۷).

در این میان، سپهبد تیمور بختیار که پس از اختلاف با شاه و خروج از ایران علیه شاه فعالیت می‌کرد، با قشقایی‌ها تماس گرفت و پیشنهاد کرد که با اتحاد بختیاری‌ها و قشقایی‌ها در ایران شورشی علیه شاه سازمان داده شود (صولت قشقایی، ۱۳۸۵، ۱۲۶). البته تیمور بختیار به خسرو خان و ناصرخان که در این زمان به سوئیس آمده بودند، پیشنهاد کرده بود که برای عملی نمودن طرح خویش به عراق بروند، چرا که عراق به ایران نزدیک بود و دولت عراق نیز برای این عملیات همکاری می‌کرد و به این ترتیب، کار آسان‌تر می‌نمود. اما این پیشنهاد از سوی قشقایی‌ها رد شد. در آن زمان دولت عراق بر سر مسائل مرزی درگیر بود و ادعاهایی مبنی بر حاکمیت بخش‌هایی از خاک ایران را مطرح می‌کرد که این مسئله برای قشقایی‌ها که سده‌ها برای دفاع از موطن خود

مبارزه کرده بودند، ناخوشایند بود (شوکت، ۱۳۸۰، ۲۷).

به این ترتیب، پس از حذف گزینه عراق، طرح خرید هواپیما و عزیمت آنان به صورت مستقیم از اروپا به ایران مطرح شد. بنابراین محمدحسین خان که در اروپا به سر می‌برد، به منظور یافتن خلبان^۴ به شهر گردن فلد آلمان رفت و با یکی از خلبانان کهنه کار آلمانی وارد مذاکره شد و او در قبال این که پس از فرود در ایران هواپیما به خود وی واگذار شود، این پیشنهاد را پذیرفت. برای پرواز مستقیم به ایران نیاز به سوخت‌گیری در یکی از کشورهای همسایه بود. بنابراین، با هماهنگی مصری‌ها ژنرالی به نام سعدی در عراق قول مساعد داد تا شرایط لازم برای این امر را در عراق فراهم سازد. در حالی که قشقایی‌ها و بختیار برای رفتن به ایران آماده می‌شدند، با تغییرات و تحولات سیاسی در عراق و برکناری ژنرال سعدی این طرح به تعویق افتاد (صولت قشقایی، ۱۳۸۵، ۱۲۶ و ۱۲۷). مدتی بعد نیز با فروکش کردن شورش عشایری و گذر زمان این طرح به فراموشی سپرده شد. عواملی موجب شد که برادران قشقایی این طرح را با جد دنبال نکنند. برای نمونه، آنان به بختیار بی‌اعتماد بودند. افزون بر رقابتی دیرینه میان قشقایی‌ها و بختیاری‌ها، شخص بختیار فردی فرصت‌طلب می‌نمود. چه بسا ممکن بود از ایل قشقایی به عنوان ابزار آلتی به منظور قدرت‌یابی خویش سوءاستفاده کند. مسئله دیگر اطمینان نداشتن به همکاری مصری‌ها بود، زیرا ممکن بود در حین مراحل جنبش آنان با رژیم پهلوی سازش کنند و دست از حمایت آنان بر دارند.

آموزش چریک‌های قشقایی در قاهره

پس از به موفقیت نرسیدن طرح ایجاد شورش در ایران، خسرو خان تصمیم گرفت برای مبارزه با رژیم شاه راه دیگری را در پیش بگیرد. از این‌رو، پس از مسافرت در فروردین ۱۳۴۴ به قاهره و ملاقات با مقامات مصری (مذاکرات

۴. به روایت ایرج کشکولی محمود مصدق نوه دکتر مصدق که با یک خلبان بازنشسته آلمانی آشنا بود، نظر وی را برای همکاری در این عملیات جلب کرده بود. (همان، ۲۸).

مجلس شورای اسلامی، پیشین، ۱۵)، ترتیب آموزش نظامی برای تعدادی از دانشجویان ایرانی را فراهم ساخت (مهدوی، ۱۳۸۳، ۲۰۴). بنابراین با همکاری مصطفی چمران، تعدادی از دانشجویان قشقای و دیگر دانشجویان ایرانی در اردوگاه‌های نظامی مصر تحت تعلیم آموزش‌های پارتیزانی قرار گرفتند (یزدی، ۱۳۸۳، ۴۰۰-۴۰۲).

از آنجا که دولت ایران مشکلاتی را برای تمدید گذرنامه خسروخان به وجود آورده بود، وی به منظور عزیمت به قاهره از دو پاسپورت مستعار استفاده می‌کرد. یکی از این پاسپورت‌ها به نام حسین قره‌غانی و دیگر پاسپورت او به نام ابراهیم خلیلی، لبنانی بود (مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره اول، جلسه ۱۶، ۱۶). همچنین برای مکاتبات با وی در قاهره اسم رمز «هاکوپ» در نظر گرفته شده بود (یزدی، ۱۳۸۳، ۳۹۴). به این ترتیب، در طی چند سال از گروه قشقای در حدود ۵۰ نفر و از سایر گروه‌ها حدود ۲۵۰ الی ۳۰۰ نفر پس از طی دوره‌ی آموزش چریکی برای مبارزه علیه حکومت پهلوی به ایران اعزام شدند (مصاحبه، دیدار و گفتگو با خسرو قشقای، پرخاش، ۵۸/۵/۲۸، ۹).

هم‌زمان با این فعالیت‌ها در حالی که سرلشکر ولی سدهی برای براندازی رژیم شاه در پی طرح کودتایی بود، با قشقای‌ها نیز تماس گرفت. مقرر شد که در کمیته‌ای که به نام کمیته همکاری از دسته‌جات چپ و قشقای‌ها در خارج از کشور تشکیل می‌شود، نماینده سدهی نیز حضور یابد (گزارش سری ساواک، اسناد انقلاب اسلامی، ۴۶/۳/۱۳، ش ۱۳۶۱۰۳۶). بر اساس گزارش‌های ساواک، خسروخان در خارج از کشور اقداماتی مبنی بر جلب حمایت سیاسی از سدهی (همان، ۴۶/۸/۱۷، ش ۱۳۶۱۰۴۳)، تهیه سلاح و ارسال آن به ایران از راه شیخ‌نشین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس به عمل آورد. اما این فعالیت‌ها نیز پس از مدتی بدون دسترسی به نتیجه قابل توجهی فروکش کرد.^۵ به‌رغم حذف و تبعید سران سنتی ایل تحولات درونی ایل سیر طبیعی خود

۵. ناصرخان در مصاحبه با حبیب لاجوردی می‌گوید که سدهی از وی خواسته بود تا برای همکاری سران جبهه ملی با آنان مذاکره کند اما این پیشنهاد از سوی جبهه ملی رد شد (خاطرات محمد ناصر قشقای، نوار شماره ۷، ص ۳).

را داشت و با توجه به عواملی چون خشکسالی و نابسامانی‌های اداری، طولی نکشید که نارضایتی‌های عمومی آشکار شد. این نارضایتی‌ها نه تنها در میان ایل قشقایی بلکه در میان دیگر ایل‌های جنوب از جمله بویراحمد، ممسنی و حتی گروه‌های کوچک ایلی به صورت گسترده‌ای بروز یافت.

شورش‌های عشایری فارس (۱۳۴۶-۱۳۴۱)

هم‌زمان با آغاز برنامه اصلاحات ارضی که رژیم شاه آن را انقلاب سفید می‌نامید، این رژیم با طرح برنامه‌هایی از جمله سیاست اسکان، سرکوب و کنترل عشایر فارس را بر دست گرفت. از این‌رو، دوباره اجحافات و سختگیری‌های نظامیان در فارس آغاز شد. آنان با هر اتهام واهی عده‌ای را دستگیر و شکنجه می‌کردند و به زندان می‌انداختند. در این میان، تنها راه نجات آنان از دست مأموران فاسد دولتی چیزی جز پرداختن رشوه به آنان نبود اما طمع و زیاده‌خواهی مأموران دولتی از یک سو و خشکسالی و قهر طبیعت که در آغاز دهه ۱۳۴۰ ایل‌ها را- که اقتصاد آنان وابسته به دام بود- به فلاکت کشانده بود از دیگر سو، موجب شد که مردمان عشایر راه چاره دیگری بیابند. از این‌رو، آنان با پناه بردن به کوهستان‌ها یاغی شدند و در صدد برآمدن تا خود و افراد خانواده خویش را از تحت فشار مأموران بیرون آورند.

به این ترتیب، در بین ایل قشقایی نیز گروه‌ها و دسته‌های متعدد یاغی به وجود آمدند که مشهورترین آنان دشتی گله زن، مسیح بولوردی، بلوط (بولوت) جعفرلو، سه محمد از طایفه طیبی (محمد جهانگیر، محمد نوروز و محمد محمدقلی) بودند.^۶

کشته شدن ملک عابدی در فیروزآباد

مهندس شاهپور ملک عابدی که خود از نوادگان یکی از مالکان بزرگ فارس بود (شایگان، ۱۳۸۴، ج ۲، ۳۵۴)، به ریاست اداره اصلاحات ارضی شهرستان

۶. مصاحبه با منوچهر بهادری قشقایی، خرمدره، بهمن ۱۳۷۹.

فیروزآباد منصوب و عازم محل مأموریت خود شد. در ۲۱ آبان ۱۳۴۱ مهندس ملک عابدی به اتفاق چند تن از کارمندان اداره اصلاحات به منطقه خواجه‌ای در شمال فیروزآباد رفته بود (مصاحبه با عباس سالور، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۹، ش ۴، ۲۶۴). در عصر همان روز هنگام بازگشت با دسته‌ای از یاغیان به سردستگی محمد نوروز در تنگاب فیروزآباد برخورد می‌کند که به وی و کارمندانش دستور توقف می‌دهند. محمد نوروز در این باره می‌گوید: «وقتی ایست دادیم، ماشین متوقف شد. یک نفر که گویا مهندس ملک عابدی بوده است. پس از پیاده شدن دست به تفنگ برد تا به سوی ما تیراندازی کند. اما قبل از وی او توسط یکی از همراهان ما زده شد.»^۷

در حالی که یاغیان نه قبلاً ملک عابدی را می‌شناختند و نه این که می‌دانستند کسی که به دست آنان کشته شد چه کسی است. تا این که آنان پس از ترک محل واقعه، شب هنگام از طریق رادیوی مهندس ملک عابدی که به همراه برده بودند با خبر می‌شوند که مهندس ملک عابدی رییس اصلاحات ارضی فیروزآباد کشته شده است (همان). اما رژیم شاه که بهانه‌ی مناسبی به منظور سرکوب عشایر و مخالفان به دست آورده بود، آن واقعه را ناشی از تحریکات مالکان مخالف اصلاحات ارضی خواند (اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۳). به این ترتیب، ماجرای قتل تصادفی مهندس ملک عابدی به پیراهن عثمانی برای شدت بخشیدن به اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم در برابر عشایر مبدل شد. از سوی شاه ملک عابدی «سرباز شهید وطن» نام گرفت و عزای ملی اعلام شد. همچنین از سوی دولت با برکناری مقامات سابق فارس، دو تن از چهره‌های سرشناس نظامی به نام‌های سپهبد وهرام به استانداری و سرتیپ اشکان به فرماندهی ناحیه ژاندارمری فارس منصوب شدند و در شیراز حکومت نظامی اعلام گردید (اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۳). به این ترتیب، ارتش و ژاندارمری برای جستجوی قاتلان مهندس ملک عابدی از زمین و هوا حمله به مناطق ایل

۷. مصاحبه با محمد نوروز (سلیمان دوست)، خنجر، دی ۱۳۸۰.

قشقایی را آغاز کردند (همان، ۱۳۴۱/۸/۲۴).

نامه ناصرخان و بهره‌برداری سیاسی دولت

مدتی قبل از این وقایع ناصرخان که در آمریکا به سر می‌برد، در یک اقدام ناگهانی بدون توجه به پی‌آمد ماجرا یادداشتی به ایران ارسال کرد. علت این اقدام در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است (شایگان، ۱۳۸۴، ج ۲، ۳۵۴ و ۳۵۵). در این یادداشت که اوایل پاییز ۱۳۴۱ برای روزنامه اطلاعات ارسال شد، چنین آمده: «خواستم بدین وسیله به اطلاع عموم برسانم که این جانب هیچ‌گونه مسئولیتی درباره‌ی افعال و اعمال اقوام و خویشان و ایل و قبیله خود اعم از برادر و فرزند و دیگر بستگانم ندارم» (اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۱۹).

این نامه در شماره ۱۹ آبان ۱۳۴۱، درست سه روز قبل از مجرای قتل مهندس ملک عابدی انتشار یافت. از این‌رو، بهانه‌ی مناسبی به دست دولت داد که از آن بهره‌برداری سیاسی کند. به این ترتیب، رژیم شاه پس از واقعه‌ی مزبور با مطرح کردن نامه‌ی ناصرخان ادعا کرد که این نامه آشکارا پرده از راز ماجرا بر می‌دارد و روشن می‌کند که حوادثی در میان ایل قشقایی در شرف تکوین بوده که ناصر خان خواسته است به وسیله این نامه خود را مبرا نشان دهد (همان، ۱۳۴۱/۸/۲۴).

از این‌رو، حملات تندی بر خسرو خان که در این زمان مبارزه خود علیه رژیم شاه را شدت بخشیده بود، وارد کردند و واقعه‌ی قتل مهندس ملک عابدی را نتیجه‌ی طرح توطئه از جانب وی خواندند (همان و شایگان، ۱۳۸۴، ج ۲، ۳۵۴). دولت همچنین اعلام کرد که تمامی اراضی مشمول اصلاحات ارضی - که املاک سران قشقایی نیز جزو آن بود - تقسیم می‌شود و «فئودالیت» در فارس تا چهل و پنج روز دیگر نابود خواهد شد» (اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۴). دکتر ارسنجانی وزیر کشاورزی نیز که میدان را برای مانور سیاسی خویش مساعد می‌دید، ضمن سخنان آتشی درباره فئودالیسم، اعلام کرد: «به افتضاح چادرنشینی در فارس خاتمه می‌دهیم» (همان، ۱۳۴۱/۸/۲۶).

به این ترتیب، نیروهای عظیمی از ارتش و ژاندارمری مأمور دستگیری متهمان شدند. به دنبال عملیات این روزنامه‌ها هر روز خبر از دستگیری عده‌ای از افراد متهم به قتل مهندس ملک عابدی را منتشر می‌کردند. این افراد که بیشتر از طایفه‌های نمدی و چگینی بودند، با وجود این که هیچ‌گونه ارتباطی با ماجرای مزبور نداشتند اما اعلام شد که همه قاتلان شناخته شده و آنان به جرم خود اعتراف کرده‌اند (اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۹ و ۱۳۴۱/۸/۳۰).

رژیم شاه در پی این بود که با استفاده از موقعیت پیش‌آمده ضربه‌ی نهایی را به باقیمانده خاندان حاکم قشقایی در فارس وارد سازد. بنابراین، رژیم متوجه منوچهرخان قشقایی فرزند سهراب‌خان و خواهرزاده ناصرخان شد. ابتدا چند تن از افراد مرتبط با وی دستگیر شدند، نظامیان آنان را تحت شکنجه قرار دادند تا ضمن اعتراف به قتل مهندس ملک عابدی، منوچهرخان را به عنوان آمر و محرک اصلی معرفی کنند. در نتیجه، این افراد در زیر شکنجه مجبور به اعتراف غیرواقعی درباره‌ی منوچهرخان شدند.^۸

منوچهرخان دستگیر و به مدت یازده ماه در سلول انفرادی زندان کریم‌خانی شیراز محبوس شد. اما از آنجا که مسئولان پرونده قتل مهندس ملک عابدی نتوانسته بودند هیچ یک از وسایل یا اسلحه ملک عابدی را از متهمان دستگیر شده به دست آورند، پرونده همچنان مفتوح بود (همان). تا این که اعلام شد اسلحه مهندس ملک عابدی در هنگام خلع سلاح در منطقه‌ی بیضا از یک کشاورز روستایی تحویل گرفته شده است. پس از تحقیقات به عمل آمده مشخص شد که آن روستایی این اسلحه را از فردی به نام بهادر شورباخورلو از طایفه‌ی شش بلوکی خریده است.^۹

با کشف اسلحه و به دست آمدن دیگر وسایل مهندس ملک عابدی، همراهان

۸. افراد مزبور که ۱۴ تن از طایفه‌های دمر چماقلو، شولی و گله زن بودند، بنا بر دستور دو تن از نظامیان به نام‌های سرهنگ مسعودی و سرهنگ بیضایی شکنجه و مجبور به اقرار شدند. چرا که این دو سرهنگ می‌خواستند افتخار دستگیری متهمان و در نتیجه ارتقای درجه را از آن خود کنند (مصاحبه با منوچهر بهادری قشقایی، خرمدره اردیبهشت ۱۳۸۲).
۹. مصاحبه با محمد سلیمان دوست، خنج، دی ۱۳۸۰.

متهمان اصلی پیدا شدند. آنان از دولت تأمین گرفتند و منوچهرخان و دیگر متهمان بی‌گناه نیز از زندان آزاد شدند. مدتی بعد از سوی دولت به برخی از متهمان اصلی زمین کشاورزی، چاه عمیق و دام داده شد تا دست از یاغی‌گری بکشند. به این ترتیب، مشخص شد که همه‌ی این جنجال‌ها تبلیغاتی بیش نبود و اکنون زمانی بود که ماجرای قتل مهندس ملک عابدی باید به فراموشی سپرده می‌شد (شوکت، ۱۳۸۰، ۳۹۱ و ۳۹۲).

شورش عشایری فارس (۱۳۴۲هـ.ش)

هم‌زمان با قیام‌های شهری خرداد ۱۳۴۲، در یک توافقی که بین سران عشایر جنوب به وجود آمد، آنان یکجانبه علیه رژیم شاه دست به قیام زدند. البته این شورش همگون و دارای رهبر متمرکز نبود و هریک از ایل‌ها بر اساس ساختار ایلی و به رهبری سران خود در این حرکت شرکت کردند. سران شورش، عبدالله زرغام‌پور و ناصر طاهری از خوانین طایفه‌های بویراحمد علیا و سفلی، حبیب‌الله شهبازی از سران کوهمره سرخی (آریانا، ۱۳۴۲، ۳)، حسین‌قلی‌خان رستم و ولی کیانی از سران ممسنی، فتح‌الله خان حیات داوودی از سران حیات داوودی و عده‌ای از سران طایفه‌های مستقل بودند.^{۱۰}

اما در ایل قشقایی به علت این که سران قشقایی همه در تبعید به سر می‌بردند و نیز وابستگی برخی از کلانتران و سران طایفه‌ها به دربار، حرکت عمده‌ای دیده نمی‌شد. با وجود این، عده‌ای از تفنگچیان قشقایی به سرکردگی دشتی گله زن و مسیح بولوردی و بلوط جعفرلو مدتی با شورشیان کوهمره سرخی به ریاست حبیب‌الله شهبازی همراهی کردند (شهبازی، ۱۳۶۶، ۲۷۵). لیکن به دلیل اختلاف نظر با آنان از این گروه جدا شدند.^{۱۱}

در این میان، منوچهرخان قشقایی که تنها مدت کوتاهی از آزادی وی از زندان

۱۰. در اواخر سال ۱۳۴۱ خان‌ها و سران ایل‌ها دست به اقدامات گسترده‌ای برای جلب نظر و همراهی سران طایفه‌های مختلف زدند و مقدمات شورش را فراهم ساختند (رزمجویی، ۱۳۷۸، ۲۲۱-۲۳۰).

۱۱. مصاحبه با محمد سلیمان دوست، خنج، دی ۱۳۸۰.

می‌گذشت، با جمع‌آوری عده‌ای از تفنگچیان قشقای تلاش کرد تا از راه رایزنی با سران طایفه‌ها و همچنین روحانیان و سران جبهه ملی در تهران علیه رژیم شاه دست به اقداماتی بزند. اما پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد، از تهران پیام داده شد که به دلیل نبود شرایط مناسب و احتمال قلع و قمع عشایر از سوی نظامیان کاری نمی‌توان پیش برد. منوچهرخان راهی تهران شد اما رژیم شاه وی را بازداشت و در یکی از خانه‌های امن ساواک در سلطنت آباد به مدت چهار سال و نیم تحت نظر قرار داد.^{۱۲}

مأموریت سپهبد آریانا برای سرکوب عشایر

از آنجا که نیروهای نظامی موجود در فارس قادر به رویارویی با نیروهای عشایری نبودند، بنابراین، از سوی شاه سپهبد بهرام آریانا فرماندهی نیروی جنوب و بازرس ویژه‌ی شاه گردید و در نیمه‌ی دوم اسفند ماه ۱۳۴۱ عازم شیراز شد. عملیات نظامی سرکوب عشایر شورش با تقویت واحدهای نظامی فارس از دیگر نقاط کشور و با کمک بمباران هوایی از همان زمان آغاز گردید. در نتیجه، پس از سه ماه حمله‌ی واحدهای نظامی با حمایت بمباران هوایی مستمر، نیروهای عشایری در هم شکسته شدند. سران عشایر نیز برای جلوگیری از عدم نابودی مردم عادی ایل‌ها، مجبور شدند که در برابر نظامیان تسلیم شوند (آریانا، ۱۳۴۲، ۱).

پس از سرکوب قیام عشایر، سران ایل‌های شرکت‌کننده در قیام در دادگاه نظامی ارتش محاکمه شدند. بر اساس حکم دادگاه حسین‌قلی خان رستم، فتح‌الله خان حیات داوودی، ناصرخان طاهری، حبیب‌الله شهبازی، امام‌قلی خان رستم، و

۱۲. منوچهر اظهار می‌داشت که پس از آزادی من از زندان، نظامیان دست از سرم بر نمی‌داشتند و به شیوه‌های مختلف درصد بودند تا برایم پاپوش درست کنند. بنابراین، برای مدتی از شیراز خارج شدم. ابتدا به کوهمره و مهکویه رفتم و از آنجا با برقراری ارتباط با موصول‌ها به منطقه قیروکارزین رفتم. در این مدت عده‌ای از طایفه‌ی موصول به سردستگی حیدر و بستان موصول، چند تن از طایفه‌ی طیبی به نام‌های محمد جهانگیر، سردار کمر و محمد نوروز، چند تن از افراد طایفه‌ی لرو نفر صحرای باغ و عده‌ای از طایفه‌های گله زن، گلکی، گرکانی و سرخی با من همراه شده بودند (مصاحبه با منوچهر بهادری قشقای، خرمدره، اردیبهشت ۱۳۸۲).

خداکرم ضرغام‌پور به اعدام محکوم گردیدند. ولی کیانی و دامادش، سهراب‌خان کشکولی، نیز به ده سال زندان محکوم شدند (اطلاعات، ۱۳۴۳/۶/۲۶). در این میان، دو تن از سران ایل قشقای و بختیاری که تقریباً ارتباطی به این جریان نداشتند به نام‌های محمدحسین‌خان قشقای و بهمن‌خان صمصام بختیاری هر یک به سه سال زندان محکوم گردیدند (صولت قشقای، ۱۳۸۵، ۱۳۰ و ۱۳۱). حکم اعدام شش تن از سران شورشی در ۱۳ مهر ۱۳۴۳ به اجرا درآمد (اطلاعات، ۱۳۴۳/۷/۱۳). عبدالله‌خان ضرغام‌پور نیز با توطئه‌ی نظامیان به وسیله یکی از افرادش ترور شد (شوکت، ۱۳۸۰، ۳۸۵).

با وجود این، افراد و گروه‌های مختلف از ایل قشقای به صورت پراکنده با جمع‌آوری عده‌ای از افراد ناراضی و یاغی از نیروهای دولتی دسته‌های کوچکی را برای مقاومت در برابر دولت تشکیل دادند. مشهورترین این دسته‌ها گروه دشتی و مسیح و دسته‌ی موصول‌ها بود.

دشتی و مسیح

دشتی گله زن، یکی از افراد زده و جنگجوی تیره گله زن بود که ابتدا به دلیل اختلافات و درگیری پیش آمده با افراد هم‌طایفه خود و در نتیجه با کشته شدن یک تن وی متواری شد. سپس مسیح بولوردی و بلوط جعفرلو که هر یک با درگیری پراکنده با نیروهای ژاندارمری و کشته شدن چند تن از آنان، یاغی شده بودند به دشتی پیوستند (کیانی، ۱۳۸۳، ۴۱۲ و ۴۱۳). مدتی بعد نیز دسته‌های یاغی دیگری از جمله محمد نوروز و همراهانش با وی همراه شدند. به این ترتیب، دسته‌ی دشتی و مسیح در سراسر فارس به شهرت رسید، به طوری که هر اتفاقی که در نقاط مختلف فارس تا اصفهان روی می‌داد، مأموران دولتی انگشت اتهام را به سوی آنان نشانه می‌گرفتند.^{۱۳}

با کشته شدن مهندس ملک عابدی و بسیج نیروهای دولتی برای دستگیری متهمان این واقعه، این بار نیز دسته دشتی و مسیح که از مظنونان درجه اول

۱۳. مصاحبه با محمد سلیمان دوست، خنج، دی ۱۳۸۰.

به شمار می‌آمدند، با تعقیب از سوی نیروهای دولتی مواجه شدند. در این میان، با جریان شورش عشایر جنوب و با همکاری با حبیب‌الله شهبازی و شرکت در چند درگیری وارد جریانات سیاسی شدند. البته همکاری آنان با حبیب‌الله شهبازی مدتی بیش طول نکشید (آریانا، ۱۳۴۲، ۱۰۳).

نیروهای دولتی با جلب عده‌ای چریک مردمی به شدت به تعقیب و درگیری با دسته دشتی و مسیح پرداختند. از جمله مشهورترین این درگیری‌ها واقعه‌ی تنگاب و کشته شدن ۱۸ تن نیروی دولتی در تنگاب فیروزآباد و سپس درگیری پیربنا (پیر نو) بود.

در اوایل فروردین ۱۳۴۲ پس از رسیدن گزارشی مبنی بر رؤیت عده‌ای از یاغیان در منطقه پیر بنات - ۱۵ کیلومتری جنوب غربی شیراز - نیروهای دولتی به دستور سپهبد آریانا به فرماندهی سرگرد پور طهماسبی شبانه عازم منطقه شدند. چادرها و احشام دشتی و مسیح و همراهان آنان را به محاصره درآوردند. نیروهای دولتی ساعتی قبل از طلوع آفتاب با پوشش تانک و خمپاره‌انداز و بمباران هوایی به اردوگاه یاغیان حمله‌ور شدند و نیروهای کماندو با چتر فرود آمدند. اما با مقاومت جانانه‌ای که از سوی یاغیان به ویژه دشتی، مسیح و محمد نوروز صورت گرفت، تلفات زیادی به نیروهای دولتی وارد شد.^{۱۴} در میان یاغیان جز کشته شدن دو دختر^{۱۵} از خانواده آنان و تلفات احشام و چهارپایان تلفات دیگری رخ نداد. در نتیجه این لشکرکشی نتیجه‌چندانی برای نیروهای دولتی نداشت. به طوری که آریانا ضمن اعتراف به شکست این عملیات می‌نویسد: «عدم خونسردی و عجله فرماندهی ستون، دستورات ضد و نقیض آموزش رزمی پیاده علت این عدم موفقیت بود» (آریانا، ۱۳۴۲، ۱۰۴).

دشتی و مسیح و همراهان آنان در هنگام آغاز قیام بهمن قشقایی در ۱۳۴۳ هـ ش

۱۴. مصاحبه با محمد سلیمان دوست، خنج، دی ۱۳۸۰.

۱۵. این دختران دو خواهر به نام‌های مدینه و معصومه از فرزندان ساری خان شورا خورو بودند که برادر آنان به نام زالی‌خان از افراد یاغی بود و گروه دشتی و مسیح را همراهی می‌کرد. در این درگیری خانواده‌های بقیه یاغیان توانستند نجات پیدا کنند (همان).

با پیوستن به وی هسته اصلی نیروهای وی را تشکیل دادند و در خلع سلاح پاسگاه‌های دهرم و آبگرم نقش برجسته‌ای را ایفا کردند. پس از پایان حرکت بهمن قشقای‌ی در حالی که نیروهای دولتی از طریق نظامی هرگز نتوانسته بودند این دو نابغه جنگ‌های چریکی را از پای درآورند، متوسل به یک حیلۀ قدیمی شدند. ماجرا از این قرار بود که در سال ۱۳۴۶ هـ ش از سوی نیروهای دولتی اعلام کردند که به دشتی و مسیح تأمین جانی داده شده است. اما در توطئه‌ای که از سوی افسر انتظامات ایل و فرماندهی گروهان به نام سروان تاج‌الدینی طراحی شده بود، در یک جلسه مهمانی در دشت مهگان افلید دشتی و مسیح به وسیله سروان تاج‌الدینی و گروهان عباس‌پور ترور شدند.^{۱۶}

ماجرای موصولها

خوردل، حیدر، بستان و مهدی قلی موصولو فرزندان طهمراس^{۱۷} از جمله افراد عادی تیره‌ی موصولو طایفه عمله قشقای‌ی به شمار می‌آمدند که تقدیر و شرایط زمان آنان را در مسیر بی‌بازگشتی قرار داد که نام آنان سال‌ها در اذهان مردم ایل باقی ماند.

خشکسالی و قحطی سال‌های ۴۱ و ۴۲ هـ ش موجب شد که دولت و برخی مؤسسات خارجی به منظور جلوگیری از تلف شدن توده مردم مقداری گندم و جو در بین آنان توزیع کنند. اما به دلیل فساد و سوءاستفاده مأموران دولتی نه تنها این اجناس به دست مردم نمی‌رسید بلکه از راه احتکار، آن را به قیمت گزافی به مردم می‌فروختند (شوکت، ۱۳۸۰، ۳۸۹). نمونه‌ی بارز این جریان در منطقه قیروکارزین بود که مأموران دولتی گندم‌های مؤسسه آمریکایی کاره را به منظور سوءاستفاده خود در انبار نگه داشته بودند و از توزیع بین مردم خودداری می‌کردند (گزارش محرمانه ساواک فارس به ریاست ساواک، ۴۲/۱/۲۰، اسناد انقلاب اسلامی، ش ۶۴، ۲۶۶۵۰). از این‌رو، خوردل و برادرانش

۱۶. مصاحبه با محمد سلیمان دوست، خنج، دی ۱۳۸۰.

۱۷. مصاحبه با هاشم قانلی موصولو، فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴.

که از مدتی قبل به دلیل درگیری با مأموران دولتی باغی شده بودند، ضمن حمله به انبارهای مزبور اجناس آن را خارج و بین طایفه‌های موصلو و شبانکاره تقسیم کردند (همان).

در این میان، از سوی فرماندهی ژاندارمری عده‌ای از موصلوها به منظور مذاکره دعوت شدند اما به محض ورود به جلسه، آنان دستگیر و با یک ستون نظامی به شیراز اعزام گردیدند.^{۱۸} با وجود این، در منطقه‌ای به نام آب عراق موصلوها به سردستگی حیدر موصلو به این ستون حمله کردند. با درگیری شدیدی که بین دو طرف صورت گرفت، زندانیان موصلو از بند رهایی یافتند و خسارت زیادی به نیروهای دولتی وارد شد.^{۱۹}

پس از این واقعه در نیمه دی ماه ۱۳۴۲ نیروهای موصلو به سردستگی خوردل در حالی که برخی از افراد دیگر طایفه‌های قشقای نیز آنان را همراهی می‌کردند، با حمله به گروهان ژاندارمری قیر توانستند ضمن تصرف آن، نظامیان را پس از خلع سلاح مجبور به خروج از قیر کنند.^{۲۰} به این ترتیب، پس از مذاکره و درخواست مردم قیر حفاظت از مردم منطقه را موصلوها بر عهده گرفتند (ساواک فارس به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، اسناد انقلاب اسلامی، ۴۲/۱/۱۵، ش ۰۰۲۶۵۰۶۶).

اما در اواسط بهمن ماه ۱۳۴۲ نیروهای دولتی با تانک و زره‌پوش و در پناه نیروی هوایی قیر را به محاصره خود درآوردند (شوکت، ۱۳۸۰، ۳۸۹). در نتیجه‌ی نبرد سختی که بین دو طرف روی داد، قیر به تصرف نظامیان درآمد و خوردل که در این درگیری مجروح شده بود، در کوه‌های شمال قیر درگذشت.^{۲۱}

پس از تسلط نظامیان عده‌ی زیادی از مردم قیر و تیره موصلو به اتهام همکاری با خوردل دستگیر و روانه زندان شدند.^{۲۲} مأموران دولتی با کشف محل دفن

۱۸. مصاحبه با هاشم قائدی موصلو، فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴.

۱۹. همان و مصاحبه با علی قلی حیدری موصلو، فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴.

۲۰. مصاحبه با علی قلی حیدری موصلو، فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴.

۲۱. مصاحبه با علی قلی حیدری موصلو، فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴.

۲۲. هاشم قائدی که یکی از بازداشت‌شدگان بود، تمام دارایی‌هایش توسط نظامیان مصادره می‌شود (مصاحبه با هاشم قائدی موصلو، فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴).

خوردل پس از نبش قبر جسد وی را خارج می‌کنند و به قبر می‌برند تا از آن به منظور تبلیغ و ارائه‌ی گزارش به مقامات بالا برای ارتقای درجه افسران بهره‌برداری شود.^{۲۳}

پس از این وقایع دیگر برادران به اقدامات خود علیه نیروهای دولتی و عوامل آنان ادامه دادند. پس از چندی بهمن بهمنی یکی از افرادی که در این وقایع با نیروهای دولتی همکاری می‌نمود، در فروردین ماه ۱۳۴۳ توسط حیدر موصولو در منطقه‌ای به نام گودکناری (در حد فاصل قبر- خنج) دستگیر شد^{۲۴} و به انتقام همراهی با نظامیان در جریان دستگیری و شکنجه موصولوها و نبش قبر خوردل وی را به شدت ضرب و شتم کرد، به طوری که به‌رغم آزادی و بستری شدن در یکی از بیمارستان‌های شیراز، مدتی بعد درگذشت (گزارش اطلاعات داخلی ساواک فیروزآباد، ۴۴/۱۰/۲۶، ش ۷/۲۰۴۴ هـ).

حیدر و بستان، برادران خوردل، پس از درگیری‌های متعددی که با نیروهای نظامی داشتند و مدتی نیز در جریان قیام بهمن قشقای به اتفاق نیروهای خود وی را همراهی کرده بودند، از سوی نیروهای دولتی و عده‌ای چریک مردمی به شدت تحت تعقیب قرار گرفتند. در جریان این تعقیب و گریزها ابتدا حیدر موصولو مجروح شد. مهدی‌قلی، برادر وی، او را به غاری در کوه‌های حوالی فیروزآباد منتقل کرد. اما محل اقامت آنان شناسایی و مورد حمله قرار گرفت. در نتیجه هر دو برادر در این عملیات کشته شدند.^{۲۵} نیروهای دولتی اجساد را به شیراز منتقل کردند و در معرض تماشای عموم قرار دادند. بستان نیز که قبلاً دستگیر شده بود، به اتفاق نه تن دیگر در مرداد ماه ۱۳۴۶ در قیروکارزین به

۲۳. گویا به جسد خوردل لباس می‌پوشانند و به چشمش عینکی زده و تفنگی به دستش می‌دهند تا عکس‌برداری کنند (شوکت، ۱۳۸۰، ۳۸۹).

۲۴. در هنگام دستگیری بهمن بهمنی که درحین عبور با اتومبیل جیپ در محل گود کناری صورت گرفت، چهار تن دیگر از جمله حسن علی خلیلی و غلامرضا بهمنی وی را همراهی می‌کردند که حسن علی خلیلی یکی از ملاکین فارس در دم جان می‌سپارد (گزارش وزارت پست و تلگراف و تلفن از استان‌ها، ۴۳/۱/۳۰، اسناد ریاست، ش ۶۴۱۷۷).

۲۵. گفته می‌شود که حیدر موصولو قبل از این عملیات در اثر جراحت گلوله‌ی سابق در گذشته بود. در جریان زد و خورد مزبور به همراه برادرش مهدی قلی جسد بی‌جان وی نیز مورد هدف گلوله قرار می‌گیرد (مصاحبه با علی قلی حیدری موصولو، فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴).

جوخه‌ی اعدام سپرده شد.^{۲۶}

بهمن خان قشقایی

بهمن بهادری قشقایی فرزند سهراب خان قشقایی - نوه‌ی دختری صولت‌الدوله^{۲۷} در سال ۱۳۲۲ ه‍.ش هم‌زمان با درگیری نیروهای دولتی با قشقایی‌ها، در حوالی شیراز متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی خود را در شیراز به پایان رسانید (شورش، ۱۳۴۵، ش ۱) و سپس برای ادامه تحصیل در اواخر دهه ۱۳۳۰ ه‍.ش عازم انگلستان شد. وی ابتدا به تحصیل در رشته زبان‌های خارجی در لندن و تانبریج ولز پرداخت (ابرلینگ، ۱۳۸۳، ۲۴۶).

هم‌زمان با قانون برنامه‌ی اصلاحات ارضی از آنجا که از سوی دولت اعلام شده بود مالکان برای دریافت بهای املاک واگذاری باید خود حضور داشته باشند. به این ترتیب، بهمین خان در سال ۱۳۴۱ ه‍.ش به ایران بازگشت. اما بازگشت وی با جریان قتل ملک عابدی، زندانی شدن برادرش منوچهرخان مصادف شد. بنابراین، وی نیز تحت تأثیر جو مبارزه قرار گرفت و در زمانی که منوچهرخان، برای مدت کوتاهی در برابر نیروهای دولتی یاغی شد، او نیز برادر را همراهی می‌کرد. تا این که با رفتن منوچهرخان به تهران و زندانی شدن وی در یکی از خانه‌های امن ساواک، وی نیز بنا بر توصیه منوچهرخان به تهران رفت و تحت نظر قرار گرفت، اما پس از مدتی توانست از زندان فرار کند.^{۲۸}

مدتی بعد دولت حسن علی منصور موافقت کرد که در صورت بازگشت بهمین قشقایی به لندن مساعدت لازم برای ادامه تحصیل وی انجام خواهد گرفت (همان). به این ترتیب، وی به لندن بازگشت اما پس از مدتی متوجه شد که وعده‌ی دولت مبنی بر پرداخت مخارج تحصیل وی از محل درآمد املاک

۲۶ . مصاحبه با هاشم قائدی موصول، فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴.

۲۷ . مادر وی فرخ بی‌بی دختر صولت‌الدوله بود که در سال‌های اولیه تبعید برادرانش به اروپا در فارس اقامت داشت. از این سال‌ها گزارش‌های متعددی از سوی مأموران نظامی و اطلاعاتی رژیم شاه مبنی بر دست داشتن وی در مبارزات علیه رژیم شاه در دست است.

۲۸ . مصاحبه با منوچهر بهادری قشقایی، خرمدره، اردیبهشت ۱۳۸۲.

وی ترفندی بیش نبوده است. افزون بر این، به هنگام اعتراض به سرتیپ علوی کیا، مسئول شعبه سازمان امنیت در اروپا، با بی‌توجهی توهین‌آمیزی روبرو شد. این مسئله در ذهن بهمن‌خان برای رفتن به ایران و ایجاد شورش علیه رژیم جرقه‌ای ایجاد کرد.^{۲۹}

انگیزه‌های سیاسی برای مبارزه

البته باید به این مسئله توجه کرد که محیط آزاد اروپا در آن زمان در مقایسه با محیط خفقان ایران و همچنین ارتباط با محافل سیاسی از جمله کنفدراسیون و گروه‌های چپ در روحیه مبارزه‌جویانه بی‌تأثیر نبوده است (همان). از جمله‌ی این سازمان‌ها، سازمان انقلابی حزب توده بود که از طریق دو تن از اعضای خود به نام‌های ایرج و عطا کشکولی که اتفاقاً قشقایی بودند و رابطه‌ی خویشاوندی با بهمن‌خان داشتند، تلاش کرد تا وی را برای مبارزه‌ی مسلحانه تحت تأثیر قرار دهد (شوکت، ۱۳۶۸، ۱۰۷).^{۳۰}

به این ترتیب، بهمن‌خان که مدتی در مونیخ نزد خسرو خان به سر می‌برد، بدون اطلاع وی از جهت عزیمت به ایران، عازم عراق شد و سپس از راه بصره و خرمشهر وارد ایران گردید.^{۳۱}

خلع سلاح پاسگاه‌های دهرم^{۳۲} و آبگرم

پس از ورود بهمن‌خان به ایران و با خبر شدن نیروهای دولتی، تیمسار مین باشیان از کلانتران قشقایی خواست تا با در اختیار گرفتن عده‌ای رنجر بهمن‌خان

۲۹. گویا وقتی که بهمن‌خان به علوی کیا می‌گوید من بدون پول چطور به تحصیل ادامه دهم، علوی کیا می‌گوید: برو حمالی کن. این جمله به شدت در ذهن بهمن‌خان نسبت به رژیم شاه تأثیر منفی به جای می‌گذارد (مصاحبه با دکتر فریدون بهادری قشقایی، تهران، آبان ۱۳۸۶).

۳۰. کورش لاشایی از سران وقت سازمان انقلابی حزب توده شورش بهمن قشقایی را جریانی مستقل می‌داند اما اشتیاق و استقبال سازمان را از این امر مخفی نمی‌دارد (حمید شوکت، ۱۳۸۱، ۶۳-۴۵).

۳۱. گفته می‌شود وی در عراق ضمن دیدار با آیت‌الله صدر حکم فتوایی را مبنی بر مبارزه علیه شاه دریافت کرده بود (مصاحبه با دکتر فریدون بهادری قشقایی، تهران، آبان ۱۳۸۶).

۳۲. روستایی در جنوب غربی فیروزآباد فارس.

را دستگیر کنند. اما برخی از کلانتران با برقراری ارتباط با بهمن خان، به وی گوشزد کردند تا خود را به منطقه امنی برساند. در این میان، یایان دیگر از جمله دشتی، مسیح و محمد نوروز در منطقه‌ی باجان^{۳۳} به او پیوستند. گویا بهمن خان در آغاز قصد داشته است که برای مدتی اقدامی انجام ندهد، اما با اصرار یایانی که به وی پیوسته بودند، او برای نشان دادن تصمیم خود مبنی بر مبارزه علیه رژیم، پاسگاه ژاندارمری دهرم را خلع سلاح کرد.^{۳۴}

بهمن خان پس از برقراری ارتباط با ابراهیم خان نمدی، کلانتر طایفه نمدی، از وی مقدار زیادی آذوقه و فشنگ گرفت. در نتیجه، بهمن خان نیروهای خود را برای حمله به پاسگاه دهرم آماده کرد. البته وی به افراد تأکید کرد که در این عملیات نباید هیچ آسیبی به مال و جان مردم عادی برسد. به این ترتیب، قبل از طلوع آفتاب با حمله‌ی برق‌آسایی و با کشته شدن چند ژاندارم، پاسگاه به تصرف نیروهای بهمن خان درآمد و از افراد وی تنها فردی به نام آقاچان کلاه سیاه کشته شد.^{۳۵}

در دومین عملیات نظامی بهمن خان تصمیم گرفت به پاسگاه آبگرم^{۳۶} در منطقه افرز در جنوب فیروزآباد حمله کند. در حالی که نیروهای این پاسگاه قبل از رسیدن نیروهای بهمن خان با جمع‌آوری نیروهای خود برای ملحق شدن به پاسگاه شرف خلیل افرز به آن سمت می‌رفت، در راه به نیروهای بهمن خان برخورد و پس از یک درگیری کوتاه که سه ژاندارم کشته می‌شود، نیروهای ژاندارمری مزبور خلع سلاح می‌شوند.^{۳۷}

تلاش دولت برای تسلیم بهمن خان

نیروهای دولتی به منظور دستگیری بهمن خان با بسیج نیروهای خود و نیز با

۳۳. باجان (باجون) روستایی در ۴۰ کیلومتری غرب فیروزآباد است (امیری، ۱۳۸۲، ۴۳۰).

۳۴. مصاحبه با محمد سلیمان دوست، خنج، دی ۱۳۸۰. البته بهمن خان قصد داشت با آغاز قیام مسلحانه، به گروه‌های مخالف رژیم شاه در اروپا نشان دهد که در صورت مصمم بودن برای مبارزه عملی می‌توانند به او بپیوندند (مصاحبه با دکتر فریدون بهادری قشقایی، تهران، آبان ۱۳۸۶).

۳۵. مصاحبه با محمد سلیمان دوست، خنج، دی ۱۳۸۰.

۳۶. روستای آبگرم در فاصله ۳۲ کیلومتری جاده قیر-خنج واقع شده است (محیط، ۱۳۷۵، ۷۰).

۳۷. مصاحبه با محمد سلیمان دوست، خنج، دی ۱۳۸۰.

فشار آوردن به کلانتران طایفه‌ها و مردم قشقایی و جمع‌آوری چریک از آنان به تعقیب وی پرداختند. البته چریک‌های مردمی به ظاهر در این عملیات شرکت می‌کردند اما در بیشتر مواقع ضمن اطلاع از برنامه‌های نیروهای دولتی بهمن‌خان را فراری می‌دادند.^{۳۸} این مسئله موجب شد که مأموران رژیم شاه راه دیگری را برای فشار آوردن به بهمن‌خان در پیش گیرند. از این‌رو، تمام خانواده بهمن‌خان از جمله سهراب‌خان و فرخ بی‌بی، پدر و مادر وی، و دیگر برادران و خواهران وی و رودابه بی‌بی همسر ناصرخان و خواهر وی گوهر بی‌بی که در فارس بودند،^{۳۹} به تهران منتقل شدند و به همراه منوچهرخان که قبلاً تحت نظر بود، در خانه‌های امن ساواک در سلطنت آباد (پاسداران فعلی) تهران تحت نظر قرار گرفتند.^{۴۰}

پیوستن عطا و ایرج کشکولی به بهمن‌خان

بهمن‌خان که از فشار نیروهای دولتی بر افراد خانواده و دیگر مردم ایل قشقایی به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود، در نظر داشت با پراکنده کردن نیروهای خود از راه بنادر خلیج فارس از کشور خارج شود. اما با ورود عطا و ایرج کشکولی و پیوستن آنان به وی از تصمیم خود صرف نظر کرد.^{۴۱} سازمان انقلابی حزب توده که اقدام به نبرد مسلحانه یکی از شعارهای اصلی اش بود، به دنبال فرصتی می‌گشت تا در مناطق روستایی ایران پایگاه انقلابی ایجاد کند. از این‌رو، قیام بهمن‌خان را فرصتی طلایی برای خود دید و عطا و ایرج کشکولی را برای همکاری با وی به ایران فرستاد تا از این مسئله استفاده تبلیغاتی کند (شوکت، ۱۳۸۱، ۶۳).

۳۸. مصاحبه با دکتر فریدون بهادری قشقایی، تهران، آبان ۱۳۸۶.

۳۹. خاطرات محمد ناصر قشقایی، نوار شماره ۷، ص.

۴۰. مصاحبه با منوچهر بهادری قشقایی، خرمدره، اردیبهشت ۱۳۸۲.

۴۱. مصاحبه با دکتر فریدون بهادری قشقایی، تهران، آبان ۱۳۸۶. گویا یکی از افراد طایفه ایگدر به نام سرهنگ صیدی با هماهنگی‌ای که در بندر لنگه انجام داده بود، تصمیم داشت بهمن‌خان را به وسیله لنج به یکی از شیخ نشین‌های حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس منتقل کند تا از آنجا به اروپا برود.

پس از پیوستن عطا و ایرج کشکولی به بهمن خان در سال ۱۳۴۴ ه‍.ش نیروهای دولتی برای دستگیری آنان و سرکوب این قیام حریص تر شدند. رژیم شاه تعداد زیادی از کلانتران و خان‌های محلی را مجبور کرد که به عنوان چریک به نیروهای دولتی کمک کنند. اما این افراد بیشتر تلاش می‌کردند که قبل از دسترسی نیروهای دولتی به آنان، آن‌ها را از حضور این نیروها مطلع سازند.^{۴۲} به‌رغم مشارکت عطا و ایرج کشکولی در چندین زد و خورد با نیروهای دولتی، تعداد زیادی از همراهان بهمن خان که مقاومت را بی‌فایده می‌دیدند تصمیم به ترک مبارزه و خروج از ایران را در پیش گرفتند. در حالی که ایرج کشکولی روایت می‌کند که وی و عطا مسئله خروج از ایران را با بهمن خان در میان گذاشتیم اما او حاضر به ترک ایران نشد (شوکت، ۱۳۸۰، ۵۶-۶۵). لیکن افراد دیگر که بهمن خان را همراهی می‌کردند بر این عقیده بودند که عطا و ایرج کشکولی بدون اطلاع بهمن خان منطقه را ترک کرده و از ایران خارج شده‌اند.^{۴۳} این واقعه در روحیه‌ی بهمن خان بسیار تأثیر منفی می‌گذارد. وی در حالی که ناامید و مستأصل بوده است، تصمیم می‌گیرد که از طریق بیکی با محمدخان ضرغامی، رئیس طایفه باصری خمسه، که گویا از مدتی قبل نیز با او تماس داشته است، ارتباط برقرار کند. محمدخان ضرغامی نیز با اسدالله علم که در آن زمان به عنوان رئیس دانشگاه پهلوی در شیراز به سر می‌برد، دیدار می‌کند و از وی وعده‌ی تأمین جانی برای بهمن خان را می‌گیرد و به اطلاع بهمن خان می‌رساند. از این‌رو، بهمن خان ابتدا به منزل علی نقی خان بیدشهری می‌رود. گویا زمانی که محمدخان ضرغامی برای بردن بهمن خان به بیدشهر می‌رود، عده‌ای از زنان بیدشهر جمع می‌شوند و می‌خواهند مانع از بردن بهمن خان بشوند. چون معتقد بودند که نیروهای دولتی به دروغ وعده‌ی تأمین وی را

۴۲. در یکی از این تعقیب‌ها در منطقه‌ای بنام دوتی لغز در فیروکارزین دو تن از چریک‌های مزبور به نام‌های ستوان مسیح پهلوی و امیر حمزه کهراد در حالی که نیروهای بهمن خان را به محاصره انداخته بودند با اطلاع به موقع آنان را از جنگ نیروهای دولتی فراری می‌دهند (مصاحبه با دکتر فریدون قشقایی، تهران، آبان ۱۳۸۶).

۴۳. مصاحبه با دکتر فریدون بهادری قشقایی، تهران، آبان ۱۳۸۶ و مصاحبه با منوچهر بهادری قشقایی، خرمدره، اردیبهشت ۱۳۸۲ و نیز مصاحبه با محمد سلیمان دوست، خنج، دی ۱۳۸۰.

می‌دهند و حتماً او را اعدام خواهند کرد. در نهایت، محمدخان ضرغامی با اصرار بهمن‌خان را به شیراز می‌آورد و در باغ ارم، ملک موروثی قشقای‌ها که اکنون در تصرف دولت بود و علم در آنجا قرار داشت، وی را تحویل می‌دهد.^{۴۴} گویا به محض ورود بهمن‌خان، علم با تلفن شاه را از جریان آگاه می‌سازد. شاه نیز می‌گوید تا می‌تواند او را از مراحم ملوکانه مبنی بر آزادی وی مطمئن بسازد.^{۴۵}

اعدام بهمن‌خان

وی که در اواخر اسفند ۱۳۴۴ تسلیم نیروهای دولتی شده بود، مدتی بعد روانه تهران گردید و در دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، محاکمه و به اتهام «تشکیل دسته اشرار و قتل هشت نفر ژاندارم به اتفاق آرا محکوم به اعدام گردید» (دفتر مخصوص شاهنشاهی به سفارت ایران در لندن، ۴۵/۸/۲۸، اسناد وزارت، ک ۸۹، پ ۱۴۴۲). حکم اعدام بهمن‌خان در صبح‌دم ۱۷ آبان ۱۳۴۵ در میدان تیر پادگان باغ تخت شیراز به اجرا درآمد (بیات، بیانیه کنفدراسیون دانشجویان ایران، مجموعه اسناد، ۱۳۴۵). گرچه در آن زمان شایع شد که اعدام بهمن‌خان با تلاش و اصرار تیمسار مین باشیان که به دنبال راه‌حل نظامی برای پایان ماجرا بود، صورت گرفت (شوکت، ۱۳۸۰، ۶۷). لیکن از شواهد موجود به نظر می‌رسد که سردمداران رژیم پهلوی تصمیم گرفته بودند برای زهر چشم نشان دادن به ایل قشقای به ویژه سران ایل - که پیوسته در صدد مبارزه علیه خاندان پهلوی بودند - به هر ترتیب اعدام بهمن‌خان را عملی سازند.

اعدام بهمن‌خان انعکاس وسیعی در محافل سیاسی بیرون از کشور و مجامع بین‌المللی حقوق بشر داشت. به طوری کمیته‌ی دفاع از زندانیان سیاسی ایران از مجامع بین‌المللی خواست تا درباره‌ی این اقدام رژیم شاه واکنش نشان دهند (The Times, November 19, 1996). بنابراین، شعبه انگلیس سازمان بین‌المللی «Amnesty» با ارسال نامه‌ای به شاه از وی خواست که در این باره توضیح

۴۴. مصاحبه با دکتر فریدون بهداری قشقای، تهران، آبان ۱۳۸۶.

۴۵. مصاحبه با منوچهر بهداری قشقای، خرمدره، اردیبهشت ۱۳۸۲.

دهد (The Gurdian, November 17, 1986). در نتیجه، دولت ایران مجبور شد با ارسال توضیحاتی به روزنامه‌ها عمل خویش را توجیه کند (سفارت ایران در لندن به دفتر مخصوص شاهنشاهی، ۱۳۴۵/۱۱/۱۸، اسناد وزارت، ک ۸۹، پ ۴۴۲). از سوی دیگر، سازمان‌های دانشجویی از جمله سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا (بیات، بیانیه هیئت اجرائیه سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، ۱۸ نوامبر ۱۹۶۶. مجموعه اسناد)، سازمان دانشجویان ایرانی در فلورانس (بیانیه سازمان دانشجویان ایرانی در فلورانس، ۲۹ نوامبر ۱۹۶۶، همان) و کنفدراسیون دانشجویان ایران (کنفدراسیون دانشجویان ایران، آبان ۱۳۴۵، همان)، هر یک با انتشار بیانیه‌های مختلف به اقدام رژیم شاه در اعدام بهمن قشقایی اعتراض کردند. خسرو خان قشقایی نیز گزارشی را درباره‌ی جریان قیام و اقدامات رژیم شاه در سرکوب قیام بهمن خان منتشر ساخت (شورش، ۱۳۴۵، ش ۱ و شوکت، ۱۳۶۸، ۱۰۷).

پس از سرکوب قیام بهمن خان، خانواده‌ی وی به تهران تبعید شدند و مراجعت همه‌ی اعضای خانواده به فارس ممنوع اعلام گردید. عده‌ی زیادی از مردم قشقایی که در جریان قیام بهمن خان را یاری کرده بودند، به زندان افتادند و شکنجه شدند؛ افرادی چون ابراهیم خان نمدی، احمدخان کشکولی، محمدحسن کیخا طیبی و فتح‌الله کیخابلو (شوکت، ۱۳۸۰، ۳۲۹). از آن به بعد نیز تا سال ۱۳۵۷ هـ و پیروزی انقلاب اسلامی، رژیم شاه با ایجاد جو خفقان و تحت نظر قرار دادن ایل قشقایی به وسیله‌ی مأموران انتظامی و ساواک، هرگونه حرکتی را در نطفه خفه کرد.

از سوی دیگر، رژیم شاه که پس از پشت سر نهادن بحران‌های مختلف و سرکوب بخش قابل توجهی از احزاب و گروه‌های سیاسی مبارز در داخل کشور، با تکیه بر درآمد روز افزون نفت به اوج قدرت اقتصادی و نظامی در منطقه دست یافت. در نتیجه، در بیرون از کشور نیز بسیاری از چهره‌های مخالف نسل گذشته از جمله قشقایی‌ها که در وضعیت مالی بسیار نامساعدی قرار گرفته بودند، دست از مخالفت فعالانه برداشتند. از آنجا که سران قشقایی در وضعیت

اقتصادی بسیار نابسامانی قرار داشتند، از راه‌های مختلف تلاش کردند تا ضمن ارتباط با مقامات حکومتی ایران، چاره‌ای برای برون‌رفت از این بن‌بست و به دست آوردن املاک مصادره شده خویش بیایند. به همین منظور، پس از رد و بدل شدن چند نامه بین دو طرف (مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره اول، جلسه ۵، ۱۷-۱۹)، دولت ایران ماهیانه معادل شش هزار مارک از محل درآمد املاک قشقایی‌ها برای خدیجه بی بی (همسر صولت‌الدوله) تعیین کرد.^{۴۶}

۴۶. پس از پیروزی انقلاب اسلامی عده‌ای از مخالفان، از این موضوع به منظور مخالفت با برادران قشقایی از جمله خسرو خان بهره‌برداری کردند (شوکت، ۱۳۶۸، ۱۰۹).

فرجام سخن

تشکیل کنفدراسیون ایلی قشقایی در فارس از دوران صفویه تا اواسط سده‌ی بیستم، پیوسته این ایل را به عنوان یکی از اهرم‌های قدرتمند جنوب کشور مبدل کرد. ایل قشقایی از محدود ایل‌هایی است که در طول عمر نسبتاً دراز خویش، افراد بسیار لایقی را پرورانده است. بیشتر آنان به دلیل روحیه‌ی وطن‌پرستی خود در هنگام قرار گرفتن در رأس هرم قدرت ایلی، اقدامات شایانی برای حفظ هویت ایلی و همبستگی ملی انجام داده‌اند.

بیشتر مورخان و پژوهش‌گران در رویکرد خود به حرکت‌های ایلی به ویژه ایل قشقایی، بدون توجه به مکانیزم و پیچیدگی روابط درونی ایل، دچار اشتباه و تناقض‌گویی شده‌اند. در این بین، نویسندگان وابسته به تفکر چپ (کمونیستی) بدون در نظر گرفتن این مناسبات با توجه به دیدگاه‌های مارکسیستی در تحلیل حرکت‌های مزبور آن را مرتجعانه و وابسته به پایگاه فئودالی و امپریالیسم دانسته‌اند. با این حال، برخی مواقع به مردمی بودن آن نیز اقرار کرده‌اند اما برای توجیه نظرهای خود آن را قیام دهقانی علیه هیئت حاکم مرتجع خوانده‌اند. از آن سو، برخی دیگر نیز ضمن اتهام‌های متعدد به آنان از جمله یاغی‌گری و وابستگی به قدرت‌های بیگانه، اقدامات آنان در مقابله حکومت را تلاش برای تجزیه‌طلبی خوانده‌اند.

اما با مطالعه و بررسی دقیق رویدادها و حوادث به خوبی می‌توان دریافت که طغیان‌هایی که در برخی مواقع در برابر حاکمان فاسد و ظالم محلی و اجحافات مأموران دولتی از سوی قشقایی‌ها صورت گرفته است، تنها به منظور دفاع از موقعیت و منافع ایلی بوده است. چه بسا به محض رفع این مشکلات و دفع حاکم متعدی، روند زندگی و روابط سنتی سران ایل با حکومت به حالت عادی خود باز می‌گشت. این امر خود نشان از آن دارد که هیچ‌گاه این تحرکات جنبه‌ی تجزیه‌طلبی و خودمختاری نداشته است.

با توجه به سیستم حکومت‌های قبل از دوران پهلوی، ایل قشقایی همانند ایل‌های دیگر از قدرت زیادی برخوردار بود که در برخی مواقع با ظهور

ایلخانی‌های مقتدری این قدرت و نفوذ دو چندان می‌شد. در نتیجه، می‌توانست در تحولات سیاسی کشور نقش مؤثر و عمده‌ای را ایفا کند. این نظام ایلی از نظر اقتصادی با توجه به شیوه‌ی تولید دامداری و اتکا به زندگی کوچ نشینی خودکفا بود و نیاز چندانی به جوامع دیگر نداشت. مجموع این مسائل موجبات استقلال رأی آنان را فراهم می‌ساخت و می‌توانست زمینه‌ای برای سرکشی مداوم به وجود آورد. اما با مطالعه و سیر روند تاریخ سیاسی ایل قشقایی می‌توان خلاف آن را اثبات کرد.

ایل قشقایی از همان آغاز ظهور در تاریخ ایران بنا بر سیاست‌های مرزی شاه عباس صفوی از مناطق شمالی کشور به جنوب گسیل شد تا به منظور دفاع از منافع ملی و حفظ هویت ایران در برابر بیگانگان در این منطقه استقرار یابند. از این‌رو، آنان با سپاه حکومت مرکزی در بیرون راندن متجاوزان پرتغالی از سواحل و جزایر خلیج فارس همراهی کردند. در دوران قاجار نیز هم‌زمان با جنگ هرات و تجاوز نیروهای انگلیسی به جنوب ایران و اشغال بوشهر، در حالی که فوج قشقایی یکی از نیروهای قدرتمند حکومتی را تشکیل می‌داد، به همراه دیگر اقوام ایرانی به مقابله با نیروهای انگلیسی پرداختند و در نبرد مشهور نیزک ضربه‌ی جبران‌ناپذیری بر دشمن وارد ساختند و نیروهای آنان را زمین‌گیر کردند. در جریان رویدادهای مشروطیت، ایلخانی مقتدر قشقایی، اسماعیل خان صولت‌الدوله، با حمایت همه‌جانبه از مشروطه‌خواهان و همگامی با دیگر آزادیخواهان در برابر جبهه‌ی استبداد خاطره‌ای فراموش‌نشدنی در اذهان تاریخی ملت ایران بر جای نهاد. این در حالی بود که وی در اوج کشمکش‌های جنگ جهانی اول با اشغال بخش‌هایی از خاک کشور توسط نیروهای بیگانه همگام با دیگر ملیون کشور به دفاع از منافع ملی پرداخت و با اعلان جنگ به انگلیسی‌ها و مقابله با آنان برگ زرین دیگری به افتخارات این قوم افزود. جنبش ملی شدن صنعت نفت فرصت دیگری برای قشقایی‌ها بود تا همانند نیاکان خویش برای حفظ منافع ملی کشور، وارد عرصه فعالیت‌های سیاسی کشور شوند. قشقایی‌ها به دلیل انزجار از بریتانیا، برخورداری از گرایش‌های ملی و

روحیه‌ی میهن‌دوستی بر آن شدند تا با عضویت در جبهه‌ی ملی شدن صنعت نفت نقش عمده‌ای را ایفا کنند. در نتیجه، پس از وقوع کودتای انگلیسی-آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت ملی دکتر مصدق، قشقای‌ها که به هیچ وجه حاضر به دست برداشتن از عقیده خود نبودند، تاوان سنگینی را پرداختند. به طوری که سران ایل با از دست دادن مایملک خود مجبور به ترک وطن شدند و دیگر مردم ایل نیز تحت شدیدترین فشارهای مأموران حکومتی قرار گرفتند.

در کنار مسائل سیاسی نباید فراموش کرد که از نظر فرهنگی نیز قشقای‌ها با دیگر اقوام ایرانی تعامل بی‌نظیری یافته‌اند. کمتر فرد قشقای پیدا می‌شود که مشاهیر ادب پارسی چون فردوسی، سعدی و حافظ را از خود نداند، برخی چنان تسلطی بر شناخت این آثار دارند که گویی به زبان مادری‌شان خلق شده‌اند. از آن گذشته، آثار شاعران ایل به ویژه مآذون قشقای چنان متأثر از آثار این بزرگان است که گاه خواننده را به شبهه می‌افکند که گویا این شعر سعدی و حافظ است که به زبان دیگری برگردان شده است.

این تعامل فرهنگی یک سویه نبوده است و با بررسی آداب و رسوم و فرهنگ مردم پارسی‌گوی همجوار قشقای‌ها، می‌توان دریافت که شباهت فرهنگی شگرفی بین این دو گروه قومی دیده می‌شود. به طوری که بیشتر آنان به زبان و گویش قشقای‌ها سخن می‌گویند و موسیقی و هنر صنایع دستی قشقای‌ها در بین آنان نفوذ بی‌نظیری پیدا کرده است. از این رو، نام قشقای چنان با ایران عجین شده است که نه ایرانی بودن را از قشقای‌ها می‌توان گرفت و نه قشقای‌ها را از ایران.

پیوست

جدول شماره ۱- پیشینه سرشماری جمعیت ایل قشقای (منابع خارجی)

ردیف	پژوهشگر-آمارگیر	سال میلادی	خاتوار	تعداد نفرات
۱	دو پره	۱۸۰۹	؟	۱۲/۰۰۰-۱۵/۰۰۰
۲	سی. ا. بو	۱۸۴۱	۱۲/۰۰۰	؟
۳	م. ل. شیل	۱۸۴۹	۳۰/۰۰۰-۴۰/۰۰۰	؟
۴	ک. ا. ابوت	۱۸۵۰	؟	۵۰۰۰-۶۰۰۰
۵	ل. پلی	۱۸۶۵	۱۵/۰۰۰	؟
۶	ال. چی. مانسی ^۱	۱۸۶۶	۲۵/۰۰۰	؟
۷	ج. ن. کرزن ^۲	۱۸۷۰	۶۰/۰۰۰	؟
۸	ا. ریوادنیر ^۳	۱۸۷۵	۲۰/۰۰۰	؟
۹	ج. ن. کرزن ^۴	۱۸۸۹	۱۰/۰۰۰-۱۲/۰۰۰	؟
۱۰	ا. ج. تومانسکی ^۵	۱۸۹۴	۱۲/۰۰۰	؟
۱۱	جورج. بی. چرچیل ^۶	۱۹۰۱	۲۵/۰۰۰	؟
۱۲	ب. و. میلر ^۷	۱۹۰۶	۳۵/۰۰۰	؟
۱۳	محمد امین رسول‌زاده	۱۹۱۲	؟	۳۵/۰۰۰
۱۴	ژ. دومورینی ^۸	۱۹۱۳	۵۵/۰۰۰	؟

ردیف	پژوهشگر-آمارگیر	سال میلادی	خاتوار	تعداد نفرات
۱۵	ا. رومانسکوویچ	۱۹۱۴	۵۵/۰۰۰	؟
۱۶	انت. ویلسون ^۹	۱۹۱۶	۴۰/۰۰۰	؟
۱۷	لیوت. جی. اف. مگی ^{۱۱}	۱۹۱۸	؟	۱۷۵/۰۰۰
۱۸	پ. م. سایکس ^{۲۱}	۱۹۲۱	؟	۱۳۵/۰۰۰
۱۹	فخرالدین شوکت ^{۳۱}	۱۹۲۲	۵۰/۰۰۰	؟
۲۰	پرسی لورن ^{۴۱}	۱۹۲۳	۵۰/۰۰۰	؟
۲۱	پ. م. سایکس ^{۵۱}	۱۹۳۰	؟	۱۳۰/۰۰۰
۲۲	دو کلادوف	۱۹۳۲	؟	۲۰۰/۰۰۰
۲۳	ا. و. گارود	۱۹۴۳	۳۰/۰۰۰	؟
۲۴	ا. رزماریا ^{۶۱}	۱۹۴۴-۴۵	۳۰/۴۳۰	؟
۲۵	لیوت. جی. اف. مگی ^{۷۱}	۱۹۴۵	؟	۹۰/۰۰۰
۲۶	د.دو. دونکن ^{۸۱}	۱۹۴۶	؟	۲۰۰/۰۰۰
۲۷	لونیزبک ^{۹۱}	۱۹۵۰	؟	۴۰۰/۰۰۰
۲۸	و. او. داگلاس ^{۱۰۲}	۱۹۵۰	؟	۵۰۰/۰۰۰
۲۹	ف. ماکس	۱۹۵۱	۲۵۰۰۰	؟
۳۰	ج. و. ف. شور ^{۲۱}	۱۹۵۲	؟	۱۰۰/۰۰۰

ردیف	پژوهشگر-آمارگیر	سال میلادی	خانوار	تعداد نفرات
۳۱	ماری ترنر (اولانس دواسکتون) ^{۲۲}	۱۹۵۳	؟	۴۰۰/۰۰۰
۳۲	اس. آی. براک	۱۹۵۵	؟	۶۰۰/۰۰۰
۳۳	مدارک فرانسوی‌ها	۱۹۵۵	؟	۳۵۰/۰۰۰
۳۴	ن. ا. کرلیاف	۱۹۵۷	؟	۳۵۰/۰۰۰
۳۵	بی. ان. زاخودر	۱۹۵۷	؟	۳۰۰/۰۰۰
۳۶	اس. آی. براک	۱۹۶۰	؟	۳۵۰/۰۰۰
۳۷	ج. لارته گوته	۱۹۶۲	۱۲۰/۰۰۰	؟
۳۸	م. گیس ون ماریون ^{۲۳}	۱۹۶۲	؟	۱۰۰/۰۰۰
۳۹	دیوید. ج. مرسدن ^{۲۴}	۱۹۷۶	؟	۱۴۱/۰۰۰
۴۰	ج. و. لیمبرت ^{۲۵}	۱۹۸۵	؟	۲۰۰/۰۰۰-۶۰۰/۰۰۰

جدول شماره ۲- پیشینه سرشماری جمعیت ایل قشقایی (منابع داخلی)

ردیف	پژوهشگر-آمارگیر	سال	خانوار	تعداد نفرات
۱	مسعود میرزا- ظل السلطان ^{۶۴}	۱۳۲۳ق	۸۰/۰۰۰	؟
۲	عبدالحسین میرزا فرمانفرما ^{۷۲}	۱۳۳۷ق	۱۰۸۵۰	؟
۳	احمدخان سردار احتشام	۱۳۰۳ش	۱۹۳۴۵	؟
۴	حمزه‌خان کشکولی ^{۸۲}	۱۳۰۳	۱۲۰۶۰	؟
۵	مسعود کیهان ^{۹۲}	۱۳۱۱	۳۰۴۳۰	؟
۶	احمد احتسابیان ^{۱۰۲}	۱۳۱۱	۵۵/۰۰۰	؟
۷	حسین خسروی ^{۱۲}	۱۳۲۰	۱۴/۰۴۰	؟
۸	علی رزم‌آرا ^{۱۳}	۱۳۲۳	۱۴/۰۴۰	؟
۹	محمد بهمن بیگی ^{۳۳}	۱۳۲۴	۲۰/۰۰۰-۳۰/۰۰۰	؟
۱۰	کریم گودرزی ^{۴۴}	۱۳۲۷	۱۳/۳۵۰	؟
۱۱	م. ح. رکن زاده آدمیت ^{۵۳}	۱۳۲۷	؟	۵۰/۰۰۰
۱۲	ابراهیم کوکلان ^{۶۳}	۱۳۳۱	۵۵/۰۰۰	؟
۱۳	محمد ناصر قشقایی ^{۳۷}	۱۳۳۱	؟	۵۰۰/۰۰۰
۱۴	اطلاعات هفتگی	۱۳۳۵	۱۵۰/۰۰۰	؟
۱۵	اطلاعات ارتش	۱۳۳۶	؟	۸۰۰/۰۰۰

ردیف	پژوهشگر-آمارگیر	سال	خاتوار	تعدادنفرت
۱۳	محمد ناصر قشقایی ^{۸۳}	۱۳۳۱	؟	۵۰۰/۰۰۰
۱۴	میرحسین یکرنگیان ^{۹۳}	۱۳۳۵	۱۵۰/۰۰۰	؟
۱۵	اطلاعات هفتگی	۱۳۳۶	؟	۸۰۰/۰۰۰
۱۶	اطلاعات ارتش	۱۳۳۶	۶۹/۰۲۰	؟
۱۷	فرمانده سپاه پنجم	۱۳۳۷	؟	۸۰۰/۰۰۰
۱۸	فرمانده سپاه پنجم	۱۳۳۷	۲۰/۰۰۰	۲۰۰/۰۰۰
۱۹	احسان نراقی	۱۳۳۷	؟	۴۰۰/۰۰۰
۲۰	جهانگیر بهروز ^{۹۴}	۱۳۴۰	۴۰/۰۰۰	۲۰۰/۰۰۰
۲۱	حسین کسبیان ^{۹۵}	۱۳۴۱	۳۰/۰۰۰	؟
۲۲	ثبت احوال شیراز	۱۳۴۲	۵۶/۱۰۱	۲۸۰/۰۰۰
۲۳	فضل‌الله روحانی ^{۹۶}	۱۳۴۲	۴/۳۸۵	۲۲/۳۸۴
۲۴	کتاب ایرانشهر	۱۳۴۲	۳۲/۰۸۰	؟
۲۵	نادر افشاری نادری ^{۹۷}	۱۳۴۵	؟	۵۰۰/۰۰۰
۲۶	حبیب‌الله پیمان ^{۹۸}	۱۳۴۹	؟	۱۵۰/۰۰۰-۲۰۰/۰۰۰
۲۷	آموزش و پرورش ^{۹۹}	۱۳۵۱	۲۶/۰۰۰	؟
۲۸	محمد حسن سهامی ^{۱۰۰}	۱۳۵۳	۳۴۸/۸۰۳	؟
۲۹	مظفر قهرمانی ^{۱۰۱}	۱۳۵۳	۴۰/۰۰۰-۵۰/۰۰۰	؟

ردیف	پژوهشگر-آمارگیر	سال	خاتوار	تعدادنفرت
۳۰	مرکز آمار ایران ^{۱۰۲}	۱۳۵۳	۲۴۰۷۴	؟
۳۱	بنیاد فرهنگ و هنر ایران ^{۱۰۳}	۱۳۵۵	؟	۲۵۱/۰۰۰
۳۲	مرکز عشایری ایران ^{۱۰۴}	۱۳۶۰	۲۸۱/۷۰۶	۱۵۰/۱۶۱
۳۳	رضا مستوفی‌الممالکی ^{۱۰۵}	۱۳۶۰	؟	۲۵۵/۱۲۵
۳۴	جهاد سازندگی فارس ^{۱۰۶}	۱۳۶۱	۱۳/۷۵۳	۸۹/۳۷۵
۳۵	مرکز آمار ایران ^{۱۰۷}	۱۳۶۴	۱۳/۹۱۴	۱۱۶۰۰۲
۳۶	مرکز آمار ایران ^{۱۰۸}	۱۳۶۶	؟	۱۱۲/۴۳۰
۳۷	مظفر قهرمانی ^{۱۰۹}	۱۳۷۳	۵۰/۰۰۰	۲۵۰/۰۰۰-۳۰۰/۰۰۰

کتاب‌نامه

۱- کتاب‌ها، اسناد و مقاله‌های فارسی

- ۱- آبراهمیان، پرواند، ۱۳۷۷، **ایران بین دو انقلاب**، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند، حسین شمس‌آوری و محسن مدیر شانه‌چی، تهران، نشر مرکز.
- ۲- آریان‌ا، بهرام، ۱۳۴۲، **تاریخچه عملیات نظامی جنوب**، تهران، چاپخانه ارتش شاهنشاهی.
- ۳- آصف (رستم الحکما)، محمد هاشم، **رستم التواریخ**، به اهتمام محمد مشیری، تهران، چ سوم، ۲۵۳۷.
- ۴- ابرلینگ، پیر، آذر ۱۳۵۸، **سیاست قبیله‌ای انگلستان در جنوب ایران**، ترجمه کاوه بیات، ماهنامه نامه نور، ش ۵-۴.
- ۵- _____، ۱۳۸۳، **کوچ نشینان قشقایی فارس**، ترجمه فرهاد طیبی‌پور، تهران، شیرازه.
- ۶- ابن بطوطه، ۱۳۴۸، **سفرنامه ابن بطوطه**، ترجمه محمدعلی موحد، جلد ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ۷- ابوالحسین غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، **گلشن مراد**، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زرین.
- ۸- اتحادیه (نظام مافی) منصوره، ۱۳۷۱، **احزاب سیاسی ایران در مجلس سوم**، تهران، نشر تاریخ ایران.
- ۹- _____ و دیگران، ۱۳۸۳، **عبدالحسین میرزا فرمانفرما**، زمانه و کارنامه سیاسی و اجتماعی، جلد ۲، تهران، سیامک.
- ۱۰- _____، ۱۳۷۹، **رضاقلی خان نظام السلطنه**، جلد ۱، تهران، نشر تاریخ ایران.
- ۱۱- اثنی عشری خیای، مقصود، ۱۳۸۰، **شاهسون، ایل سون، مغان، قشقایی، قاراداغ**، تهران، باغ اندیشه.
- ۱۲- احتسابیان، احمد، ۱۳۳۱، **جغرافیای مفصل ایران**، جلد ۲، تهران، بی‌نا.
- ۱۳- احتشامی هونه گانی، خسرو، اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۰، **تغزل در قشقایی**، کلک، ش ۱۴-۱۵.
- ۱۴- اخگر، احمد، ۱۳۶۳، **زندگی من در هفتاد سال تاریخ معاصر ایران**، تهران، خوشه.
- ۱۵- ارفع، حسن، ۱۳۷۷، **در خدمت پنج سلطان**، ترجمه سید احمد نواب، تهران، مهرآیین.
- ۱۶- اسکندری، محمود، بهمن ۱۳۵۸، **پیشینه شعر در ایل قشقایی**، ماهنامه نامه نور، ش ۶-۷.
- ۱۷- اسکندری، ایرج، ۱۳۷۲، **خاطرات ایرج اسکندری**، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۱۸- **اسناد تاریخی منتشر نشده ایل قشقایی**، آذر ۱۳۵۸، با توضیح محمد ابراهیم باستانی، ماهنامه نامه نور، ش ۴-۵.
- ۱۹- **اسناد جنگ جهانی اول در جنوب ایران**، ۱۳۷۷، به کوشش کاوه بیات، بوشهر، مرکز بوشهرشناسی و مؤسسه فرهنگی همسایه.
- ۲۰- **اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹**، ۱۳۷۴، گردآورنده حسن

- مرسلوند، تهران، نشر تاریخ ایران.
- ۲۱- اسناد لانه جاسوسی، ۱۳۶۵، ترجمه و تنظیم دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ش ۵۶، تهران، مرکز اسناد لانه جاسوسی.
- ۲۲- افشار، ایرج، ۱۳۶۲، کتاب آگاه ایلات و عشایر؛ «کنیه، لقب، نسب عشایر و ذکر آن‌ها در متون فارسی»، تهران، آگاه.
- ۲۳- افشار سیستانی، ایرج، ۱۳۶۸، مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، جلد ۲، تهران، مؤلف.
- ۲۴- اکبر میرزا صارم الدوله، شرح حال ایلات قشقایی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد شماره ۱۲-۱۰۱۵۱۰۶-ق.
- ۲۵- الهی، همایون، ۱۳۶۱، اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، نشر دانشگاهی.
- ۲۶- امیری، سید رزاق، ۱۳۸۲، تاریخ و فرهنگ مردم فراشبند، شیراز، نوید.
- ۲۷- انصاری، مصطفی، ۱۳۷۷، تاریخ خوزستان، ترجمه محمد جواهر کلام، تهران، شادگان.
- ۲۸- اوکانر، فردریک، ۱۳۷۶، از مشروطه تا جنگ جهانی اول یا خاطرات فردریک اوکانر کنسول انگلیس در فارس، ترجمه حسن زنگنه، تهران، شیراز.
- ۲۹- ایرجی، ناصر، ۱۳۷۸، ایل قشقایی در جنگ جهانی اول، تهران، شیرازه.
- ۳۰- بارث، فردریک، ۱۳۴۳، ایل باصری، ترجمه کاظم ودیعی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۳۱- باسورث، کلیفورد ادموند، ۱۳۷۱، تاریخ ایران؛ تاریخ سیاسی و دودمانی ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، چ دوم.
- ۳۲- _____، ۱۳۶۲، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، جلد ۱، تهران، امیر کبیر، چ دوم.
- ۳۳- بالارد، لیوتنان، ۱۳۶۶، فرهنگ ایران زمین؛ جنگ ایران و انگلیس (۱۲۷۲-۱۲۷۳)، ترجمه کاوه بیات، جلد ۲۷.

- ۳۴- براون، ادوارد، ۱۳۳۸، **انقلاب ایران**، ترجمه احمد پژوه، تهران، کانون معرفت، چ دوم.
- ۳۵- بهزادی، ناهید، ۱۳۷۷، **سیاست کریم‌خان در قبال ایلات**، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پژوهشکده تاریخ.
- ۳۶- بهمن بیگی، محمد، ۱۳۶۸، **بخارای من ایل من**، تهران، آگاه.
- ۳۷- _____، **عرف و عادت در عشایر فارس**، شیراز، نوید، چ دوم، ۱۳۸۱.
- ۳۸- بیات، کاوه، ۱۳۶۵، **شورش عشایری فارس ۱۳۰۷-۱۳۰۹ ه‍.ش**، تهران، نقره.
- ۳۹- پرهام، سیروس، ۱۳۶۲، **کتاب آگاه ایلات و عشایر؛ ایل قشقایی کی و از کجا به فارس آمده است**، تهران، آگاه.
- ۴۰- پیرزاده نایینی، محمدعلی، ۱۳۶۰، **سفرنامه حاجی پیرزاده**، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران، بابک، چ دوم.
- ۴۱- پیمان، حبیب‌الله، ۱۳۴۷، **توصیف و تحلیلی از ساختمان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایل قشقایی**، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی (گزارش پژوهشی).
- ۴۲- تبریزی شیرازی، محمدرضا، ۱۳۷۶، **نقش فریدون توللی در ادبیات سیاسی و اجتماعی دوران دیکتاتوری محمدرضا شاهی**، تهران، آذین.
- ۴۳- ترز، ماری (اولانس دواسکتون)، ۱۳۷۶، **شهبسواران کوهسار؛ سفرنامه نواحی جنوبی ایران و ایل قشقایی**، ترجمه محمد شهباء، تهران، پیراسته.
- ۴۴- ترکمان، محمد، ۱۳۶۱، **قیام ملی سی‌ام تیر، به روایت اسناد و تصاویر**، تهران، دهخدا.
- ۴۵- _____، ۱۳۷۷، **نامه‌های دکتر محمد مصدق**، جلد ۲، تهران، نشر هزاران.
- ۴۶- تفضلی، محمود، ۱۳۵۸، **مصدق، نفت، کودتا**، تهران، امیرکبیر.

- ۴۷- تقوی مقدم، سید مصطفی، ۱۳۷۷، **تاریخ سیاسی کهگیلویه، تهران**، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ۴۸- جامی، ۱۳۶۷، **گذشته چراغ راه آینده است**، تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲ - ۱۲۹۹، تهران، ققنوس، چ پنجم.
- ۴۹- جدی (بابات)، حسین، ۱۳۷۸، **پیوستگی قومی و تاریخی اوغوز-ایل‌های قشقایی ایران-قبیله (قایی-قشقایی) شیراز**، نوید.
- ۵۰- **جنگ جهانی اول در جنوب ایران** (گزارش‌های سالانه کنسولگری بریتانیا در بوشهر، ۱۹۲۱-۱۹۱۴)، ۱۳۷۳، ترجمه کاوه بیات، بوشهر، کنگره بزرگداشت هشتادمین سالگرد شهادت علی دلواری.
- ۵۱- چرچیل، جورج، پی، **اردیبهشت ۱۳۷۱، ایران‌شناسی؛ ایلات و عشایر ایران با تأکید بر ایلات فارس**، ترجمه جمشید صداقت کیش، سال اول، ش ۵.
- ۵۲- حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲، **خاطرات و اسناد حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی**، به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدونیان و وحید مرام‌پیشه، تهران، نشر تاریخ ایران.
- ۵۳- حسینی، سید ساعد، ۱۳۷۳، **گوشه‌هایی ناگفته از تاریخ معاصر ایران و وقایع سال‌های ۱۳۳۱-۱۳۴۱ و ۱۳۴۱-۱۳۴۳ در کهگیلویه و بویراحمد**، شیراز، نوید.
- ۵۴- حکمت، رضا، ۱۳۷۹، **خاطرات سردار فاخر حکمت**، به کوشش س وحیدنیا، تهران، البرز.
- ۵۵- حکمت، علی اصغر، ۱۳۸۴، **ره آغاز حکمت**، به اهتمام سید محمد دبیر سیاقی، جلد ۱، تهران، خجسته.
- ۵۶- خسرو پناه، محمدحسین، ۱۳۷۷، **سازمان افسران حزب توده ایران ۱۳۳۳-۱۳۲۳**، تهران، شیرازه.
- ۵۷- خورموجی، میرزا جعفر حقایق‌نگار، ۱۳۱۳، **حقایق‌الخبار ناصری**، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، نشر نی.
- ۵۸- داگلاس، ویلیام، او، ۱۳۷۷، **سرزمین شگفت‌انگیز و مردمی مهربان و دوست‌داشتنی**، ترجمه فریدون سنجرى، تهران، گوتنبرگ.

- ۵۹- دولاندن، ش، ۱۳۷۰، **تاریخ جهانی**، ترجمه احمد بهمنش، جلد ۱، تهران، دانشگاه تهران، ج ششم.
- ۶۰- دولتشاهی، مهین، ۱۳۸۰، **زندگی سیاسی و اجتماعی مظفر فیروز**، به کوشش علی دهباشی، تهران، سخن و شهاب ثاقب.
- ۶۱- دومورینی، ژ، ۱۳۷۵، **عشایر فارس**، ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر، تهران، دانشگاه تهران.
- ۶۲- ذوقی، ایرج، ۱۳۶۷، **ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم**، تهران، پازنگ.
- ۶۳- رزم‌آرا، علی، ۱۳۲۳، **جغرافیای نظامی ایران**، تهران، ستاد ارتش.
- ۶۴- رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین، ۱۳۷۰، **فارس و جنگ بین‌الملل**، تهران، اقبال، چ پنجم.
- ۶۵- روحانی، فضل‌الله، ۱۳۷۱، **چادرهای سیاه**، پژوهش پیرامون جامعه و اقتصاد عشایری ایل قشقایی، استکهلم، آرش سوئد و کتاب جهان آمریکا.
- ۶۶- روزولت، کرومیت، ۱۳۵۹، **کودتا در کودتا**، ترجمه علی اسلامی، تهران، چاپخش.
- ۶۷- رزمجویی، محمد کرم، ۱۳۷۸، **نبرد گجستان**، تهران، کارنگ.
- ۶۸- زهتابی، محمدتقی، ۱۳۷۶، **ایرانی تور کلری نین اسکی تاریخی**، بی‌جا، مؤلف.
- ۶۹- زیبایی، علی، ۱۳۴۳، **کمونیسم در ایران**، تهران، بی‌نا.
- ۷۰- سالور، عباس، زمستان ۱۳۷۹، **مصاحبه با عباس سالور**، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال اول، ش ۴.
- ۷۱- ساندرز، ج. ج، ۱۳۷۲، **تاریخ فتوحات مغول**، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، امیرکبیر، چ سوم.
- ۷۲- سایکس، ۱۳۶۶، **سرپرسی، تاریخ ایران**، ترجمه محمدتقی فخر داعی، تهران، دنیای کتاب.
- ۷۳- سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۸، جلد اول، تهران،

مرکز بررسی اسناد تاریخی.

۷۴- سپهر، احمدعلی، ۱۳۶۶، **ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴**، تهران، بی‌نا.

۷۵- سفری، محمدعلی، ۱۳۷۱، **قلم و سیاست؛ از استعفای رضا شاه تا سقوط مصدق**، تهران، نامک.

۷۶- سفیری، فلوریدا، ۱۳۶۴، **پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر)**، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) و منصوره فشارکی (رفیعی) تهران، نشر تاریخ ایران.

۷۷- سهرابی، علی، ۱۳۷۳، **آموزش و پرورش در عشایر ایران**، شیراز، دانشگاه شیراز.

۷۸- سیف‌پور فاطمی، نصرالله، ۱۳۷۹، **گزند روزگار**، تهران، شیرازه.

۷۹- سیوری، راجر، ۱۳۷۹، **ایران عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.

۸۰- شاهکار، عبدالحسین، جمشید صداقت کیش و غلامرضا وطن‌دوست، ۱۳۷۱، **علل و انگیزه‌های مهاجرت عشایر به شهرهای استان فارس**، شیراز طرح پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی و اداره کل امور عشایر فارس.

۸۱- شایگان احمد، ۱۳۸۴، **سید علی شایگان؛ زندگی نامه سیاسی**، نوشته‌ها و سخنرانی‌ها، جلد ۱ و ۲، تهران، آگاه.

۸۲- شجیعی، زهرا، ۱۳۴۴، **نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری؛ مطالعه از نظر جامعه شناسی**، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

۸۳- شفقی، سیروس، ۱۳۵۴، **ایل قشقایی؛ مجموعه مقالات نخستین کنگره تحقیقات ایران**، تهران، دانشگاه تهران.

۸۴- شفیی سروستانی، مسعود، ۱۳۸۲، **فارس در انقلاب مشروطیت**، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی.

۸۵- شقاقی، مهدی‌خان (ممتحن‌الدوله)، ۱۳۶۲، **خاطرات ممتحن‌الدوله**، به کوشش حسین قلی‌خان شقاقی، تهران، ج دوم، فردوسی.

۸۶- شهبازی، شهباز، ۱۳۶۷، **قشقایی شعری**، شیراز، مصطفوی.

- ۸۷- شهبازی، عبدالله، ۱۳۶۶، **ایل ناشناخته؛ پژوهشی در کوه‌نشینان سرخی فارس**، تهران، نشر نی.
- ۸۸- شهریاری، محمدرضا، ۱۳۷۷/۴/۱۰، **خورشیدهای گمشده؛ آشنایی با میدان‌داران عرصه شاعری در ایل قشقایی**، روزنامه جمهوری اسلامی.
- ۸۹- شوکت حمید، ۱۳۸۰، **نگاهی از درون به جنبش چپ ایران؛ گفتگو با ایرج کشکولی**، تهران، چ دوم، اختران.
- ۹۰- _____، ۱۳۸۱، **نگاهی از درون به جنبش چپ ایران**، گفتگو با کورش لاشایی، تهران، اختران.
- ۹۱- _____، ۱۳۶۸، **نگاهی از درون به جنبش چپ ایران؛ گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی**، ساربروکن (آلمان غربی)، بازتاب.
- ۹۲- شولتسه هولتوس، ۱۳۷۹، **برنهارد، سپیده‌دم در ایران؛ خاطرات شولتسه هولتوس**، ترجمه مهرداد اهری، تهران، چ دوم، نقش چلیپا.
- ۹۳- صدیقیان، مهیندخت، ۱۳۶۶، **فرهنگ واژه‌نمای حافظ**، تهران، امیرکبیر.
- ۹۴- صفی‌نژاد، جواد، ۱۳۷۵، **عشایر مرکزی ایران**، تهران، امیرکبیر.
- ۹۵- صولت قشقایی، محمدحسین، ۱۳۸۵، **یادمانده‌ها**، خاطراتی از محمد حسین قشقایی، تهران، فرزانه روز.
- ۹۶- صولت قشقایی، محمد ناصر، می ۱۹۸۳، **خاطرات محمد ناصر قشقایی**، مصاحبه کننده حبیب لاجوردی، پروژه تاریخی شفاهی دانشگاه هاروارد، لاس وگاس.
- ۹۷- _____، ۱۳۶۶، **سال‌های بحران؛ خاطرات روزانه محمد ناصر صولت قشقایی از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲**، تصحیح نصرالله حدادی، تهران، ج دوم، رسا.
- ۹۸- طالبی، اشکبوس، می ۱۹۳۳، **تاریخچه فرهنگی-اجتماعی ایل قشقایی**، بولتن جامعه فرهنگی ایرانیان، جلد ۱۸، توسون.
- ۹۹- عبدالحسین میرزا فرمانفرما، ۱۳۶۶، **گزیده‌ای از مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما**، ۱۳۴۰-۱۳۳۵ ه‍.ق به کوشش منصوره اتحادیه (نظام

- مافی) و سیروس سعدونیان، ج دوم، تهران، نشر تاریخ ایران.
- ۱۰۰- عجمی، اسماعیل، جواد میرمحمد صادقی و دیوید مارسدن، ۱۳۲۵، **تیره عمله فارسیمدان**؛ پژوهشی در زمینه‌ی برنامه عمران عشایر فارس، شیراز، دانشگاه پهلوی.
- ۱۰۱- عظیمی، فخرالدین، ۱۳۷۲، **بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۲**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، و بیژن نوذری، تهران، البرز.
- ۱۰۲- غنی، قاسم، ۱۳۶۱، **خاطرات دکتر قاسم غنی**، به کوشش محمد علی صوتی، تهران، چ دوم، کاوش.
- ۱۰۳- فراشبندی، علی مراد، ۱۳۵۹، **تاریخچه حزب دموکرات فارس**، تهران، اسلامی.
- ۱۰۴- فرزاد، هومان، ۱۳۸۲، **سرگذشت من در جنگ بین‌الملل دوم**، تهران، شهاب ثاقب.
- ۱۰۵- فرمانفرمایان، منوچهر و رخسان، ۱۳۷۷، **خون و نفت؛ خاطرات یک شاهزاده ایرانی**، تهران، چ دوم، ققنوس، چ دوم.
- ۱۰۶- فیگوئورا، دن گارسیا سیلوا، ۱۳۶۳، **سفرنامه دن گارسیا سیلوا**، ترجمه غلامرضا سحیمی، تهران، نشر نو.
- ۱۰۷- قاسمی، ابوالفضل، **تاریخ سیاه یا حکومت خانواده‌ها در ایران**؛ خانواده قشقای، بی‌جا، چاپخانه نقش جهان، بی‌تا.
- ۱۰۸- قرقانی، حمید، ۱۳۷۹، **تاریخ ژاندارمری فارس در جنگ جهانی اول**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۱۰۹- قشقای، خسرو، ۱۳۴۱/۵/۱۵، **اسراری از حادثه سی تیر و جزئیات زمامداری چهار روزه قوام‌السلطنه**، باختر امروز، دوره دوم (چاپ مونیخ)، سال دوم، ش ۳۳.
- ۱۱۰- _____، ۱۳۴۰/۱۱/۳۰، **بگویند تا بگوئیم**، همان، سال اول، ش ۲۳.
- ۱۱۱- قهرمانی، مظفر، **از باورد یا ابیورد خراسان تا ابیورد یا بوالورد فارس و**

- گفتاری درباره ایلات و عشایر فارس، شیراز، خیام، ۲۵۳۵.
- ۱۱۲- _____، ۱۳۷۳، تاریخ وقایع عشایری فارس، شیراز، علمی.
- ۱۱۳- کاتوزیان، همایون، ۱۳۷۱، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.
- ۱۱۴- کتاب آبی؛ گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره‌ی انقلاب مشروطیت ایران، ۱۳۶۲، به کوشش احمد بشیری، ج ۸-۱، تهران، نشر نو.
- ۱۱۵- کرزن، جرج ناتانیل، ۱۳۵۰، ایران و قضیه ایران، ترجمه مازندرانی، ج دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۱۶- کسروی، احمد، ۱۳۳۵، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر.
- ۱۱۷- کوکلان، ابراهیم، ۱۳۳۱، جغرافیای نظامی ایران، تهران، چ دوم، دانشکده افسری.
- ۱۱۸- کوهی کرمانی، حسین، ۱۳۲۹، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان، ج ۱ و ۲، تهران، چاپخانه مظاهری.
- ۱۱۹- کیهان، مسعود، ۱۳۱۰، جغرافیای مفصل ایران، تهران، ج دوم، مطبعه مجلس.
- ۱۲۰- کیانی، منوچهر، ۱۳۸۰، تاریخ مبارزات مردم ایل قشقایی از صفویه تا پهلوی، شیراز، کیان نشر.
- ۱۲۱- _____، ۱۳۸۳، نگاهی به ایل قشقایی بعد از شهریور ۱۳۲۰، شیراز، کیان نشر.
- ۱۲۲- گارثویت، جن. راف، ۱۳۷۷، تاریخ سیاسی-اجتماعی بختیاری، ترجمه مهرداد امیری، تهران، سهند.
- ۱۲۳- گازیوروسکی، ج. مارک، ۱۳۷۱، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز.
- ۱۲۴- _____، ۱۳۷۹/۳/۲۸، عملیات مخفی سیا (CIA) در تهران، ترجمه مریم بهرامیان، روزنامه ایران، سال ششم، ش ۱۵۴۵.

- ۱۲۵- _____، ۱۳۶۷، **کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲**، ترجمه غلامرضا نجاتی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۱۲۶- گرکه، اولریخ، ۱۳۷۷، **پیش به سوی شرق**، ترجمه پرویز صدری، ج دوم، تهران، کتاب سیامک.
- ۱۲۷- گرگین پور، فرود، ۱۳۷۴، **موسیقی قشقای**، تهران، انجمن موسیقی ایران.
- ۱۲۸- گروه تحقیق نامه نور، ۱۳۵۸، **موسیقی ایل قشقای**، ماهنامه نامه نور، ش ۷-۶.
- ۱۲۹- **گزارش‌های محرمانه شهربانی ۱۳۲۸-۱۳۲۴**، ۱۳۷۱، به کوشش مجید تفرشی و محمود طاهر احمدی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران.
- ۱۳۰- لسان السلطنه، **تاریخ بختیاری**، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، بی‌تا.
- ۱۳۱- لمبتون، آن، ۱۳۶۲، **تاریخ ایلات ایران**؛ کتاب آگاه ایلات و عشایر، ترجمه علی تبریزی، تهران، آگاه.
- ۱۳۲- _____، ۱۳۶۳، **مالک وزارع در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، تهران، چ سوم، علمی و فرهنگی.
- ۱۳۳- مابرلی، جیمز، ۱۳۶۹، **عملیات در ایران**، ترجمه کاوه بیات، تهران، رسا.
- ۱۳۴- مجموعه اسناد ریاست جمهوری.
- ۱۳۵- مجموعه اسناد سازمان اسناد ملی ایران.
- ۱۳۶- مجموعه اسناد شخصی کاوه بیات.
- ۱۳۷- مجموعه اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ۱۳۸- مجموعه اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه و اسناد نمایندگی لندن.
- ۱۳۹- محمد زاده صدیق، ۱۳۷۷، **قاشقای لوحه لری**، شعر مجموعه سی، زنجان، زنگان.
- ۱۴۰- محیط محمود، ۱۳۷۵، **جغرافیا و سیمای دیار ما، قیروکارزین**، شیراز، ایرا.

- ۱۴۱- مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره اول، جلسه ۱۶.
- ۱۴۲- مردانی رحیمی، اسدالله، ۱۳۸۰، زبان ترکی قشقایی و شیوه نگارش آن، شیراز، راهگشا.
- ۱۴۳- مرسدن، دیوید. ج، آذر ۱۳۵۸، مروری کوتاه برگزیده و حال ایل قشقایی، ترجمه کاوه بیات، ماهنامه نامه نور، ش ۴-۵.
- ۱۴۴- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، ۱۳۶۲، مجمع التواریخ، در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد، تهران، کتابخانه طهوری و کتابخانه سنایی.
- ۱۴۵- مرکز آمار ایران، ۱۳۶۵، سرشماری اجتماعی-اقتصادی عشایر کوچنده؛ نتایج تفصیلی ایل قشقایی سال ۱۳۶۴، تهران، مرکز آمار ایران.
- ۱۴۶- _____، ۱۳۶۸، سرشماری اجتماعی-اقتصادی عشایر کوچنده ۱۳۶۶؛ فرهنگ عشایر ایل قشقایی، تهران، مرکز آمار ایران.
- ۱۴۷- مستوفی الممالکی، رضا، ۱۳۷۷، جغرافیای کوچ نشینی عمومی ایران با تأکید بر ایل قشقایی، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۱۴۸- _____، ۱۳۶۰، کلیاتی راجع به ایل قشقایی، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۶۰.
- ۱۴۹- مسعود میرزا ظل السلطان، ۱۳۲۳ ه‍.ق، تاریخ سرگذشت مسعودی، تهران چاپ سنگی.
- ۱۵۰- مصاحبه، دیدار و گفتگو با خسرو قشقایی، ۱۳۵۸/۵/۲۸، روزنامه پرخش، ش ۱۹.
- ۱۵۱- مصدق، محمد، ۱۳۶۵، خاطرات و تألمات مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی.
- ۱۵۲- _____، ۱۳۵۹، تقریرات مصدق در زندان، یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، به کوشش ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین.
- ۱۵۳- مکی، حسین، ۱۳۶۸، خاطرات سیاسی حسین مکی، تهران، علمی و ایران.

- ۱۵۴- _____، ۱۳۷۰، **سال‌های نهضت ملی**، از شهرپور تا اسفند ماه ۱۳۳۱، تهران، علمی.
- ۱۵۵- _____، ۱۳۵۶، کتاب سیاه، تهران، انتشارات نو.
- ۱۵۶- _____، ۱۳۶۶، **وقایع سی‌ام تیر**، تهران، ایران.
- ۱۵۷- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، ۱۳۸۳، **سرنوشت یاران دکتر مصدق**، تهران، علمی.
- ۱۵۸- میرزا حسن حسینی فسایی، ۱۳۴۰، **فارس‌نامه ناصری**، ج ۱ و ۲، تهران، سنایی.
- ۱۵۹- میرزا محمد کلانتر، ۱۳۶۲، **روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس**، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتابخانه طهوری و کتابخانه سنایی.
- ۱۶۰- میرزایی دره شوری، غلامرضا، ۱۳۸۱، **قشقایی‌ها و مبارزات مردم جنوب**، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۶۱- میرمحمدی، داوود، ۱۳۶۷، **بررسی و تحلیل اوضاع سیاسی-اجتماعی ایل قشقایی**، وزارت کشور، حوزه معاونت سیاسی اجتماعی.
- ۱۶۲- نادری دره شوری، محمد، ۱۳۷۷/۴/۱۰، **یک دریچه یک هویت**، جایگاه **شعر در ایل قشقایی**، روزنامه جمهوری اسلامی، سال دوم، ش ۵۵۱۹.
- ۱۶۳- ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲، **تاریخ بیداری ایرانیان**، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ج پنجم، چ چهارم، نوین و آگاه.
- ۱۶۴- **نامه‌های لندن از دوران سفارت تقی‌زاده**، ۱۳۷۵، به کوشش ایرج افشار، تهران، فرزانه روز.
- ۱۶۵- نجاتی، غلامرضا، ۱۳۶۶، **جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲**، تهران، چ سوم، شرکت سهامی انتشار.
- ۱۶۶- نجفی شبانکاره، علی عسگر، ۱۳۷۳، **نقش ایل قشقایی در حوادث سیاسی فارس از مشروطه تا آغاز جنگ جهانی اول**، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۱۶۷- نصیری طیبی، منصور، ۱۳۸۴، **ایالت فارس و قدرت‌های خارجی از**

مشروطیت تا سلطنت رضا شاه، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی.

۱۶۸- _____، ۱۳۸۱، نهضت جنوب، تهران، شیرازه.

۱۶۹- نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۷۹، **دولت رضاشاه و نظام ایلی**، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱۷۰- نورزاده بوشهری، اسماعیل، ۱۳۲۷، **اسرار نهضت جنوب**، تهران، چاپخانه تابش.

۱۷۱- **نوشته‌هایی درباره محمد بهمن‌بیگی و آثار او**، ۱۳۸۴، به کوشش اسماعیل احمدی، ابوالفتح امیری و کهزاد رنجبر، تهران، ویژه نگار.

۱۷۲- نیدر مایر، اسکارفن، ۱۳۶۳، **زیر آفتاب سوزان**، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، نشر تاریخ ایران.

۱۷۳- نیر شیرازی، عبدالرسول، ۱۳۸۳، **تحفه نیر**، تصحیح محمدیوسف نیری شیرازی، شیراز بنیاد فارس شناسی.

۱۷۴- نیک پی، اعزاز، ۱۳۴۱، **تقدیر یا تدبیر؛** خاطرات اعزاز نیک پی، تهران، ابن سینا.

۱۷۵- وثوقی، محمد باقر و کورش کمالی سروستانی، ۱۳۷۷، **نگاهی به تحولات فارس در آستانه استبداد صغیر؛** همراه با معرفی روزنامه اخوت شیراز، بی‌جا، ستاد کنگره بزرگداشت آیت‌الله سید عبدالحسین لاری با همکاری بنیاد فارس شناسی.

۱۷۶- **وقایع اتفاقیه؛ گزارش خفیه نویسان انگلیس در جنوب ایران**، ۱۳۶۲، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، نوین.

۱۷۷- ویلسن، آرنولد، ۱۳۴۷، **سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران**، ترجمه و تلخیص حسین سعادت نوری، بی‌جا، وحید.

۱۷۸- هاشم پور، محمد، بهار و تابستان ۱۳۸۱، **بررسی تاریخ اسکان برخی طوایف ایل قشقایی و زمینه‌های همزیستی آنان با سایر اقوام در خوزستان**، فصلنامه عشایری ذخایر انقلاب، ش ۲-۱.

- ۱۷۹- هدایت، رضا قلی خان، ۱۳۳۹، **روضه‌الصفا ناصری**، تهران، ج نهم، چاپخانه حکمت قم.
- ۱۸۰- _____، **فهرس‌التواریخ**، (نسخه‌ی خطی)، کتابخانه ملی ایران، کد ۱۵۸۸/ف.
- ۱۸۱- هدایت، مهدی قلی (مخبر السلطنه)، ۱۳۴۴، **خاطرات و خطرات**، تهران، زوار.
- ۱۸۲- _____، ۱۳۶۳، **گزارش ایران، قاجاریه و مشروطیت**، تهران، ج دوم، نقره.
- ۱۸۳- هیئت، جواد، ۱۳۶۵، **سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی**، تهران، نشر نو.
- ۱۸۴- یزدی، ابراهیم، ۱۳۸۳، **یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران**، تهران، قلم.
- ۱۸۵- یکرنگیان، میرحسین، ۱۳۳۹، **گلگون کفن**؛ گوشه‌ای از تاریخ نظامی معاصر ایران، تهران، محمد علی علمی.

۲- نشریات

- اخوت (شیراز)
- استخر (شیراز)
- اطلاعات
- ایران
- باختر امروز (مونیک)
- پرخاش
- ترقی
- جمهوری اسلامی
- حبل‌المتین (تهران)
- حبل‌المتین (کلکته)

- خواندنی‌ها
- رعد امروز
- شورش (مونیخ)
- مجلس
- یادگار جنوب

۳- تاریخ شفاهی (مصاحبه‌ها)

- بهادری قشقایی، فریدون خان، تهران، آبان ۱۳۸۶.
- بهادری قشقایی، منوچهر خان، خرمدره، بهمن ۱۳۷۹ و اردیبهشت ۱۳۸۲.
- سلیمان دوست، محمد (محمد نوروز)، خنج، دی ۱۳۸۰.
- صولت قشقایی، محمد حسین خان، تهران، آبان ۱۳۷۸ و سلمان‌شهر، شهریور ۱۳۸۱.
- صولت قشقایی، ملک منصور خان، تهران، اسفند ۱۳۷۷، فروردین ۱۳۷۸، خرداد ۱۳۸۱ و اردیبهشت ۱۳۸۲.
- حیدری موصولو، علی قلی، فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴.
- قائدی موصولو، هاشم، فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴.
- نصیری طبیبی، نادر، سمیرم، ۱۳۷۸ و فیروزآباد، مرداد ۱۳۸۴.

۴- منابع و مآخذ انگلیسی

- Barthold, 1987, W.W, "KASHKAY", *Encyclopedia of Islam*, V.IV.
- Beck, Lois, 1986, **The Qashqai of Iran**, Yale University Press, London.
- Beck, Lois, 1991, **Nomad**, a year in the life of a Qashqai tribesman in Iran, University of california press, London.
- Boyle, Jhon Andrew, 1976, "introduction", **The Qashqai of Iran**, Jhoan allgrove, World of Islam festival.
- Fild, Henry, 1993, **Contributions to the Anthropology of Iran**, chicago.

- Garth waite, Gen. R, 1983, **Khans and shahs**, Cambridge University Press, Cambridge.
- **Iran Political Diaries 1881-1965**, 1997, edotor, Robert Jarman, School of London studies, University of London, V.12-14.
- Jafari, Reza, **Center-Periphery Relations in Iran**: the case of southern Rebellion in 1946, wadham college University of Oxford (in Press).
- Limbert, John. W, 1984, **Iran at war with History**, westview Press Boulder, Colorado CroomhrIm, London and sedney.
- Maclea, Fiztroy, 1956, **Eastern Approaches**, London, Pan books Ltd.
- Magee, Lieute. G.F, 1945, **Tribes of Fars**, Intellegence crops printed in India.
- Oberling, Pierre, 1974, **the Qashqai nomads of fars**, Mouton, the Hagueand paris.
- **Public Record office** (P.R.O).
- Sumer, F, 1990, "KASHKAY", **Encyclopedia of Islam**, V.IV.
- Tapper, Richard, 1990, "Antropologists, Historiuns and Tribes People", **Tribes and state foremation in middile East**, University of california press, Barkley Los Angeles and california Ltd, Oxford England.
- The Guardian, 1966.
- The Times, 1966.
- United states Army, Special warschool, 1963, **A survery of the tribes of Iran**. Capt Robert P.Hand Instructor counter in surgency Department.
- warne william. E, 1956, **Misson for peace**, Point 4in Iran, The Bobmerrill company, ince indiana Polis, Newyork.

۵- منابع و مآخذ ترکی

- شوکت، فخرالدین، ۱۳۴۱ ه‍.ق، **ایران**، استانبول، قره بت مطبعه سی.
- Bala, Mirza, 1960, "KASKAY", **Islam Ansiklopedisi**, Istanbul.
- Rezulzade, Mehmet Emin, "Iran Turkleri", **Turkyurdu**, V.1.